

فصل ۱

تعلیم بر مبنای تمثیل و حکایتهای اخلاقی



در تعلیم تمثیلی مسیح اصلی وجود دارد که آن اصل از رسالت او برای این جهان سخن میگوید. بخاطر این که با ذات الهی و زندگی او آشنا شویم بهتر است بدانیم که مسیح طبیعت انسانی ما را بخود گرفت و در میان ما ساکن شد. الوهیت در بشریت آشکار گردید و جلال و جبروت عالم غیب در شمایل بشری نمایان گشت. انسان توانست ناشناخته ها را از طریق هویت شناخته شده بیاموزد و امور آسمانی از طریق امور خاکی فاش گردیدند و خداوند با جسم بشری در میان انسانها آشکار شد. از اینرو تعلیم مسیح چنین بود که ناشناخته های مجهول بوسیله شناخته های معلوم بتصویر کشیده شوند و حقایق الهی با معلولهای دنیوی و با آنچه که مردم بیشترین آشنایی را با آن داشتند آشکار گردند. در کل به ارتباط و وابستگی علت و معلول میرسیم. اگر وجود الف و ب را با یکدیگر مقایسه کنیم و ببینیم که الف وجودی است که تحقق وجود دیگر یعنی ب قائم بر آن است، وجود الف را علت و وجود ب را معلول می گوئیم.

کلام^۱ میگوید که عیسی برای بیان مقصود خود همیشه از این نوع امثال و حکایات استفاده میکرد و این موضوعی بود که انبیا نیز آنرا پیشگویی کرده بودند. پس هرگاه برای مردم سخن میگفت مثلی نیز می آورد، زیرا در کتاب آسمانی پیشگویی شده بود که: من با مثل و حکایت سخن خواهم گفت و اسراری را بیان خواهم نمود که از زمان آفرینش دنیا تا حال پوشیده مانده است. امور طبیعی واسطه ای برای توضیح مطالب روحانی بود – امور طبیعت همراه با تجارب زندگی مخاطبین مسیح با حقایق با هم پیوند تنگاتنگی داشتند. حکایات مسیح حلقه های زنجیر متصلی از حقیقت هستند که بشر را با خدا و فرش زمین را با عرش سماوی متحد میسازند بدینسان از معلول به علت رسیده و از طبیعت مادی به ملکوت روحانی نائل خواهیم شد.

عیسی در تعالیم خود در باره طبیعت از مباحثی سخن راند که خود صانع آن بود که این امر وصفی از ویژگیها و قدرتی است که وی آنرا ارزانی داشته بود. همه مخلوقات در کمال ذاتی خویش متجلی اندیشه های خداوند هستند. برای آدم و حوا باغ عدن آن خانه طبیعت سرشار از دانش ازلی خداوند، زائیده رهنمونهای الهی بود. حکمت با چشمان سخن میگفت و بر دل مینشست. و راز دل گفتن با خدا از طریق مخلوقات وی میسر بود. به محض اینکه آن دو زوج مقدس از فرمان آن باریتعالی تخطی کردند پرتو ذات الهی که بر جلوه طبیعت تابیده بود از آن جدا گشت و زمین از آلودگی گناه ضایع گردید. با اینحال حتی در این پژمردگی، زیبایی و جلوه در آن همچنان باقیست. اندرزه های عملی خداوند محو نگردید بلکه بطور صحیح درک شد زیرا که طبیعت از خالق خود سخن میگوید.

در ایام مسیح این درسها به فراموشی سپرده شده بودند. بشر تقریباً از تشخیص اعمال خداوند عاجز شده بود. تباهی و گناهکاری بشریت پرده حائلی را بر روی صورت لطیف آفرینش انداخته و در عوض آشکار کردن کارها و مخلوقات خداوند سدی در مقابل دیدگان شد. بشر بیش از اینکه در عبادت خالق بکوشد عابد مخلوقات شد. "ایشان بجای اینکه به حقیقت وجود خدا ایمان بیاورند عمدا عقاید باطل را پذیرفته اند و مخلوق خدا را بجای خالق که تا ابد مورد ستایش است می پرستند" – "بلی درست

است که مردم این حقایق را میدانند اما هیچگاه حاضر نیستند به آن اعتراف کنند و خدا را عبادت نمایند و یا حتی برای برکاتی که هر روز عطا میکند او را شکر گویند" (رومیان ۱: ۲۵، ۲۱). از آنرو در بین بنی اسرائیل تعالیم بشری جای تعالیم خدا را پر کرد. نه تنها چیزهای طبیعت بلکه فرایض قربانی کردن و کلام که برای آشکار نمودن خدا بود- از سیر خود منحرف گشته و عاملی برای در حجاب انداختن او شد. مسیح کوشید تا چیزهایی را که حقیقت را پوشانده بود از پیش رو بردارد. پرده گناه بر جلوه طبیعت افتاد و او به این جهان آمد تا آن پرده ها را بردارد و جلال روحانی را جلوه گر شود زیرا که همه مخلوقات جلوه ای از خالق خویش هستند. کلام خدا در تعالیم طبیعت قرار گرفت و همچنین از کتاب مقدس منظری جدید و مکاشفه ای تازه پدیدار گشت.

عیسی شاخه ای از گل سوسن زیبا را چید و در دستان کودکان و نوجوانان گذارد و همانگونه که در صورت جوان او نگریستند طراوتی را با تئلو سیمای پدر آسمانی اش دیدند. او اینگونه به آنان تعلیم داد: "چرا برای لباس و پوشاک غصه میخورید؟ به گل‌های سوسن که در صحرا هستند نگاه کنید. آنها برای لباس غصه نمیخورند. با اینحال به شما میگویم که سلیمان هم با تمام شکوه و ثروت خود هرگز لباسی به زیبایی این گل‌های صحرائی نپوشید". آنگاه با القاء دلگرمی و اطمینانی دلپذیر تعلیم خود را ادامه داد که: "پس اگر خدا در فکر گل‌هایی است که امروز هستند و فردا از بین میروند چقدر بیشتر در فکر شماست ای کم ایمانان!". (متی ۳۰-۲۸: ۶).

در موعظه کوه، این سخنان علاوه بر کودکان و نوجوانان برای گروه‌های سنی دیگر نیز در نظر گرفته شده بود. این سخنان برای جماعتی بود که در میان آنان مردان و زنانی بودند که آکنده از نگرانی و سرگستگی بوده و از نوامیدی و مصیبت جانشان به درد آمده بود. عیسی اینگونه ادامه داد که: "پس غصه خوراک و پوشاک را نخورید. چون بی ایمانان در باره این چیزها دائما فکر میکنند و سخن میگویند. شما با ایشان فرق دارید. پدر آسمانی شما کاملا میدانند شما به چه نیاز دارید. اگر شما در زندگی خود

به خدا بیش از هر چیز دیگر اهمیت دهید و دل ببندید او همه این نیازهای شما را بر آورده خواهد ساخت" (متی ۲۳-۲۸:۶).

پس مسیح پیامی را که از طریق سوسنها و مرغزارها بیان کرده بود تعبیر و تفسیر نمود. خواسته او از ما اینست که این پیغامها را بر روی هر سوسن و هر گل و گیاهی بخوانیم. کلام او مملو از دلگرمی و تضمین است و مصرانه میخواهد که به خدا اعتماد و توکل داشته باشیم. دیدگاه مسیح از حقیقت بسیار وسیع بود از اینرو به تعلیم خویش ادامه داد بدین منظور که هر وجهه ای از طبیعت بکار گرفته شده تا حقیقت را به تصویر کشاند. مناظری که در پیش روی دید قرار دارد همگی مرتبط با حقیقت روحانیست بطوریکه طبیعت با تمثیلات خداوند ملمس گردیده است.

مسیح در اوان رسالت خویش با مردم با کلامی واضح سخن میگفت آنگونه که همه مخاطبینش حقیقت را درک نموده بگونه ای که کلام وی آنان را با حکمت بسوی رستگاری هدایت مینمود. لیکن حقیقت در بسیاری از دلها ریشه نمیدواند و سرعت از دل ریشه کن میشد. "به همین دلیل است که من این حکایتها را میگویم تا مردم بشنوند و ببینند ولی نفهمند. در کتاب اشعای نبی در باره این مردم پیشگوئی شده که: ایشان میشوند ولی نمیفهمند نگاه میکنند ولی نمیبینند. زیرا فکر ایشان از کار افتاده گوشه‌هایشان سنگین شده و چشمانشان بسته شده است. وگرنه میدیدند و میشنیدند و میفهمیدند و بسوی خدا باز میگشتند تا خدا آنانرا شفا بخشد" (متی ۱۳:۱۳-۱۵).

عیسی خواهان آن بود تا ذهنهای خفته بیدار شوند. او در تلاش بود تا به بی تفاوتی پایان داده و حقیقت را بر قلبها نقش بندد. تعالیم بر اساس تمثیلات و حکمت‌های عامه پسند بود تا فرمایشات وی نه تنها توسط یهودیان بلکه بوسیله اقوام و ملل دیگر مورد توجه و ملاحظه قرار گیرد. گفتن حکایات و تمثیلات یک روش موثر آموزشی بود که مسیح آنرا بکار بسته بود. چنانچه مخاطبین مسیح خواستار دانش الهی بودند میتوانستند کلام وی را درک نمایند زیرا که او همواره مایل بود تا پرسشهای صادقانه را بوضوح تشریح نماید.

باری دیگر، مسیح حقایقی را برای عنوان کردن داشت که مردم آمادگی پذیرش و یاحتی درک آنرا نداشتند. بدین دلیل او ایشانرا با اندرز های حکیمانه و تمثیلات می آموخت. او در تعلیم خویش مراحل زندگی - تجربیات و یا طبیعت را بهم می آمیخت تا توجه آنان را جلب نموده و بر قلبهای ایشان تاثیر گذارد. آنگاه در حینیکه ایشان بر موضوعاتی که وی در آموزه های خویش بتصویر کشیده بود نظاره میکردند کلمات آن مرشد الهی را بخاطر می آوردند. اهمیت تعلیم منجی برای آنانیکه اذهان خود را برای روح القدس باز گذاشته بودند هر چه بیشتر و بیشتر آشکار میشد. اسرار هویدا شده و آنچه که برای فهمیدن بنظر دشوار می آمد روشن و آشکار میگردد.

عیسی در جستجوی راهی برای نفوذ در همه قلبها بود. او نه تنها با استفاده از مثالهای گوناگون حقیقت را در شکلهای گوناگون معرفی مینمود بلکه مخاطبین مختلف را بخود جذب مینمود. نظر آنان توسط شکلهای بتصویر کشیده شده از محیط اطراف زندگی روزمره ایشان جلب میشد. هیچیک از افرادی که به آن منجی عظیم گوش جان سپرده بودند احساس نکرد که مورد اهمال و بی توجهی قرار گرفته و یا فراموش شده است. حقیرترین و گناهکارترین افراد در تعلیم عیسی ندایی از سر همدردی و دلسوزی و شفقت را میشنیدند.

و او دلیل دیگری نیز برای تعلیم بر اساس تمثیلات و داستانهای حکیمانه داشت. در میان جماعتی که گرد او آمده بودند روحانیون و علمای یهود - مشایخ و کاتبین - هواداران هیرودیس و حاکمان - افراد دنیا پرست - متعصبین جاهل و اهل خرافات و مردان جاه طلبی بودند که بیش از هر چیز در جستجوی وارد کردن اتهامی بر علیه مسیح بودند. جاسوسان و مفتشان قدم به قدم و روز بروز او را دنبال میکردند تا از لبان او کلامی بشنوند که سبب محکومیت او گردد و برای همیشه او را که همه دنیا را به پیروی از خود فرا خوانده بود ساکت نمایند. عیسی از باطن آن مردمان تنگ نظر و بدبین آگاه بود و بدین خاطر حقیقت را بگونه ای ارائه مینمود که نتوانند موردی بر علیه او در محکمه یهودیان عنوان کنند. او در تمثیلات خود ریاکاری و اعمال شریرانه افرادی را که سمتها و مقامهای عالیرتبه را اشغال کرده بودند را با زبان تمثیلی و کنایه

ای که ملیس به به ردای حقیقت بود مورد سرزنش و ملامت قرار میداد. زیرا که اگر مستقیماً و صراحتاً از ایشان گلایه و شکوه میکرد آنان نه تنها به وی گوش نمیکردند بلکه سریعاً به رسالت وی خاتمه میدادند. لیکن در حالیکه از جاسوسان میگریخت حقیقت را چنان واضح عنوان مینمود که خطا آشکار گردد و درستکاران به تمام جان و دل از تعالیم وی بهره میجستند. حکمت الهی و فیض بیکران بوسیله چیزهایی که خدا خلق کرده بود بسادگی قابل درک بودند. از طریق طبیعت و تجارب زندگی مردم خدا را میتوانستند بشناسند. "انسان از ابتدا آسمان و زمین و چیزهایی را که خدا آفریده دیده است و با دیدن آنها میتواند به وجود خدا و قدرت ابدی او پی برد" (رومیان ۱: ۲۰).

تعالیم تمثیلی عیسی اشاره به آنچه دارد که آموزش عالی راستین نامیده میشود. در این راستا مسیح میتواندست دروازه حقایق ژرف در خصوص علم را بروی بشر بگشاید. او میتواندست قفل اسراری را باز نماید که مستلزم سالها تلاش و مطالعه برای فاش کردن آنها بود. او میتواندست پیشنهاداتی را در سطور علمی ارائه نماید که غذا و محرک فکر برای کشف آخر زمان باشد. ولی او چنین نکرد. او هیچ چیزی را برای ارضای حس کنجکاوی یا برای خشنودی جاه طلبی های بشر نگفت. و درها را بسوی بزرگنمایی امور دنیوی و مادی نگشود. مسیح در همه تعالیم خویش ذهن بشری را به اندیشه لایتناهی و سرمدی ملحق نمود. او مردم را به مطالعه تئوری ها و نظریه های بشری در باره خدا و کلام وی و کارهای وی معطوف نکرد. عیسی به مردم تعلیم داد که به او متمسک شوند همانگونه که در صنع خدا و کلام مقدسش و مشیت وی فاش گردیده است.

مسیح با چکیده نظریات و فرضیات سر و کار نداشت بلکه به آنچه که برای رشد و تعالی نهاد بشر لازم بود سخن میگفت. مسیح به آنچه که ظرفیت شناخت خدا را بسط داده و کارایی بشر را برای انجام کارهای خیر افزایش دهد توجه داشت. او با بشر از حقایقی که درباره سیره خوب زندگی بود سخن راند و از آنچه که او را به سرچشمه ازلی پیوند میدهد حکایت نمود.

این مسیح بود که هدایتگر تعلیم و تربیت بنی اسرائیل بود. او در رابطه با فرامین و اوامر پروردگار گفت: "آنها را به فرزندان خود بیاموزید و همیشه در باره آنها صحبت کنید خواه در خانه باشید خواه در بیرون خواه هنگام خواب باشد خواه اول صبح. آنها را روی انگشت و پیشانی خود ببندید. آنها را بر سر در منازل خود و بر دروازه هایتان بنویسید" (تثنیه ۹:۶-۷). مسیح در تعلیم خود نشان داد که چگونه این فرمان میبایستی انجام شود - و طوری احکام و اصول ملکوت خدا را معرفی کرد که زیبایی و ارزشمندی فرامین وی آشکار گردند. وقتی که پروردگار، بنی اسرائیل را بعنوان الگو و نماینده ای از خود تعلیم میداد آنها را در میان تپه ها و دره ها سکنی داد. آنان در زندگی خود در خانه و در فرایض مذهبی با طبیعت و با کلام خدا در تماس بودند. از این جهت بود که مسیح حواریون و رسولان خویش را در کنار دریاچه - بر روی تپه ها و کوهها - در مزارع و بیشه ها - و جاهاییکه میتوانند به اجزای طبیعت نگاه کنند تعلیم میداد و بدین منظور او تعلیم خویش را مصور میساخت. و در حینیکه از مسیح درسها می آموختند از دانش خویش نیز برای همکاری در امور وی بهره میجستند.

پس از طریق خلقت و پدیده هاست که با خالق خویش آشنا میشویم. کتاب طبیعت یکی از کتابهای درسی با شکوهی است که آنرا همراه با کلام باید برای تعلیم سرشت الهی بدیگران بکار بریم و گوسفند گمشده را به گله خداوند هدایت نمائیم. وقتی که کارهای خداوند مورد مطالعه قرار گیرد تلتلو روح القدس آنرا در ذهن تاییده و آنرا تأیید میکند. این تاییدی نیست که حاصل منطوق و استدلال باشد مگر اینکه ذهن برای شناخت خدا بسیار تاریک و چشمها برای رویت او تار و گوشها برای شنیدن ندای او ناشنوا بوده تا از درک خداوند عاجز باشند. چنانچه معانی عمیق الهی و ملکوت او درک شوند آنگاه حقیقت روحانی کلام خدا بر قلبها نقش خواهند بست.

در این دروس که مستقیماً از طبیعت هستند بی آلاشی و خلوصی یافت میشوند که آن دروس را در حد اعلی ارزشمند میسازد. تنها نیاز است که تعلیم از این مرجع طبیعت سرچشمه بگیرند. زیبایی طبیعت بخودی خود جانها را از گناه و کشش های دنیوی دور میسازد و بسوی خلوص - آرامش و خدا رهنمون میسازد.

اغلب اوقات ذهن دانش آموزان با تئوریها و نظریات بشری اشغال گردیده است که به غلط علوم و فلسفه نامیده شده اند. دانش آموزان باید به تماس با طبیعت خو بگیرند. دانش آموزان بهتر است بیاموزند که مخلوقات و مسیحیت هر دو یک خدا دارند. آنها بهتر است که هماهنگی و توازن با طبیعت را فرا بگیرند. دانش آموزان بهتر است بدانند که هر چه چشمانشان میبیند و یا دستانشان لمس میکند درسی برای بنای شخصیت و مرام باشد. بنابراین توان ذهنی تقویت گردیده، شخصیت رشد یافته و همه زندگی پالایش خواهد شد.

هدف مسیح در تعلیم تمثیلی در راستای هدف سبت² بود. خداوند به بشر یادبود قدرت آفرینش خود را اعطا نمود که بتوانند وی را از صنعت دستان وی تشخیص دهند. سبت از ما دعوت میکند تا آفریده های وی را بجهت جلال آن آفریننده عظیم و باریتعالی مشاهده کنیم. و این خواسته بدین خاطر است که عیسی دروس ارزشمند خویش را با زیبایی طبیعت پیوند دهد. در روز آرامش مقدس بیش از همه روزهای دیگر بایستی پیامهایی را که خداوند برای ما در طبیعت نگارش نموده مطالعه کنیم. ما بایستی تمثیلات و حکایت‌هایی را که منجی در مزارع و بیشه زارها، زیر آسمان، در میان علفزارها و گلزارها ایراد نمود بررسی و مطالعه نماییم. همچنانکه به قلب طبیعت نزدیک میشویم حضور مسیح برای ما واقعی بوده و با قلبهای ما از آرامش و محبت خویش سخن خواهد راند.

و مسیح تعلیم خویش را نه تنها با روز آرامش بلکه با هفته ای پر مشقت پیوند زده است. او به کسی که خیش را برای شخم زدن رانده تا زمین آماده پاشیدن بذر شود را حکمت میبخشد. در شخم زدن و بذر افشاندن - (کشت و زرع) و برداشت محصول او بما می آموزد تا تصویری را از عمل فیض بخش³ او در قلبها ببینیم. پس در هر کار و قید و بند زندگی او از ما میخواهد تا درسی را از حقیقت الهی بیاموزیم. پس مشقات روزانه نمیتواند ما را چنان مستغرق کند تا خدا را فراموش کنیم - و بطور پیوسته خالق و رستگار کننده را به ما یاد آوری مینماید. فکر به خدا مانند عطری خوشبو بر پیراهن است که به هر جا که برویم و هر چه که کنیم بوی خوش آن همواره به مشام میرسد.

برای ما جلال سیمای او دگر بار بر چهره طبیعت ظاهر میگردد. ما بایستی همواره دروس جدید را از حقایق آسمانی بیاموزیم و در شمایل خالص او و مانند او رشد کنیم. بنابر این باید "از خداوند تعلیم بگیریم" و در این اثنا فرا خوانده شده ایم که: "در خداوند ساکن شویم" (اشعیا ۱۳: ۵۴; اول قرنتیان ۷: ۲۴).

فصل ۲

برزگر بذر افشانی میکند



این فصل بر اساس آیه های ذیل نوشته شده است:

متی ۱۳: ۱-۹، ۲۳-۱۸؛ مرقس ۴: ۱-۲۰؛ لوقا ۸: ۴-۱۵

مسیح ملکوت آسمان را با حکایت برزگر تشبیه نمود و کار آن کشتکار اعظم را برای امت خویش به تصویر کشید. او همانند برزگر به زمین کشاورزی آمد تا دانه های حقیقت را بکارد. و تعلیم تمثیلی او مانند بذری بود که از با ارزش ترین حقایق برچیده شده و به فیض او کاشته شد. حکایت برزگر بخاطر سادگی آن ، آنطور که باید و شاید ارج داده نشده است. از بذری که در خاک انداخته میشود مسیح میخواهد تا افکار ما را به بذر انجیل هدایت کند تا پس از کشت باعث شود که بشر به وفاداری از خدا نائل آید. مسیح آنکسیکه حکایت دانه کوچک را گفت همان پادشاه آسمانی است و همان قوانینی که برای بذرکاری زمینی مقرر گردید بر کاشت بذرهای حقیقت و راستی نیز نافذ و حاکم است.

جمعیت انبوهی مشتاقانه در کنار دریای جلیل گرد هم آمدند تا عیسی را دیده و سخنان او را بشنوند. مریضان بر روی حصیر خوابیده بودند و در انتظار عرضحال بودند. این مسیح بود که به اذن خدا رنج و محنت نسل گناهکار را شفا میداد و بیماری را از اطراف خویش زدوده و زندگی و سلامتی و آرامش را بشارت میداد.

وقتی که جمعیت افزایش یافت مردم در اطراف مسیح ازدحام نمودند تا اینکه دیگر جای خالی وجود نداشت. پس او بر قایقی از قایقهای ماهیگیران نشست که قرار بود تا او را به آنطرف دریاچه ببرد. و به حواریون خویش فرمود تا کمی از ساحل دریاچه فاصله بگیرند و از درون قایق با مردمی که در کرانه بودند سخن گفت.

در کنار دریا سرزمینهای زیبای جنیسارت قرار داشت - آنسوی گلپای رز و تپه ها و بر فراز دامنه کوه و جلگه ، کشاورزان و دروگران هر دو مشغول کار بودند - یکی تخم میکاشت و دیگری محصولات و دانه های تازه رسیده را برداشت میکرد. مسیح در حالیکه از بالا به آن صحنه مینگریست فرمود: " گوش کنید. روزی کشاورزی رفت تا در مزرعه اش تخم بکارد. هنگامی که تخم میپاشید مقداری از تخمها در جاده افتاد و پرنده ها آمده آنها را از آن زمین خشک برداشتند و خوردند. مقداری نیز روی خاکی افتاد که زیرش سنگ بود به همین خاطر زود سبز شدند ولی طولی نکشید که زیر حرارت آفتاب سوختند و از بین رفتند چون ریشه محکمی نداشتند. بعضی از تخمها نیز در میان خارها ریختند خارها دور آنها گرفتند و نگذاشتند ثمری بدهند. اما مقداری از تخمها در زمین خوب و حاصلخیز افتاد و سی برابر زیاد تر و بعضی ها تا شصت و حتی صد برابر ثمر دادند" (مرقس ۴: ۳).

مردم رسالت مسیح را در آن زمان درک ننمودند. طریق آمدن مسیح بگونه ای نبود که مردم انتظار آن را داشتند. عیسی مسیح بنیاد اقتصادی همه یهودیان بود. آن کارهای با ابهت و عظیم همگی از طرف خداوند مقرر گردیده بودند. یهودیان برای تعلیم مردم برای روز موعود که پیشگوئی شده بود گماشته شده بودند تا با مراسم و فرائض مذهبی و تشریفات قدس که به مسیح اشاره دارند مردم را بشارت دهند. ولی یهودیان

چنان در تمجید و حسن اجرای مراسم مستغرق بودند که بصیرت خود را در قبال هدف اصلی از دست داده بوده – اصل را به فرع تبدیل کرده و فرع را اصل میدیدند. سنتها – داستانها و قوانین بشری باعث شده بود تا دروسی را که خداوند مقرر نموده بود فراموش شود. بنابر این آن دروسی را که قرار بود به همه امتهای جهان منتقل شود از دیده ها پنهان مانده بود. داستانها و رسوم و تکالیف مذهبی سد و مانعی برای درک و فهم آنان شده بود. و وقتی که اصالت و آن هدف غائی در شخص مسیح هویدا شد یهودیان نتوانستند او را که همه الگوها از او گرفته شده بود تشخیص دهند. مسیح آن اصل و وجود الهی بود و اعمال و تشریفات مذهبی تنها سایه ای از موجودیت مسیح بود. یهودیان موجودیت اصل را نپذیرفتند و به مراسمی که الگویی از اصل بود به بیهودگی متمسک شدند. خداوند آمده بود ولیکن آنان همچنان دنبال نشانه ای بودند. (بیدلی در همه احوال خدا با او بود او نمیدیدش او از دور خدا با میکرد. حافظ شیرازی)

آن کوردلان به پیام "از گناهان خود توبه کنید زیرا ملکوت خدا بزودی فرا خواهد رسید" (متی ۳: ۲) درخواست معجزه کردند. انجیل مسیح سنگ لغزشی برای آنان شده بود زیرا آنان در عوض منجی بدنبال معجزه بودند. آنان از مسیح توقع داشتند تا ادعای خویش را با اعمال قدرتمندی تایید کند که امپراطوری خود را بر ویرانه های سلطنت زمینی بنا نماید. مسیح به این توقع و انتظار آنان با حکایت برزگر پاسخ داد. ملکوت خداوند نه با زور بازو و نه با خشونت و دخالت جابرانه مستولی خواهد شد بلکه با کاشت اصل تازه ای در قلبهای بشر ملکوت خدا بر پا خواهد گردید.

"عیسی همان کسی است که بذر خوب را در مزرعه میکارد" (متی ۱۳: ۳۷). مسیح آمد نه بعنوان یک پادشاه بلکه بعنوان یک برزگر – نه بعنوان منقرض کننده یک حکومت بلکه برای افشاندن بذر – نه برای هدایت پیروانش به توفیق های دنیوی و قوم سالاری بلکه برای اینکه محصولات باید از طریق از دست دادن و نومیدی ها و با صبر و شکیبایی و مرارت جمع آوری شوند.

فریسیان معنی حکایت مسیح را درک کردند ولی این درس برای آنان ناخوشایند بود. آنان تظاهر نمودند که داستان را نفهمیده اند. جمعیت دچار مسئله بغرنجی گردید زیرا آن سخنان بطور عجیبی قلبهای آنان را تکان داده بود و به تلخی موجب نومیدی جاه طلبی های آنان گردید. حواریون نیز این حکایت را نفهمیدند ولی به درک عمیق تر آن علاقمند بودند. آنان بطور خصوصی نزد عیسی رفته و از او خواهان تشریح داستان شدند.

این همان چیزی بود که عیسی خواهان آن بود که حس کنجکاوی آنان بر انگیزد شود و او بتواند ایشان را بطور روشنتری راهنمایی نماید. او به شرح تمثیل پرداخت. او کلام خویش را به آنانیکه با خلوص قلبی از او بطلبند بوضوح آشکار خواهد نمود. آنانیکه کلام خدا را با خلوص قلب و سعه صدر بخوانند، با روشنگری و حکمت روح القدس هرگز در تاریکی باقی نخواهند ماند و بهمینگونه معنی کلام برایشان آشکار خواهد شد. "اگر کسی برآستی بخواهد مطابق خواست خدا زندگی کند پی خواهد برد که آنچه من میگویم از خداست و نه از خودم" (یوحنا ۷: ۱۷). همه کسانی که برای دریافت روشن دانش حقیقت بنزد مسیح بیایند آنها خواهند یافت. برای آنان اسرار ملکوت خدا فاش خواهد گردید و این اسرار توسط قلبهایی که مشتاق حقیقت هستند درک خواهد شد. نور آسمانی به نهانخانه جان خواهد تابید و بدیگران نیز آشکار خواهد گردید همانگونه که نور چراغ در مسیر تاریک خواهد درخشید.

کشاورز به مزرعه رفت تا بذر بکارد. در مشرق زمین امور حکومتی آشفته بود و خشونت به حدی رسیده بود که مردم در شهرهای حصار دار زندگی میکردند و کشاورزان برای کار روزانه به بیرون از حصارهای شهر میرفتند. همانگونه مسیح آن برزگر آسمانی برای کشت و زرع راهی شد. او خانه امن و پر آرامش خود را رها کرد - او جلال خویش را که پیش از عالم وجود موجود بود رها نمود - و از جوار پدر آسمانی جلای قرب نمود و در جهان غریب شد. او پیش رفت و در جهان رنج کشید و مورد آزمون قرار گرفت و به تنهایی به پیش رفت که با اشکهایش بذری بکارد و آنها را با خون خود آبیاری نماید - و آن بذر در حقیقت بذر حیات برای دنیای گمگشته بود.

خادمین وی به همین سلوک باید به پیش بروند و بذر بکارند. وقتی که خادمان برای برزگری فرا خوانده شدند تا تخم حقیقت را بکارند به ابراهیم فرمان داده شد: "ولایت خانه پدری و خویشاوندان خود را رها کن و به سرزمینی که من تو را بدانجا هدایت خواهم نمود برو" (پیدایش ۱۲:۱). "ابراهیم نیز بخاطر ایمانی که بخدا داشت دعوت او را اطاعت کرد و بسوی سرزمینی که خدا وعده اش را داده بود براه افتاد" (عبرانیان ۸:۱). پولس رسول هنگامی که در حال دعا بود پیامی از طرف خداوند دریافت نمود "از اورشلیم بیرون بیا چون میخواهم ترا به جاهای دور نزد غیر یهودیان بفرستم" (اعمال رسولان ۲۱:۲۲). پس آنانیکه با مسیح متحد شده اند برای اینکه او را پیروی کنند باید همه چیز را رها کنند و بدنبال او بروند. وابستگی های کهنه را باید کنار گذاشته از برنامه های زندگی چشم پوشی نموده و چشمداشت های زمینی بایستی رها شوند. با رنج و اشک در تنهایی و با فداکاری دانه ها بایستی کاشته شوند.

برزگر کلام را میکارد. مسیح به جهان آمد تا حقیقت را در آن بکارد. از زمان سقوط بشر در باغ عدن، شیطان در حال کاشت تخم خطا و گناه بوده است. او با دروغ توانست بشر را تحت کنترل خود در آورد و همچنان در تلاش است تا ملکوت خداوند را در زمین مضمحل نموده و بشر را تحت سیطره خود در آورد. مسیح آن برزگر آسمانی به زمین آمد تا تخم حقیقت را بکارد. مسیح آنکسیکه در جمع مشاوران خداوند می ایستاد و آنکسیکه در قلب حرم مطهر ازلی ساکن بود توانست تا اصول ناب حقیقت را برای بشر به ارمغان بیاورد. از زمان سقوط بشر در باغ عدن مسیح آشکار کننده حقیقت در جهان بوده است. توسط وی آن دانه فساد ناپذیر باعث شد تا "از زندگی تازه ای برخوردار شوید. این زندگی تازه را از والدین خود نیافته اید چه در این صورت بعد از چند صباحی تبه میشد این زندگی تازه تا ابد پابرجا خواهد ماند زیرا از مسیح حاصل شده یعنی از پیام همیشه زنده خدا برای انسانها" (اول پطرس ۱:۲۳). در اولین وعده ای که به نژاد سقوط کرده بشری ما در باغ عدن داده شد مسیح در حال کاشتن بذر انجیل بود. اما این رسالت شخصی وی در میان ابنای بشر بود و بطور اخص حکایت برزگر در رسالت وی بکار بسته شد.

کلام خدا همان بذر است. هر دانه ای اصول جوانه زدن مربوط به خود را دارد. در دانه، حیات گیاه در لفافه ای پوشیده شده است. پس در کلام خداوند نیز حیات وجود دارد. مسیح میفرماید: "فقط روح خدا به انسان زندگی جاوید میدهد" (یوحنا ۶: ۶۳). "هر که به پیام من گوش دهد و به خدا که مرا فرستاده است ایمان بیاورد زندگی جاوید دارد و هرگز بخاطر گناهانش بازخواست نخواهد شد بلکه از همان لحظه از نابودی نجات پیدا کرده به زندگی جاوید خواهد پیوست" (یوحنا ۵: ۲۴). در هر فرمان و هر وعده از کلام خدا نیرویی بالقوه وجود دارد - نیروی حیات بخش خدا که بواسطه آن نیرو فرمان انجام شده و آن وعده درک گردیده و بالفعل میشود. هر کسیکه با ایمان کلام را بپذیرد، دریافت کننده حیات و ذات خداوند خواهد بود.

هر دانه ای میوه مخصوص خود را بار می آورد. اگر دانه را تحت شرایط مناسب بکارید آنگاه حیات در آن گیاه رشد خواهد نمود. بذر فساد ناپذیر کلام را با ایمان در جان خود بکارید و آن دانه، خصوصیات و آن حیاتی را که مشابه خصوصیات و حیات خداست را رشد خواهد داد.

معلمین بنی اسرائیل بذر کلام خدا را نمیگذاشتند. کار مسیح بعنوان معلم حقیقت نقطه مقابل آنچه بود که معلمین مذهبی یهود میگفتند. آنان با رسوم و تئوریها و نظریات بشری زندگی میکردند. کلام آنان دارای قدرت حیاتبخش نبود. در اصل موضوع تعالیم و موعظه های مسیح همان کلام خدا بود. او به پرسشگران بسادگی بدینگونه پاسخ میداد: "مکتوب است" - "در کلام چه گفته شده است؟". مسیح در هر فرصت و مجالى هنگامیکه شور و علاقه ای در میان دوست و دشمن میدید بذر کلام را میکاشت. او آنکسیکه راه و حقیقت و حیات و کلام زنده خداست با اشاره به کلام میگفت: "شما کتاب آسمانی تورات را بدقت بخوانید چون عقیده دارید که به شما زندگی جاوید میدهد در صورتیکه همان کتاب به من اشاره میکند" و "سپس تمام پیشگوئیهای را که در باره خودش در تورات موسی و کتابهای سایر انبیا آمده بود برای آنان شرح داد" (یوحنا ۵: ۳۹; لوقا ۲۴: ۲۷).

خادمان مسیح نیز باید چنین کنند. در زمان ما نیز حقایق واجب کلام خدا با تئوریها و فرضیات بشری کنار گذاشته شده اند. خیلی از مبلغین انجیل همه کتاب مقدس را بعنوان کلام الهام شده قبول ندارند. فردی ممکن است یک بخش از آن را انکار و فرد دیگری بخش دیگری را مورد سوال و پرسش قرار دهد. تردید کنندگان و شکاکان کور دل رای و نظر خود را بالاتر از کلام میدانند و آن کلامی که می آموزند بر اساس آن چیزی است که خود، خواهان آنند. آنان صحت الهی کلام را به تباهی میکشاند. بنابر این تخمهای کفر کاشته شده و منتشر میگردند و افکار مردم معشوش شده و نمیدانند که چه چیزی را باور کنند. اعتقادات بسیار زیادی وجود دارند که عقل نباید بازچه آنان شود. در زمان مسیح معلمین یهود آموزه های تحمیلی و راز گونه ای را در بسیاری از بخشهای کلام تعلیم میدادند. و بخاطر اینکه تعلیم ساده کلام خدا اعمال و رفتار مذهبی ایشان را محکوم میکرد آنان در صدد این بر آمدند تا این قدرت را از بین ببرند. و این داستان شامل امروز ما نیز میشود. کلام خدا گاهی اینگونه در موعظه ها پدیدار میشود که اسرار آمیز و مبهم باشند تا برای تخطی از فرامین او بهانه ای باشد. مسیح این کار ها را در زمان خود توییح و ملامت نمود. او تعلیم داد که کلام خدا بایستی بگونه ای مطرح شود تا برای همه قابل درک باشد. او کلام را غیرمبهم و غیر قابل تردید خواند و ما نیز باید چنین عمل کنیم. کتاب مقدس باید بعنوان کلام خدای سرمدی معرفی گردد تا به همه مجادلات و مباحثات سردرگم پایان بخشیده شود.

قدرت کتاب مقدس مورد یورش قرار گرفته است و نتیجه آنرا میتوان در انحطاط زندگی روحانی دید. در بسیاری از موعظه های امروزی شفافسازی الهی وجود ندارد که بتواند ضمیرهای خفته را بیدار و حیات را در جانها جاری نماید. شنوندگان نمیتوانند بگویند: "دیدنی وقتی در راه مطالب کتاب آسمانی را برای ما شرح میداد چگونه دلمان به تپش افتاده بود و به هیجان آمده بودیم؟" (لوقا ۳۲: ۲۴). بسیاری از افراد وجود دارند که برای خدای زنده فریاد بر می آورند و مشتاق حضور الهی هستند. تئوریهای فلسفی یا مقاله های ادبی گرچه عالی هستند ولیکن نمیتوانند قلبها را خشنود کنند. ادعاها و ابتکارات بشری فاقد ارزش هستند. کلام خدا بایستی با مردم سخن بگوید. آنانیکه فقط

از رسوم و تئوریهای بشری و داستانهای اخلاقی سخن شنیده اند باید ندای او را بشنوند زیرا کلام وی میتواند جانها را تازه و زندگی آنان را به حیات جاوید رهنمون سازد.

موضوع مورد علاقه مسیح دلسوزی پدران و فیض بیکران خدا بود. او در قدوسیت ذات فرامین خویش ساکن بود. او خود را به مردم بعنوان راه و حقیقت و زندگی معرفی کرد. و این باید موضوع های بحث خادمان و بشارت دهندگان مسیح باشد. حقیقت را آنگونه که در مسیح است معرفی نمایید. احکام خدا و انجیل را بطور ساده و شفاف بیان کنید. به مردم از زندگی فداکارانه و خود انکارانه مسیح بگویید - از تواضع او و آنطور که تحقیر شد و از مرگ او بگوئید و وعده او را گوشزد نمائید که گفت: "باز خواهیم گشت و شما را خواهیم برد تا جایی که من هستم شما هم باشید" (یوحنا ۱۴: ۳).

در عوض مجادله و بحث در باره فرضیات غلط و یا در جستجوی یافتن رقیب برای مشاجره، انجیل مسیح را به عنوان الگوی زندگی و آخرت پیروی کنید. بگذارید تا حقایق تازه از خزانه خدا به زندگیتان راه یابد. "در هر موقعیت و هر وقت و بی وقت کلام خدا را موعظه کنید" (دوم تیموتائوس ۲: ۴). "بلی خدا قوم خود را برکت خواهد داد آنگونه که به هنگام کشت زمین محصول فراوان خواهد روئید" (اشعیا ۲۰: ۳۲). "بگذارید این انبیای دروغگو خواب و خیالهای خودشان را بیان کنند و سخنان واقعی من نیز کلام مرا با امانت بگوش مردم برسانند زیرا که گاه و گندم براحتی از هم تشخیص داده میشوند" (ارمیا ۲۸: ۲۳). "او مانند یک سپر از تمام کسانی که به او پناه میبرند محافظت میکند" (امثال ۳۰: ۶، ۵).

بزرگتر کلام را خواهد کاشت. در اینجا اصل بزرگی معرفی شده است که باید شالوده همه کارهای آموزشی قرار گیرد. دانه همان کلام خداست. اما در بسیاری از مدارس کلام خدا کنار گذاشته شده است. در عوض موضوعات دیگری ذهن را اشغال کرده است. مطالعه کتب نویسندگان بی ایمان بخش اعظمی از سیستم آموزشی را در خود جای داده است. شک و تردیدهای احساساتی و هیجانی در مابین موضوعات و اوراق کتب مدارس بهم تنیده شده است. پژوهشهای علمی باعث گمراهی شده اند زیرا یافته

های آنان به غلط تفسیر و باعث انحراف شده اند. کلام خدا با فرضیات آموزشهای علمی قیاس شده و باعث تشکیک و بی اعتمادی شده اند. پس تخم شک در افکار جوانان کاشته شده و در هنگام اغوا و وسوسه جوانه میزنند. هنگامی که ایمان در کلام خدا از دست میرود آنگاه جان راهبر و راهنمایی نخواهد داشت واز خطر و وسوسه ایمن نخواهد بود. متأسفانه جوانان به راههایی کشیده شده اند که آنان را از خدا و از حیات جاودانی دور میکند.

وقتی که کلام خدا کنار گذاشته میشود هوای نفس و وسوسه های شرارت جای آنرا در قلبها پر نموده و انسانرا به انحراف میکشاند. بشر تخم را در کالبد انسانی میکارد و از کالبد انسانی فساد درو میکند.

و در این جا نیز سبب میشود تا ذهن ضعیف شده و کارآیی خود را از دست بدهد. در رویگردانی از کلام خدا و تغذیه فکر بوسیله نوشته های غیر الهام شده انسانی ، فرد کوتاه فکر میشود و به پستی میگراید. این تئوریهای انسانی دارای اصول جامع و عمیق از حقایق لایزال الهی نیست. فرد بینش خود را برای درک چیزهایی سازگار میکند که با آن آشناست و علاقه به این چیزهای فانی ذهن را خرفت و سست کرده قدرت آنرا محدود و پس از مدتی اندیشه از گسترش و متعالی شدن ناتوان میگردد.

همه اینها آموزش غلط محسوب میشود. کار هر معلمی باید هدایت ذهن جوانان به حقیقت متعالی کلام الهام شده باشد. این آموزشی ضروری برای زندگی کنونی و آن زندگی اخروی است که در پیش رو داریم.

این قبیل آموزش تصویر خدا را در جانهای ما ترمیم مینماید. این آموزش اذهان ما را تقویت نموده و در مقابل وسوسه ها محافظت مینماید و دانش آموز را شایسته همکاری با مسیح در رسالت رحمت و دلسوزی او به جهان میگرداند. این شرایط او را آماده میسازد تا عضوی از خانواده آسمانی بشود و او را تعلیم میدهد تا میراث مقدسین در نور و روشنایی را به مشارکت بگذارد.

ولی معلم حقیقت روحانی زمانی میتواند این دانش را منتقل نماید که خود تجربه آنرا داشته باشد. "برزرگر بذر خود را کاشت". مسیح حقیقت را تعلیم داد زیرا او خود حقیقت بود. افکار او — ذات او — تجربیات زندگی او همگی متضمن و در بر گیرنده تعلیم او بود. از اینرو به همراه خادمین خود آنانیکه قرار است کلام را تعلیم بدهند آنرا با تجربیات شخصی خود تعلیم خواهند داد. آنان باید بدانند که مسیح برای آنان چه کرد: به آنان حکمت داد، آنرا را عادل گردانید و چون عادل گردیدند تقدیس شده و رستگار شدند. معلمین در ارائه کلام خدا بدیگران از گفتن فرضیات و شاید و باید‌ها بپرهیزند. آنان باید همانگونه که پولس رسول علنا اعلام داشت بگویند "در واقع زمانی که ما در باره قوت و بازگشت خداوندمان عیسی مسیح با شما سخن گفتیم داستانهای ساختگی برایتان تعریف نکردیم زیرا من با چشمان خود عظمت و جلال او را دیدم" (دوم پطرس ۱: ۱۶). هر مبشر مسیح و هر معلمی باید قادر باشد تا با یوحنا بگوید "این کلمه حیات بخش از جانب خدا آمد و خود را بر ما آشکار فرمود" (اول یوحنا ۲: ۱).

خاک کنار جاده

تمثیل برزرگر بطور عمده با نتیجه حاصل شده از رشد بذر توسط خاکی که در آن کاشته شده است سر و کار دارد. این حکایت به مخاطبین خود بطور بالقوه ای میگوید که اگر کار من با ایده های شما سازگار نیست نایستید و کار من را نقد و بررسی کنید زیرا نكوهش یا بیش از حد نومییدی خوب نیست. مهم ترین سوال از شما اینست که چه چیزی از پیام من را فهمیدید؟ سرنوشت ابدی شما بستگی به پذیرش و یا رد این پیام دارد.

با تشریح افتادن دانه ای در کنار راه او میفرماید "گذرگاه کشتزار که تخمها بر آن افتاد دل سخت کسی را نشان میدهد که گرچه مژده ملکوت خداوند را میشوند ولی آنرا درک نمیکند" (متی ۱۳: ۱۹).

دانه کاشته شده در کنار گذرگاه حاکی از این است که کلام خدا در قلب یک فرد بی اعتنا و بی توجه کاشته شده است. همانند راه خاکی زیر پای انسان و جانوران کوبیده میشود، و این قلب مانند راهی میشود که گذرگاه گناه و عیش و عشرت دنیوی است. جانی که غرق در اهداف خودخواهانه و افراط و تفریطهای گناه آلود است از گمراهیهای گناه سخت گردیده است. (عبرانیان ۱۳: ۳). توانائیهای روحی بدینسان از کار افتاده و فلج میگردند. انسان آنرا میشنود ولی آنرا درک نمیکند. آنها قدرت تشخیص ندارند که آن پیام را برای زندگی خود اعمال کنند. آنان از هشدارها و یا نیاز به آن پیامها غافلند. آنان محبت مسیح را ملاحظه نمیکند و از کنار پیام فیض گونه او عبور میکنند گوئی که ارتباطی با آنها ندارد.

همانطور که پرندگان در شرف برداشتن دانه از کنار جاده هستند بهمین طریق شیطان آماده است تا بذره‌های حقیقت الهی را از جانها برچیند. شیطان از این هراس دارد که نکند تا کلام خدا فرد بی تفاوت را بیدار و هشیار کند و بر روی قلبهای سخت اثر گذارد. شیطان و فرشتگانش در جمع کسانی هستند که پیام خدا در آنجا موعظه میشود. در حینیکه فرشتگان خدا پافشاری نموده تا با کلام خدا بر دلها اثر گذارند دشمن در کمین است تا نگذارد که کلام خدا موثر واقع افتد. شیطان با قصد سوئی که دارد در تلاش است تا کار روح خدا را بی اثر و عقیم سازد. در حالیکه مسیح با محبت خویش دلها را مجذوب خود میسازد شیطان مجاهدت میکند تا توجه افرادی را که در جستجوی منجی هستند را منحرف سازد. او با توطئه‌های دنیوی، اذهان را مشغول میکند. او انتقاد را بر می‌انگیزد - یا تردید و بی‌ایمانی را تلقین مینماید. نوع زبان انتخاب شده توسط سخنران یا رفتار وی ممکن است شنونده را خشنود نسازد و شنوندگان در این نقص باز می‌ایستند. پس حقیقتی را که بدان نیازمندند و آنچه که خدا از روی فیض و بخشندگی برایشان فرستاده اثر مداومی نخواهد داشت.

شیطان یاران زیادی دارد. بسیاری از کسانی که ادعای مسیحیت دارند به شیطان وسوسه کننده کمک میکنند که تخمهای حقیقت را از دلها برچینند. بسیاری از کسانی که موعظه کلام خدا را میشنوند از آن موعظه در خانه خود موضوعی را برای بحث و انتقاد

ایجاد میکنند. آنان بر کرسی داوری نشسته و در محکوم کردن موعظه مانند یک استاد و یا سخنران سیاسی تکیه میزنند. آنان آن پیامی که باید بعنوان کلام جدی خدا در نظر گرفته شود را سرسری تلقی کرده و یا از آن تفسیر طعنه آمیزی ارائه میدهند. شخصیت – انگیزه – اعمال و کردار مبشر و اعضای کلیسا بطور آشکار مورد بحث قرار میگیرد. در این مباحث قضاوت شدید اللحنی ابراز شده و غیبت و بدگوئی تکرار میشود و ببینید که چگونه میتواند بر روی کسانی که در بدو ورود به مسیحیت هستند تاثیر سوء بگذارد. اغلب اوقات این چیزها در حضور فرزندان گفته میشود. و به بسیاری از افراد کلام خدا بطور کمرنگی تعلیم داده میشود.

بدینسان در خانه کسانی که ادعای مسیحیت دارند بسیاری از جوانان بی دین تربیت میشوند. و والدین میپرسند که چرا فرزندانشان خیلی کم به انجیل علاقه نشان میدهند و بدین طریق شک و تردید در باره حقیقت کتاب مقدس فراهم میشود. آنان در شگفتند که چرا تاثیرات مذهبی و اخلاقی بر روی فرزندانشان اینگونه سخت است. آنان نمیبینند که خودشان مانند الگوئی بد هستند که بر روی فرزندانشان نیز تاثیر بد خواهند گذارد. بذر خوب جایی برای ریشه زدن پیدا نمیکند بنابراین شیطان آنها بر میچیند.

در سنگزارها

خاکی که زیرش سنگ باشد قلب کسی را نشان میدهد که تا پیام خدا را میشنود فوراً با شادی آنها قبول میکند ولی چون آنها عمیقاً درک نکرده است در دل او ریشه ای نمیدواند و به محض اینکه آزار و اذیتی بخاطر ایمانش میبیند شور و حرارت خود را از دست میدهد و از ایمان بر میگردد. (متی ۲۰: ۱۳).

بنری که بر زمین سنگلاخ افتاد عمق کمی برای ریشه زدن یافت. گیاه سریعاً جوانه میزند اما نمیتواند در سنگ و صخره ریشه بدواند تا بتواند تغذیه کافی برای بقا پیدا کند و زود از بین میرود. بسیاری از افرادی که به مذهب اقرار میکنند شنوندگان سنگلاخ هستند. همانگونه که در زیر لایه های خاک سنگ و صخره وجود دارد بهمین گونه نیز

غرور و خودپسندی در زیر خواسته های خوب قرار دارد. عشق و خودپسندی مهار نشده است. و قلب تحت حس تقصیر فروتن و متواضع نشده است. این طبقه را میتوان براحتی متقاعد کرد و افراد متحول شده ای بنظر می آیند ولی این تنها یک مذهب سطحی است.

این بدین دلیل نیست که انسان کلام را بی درنگ دریافت کرده است و ضمناً نه به این خاطر که در آن خوشی وجود دارد. به محض اینکه متی از طرف منجی بخدمت فرا خوانده شد او بیدرنگ آماده شده و همه چیز را پشت سر گذاشت و از او پیروی کرد. به مجرد اینکه کلام الهی در قلبهای ما قرار گرفت خداوند از ما میخواهد که آنرا بپذیریم و به حق است که آنرا با خوشی بپذیریم. "با توبه یک گناهکار گمراه و بازگشت او بسوی خدا در آسمان شادی بیشتری رخ میدهد" (لوقا ۷:۱۵). و در دلهایی که به مسیح ایمان بیاورند حظ و خوشی بوجود خواهد آمد. ولی در این تمثیل سنگلاخ، آنانیکه کلام را آنرا دریافت میکنند هزینه و ارزش آنرا نمیدانند. آنان در نظر نمیگیرند که کلام خدا چه چیزی از آنها میخواهد. آنان نمیتوانند بفهمند که کلام خدا چه پندی به آنها میدهد. آنان پیام کتاب مقدس را به زندگی خود پیوند نمیدهند و بنابر این مفهوم آن اینست که آنان خود را کاملاً تسلیم کلام خدا نکرده اند.

ریشه های گیاه در عمق خاک فرو رفته و از نظرها پنهانند ولی در حال تغذیه هستند. به همین طور در مورد مسیحیان با پیوند و اتحاد نامرئی جان با مسیح از طریق ایمان است که زندگی روحانی تغذیه میشود. ولی مخاطبان سنگلاخ بخودشان وابسته اند و نه به مسیح. آنان به اعمال و انگیزه های خوب خود اعتماد دارند و در عدالت خویش نیرومندند. آنان در خداوند و توانایی او قوی نیستند. کسیکه در دل خود ریشه ای ندارد به این دلیل است که به مسیح وصل نیست.

حرارت خورشید در تابستان غلات و دانه ها را میرساند و آنها را سفت میکند و خوشه آنها را که ریشه قوی ندارند را تباه میکند. پس آنکسیکه ریشه ای در دل ندارد برای مدتی دوام می آورد ولی در هنگام سختی و یا جفا از ایمان خود باز میگردد. بسیاری از

مردم انجیل را در عوض اینکه بعنوان رهایی دهنده دائمی از گناه قبول کنند آنرا بعنوان راهی مقطعی برای فرار از رنج ها قبول میکنند. آنان بطور مقطعی در وجد و شادی بسر میبرند زیرا که خیال میکنند که مذهب آنان را از سختی ها و رنج ها میرهاند. در حالیکه زندگی با ملایمت سپری میشود آنان بنظر مسیحیان ثابت قدمی می آیند. ولیکن آنان از بوته آزمایش سخت سلامت گذر نمیکنند. آنان تحمل سرزنش و انتقاد را بخاطر مسیح ندارند. وقتی که خداوند به برخی از گناهها اشاره میکند و یا اینکه از آنان میخواهد که خود را انکار نموده و برای مسیح فداکاری کنند آنان رنجش خاطر پیدا میکنند. برای آنان بسیار سنگین خواهد بود تا تغییر بنیادین را در زندگی خود بوجود بیاورند. آنان به مشکل فعلی نگاه میکنند و واقعیتهای جاودانی را فراموش میکنند. مانند حواریون مسیح که عیسی را ترک کردند آنان آماده اند تا بگویند خیلی مشکل است بفهمیم که چه میخواهی بگوئی؟ (یوحنا ۶: ۶۰).

افراد زیادی وجود دارند که ادعا میکنند که خواهان خدمت کردن به خدا هستند ولیکن هیچ تجربه روحانی از او نداشته اند. تمایل انجام اراده او بر اساس خواسته ها و امیال خودشان است و نه بر اساس اعتقاد راسخ به روح القدس. کارهای آنان با احکام خدا در هماهنگی نیست. آنان به مسیح به عنوان منجی خود اعتراف میکنند ولی اعتقاد ندارند که او به آنان قدرت خواهد داد تا بر گناهان غلبه کنند. آنان با منجی زنده ارتباط شخصی ندارند و رفتار و منش آنان آشکار کننده سستی آنان در وصف ذاتی و اکتسابی است.

باید با وساطت و شفاعت روح القدس موافقت کنیم و او را بعنوان ملامت کننده گناه و ندا دهنده برای توبه و بازگشت از گناه بپذیریم. خیلی ها حس کرده اند که با خدا غریب شده اند و در اسارت خود و گناه بسر میبرند بهمین خاطر در تلاش می افتند تا اصلاحاتی را انجام دهند ولیکن نفس خود را مصلوب نمیکنند. آنان خود را کاملا به دستهای مسیح نمیسپارند و بدنبال قدرت الهی بمنظور انجام اراده او نیستند. آنان نمیخواهند تا در قالب الهی ذوب شده و شبیه او گردند. بطور کل آنان نقص خود را

اعتراف میکنند ولیکن گناههای خاص خود را رها نمیکند. با انجام کار اشتباه طبیعت کهنه نفس عماره تقویت شده و دوباره جان میگیرد.

تنها امید برای این افراد این است که کلام مسیح را در باره نيقوديموس درک کنند: " باید از نو متولد شوید." "کسیکه دوباره از روح متولد نشود نمیتواند ملکوت خدا را ببیند" (یوحنا ۷: ۳، ۳).

قدوسیت حقیقی خدمت تمام و کمال به خداست. این وضعیتی است که مسیحیان واقعی در آن زندگی میکنند. مسیح طالب قدوسیت آشکار برای خدمت کامل و بی نقص است. او قلب و ذهن و جان و توانایی ما را میطلبد. کسیکه برای خود و در وجود خود زندگی میکند مسیحی نیست.

محبت باید اصل و پایه ای برای کردار خوب و محبت آمیز باشد. محبت شالوده اساسی حکومت خداوند در آسمان و زمین است. و این موضوع باید شالوده ای برای شخصیت مسیحیان باشد. این امر بتنهایی میتواند او را ثابت قدم و استوار نماید. و این موضوع بتنهایی میتواند او را در مقابل آزمونها و وسوسه ها مقاوم نماید.

و محبت در فداکاری و از خود گذشتگی خود را آشکار میکند. نقشه رهایی در فداکاری برنامه ریزی شده بود — فداکاری و از خود گذشتگی عظیمی که بی اندازه و عظیم بود. مسیح خود را برای ما فدا کرد و آنانیکه مسیح را بپذیرند آماده اند تا هر چیز را در راه مسیح فدا کنند. اندیشیدن به حرمت نهادن به او و جلال دادن او باید قبل از هر چیز دیگری ارجحیت داشته باشد.

اگر ما مسیح را دوست داریم باید دوست داشته باشیم که برای او زندگی کنیم و شکر گزار او بوده و برای او کار کنیم. کار او سبک و راحت میباشد. برای خاطر او باید خواهان درد و محنت و فداکاری باشیم. باید برای رستگاری انسانها با او همدردی

نموده و شفقت داشته باشیم. ما باید همان احساس محبت آمیزی را داشته باشیم که او برای دیگران داشت.

این بیانگر مذهب و آئین مسیح است. هر کوتاهی و قصوری بدکاری و نیرنگ است. نه تئوری حقیقت محض و نه اقرار به مرید بودن میتواند جانی را نجات بخشد. ما متعلق به مسیح نخواهیم بود مگر اینکه کاملاً خود را به او سپرده باشیم. با بیعلاقگی در زندگی مسیحی است که بشر سست و ضعیف میشود. تلاش برای خدمت به خود و مسیح موضوع مورد خطاب سنگلاخ است و فردی که بذر خود را در سنگلاخ بکارد تاب تحمل آزمونها را نخواهد داشت و براحتی ریشه کن خواهد شد.

در میان خارها

زمینی که از خارها پوشیده شده بود وضعیت کسی را نشان میدهد که پیغام را میشوند ولی نگرانیهای زندگی و عشق به پول کلام خدا را در او خفه میکنند و او نمیتواند خدمت موثری برای خدا انجام دهد.

بذر انجیل اغلب در میان خارها و علفهای هرز می افتد و چنانچه دگرگونی معنوی و اخلاقی در قلب فرد صورت نگرفته باشد عادت‌های کهنه زندگی گناه آلود قبل آنرا مانند علفها و خارها احاطه میکنند. اگر صفات شیطنانی از جانها بیرون افکنده نشده باشند خوشه های گندم در میان آن صفات خفه خواهند شد بدینصورت که خارها و علفهای هرز رشد بیشتری کرده و گندم را از بین خواهند برد.

فیض تنها در قلبی رشد خواهد کرد که دائماً برای دانه های گرانبهای حقیقت آماده باشند. خارهای گناه در هر خاکی رشد خواهند کرد. خارها به کشت شدن نیازی ندارند ولی فیض باید با دقت کاشته شود. بوته های خار همیشه آماده جوانه زدن هستند و کار تطهیر و پالایش باید دائماً به پیش برود. چنانچه قلب تحت کنترل خدا قرار نگیرد و اگر روح القدس بدون توقف کار پالایش و تجلیل شخصیت را انجام ندهد آنگاه عادت‌های

کهنه خود را در زندگی مجددا آشکار خواهند ساخت. انسانها ممکن است که به اعتقاد به انجیل اقرار کرده باشند ولی تا قبل از اینکه تقدیس نشده باشند اقرار آنان ارزشی نخواهد داشت. اگر پیروزی بر گناه را استحصال نکنند آنوقت گناه بر آنان پیروز خواهد شد. خارهایی که قطع شده ولی ریشه کن نشده باشند سریعاً رشد میکنند تا اینکه تمامی جان را بیوشانند.

مسیح چیزهایی را فاش ساخت که برای جانها خطرناک بودند. مرقس به اغواهای مال اندوزی و حرص و آز به چیزهای دنیوی اشاره نمود. لوقا علایق و مال اندوزی و لذت این دنیا را ذکر نمود. اینها چیزهایی هستند که کلام و بذرهای روحانی را در خود خفه خواهند کرد. در اینصورت جانها از تغذیه توسط مسیح بازمانده و معنویت در قلبها خواهد مرد.

توجهات به این دنیا: هیچ طبقه اجتماعی از وسوسه ها و علایق دنیوی آزاد و مبرا نیست. فقر و زحمت و محرومیت و ترس از محتاج شدن باعث سرگستگی و ملال خاطر مستضعفان میگردد. برای ثروتمندان ترس از دست دادن و ضرر باعث هجوم تشویش خاطر و دلواپسی میشود. مسیح نمیتواند بار آنان را بر دوش بکشد زیرا آنها بار خود را به مسیح نمیدهند. آنان به توجه و علاقه دائمی او اعتماد ندارند. بنابر این توجه و علاقه بیش از حد آنها به زندگی در عوض اینکه آنان را بسوی منجی سوق دهد آنان را از وی جدا ساخته است.

بسیاری از کسانی که میتوانند در خدمت به خدا مثمر ثمر باشند مصمم به اندوختن مال و ثروت شدند. همه انرژی آنان در امور کسب و تجارت مستغرق گردیده و حس میکنند که مجبورند تا از امور طبیعی روحانی چشم پوشی نمایند. امور ازلی فرعی شده و امور دنیوی برایشان اصل و اساس میشود. بنابر این خود را از خدا جدا میسازند. کلام خدا بما سفارش نموده است که در خدمت به خدا تبلی و سستی به خود راه ندهیم (رومیان ۱۱: ۱۲). مسیحیان باید کار کنند. آنان باید درگیر کسب و کار باشند و آنان میتوانند به کار خود بدون گناه بپردازند. ولی خیلی از مردم چنان در کار غرق میشوند

که وقتی برای دعا باقی نمیگذارند. آنان نه وقتی برای مطالعه کتاب مقدس دارند و نه اینکه وقتی را برای جستجو و خدمت به خدا اختصاص میدهند. در زمانهایی جانها اشتیاق به قدوسیت و ندای آسمانی دارند ولی زمانی برای بازگشت از غوغاهای دنیوی وجود ندارد تا بتوان آواهای با شکوه روح خدا را شنید. اصل و فرع جای خود را عوض میکنند. غیر ممکن خواهد بود که بذر کلام ثمر بیاورد زیرا که بجای جانها خارهای بیابان تغذیه میشوند.

و بسیاری از افراد که با اهداف بسیار متفاوتی کار میکنند به راه خطا می افتند. آنان برای خیریت دیگران کار میکنند. کار آنان زیاد است و مسئولیتشان فراوان و اجازه میدهند که کارشان زمانی برای عبادت برایشان باقی نگذارد. آنان برای مشارکت با خدا از طریق دعا و مطالعه کلام کوتاهی می ورزند. آنان فراموش میکنند که عیسی گفت: "که جدا از من از شما هیچ کاری ساخته نیست" (یوحنا ۵: ۱۵). آنان بدور از مسیح قدم بر میدارند. زندگی آنان بواسطه فیض او پر نشده است و خصوصیات نفس آشکار میشود. خدمات آنان با میل به برتری و سخت دلی و ویژگیهای غیر محبت آمیز ضایع میشود. این یکی از اسرار عمده شکست و عدم موفقیت در کار مسیحی است. و بهمین خاطر است که چرا نتایج آن کارها اغلب فاقد برکت هستند.

فریب مال و منال. عشق به مال اندوزی، قدرت شیفته کننده و فریب دهنده ای دارد. بیشتر اوقات کسانی که ثروت دنیایی دارند فراموش میکنند که خداوند به آنان قدرت و ثروت بخشیده است. آنان میگویند "قوت و توانایی دست من این توانگر را برایم پیدا کرده است". (تثنیه ۱۷: ۸). ثروت و مال آنها در عوض اینکه آنان را برای شکرگزاری از خدا بیدار کند باعث خودستایی میگردد. مال آنها بجای اینکه صفات خدایی را در آنها رشد دهد باعث رشد صفات شیطانی میگردد. دانه کلام در نتیجه توسط خارها خفه میشود.

لذات زندگی. خطری در تفریح و سرگرمی وجود دارد که تنها بعنوان ارضای شخصی میتوان آنرا تعین کرد. عادات افراطی توان جسمی را تحلیل میدهد و ذهن را تیره و تار

می‌کند و ادراک روحانی را مسخ و کرخ می‌کند زیرا "امیال و هوسهایی هستند که با روح شما در جنگ و جدالند" (اول پطرس ۱: ۲).

و امیال به چیزهای دیگر. اینها الزاما گناه آلود نیستند ولی آن چیزهایی هستند که بر ملکوت خدا ارجحیت یافته اند. هر چیزی که ذهن را از خدا دور سازد و ما را از محبت مسیح جدا سازد دشمن جان است.

وقتی که ذهن جوان است و دارای قدرت استعداد و شکوفایی است و سوسه بزرگی برای جاه طلبی و خودستایی دارد. چنانچه در برنامه های دنیوی کامیابی وجود داشته باشد تمایلی به ادامه در مسیری که ضمیر و وجدان را خرفت کند وجود دارد که مانع شکل گیری ارزیابی صحیح از آنچه که یک شخصیت عالی و واقعی است خواهد شد. وقتی که شرایط برای این شکوفایی مساعد باشد- در مسیری که کلام خدا نهی کرده- این رشد دیده خواهد شد.

در این دوره سازنده زندگی کودکان، مسئولیت والدین بسیار بزرگ است. آنان باید جوانان را با تاثیرات خوب و مثبت احاطه کنند، تاثیری که به آنان چشم اندازهای صحیحی از زندگی و توفیق حقیقی را عطا میکند. در عوض تعداد زیادی از والدین در صدد این هستند که فرزندانشان به کامیابی دنیوی برسند و همه معاشرتهایشان بر اساس این موضوع و هدف انجام میشود. بسیاری از والدین خانه خود را در شهرهای بزرگ میسازند و فرزندان خویش را به جوامع مد روز آشنا میکنند. آنان فرزندان خویش را به دنیایی بودن و غرور ترغیب میکنند. در این فضا ذهن و جان به کوه فکری نائل میشود. اهداف عالی و با شکوه زندگی بینش خود را از دست میدهند. و در این خط سیر امتیاز فرزند خدا بودن و وارث ابدی بودن با دستاوردهای دنیوی معامله میشوند.

بسیاری از والدین با ایجاد تفریح و سرگرمی خواهان ترویج شادی و رضایت برای فرزندانیشان هستند. آنان به فرزندانیشان اجازه میدهند تا مجذوب ورزش شده و به مهمانیها برای عیاشی بروند و برایشان پول فراهم نموده تا خودنمایی کرده و به

کامروایی خویشتن بپردازند. میل به افراط در عیاشی قوی تر و قوی تر میشود. علاقه این جوانان به خوشگذرانی روز بروز افزایش می یابد تا اینکه به خوشگذرانی به عنوان هدف غایی نگاه کنند. آنان عادت بطالت طلبی و خوشگذرانی را بنحوی شکل داده که تقریباً غیر ممکن میسازد تا مسیحیان ثابت قدمی بمانند.

حتی کلیساها که قرار است تا ستونها و اساس حقیقت باشند مشوق علاقه به خوشگذرانی میشوند. هنگامی که پول برای اهداف مذهبی جمع آوری میشود برای چه کلیساها برای چه مقصودی آنرا مصرف میکنند؟ برای ایجاد بازارچه - شام - نمایشگاههای تجملی و حتی برای بخت آزمایی و از این قبیل ابداعات. اغلب اوقات مکانی که برای عبادت خدا تخصیص یافته بواسطه مهمانی و نوشیدن - خرید و فروش و جشن و سرور مورد بی حرمتی واقع میشوند. حرمت دادن به خانه خدا در ذهن جوانان تقلیل یافته است. سدهای پرهیز و خویشتنداری ضعیف شده اند. در افراط و تفریط، خودپسندی - امیال شهوانی و عشق به خودنمایی افزایش یافته و قوی میشوند.

جستجو برای تفریح و خوشگذرانی در شهرها تمرکز یافته است. بسیاری از والدین که شهر را بعنوان خانه ای برای فرزندانیشان انتخاب کرده اند در فکر اعطا کردن امتیازهای بیشتری هستند که با نومییدی روبرو شده و برای بازگشت از خطاهای هولناک بسیار دیر است. شهرهای امروزی به سرعت شبیه سدوم و غموره میشوند. بسیاری از تعطیلات تنبلی و سستی را ترغیب میکنند. ورزشهای هیجان انگیز - تئاتر - مسابقات اسب دوانی - قمار بازی - نوشیدن الکل و عیاشی احساسات را برای این فعالیتها شدیداً تحریک مینماید. جوانان با این لذات باطل از راه بدر میشوند. کسانی که تفریح را برای نفس خویش انجام میدهند درب را برای سیل وسوسه ها باز میگذارند. آنان خود را تسلیم تفریحات اجتماعی و بی قید و بندی میکنند و مراوده آنان با عاشقان خوشگذرانی تاثیرمسکر و مسخ کننده ای در ذهن دارد. آنان از یک عیاشی به عیاشی دیگر هدایت میشوند تا جائیکه اشتیاق و ظرفیت خود را برای یک زندگی مفید از دست میدهند. شور و حرارت دینی آنان بسرودی میگراید و زندگی روحانی آنان تباه میگردد.

همه استعداد های شرافتمندانه جان و همه چیزهایی که انسان را با جهان معنوی پیوند میدهد به پستی میگرداند.

این حقیقت دارد که بعضی از افراد متوجه نابخردی خویش شده و توبه میکنند. آموزش و عفو خداوند با آنان باشد. ولیکن آنان جان خویش را مجروح ساخته اند و در تمام عمر، خود را در بیم و هراس میبینند. قدرت بصیرت که باید همیشه حساس بوده و در جستجوی تشخیص بین درست و غلط باشد به اندازه زیادی از بین رفته است. آنان برای تشخیص آوای هدایت روح القدس سریع نیستند و شیوه های شیطان را تمیز نمیدهند. اکثرا در زمان خطر بدام و سوسه ها می افتند و از خدا دور میشوند. این پایان کامیابیهای دنیوی است و عبارتی هم دنیا را از دست داده و هم آخرت را از دست میدهند.

تعلقات خاطر- مال و منال - خوشگذرانی - و امثال این چیزها همگی ابزار اغوای شیطان هستند تا در بازی زندگی بر علیه جانهای آنان بکار گرفته شوند. هشدار داده شده است که "به این دنیای گناه آلود و به آنچه به آن تعلق دارد دل نبندید. کسی که به این چیزها دل ببندد در واقع نشان میدهد که بخدا دلبستگی ندارد. زیرا وابستگیهای این دنیا و خواسته های ناپاک میل به داشتن و تصاحب هر آنچه که بنظر جالب می آید و غرور ناشی از ثروت و مقام هیچیک از خدا نیست بلکه از این دنیای گناه آلود میباشد" (اول یوحنا ۱۵: ۲، ۱۶). "نگذارید که پر خوری - میگساری و غم و غصه های زندگی شما را مانند سایر مردم دنیا بخود مشغول سازد" (لوقا ۳۴: ۲۱). و پولس رسول بواسطه روح القدس نوشت "آنانی که بدنبال ثروت اندوزی میروند دیر یا زود دست به کارهای نادرست میزنند این کارها به خود ایشان صدمه زده فکرشان را فاسد میکند و سرانجام ایشان را راهی جهنم خواهد ساخت" (اول تیموتائوس ۶: ۱۰-۹).

آماده کردن خاک برای کشت

در سراسر حکایت برزگر مسیح ماحصل کشت را منوط به خوبی و یا بدی خاک میداند. در هر مورد برزگر و بذر یکی هستند. بنابر این او بما تعلیم میدهد که چنانچه کلام خدا در کار خود در قلبها و زندگی ما عقیم بماند دلیل آنرا باید در خودمان جستجو کنیم. ولی نتیجه خارج از کنترل نیست. درست است - ما نمیتوانیم خود را تغییر بدهیم ولی قدرت انتخاب با ماست و در ما باقی خواهد ماند تا تعیین شود که چه میخواهیم باشیم. مخاطبینی که مانند کنار گذرگاه - زمین سنگلاخ و یا خارزار هستند ملزم نیستند که همانگونه باقی بمانند. روح خدا در تلاش شکستن طلسم آن شیفتگی است که بشر را در چیزهای دنیوی مجذوب خود ساخته است. این با آن روحی است که بشر نسبت به آن بی اعتنا و بی توجه شده است و یا نسبت به کلام خدا مسامحه و اهمال میورزد. آنان خودشان مسئول سخت شدن دلهایشان هستند که آنان را از داشتن بذرهای خوب و از داشتن ریشه های مستحکم باز میدارد و در اینجا شرارت نیز برای رشد خود دست به مقابله زده است.

در باغ قلبها باید کشت صورت پذیرد. خاک باید با توبه عمیق از گناه شکافته شود. گیاهان شیطانی و زهرآگین باید از خاک ریشه کن شوند. زمینی که از خارها پوشیده شده است باید با سخت کوشی اصلاح گردد. پس میتوان بر گرایشهای شیرانه ذاتی غلبه یافت آنها را تنها با تلاشهای بی شائبه در نام و قدرت عیسی مسیح. خداوند توسط نبی خود امر میفرماید "زمین سخت دل خویش را شخم بزنید و تخم خوب را در خارها نکارید" (ارمیا ۴: ۳). "بذر نیکوی عدالت بکارید تا محصولی از محبت من درو کنید" (هوشع ۱۰: ۱۲).

برزگرها قلبها را برای دریافت انجیل آماده میکنند. در بشارت کلام، موعظه های بسیار است و قلبها تپش کمی دارند. به کارگرانی نیاز است که بتوانند جانهای از دست رفته را باز یابند. در همدردی مسیح گونه، ما باید بطور انفرادی به مردم نزدیک شویم و در جستجوی بیدار کردن علاقه آنان به چیزهای عظیم و حیات ابدی باشیم. قلبهای آنان

ممکن است سفت و سخت تر از راههای کوبیده شده باشد و ظاهراً ممکن است تلاشی باطل باشد تا منجی را به آنها معرفی کرد. اما در حالیکه منطق از حرکت باز بماند و استدلال برای متقاعد نمودن قوتی نداشته باشد، محبت مسیح در بشارت شخصی آشکار میشود و ممکن است حتی قلبهای سنگی را نرم کند و بدین ترتیب بذر حقیقت بتواند ریشه بدواند.

پس برزگران باید کاری کنند که بذر با خارها احاطه نشده و بخاطر کم عمقی خاک از بین نروند. در مرحله آغازین زندگی مسیحی هر ایمانداري باید با اصول بنیادین تعلیم داده شود. او باید تعلیم داده شود که تنها بفیض و با فدیة مسیح نجات داده نشده است بلکه او باید زندگی خود را مانند مسیح نموده و صفات مسیح را در شخصیت خویش کشت نماید. آنان باید بیاموزند که باید سختیها را تحمل کنند و از تمایلات غریزی بپرهیزند. آنان باید به محبت وی اعتماد داشته باشند و توجهات خود را به او معطوف دارند. باید برکنتهای کار مسیح را یاد بگیرند و با پیروی از او ترک نفس کنند و در سختی ها مانند یک سرباز تاب و تحمل داشته باشند. آنان باید طعم آوردن جانها بسوی مسیح را بچشند. در علاقه به صید جانهاست که آنان توجه بخود را فراموش میکنند. بدین خاطر خوشی و لذات دنیوی قدرت خویش را از دست داده و مجذوب گرانباران نومید میگردد.

زمین خوب

برزگر همیشه با نومیدي روبرو نمیشود. منجی در باره دانه ای که در زمین خوب افتاد چنین میگوید "زمین خوب دل کسی را نشان میدهد که به پیغام خدا گوش میدهد و آنرا میفهمد و بدیگران نیز میرساند و سی - شصت و حتی صد نفر به آن ایمان می آورند." خاک خوب نمایانگر افرادی است که با قلبی آماده و پذیرا به کلام خدا گوش میدهند و با جدیت از آن اطاعت میکنند تا ثمر بیار آورند."

قلب خوب و صادق که این تمثیل از آن سخن میگوید قلب بدون گناه نیست زیرا که انجیل برای افراد گمشده موعظه میکند. مسیح فرمود "بیماران به پزشک نیاز دارند نه اشخاص سالم" (مرقس ۱۷: ۲). کسی که تسلیم حکم روح القدس میشود قلبی صادق دارد. او به تقصیر خویش اعتراف میکند و نیاز خود را به رحمت و محبت خدا احساس میکند. او خالصانه مشتاق دانستن حقیقت است و مطیع آن خواهد بود. قلب خوب قلبی است که به کلام خدا ایمان دارد. بدون ایمان امکان دریافت کلام وجود ندارد. "اما خشنود ساختن خدا بدون ایمان و توکل به او محال است. هر که میخواهد بسوی خدا بیاید باید ایمان داشته باشد که خدا هست و به آنانی که با دلی پاک در جستجوی او هستند پاداش میدهد" (عبرانیان ۱: ۶).

او کسی است که کلام را شنیده و ایمان می آورد. فریسیان دوران مسیح چشمان خود را بسته بودند مبدا که ببینند و گوشهای خود را بسته بودند مبدا که بشنوند بنابراین حقیقت نمیتوانست به قلبهای آنان دسترسی داشته باشد. آنان سزای خویش را بخاطر تجاهل و رویگردانی از حقیقت خواهند دید. ولی مسیح به حواریون خود آموخت که آنان باید چشمان خود را برای هدایت باز نگاه دارند و آماده باشند تا ایمان بیاورند. مسیح آنان را برکت داد زیرا با چشمان خود دیده و با گوشهای خود شنیده و ایمان آوردند.

کسانی که زمین دلهایشان خوب بود کلام خدا را دریافت نمودند "و آن سخنان را انسانی نپنداشتند بلکه گفته های ما را بعنوان کلام خدا پذیرفتند" (اول تسالونیکیان ۲: ۱۳). تنها کسیکه کلام را بعنوان ندای خدا شنید شاگرد و مرید حقیقی است. او به قلبهای مشتاق کلام خدا فهم و درک عطا مینماید. آن شنوندگان خوب کرنلیوس و دوستانش بودند که به پطرس رسول گفتند "اینک منتظریم که بدانیم خداوند چه فرموده است تا بما بگوئید" (اعمال رسولان ۳۳: ۱۰).

دانش حقیقت آنقدرها بستگی به قوت هوش و ذکاوت ندارد بلکه هدف خالصانه و پاک مهم است و بستگی به سادگی یک ایمان مشتاقانه دارد. آنانی که با تواضع و

فروتنی مشتاق هدایت الهی هستند تقرب فرشتگان خدا را احساس خواهند نمود. روح القدس به آنان اعطا میگردد تا به گنجینه حقیقت دست یابند.

شنونده ای که زمین خوب دارد بذر کلام را شنیده و آنرا در دل خود نگاه میدارد. و شیطان با تمام نمایندگان اهریمنی قادر نخواهد بود تا بذر را بریابد.

شنیدن و یا خواندن به تنهایی کفایت نمیکند. کسیکه خواهان بهره مندی از کلام است باید درحقیقت کلام که به او اعطا شده تفکر نماید. او باید با اشتیاق و افکار عبادانه معنی کلام حقیقت را درک نموده و از جام سروش الهی بنوشد.

خداوند بما فرموده است تا ذهنهای خود را با افکار عظیم و خالص لبریز نماییم. او از ما میخواهد تا در محبت و رحمت او تفکر نماییم و اعمال عظیم او که نقشه رستگاری است را مطالعه کنیم. آنگاه تصور ما از حقیقت واضح تر و متعالی تر و مقدس تر خواهد گردید. جانی که در فضای افکار مقدس سکنی گزیده بوسیله مشارکت با خدا و مطالعه کلام او متبدل خواهد گردید.

و آن گیاه محصول و ثمر خواهد داد. آنانیکه کلام را شنیده و از احکام آن پیروی و اطاعت کنند ثمرهای نیکو خواهند داد. کلام خدا توسط جان دریافت گردیده و با اعمال نیک آشکار میگردد. و نتایج آن در صفات مسیح گونه و زندگی دیده خواهد شد. "در اجتماع بزرگ قوم تو بشارت داده ام که تو ما را نجات میدهی. من این خبر خوش را برای خود نگاه داشته ام". (مزامیر ۸: ۴۰). کسی که ادعا میکند مسیحی است باید مانند مسیح زندگی کند" (اول یوحنا ۲: ۶).

کلام خدا اغلب با میراث بشری و ویژگیهای کشت شده شخصیت و عاداتهای زندگی تلاقی می یابد. ولی کسی که زمین خوب دارد کلام را دریافت کرده و همه شرایط و الزامات آن را میپذیرد. عادتها - رسوم و کارهایی که فرد انجام میدهد تابع کلام خداست. در این حالت چیزهای فانی و بی اهمیت بشری در کلام خدا مستغرق و ذوب

میشوند. او با تمام قلب و وجود و تمرکز کامل به اهداف در جستجوی حیات ابدی خواهد بود و به قیمت خسران - آزار و جفا و یا حتی مرگ از حقیقت متابعت خواهد نمود.

و با شکیبایی ثمر خواهد داد. هیچ فردی که کلام خدا را دریافت نموده از مشقات و آزمونها معاف نخواهد بود. اما وقتی که مصایب بیایند یک مسیحی واقعی آشفته - بدگمان و دلسرد نخواهد شد. گرچه نمیتوانیم پیامد دقیق امور را ببینیم یا مشیتهای الهی را تشخیص بدهیم اما اعتماد خود را از دست نخواهیم داد. با بیاد آوردن الطاف محبت آمیز خدا میتوانیم دلواپسی ها و اضطرابهای خود را به او بسپاریم و با شکیبایی در انتظار نجات او باشیم.

گاهی اوقات سختیها باعث تقویت زندگی روحانی میشود. در بوته آزمایش است که سختیها بخوبی تحمل شده و استواری در شخصیت با فیضهای گرانهای روحانی رشد مینمایند. ثمره کامل ایمان تواضع و محبت است در میانه شداوند و ابرهای تاریکی رشد میکنند.

"و اما شما ای برادران عزیز که برای بازگشت خداوند عیسی مسیح روزشماری میکنید صبر داشته باشید و مانند کشاورزی باشید که تا پائیز برای برداشت محصول پر ارزش خود صبر میکند" (یعقوب ۵: ۷). پس یک فرد مسیحی نیز باید برای باروری زندگی روحانی خود صبر پیشه کند. غالبا وقتی که برای فیض روح القدس دعا میکنیم خداوند ما را در جایی قرار میدهد که این میوه ها رشد کنند ولی ما هدف او را درک نمیکنیم و در حیرت و ترس بسر میبریم. با این حال هیچ کس نمیتواند این فیوضات را پرورش دهد مگر از طریق مراحل رشد و باروری. سهم ما دریافت کلام خدا و تمسک به آن است و با تسلیم بی چون و چرا تحت کنترل او در آمده تا آن اهداف در ما کامل گردد.

مسیح گفت "کسی که مرا دوست میدارد کلام مرا نگاه خواهد داشت و پدرم نیز او را دوست خواهد داشت و ما نزد ایشان آمده با ایشان زندگی خواهیم کرد" (یوحنا ۱۴:۲۳). قوت آن اندیشه کامل با ما خواهد بود زیرا که رابطه جاودانی را با سرچشمه همه نیروهای پایدار خواهیم داشت. ما تحت تاثیر و نفوذ کسی خواهیم بود که قوی و کامل است زیرا ما رابطه واقعی با کسی را داریم که مرجع قدرت است و این اقتدار تا ابد ادامه خواهد داشت. ما در زندگی روحانی خود تحت حفاظت عیسی مسیح خواهیم بود. ما دیگر زندگی خودخواهانه ای نخواهیم داشت بلکه مسیح در ما ساکن خواهد شد. ذات او در طبیعت ما حلول خواهد نمود. بنابراین ما میتوانیم میوه روح القدس را داشته باشیم "بعضی سی و بعضی شصت و بعضی صد میوه می آورند".

فصل ۳

اول ساقه بعد خوشه



این فصل بر اساس کتاب مرقس ۴: ۲۶-۲۹ نوشته شده است

حکایت برزگر سوال برانگیز است. بعضی از مخاطبان اینطور از حکایت برداشت نمودند که مسیح ملکوت و سلطنت زمینی را تشکیل نداد و بسیاری نیز کنجکاو و سردرگم شدند. مسیح سرگشتگی آنان را مشاهده نموده و از مثالهای دیگری استفاده نمود. و کماکان در تلاش برای تغییر تفکر آنان بود که امیدوار به ایجاد سلطنت دنیوی توسط مسیح بودند ولی کار مسیح دنیوی نبود بلکه سلطنت فیض خدا در قلوب انسانها بود.

عیسی در خصوص ملکوت خدا فرمود: کشاورزی در مزرعه اش تخم پاشید و رفت. روزها گذشت و کم کم تخم سبز شد و رشد کرد بدون آنکه کشاورز بداند چگونه این امر اتفاق افتاد. زیرا زمین بدون کمک کسی خودش تخم را به ثمر می آورد. یعنی اول

ساقه بالا می آید بعد خوشه درست میشود و بعد از آن دانه کامل در خوشه ایجاد میشود. و وقتی ثمر رسید کشاورز داس را بر میدارد تا محصول را درو کند.

کشاورزی که داس را برداشته تا محصول را درو کند کسی نیست جز مسیح. او کسی است که در آخر در آن روز عظیم خرمن را از زمین درو میکند. ولی برزگران معرف کسانی هستند که در عوض مسیح زحمت کشیده اند. دانه جوانه زده و رشد میکند بدون اینکه کسی خبردار باشد البته در مورد فرزند خدا صحت ندارد زیرا که او ناظر بر همه چیز است. مسیح در زمانی که متصدی امور است نمی آساید بلکه روز و شب مراقب است. او از اینکه چگونه دانه رشد میکند نا آگاه نیست.

مثال بذر آشکار میکند که خدا خودش آنرا کاشته است و با اینحال اگر بحال خود رها شود دانه از خود قدرتی ندارد که خود بخود رشد کند. انسان سهم خود را در مراقبت از رشد دانه ها ایفا میکند. او باید زمین را آماده و خاک را حاصلخیز کند و بعد دانه را بکارد. او باید در زمین کار کند. ولی در مرحله ای فراتر او هیچ کاری را نمیتواند به کمال برساند. هیچ قدرت و حکمت بشری نمیتواند بذر را به یک گیاه زنده تبدیل کند. انسان منتهای تلاش خود را میکند ولی او باید همچنان به آن کسی توکل کند که کشت و زرع و درو کردن محصول به قدرت لایزال و شگفت انگیز او بستگی دارد.

در دانه حیات وجود دارد و در خاک نیز قدرتی نهفته است لیکن بدون قدرت ازلی که روز و شب در کار است دانه محصولی نخواهد داد. بارش باران فرستاده میشود تا مزارع مرطوب شوند، خورشید باید حرارت خود را بدهد و انرژی باید به دانه دهنده منتقل شود. حیاتی را که آفریدگار پدید آورده تنها بواسطه او میتواند موجود شود. جوانه زدن هر تخمی و رشد هر گیاهی به قدرت خداست.

خداوند عدالت خود را در تمام جهان آشکار خواهد کرد و همه قومها او را ستایش خواهند نمود. عدالت اودر باغ جهان خواهد روئید و شکوفه خواهد آورد. (اشعیا ۶۱: ۱۱). همانند آنچه در طبیعت انجام میشود بدینگونه در زراعت روحانی معلم

حقیقت باید مزرعه دل را آماده کند او باید بذر را بکارد ولی قدرتی که تنها میتواند حیات بخش باشد از خداست. نکته فراتر از موضوع اینست که تمامی تلاشهای بشری بطالت است. در حالیکه آماده موعظه کلام میشویم نمیتوانیم قدرت روح بخش را برای جانها بیان کنیم. حافظ شیرازی میگوید: نکته ای روح فزا از دهن دوست بگوی - نامه ای خوش خبر از عالم اسرار بیار. در موعظه کاری فرا تر از هر قدرت بشری باید صورت پذیرد. تنها از طریق روح الهی است که کلام زندگی بخش شده و جانها را از نو به حیات ازلی رهنمون میسازد. این موضوعی است که مسیح تلاش کرد تا به حواریون خود القا نماید. او به ایشان تعلیم داد که آنان در وجود خویش چیزی ندارند که بتواند در اعمال ایشان توفیقی حاصل نماید بلکه آن قدرت کار معجزه گونه خداست که در کلام خویش موثر واقع می افتد.

کار بزرگوار / ایمان است. بشر راز جوانه زدن و رشد بذر را نمیتواند درک کند. ولیکن او به واسطه هایی که خدا سبب نشو و نما میشوند اعتماد دارد. بزرگ در انداختن بذر ها بر روی زمین ظاهرا دانه های قیمتی که میتواند نان خانواده اش را تامین کند را بدور می اندازد. ولیکن او تنها از این مقدار صرف نظر میکند به امید اینکه مقدار بیشتری در عوض بدست بیاورد. او بذرها را بزمین میریزد به انتظار اینکه چندین مرتبه بیشتر محصول برداشت کند. پس خادمان مسیح کار میکنند در انتظار اینکه از بذری که کاشته اند محصول برداشت کنند.

بذر خوب برای مدتی ممکن است در یک مکان سرد و خودخواهانه و در قلب دنیوی بخوابد و هیچ نشانه ای از اینکه ریشه داده است را آشکار نکند ولی پس از آنکه روح خدا بر جان دمیده شود دانه پنهان جوانه میزند و بالاخره برای جلال خدا ثمر خواهد آورد. در کار خود در طول زندگی نمیدانیم که در چه چیزی کامیاب میشویم. این وظیفه ما نیست تا پاسخ این سوال را بیابیم. ما باید کار خود را انجام بدهیم و نتیجه را بخدا واگذار کنیم. "تو برو و در وقت و بی وقت بذر خود را بکار چون نمیدانی کدام قسمت از بذرها ثمر خواهد داد شاید هر چه کاشته ای ثمر بدهد" (جامعه ۱: ۴). عهد بزرگ خداوند چنین میگوید که "تا زمانی که جهان باقی است کشت و زرع سرما و گرما

زمستان و تابستان و روز و شب همچنان برقرار خواهد بود" (پیدایش ۲۲:۸). با اطمینان به این وعده کشاورز کشت و زرع میکند. درکشت روحانی اعتماد ما کمتر از این نیست و به پشتگرمی او اطمینان داریم. "کلام من نیز هنگامی که از دهانم بیرون می آید بی ثمر نمی ماند بلکه مقصود مرا عملی میسازد و آنچه را اراده کرده ام انجام میدهد" (اشعیا ۵۵:۱۱). "کسانی که با امید و انتظار بیرون رفته بذر می افشانند با شادی محصول خود را باز خواهند یافت" (مزامیر ۶:۱۲۶).

جوانه زدن دانه، حاکی از شروع یک زندگی روحانی است و رشد گیاه تصویری زیبا از رشد مسیحی است. همانند طبیعت، بدون فیض خدا حیات و رشدی در زندگی نخواهد بود. گیاه یا باید رشد کند یا خشک شود. همانگونه که گیاه رشد تدریجی و پیوسته دارد رشد زندگی مسیحی نیز چنین است. در هر مرحله از پیشرفت، زندگی ما میتواند به کمال برسد با اینحال چنانچه هدف خدا برای ما کامل شود پیشرفت پی در پی وجود خواهد داشت. تقدس کار یک عمر زندگی است. همانگونه که موقعیتهای تکرر می یابند تجربه ما نیز وسعت خواهد یافت و دانش ما افزون خواهد گردید. ما توان مسئولیت پذیری را خواهیم یافت و کمال ما با امتیازاتمان متناسب خواهد بود.

گیاه با آنچه که خدا برای زنده نگه داشتن آن استحصال میکند پابرجاست. گیاه ریشه های خود را در زمین میگستراند. ریشه ها آب را با تابش خورشید، شبنم و باران جذب میکنند. گیاه اجزای حیات بخش را از هوا دریافت میکند. بنابراین رشد در مسیحیت بواسطه همیاری الهی امکان پذیر است. اگر احساس درماندگی کنیم باید تمامی موقعیت هایی که به ما اعطا گردیده است را بهبود بخشیده تا تجربه کاملتری را کسب کنیم. همانگونه که گیاه ریشه خود را در عمق خاک میگستراند ما نیز در زندگی روحانی خود ریشه های خود را باید عمیقتر در مسیح رشد دهیم. همانطور که گیاه نور خورشید و شبنم و باران را دریافت میکند ما نیز باید قلبهای خود را بروی روح القدس باز نگاه داریم. کار انجام خواهد شد "نه به قدرت نه به قوت بلکه بروح خدا" (زکریا ۴:۶). چنانچه افکار خود را بر مسیح متمرکز کنیم او بسوی ما خواهد آمد "اما برای شما که ترس مرا در دل دارید آفتاب عدالت با پرتو شفافش خود طلع خواهد کرد" (ملاکی

٢:٤). ما میتوانیم "مانند سوسن رشد کنیم". ما میتوانیم "مانند ذرت قد برافرازیم و مثل درخت مو رشد کنیم" (هوشع ٤:١، ٧). با تکیه دائم بر مسیح بعنوان منجی میتوانیم در او در همه امور رشد نمائیم زیرا که او قائد و سالار ماست.

گندم رشد میکند - ابتدا ساقه میدهد و بعد خوشه داده و دانه ها در خوشه رشد مینمایند. هدف کشاورز از کاشت بذر و پرورش گیاه تولید غلات است. او نان را برای رفع گرسنگی میخواهد و بذر را برای محصولی که در آینده خواهد برداشت. پس کشاورز الهی چشم براه برداشت محصول بعنوان پاداش کار برای فداکاری و از خودگذشتگی خویش است. مسیح در جستجوی بازتولید خویش در قلبهای بشر است و او از طریق آنانیکه به او ایمان دارند چنین خواهد نمود. هدف از زندگی مسیحی آوردن محصول و میوه است. بازتولیدی از صفات و خصوصیات مسیح در کسانی که به او ایمان دارند.

گیاه جوانه نمیزند تا رشد نموده و برای خودش محصول بیار آورد بلکه محصول را به کشاورز آن بازگرداند و نان را به خورنده نان. (اشعیا ٥٥:١٠). بنابراین هیچ انسانی برای خودش زندگی نمیکند. مسیحیان در این جهان معرف مسیح و بعنوان نجات دهنده جانهای دیگران خواهند بود.

زندگی که وابسته بخود و برای خودخواهی باشد نه تنها رشد نکرده بلکه ثمره ای نیز نخواهد آورد. چنانچه مسیح را بعنوان منجی خویش پذیرفته اید باید خود را فراموش کنید و سعی کنید تا خویشتن را فراموش کرده و در تلاش بوده تا ب دیگران کمک کنید. در باره محبت مسیح گفتگو کنید و از نیکویی او سخن برانید. در نیکوکاری در وظایف و کارهای خود با مسیح همراه بوده و نه معرف خود بلکه معرف نیکویی او باشید. سنگ صبور دیگران باشید و بار گران جانها را با سعه صدر بر سینه خود حمل کنید. دلنگران دیگران بوده و با هر وسیله ای که میتوانید تلاش کنید تا جانها را نجات دهید. همانگونه که روح مسیح را دریافت میکنید، با روح غیر خودخواهانه و محبت آمیز ب دیگران خدمت کنید - آنگاه رشد نموده و میوه خواهید آورد. آنگاه فیوضات روح در

شخصیت شما رشد نموده و کامل خواهد شد. ایمان شما افزایش یافته اعتقاد شما راسخ تر شده و محبت در شما کامل خواهد گشت. و هر چه بیشتر و بیشتر شباهت مسیح را در خلوص و نجابت و مهربانی منعکس خواهید نمود.

ثمرات روح محبت - شادی - آرامش - بردباری - مهربانی - نیکوکاری - وفاداری - فروتنی و خویشتنداری خواهد بود. (غلاطیان ۵: ۲۲، ۲۳). این ثمرات هرگز نابود نخواهد شد بلکه محصول آن برای حیات جاودان درو خواهد شد.

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو. حافظ

هنگامی که محصول آماده شود او داس خود را بر میدارد زیرا که فصل درو سر رسیده است. مسیح با اشتیاق تمام منتظر آشکارسازی خود در کلیسای خویش است. وقتی که صفات مسیح در امت خویش بطور کامل تکثیر و بازتولید شود آنگاه او خواهد آمد و آنانیکه متعلق به او هستند را مطالبه خواهد کرد.

این رجحان به همه مسیحیان اعطا گردیده است که نه تنها چشم براه بوده بلکه در آمدن عیسی مسیح تسریع نمایند. (دوم پطرس ۱۲: ۳). همه آنانیکه نام او را اقرار نمایند در جلال او ثمره خواهند آورد و همه جهان بسرعت با بذرهای انجیل کشت خواهد شد. آنگاه بسرعت موعد برداشت آخرین محصول عظیم فرا میرسد و مسیح می آید تا اینکه خوشه های گرانبها را درو کند.

فصل ۴

علف های هرز در میان گندمها



این فصل بر اساس کتاب متی ۱۳: ۲۴-۳۰, ۳۷-۴۳ نوشته شده است.

حکایت دیگری را که مسیح برای ایشان گفت حکایت ارتباط ملکوت خدا به بشر است که بذره‌های نیکو را در مزرعه کاشت ولی هنگامیکه خوابیده بود دشمن او آمده و تخم علفهای هرز را در میان گندمها کاشت و براه خود رفت. ولی هنگامیکه ساقه‌ها رشد نموده و خوشه آورد آنگاه علفهای هرز نیز در میان آنان رشد نمود.

مزرعه ای که مسیح از آن سخن بمیان آورد جهان است. ولی باید بدانیم که این مزرعه حاکی از کلیسای مسیح در این جهان است. این تمثیل مشروح آن چیزی است که وابسته به ملکوت خداست - کار نجات انسان و کاری که از طریق کلیسا کامل میشود. بدرستی روح القدس به تمام جهان حلول کرده است ولی این کلیساست که باید رشد نموده و بعنوان انبار غله خدا پر شود.

آنکسیکه بذره‌های نیکو کاشت فرزند خدا بود... بذره‌های خوب فرزندان ملکوت هستند ولی علفهای هرز فرزندان شریر. دانه‌های خوب کسانی هستند که از کلام خدا یعنی حقیقت متولد شده‌اند. علفهای هرز طبقه‌ای هستند که ثمره یا دربرگیرنده خطا و اشتباه و از اصول غلط و نادرست هستند. آن دشمنی که آنها را کاشت شریر است. نه خدا و نه فرشتگانش هرگز بذره‌هایی را که علف هرز برویانند نمی‌کارند. علفهای هرز همیشه توسط شیطان کاشته میشوند که دشمن خدا و بشر است.

در مشرق زمین انسانها گاهی اوقات از دشمن خود با کاشتن علفهایی در میان مزارع کندم که مانند گندم هستند انتقام می‌گرفتند و این علفها هنگامی که رشد میکردند شبیه گندم بودند. علفهای هرز با گندم جوانه زده، رشد کرده و به محصول آسیب میرساند و برای مالک مزرعه دچار دردسر و ضرر میشدند. بنابراین از روی عناد با مسیح بود که شیطان و شریران تخمهای علف هرز را در میان بذره‌های خوب ملکوت پراکندند. محصول کشت مسیح صفاتی خداگونه دارند. کسانی هستند که به کلیسا آورده میشوند درحالیکه ذات مسیح را انکار میکنند و با بدکاری خود سبب میشوند که خدا بی حرمت شده و کار نجات و رستگاری وی بد جلوه داده شده و جانها به مخاطره بیفتند.

خادمان مسیح اندوهگین میشوند هنگامی که میبینند که ایمانداران حقیقی و کذاب در بین اعضای کلیسا مخلوط شده‌اند. خادمان راغب چیزی هستند که کلیسا را تطهیر کند. آنان مانند خدمتکاران خانه آماده ریشه کن کردن علفهای هرز هستند. ولی مسیح به آنان میگوید: "نی. مبادا که در حالیکه علفهای هرز را میکیند گندمها را نیز از ریشه در آورید. بگذارید تا هر دو رشد نموده تا زمان درو و برداشت فرا رسد".

مسیح بطور آشکار میگوید آنانیکه در گناه سماجت میکنند باید از کلیسا جدا شوند ولیکن او بما کار قضاوت در شخصیتها و انگیزه‌های افراد گناهکار را واگذار ننموده است. او از سرشت ما بخوبی آگاه است که این کار را بما بسپارد. کسانی در کلیسا هستند که به فرض ما مسیحیان جعلی هستند و سعی در ریشه کن کردن آنان داریم و باید بدانیم که در اشتباه هستیم. اغلب به اشتباه به کسانیکه مسیح آنانرا بسوی خود

جلب نموده با نومییدی نگاه میکنیم. ما با این جانها بر اساس قضاوت ناقص و نا کامل رفتار میکنیم و آخرین امید باقی مانده برای آنان را از بین میبریم. بسیاری از کسانی که فکر میکنند مسیحی هستند سرانجام درخواست خواهند یافت که در ایمانشان نقصان وجود دارد. بسیاری از مردم در بهشت خواهند بود که فکر میکردند که همسایگانشان هرگز به بهشت وارد نخواهند شد. انسان از روی ظاهر قضاوت میکند ولی خداوند باطن را میبیند. علفهای هرز و گندم هر دو با هم رشد میکنند تا اینکه هنگام برداشت و درو فرا برسد. و برداشتن محصول پایان زمان همان آزمون نهایی میباشد.

در کلام منجی درسی دیگر وجود دارد و آن درس شگفت انگیز شکیبایی و محبت است. همانطور که علفهای هرز ریشه های خویش را بطور نزدیکی با دانه های خوب در هم مینند بهمینگونه برادران کذاب در کلیسا ممکن است که خود را بطور نزدیکی با مریدان حقیقی پیوند دهند. صفات واقعی این ایمانداران متظاهر کاملاً آشکار نمیگردد. وقتی که این متظاهرين از کلیسا جدا گردند ممکن است دیگران لغزش بخورند ولی بسیاری استوار باقی خواهند ماند.

تعلیم این حکایت تصویری از سر و کار داشتن انسانها و فرشتگان با خدا است. شیطان فریبکار است. وقتی که او در آسمان گناه ورزید حتی فرشتگان وفادار کاملاً ذات او را تشخیص ندادند. بهمین علت است که چرا خدا یکباره شیطان را نابود نکرد. اگر او چنین میکرد فرشتگان مقدس، عدالت و محبت او را درک نمیکردند. تردید در خوبی و مهربانی خدا میتوانست بعنوان تخم شریر باشد که محصولی از میوه تلخ گناه و پریشانی است.

بنابراین از بانی شرارت چشم پوشی شد تا اینکه کاملاً صفات خویش را آشکار سازد. در میان اعصار، خداوند اندوه اعمال شرارتبار شریر را تحمل کرد. او هدیه ازلی تپه جلجتا را ارزانی داشت. او علفهای هرز را بیرون نکشید مبادا که خوشه های گرانبها نیز از ریشه در آیند. آیا ما نیز نباید با همونوع خود مانند خدا با گذشت و با حوصله باشیم همانطور که خدای آسمانها و زمین نسبت به شیطان تحمل و شکیبایی دارد؟

جهان حق تردید و تشکیک در حقیقت مسیحیت را ندارد چرا که اعضای نا لایقی در کلیسا هستند و مسیحیان نباید بخاطر این برادران متظاهر و جاعل دلسرد بشوند. کلیسای اولیه چگونه بود؟ انانیاس و صفورا خود را به حواریون ملحق نمودند. افرادی تعمید گرفتند. داماس که جزء ایمانداران محسوب میشد پولس را رها کرد. یهودای اسخریوطی جزو حواریون بود. آن رهایی دهنده نمیخواهد حتی یک جان را از دست بدهد. تجربه او با یهودا ثبت گردید تا نشان دهد که او تا چه حد با طبیعت گناه آلود بشر صبور است و بما فرمان میدهد که شکبیا باشیم همانطور که او شکبیا بود. او گفت که برادران متظاهر و جاعل در کلیسا تا زمان آخر خواهند بود.

علیرغم هشدار مسیح بشر در تلاش ریشه کن کردن علفهای هرز است. برای تنبیه کسانی که بدکار انگاشته شده اند کلیسا حق مراجعه به مراجع مدنی را داشته است. آنانیکه با اصول تعلیمی شکل گرفته فرق داشتند زندانی شده و تا حد مرگ شکنجه میشدند و این با انگیزه و تحریک بشری بود که ادعا میکرده تحت فرمان و مجوز مسیح این چنین میکند. ولی این روح شیطان است و نه روح مسیح که این اعمال را تلقین مینماید. این روش و شگرد شیطان است که دنیا را تحت تسلط خود در آورد. خداوند بطور غلط در کلیسا معرفی شده است با این روش که با کسانی برخورد کند که مرتد انگاشته شده اند.

نه قضاوت و محکوم کردن دیگران بلکه تواضع و بی اعتمادی به خویشتن مغرور جزو تعالیم مسیح است. نه هر که در مزرعه کاشته شد بذر نیکوست. (نه هر که سر بتراشد قلندری داند- حافظ). واقعیت اینست که افرادی که در کلیسا هستند اثبات کننده این موضوع نیست که مسیحی هستند.

علفهای هرز قبل از رسیده شدن خوشه شباهت به گندم داشتند. زمانی که فصل درو رسید و خوشه ها همه طلایی شدند علفهای هرز بی مصرف دیگر شباهتی به گندم نداشتند. گناهکارانی که وانمود به پارسایی در کلیسا مینمایند و با پیروان حقیقی مسیح مخلوط شده اند و با متشبه ساختن و تظاهر مسیحیان را فریب داده اند - در زمان

برداشت محصول جهان شباهتی بین خوب و بد دیگر نخواهد بود. آنگاه کسانی که به کلیسا پیوسته ولی به مسیح نپیوستند آشکار خواهند شد.

علفهای هرز اجازه داده شده اند تا در میان گندمها رشد کنند و از تمام امتیازات نور خورشید و باران استفاده کنند ولی در زمان درو "خواهند دید که خدا با اشخاص خوب و بد با خدمتگزاران خود و آنانی که او را خدمت نمیکنند چگونه رفتار میکند" (ملاکی ۳: ۱۸). مسیح خود تصمیم خواهد گرفت که چه کسانی با خانواده آسمانی ساکن گردند. او بشر را مطابق با کلام و اعمال او قضاوت خواهد کرد. اعتراف به مسیحی بودن بحساب نمی آید. این رفتار و کردار است که عاقبت بخیری و یا بدی بار می آورد.

مسیح به این اشاره نمیکند که زمانی همه علفهای هرز به گندم تبدیل شوند. تا پایان جهان گندم و علفهای هرز تا زمان برداشت هر دو با هم رشد میکنند. آنگاه علفهای هرز دسته بندی شده تا سوزانده شوند و گندم در انبار غله خدا جمع آوری خواهد شد. و در آخر زمان نیز همینطور خواهد شد و مسیح فرشتگان خود را فرستاده تا هر چیزی را که باعث لغزش میشود و هر انسان بدکاری را از ملکوت خداوند جدا کنند و آنها را در کوره آتش بریزند و بسوزانند جایی که گریه و فشار دندان بر دندان است. (متی ۴۱: ۱۳-۴۲).

فصل ۵

مانند دانه خردل



این فصل بر اساس متی ۱۳:۳۱-۳۲؛ مرقس ۴:۳۰-۳۲؛ لوقا ۱۳:۱۸، ۱۹ برشته تقریر آمده است

در بین جماعتی که به حرفهای مسیح گوش میدادند بسیاری از فریسیان نیز حضور داشتند. این گروه مغرور متوجه شدند که چطور تعداد کمی از مخاطبین مسیح تصدیق نمودند که او مسیح است. و آنان در میان خود میپرسیدند که چطور این معلم ساده و بی تکلف با فروتنی میتواند اسرائیل را بر جهان مسلط کند؟ بدون ثروت و قدرت دنیوی او چگونه میتواند سلطنت جدیدی را تشکیل بدهد؟ مسیح افکار آنان را خواند و بایشان پاسخ داد:

ملکوت خدا را به چه چیزی تشبیه میکنید؟ و یا آن را با چه چیزی مقایسه میکنید؟ ملکوت خدا را نمیتوانید با حکومتهای دنیوی قیاس و یا تشبیه نمائید. هیچ جامعه مدنی نمیتواند حتی بعنوان نماد و سمبلی از او شناخته شود. این شبیه دانه ریز خردل است که هنگامی که کاشته شود رشد نموده و از تمام بوته های دیگر بزرگتر شده به اندازه یک

درخت میشود بطوریکه پرنده ها می آیند و در لابلای شاخه هایش لانه میکنند. (متی ۱۳: ۳۱، ۳۲).

جوانه در بذر با اصول حیاتی که خداوند آنرا تدوین نموده است رشد میکند. رشد گیاه هیچ وابستگی به قدرت بشری ندارد. و ملکوت مسیح نیز همینگونه است. این خلقت تازه ای است. اصول رشد آن بر ضد احکام سلطنت این جهانی است. حکومت‌های دنیوی به نیروهای جسمانی وابسته اند و آنان تسلط خود را با جنگ ابقا میکنند ولی بنیانگذار ملکوت جدید سرور صلح و سلامتی است. روح القدس حکومت‌های دنیوی را تحت سمبل جانوران وحشی معرفی میکند اما مسیح "همان بره ای است که خدا فرستاده تا برای آمرزش گناهان تمام مردم دنیا قربانی گردد" (یوحنا ۱: ۲۹). در برنامه ملکوت اقدامات سختگیرانه ای برای وادار کردن قلبها به قبول حقیقت صورت نمیگیرد. یهودیان ملکوت خدا را مانند حکومت‌های دنیوی در نظر گرفته بودند. برای ترویج عدالت آنان متوسل به مقیاسهای ظاهری و خارجی بودند. آنان متوسل به تدبیر برنامه ها و نقشه هایی شده بودند. ولیکن مسیح اصول را کاشت. با کاشتن و القاء حقیقت و عدالت او خطاها و گناه را خنثی نمود.

همانطور که عیسی این حکایت را گفت گیاه خردل میتواند از دور و نزدیک دیده شود زیرا که ارتفاع آن از علفها و گیاهان دیگر بالاتر رفته است و شاخه های آن در هوا تکان میخورد. پرنده ها از شاخه ای به شاخه دیگر میپروند و در میان شاخ و برگها نغمه سرایی میکنند، در حالیکه دانه خردل از دانه همه گیاهان دیگر کوچکتر است. در ابتدا ساقه نازکی رشد کرده ولی با نیروی حیات رشد نموده و برومند میگردد تا اینکه درختی تنومند شود. پس ملکوت مسیح در ابتدا بنظر حقیر و بی مقدار می آمد و در مقایسه با حکومت‌های دنیوی کوچکتر از همه بنظر میرسید. با اینحال با قدرت حقیقتی که به پیروان او سپرده شده ملکوت انجیل زندگی روحانی را در تملک خود در آورد. و چقدر سریع رشد نموده و به همه جا سرکشید! وقتی که مسیح این تمثیل را حکایت نمود تنها تعداد کمی از رعایای جلیلی ملکوت جدید را درک نمودند.

فقر آنان و تعداد کم آنان باعث اصرار این مسئله شد که مردم نباید خود را به این ماهیگیران ساده دل که پیرو مسیح شدند پیوند دهند. ولی دانه خردل رشد نموده و شاخه های خود را به سراسر جهان گسترانید. سلطنتهای دنیوی نابود خواهند شد ولیکن ملکوت مسیح آن قدرت دست نیافتنی و متعال باقی خواهد ماند.

بنابراین کار فیض در ابتدا کوچک بنظر می آید. کلام خدا گفته شده و نور در جانها خواهد تابید و تاثیر آن شروع زندگی جدید است و چه کسی میتواند نتیجه آنرا برآورد کند؟

نه تنها رشد سلطنت مسیح با حکایت دانه خردل به تصویر کشیده شده بلکه در هر مرحله از رشد آن در تمثیل تکرار شده است. برای کلیسای او در هر نسل، خداوند حقیقت ویژه و کار ویژه ای دارد. حقیقتی که از دیده خردمندان و حکیمان جهان پنهان است کودکانه و حقیرانه آشکار گردید. این حقیقت ما را به از خودگذشتگی و فداکاری فرا میخواند. در این مرحله جنگ و ستیز و فتح و ظفر وجود دارد. در ابتدا او حامی تعداد اندکی است. توسط بزرگان جهان و توسط کلیسایی که مورد تایید دنیاست پیروان حقیقت مورد ضدیت و نفرت قرار خواهند گرفت. یحیای تعمیر دهنده را بنگرید او که طلایه دار مسیح بود به تنهایی ایستاد تا غرور و ظاهرپرستی قوم یهود را ملامت کند. به اولین آورندگان مژده انجیل در اروپا بنگرید. چقدر تیره و تار و چقدر نومیدانه بود. پولس کهنسال را بنگرید که در غل و زنجیر در قلعه قیصر از مسیح موعظه مینمود. جمع کوچک بردگان و رعایا را بنگرید که در ستیز با بت پرستی و شرک امپراطوری روم بودند. مارتین لوتر را ببینید که در برابر قدرت کلیسا ایستاد، کسیکه شاهکار حکمت جهان معاصر بود. او را ببینید که با صلابت کلام خدا را بر ضد امپراطوری پاپ بکار برد و اعلان نمود: من اینجا خواهم ایستاد و کاری از من ساخته نیست بلکه خداوند مرا کمک کند. جان وسلی را ببینید که در میان ظاهر پرستان و شهوت پرستان و کافران از مسیح و عدالت او موعظه میکند. آنکسیرا ببینید که بار دردناک جهان کفرآلود را بدوش گرفته و خواستار امتیازی است که بتواند پیام محبت مسیح را انتقال دهد. پاسخ جامعه

سلیمان را بشنویم: ای مرد جوان بنشین. وقتی که خدا بخواهد یک بی دین را متحول کند او اینکار را بدون کمک من و تو انجام خواهد داد.

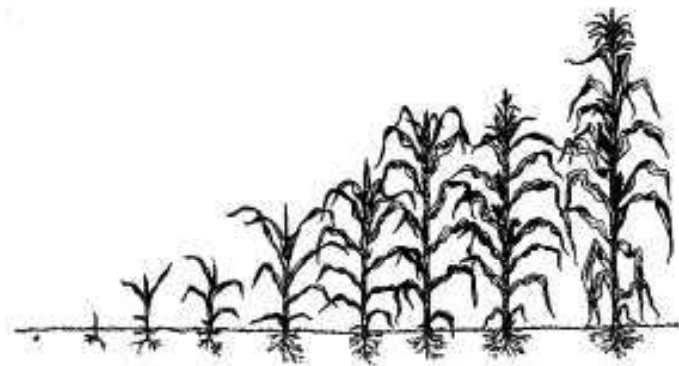
رهبران بزرگ عقاید مذهبی در این نسل یادبودهایی را برای تقدیر از آنانیکه قرن‌ها قبل تخم حقیقت را کاشتند بنا میکنند. آیا بسیاری نیستند که جوانه های رشد کرده همان بذرها را امروز پایمال میکنند؟ و مجددا فریاد میزنند که ما شاگردان موسی هستیم. ما میدانیم که خدا با موسی رود رو سخن گفت. اما در باره این شخص هیچ چیز نمیدانیم. (یوحنا ۹: ۲۹). در گذشته حقیقت‌های خاص توسط مردان و زنان عامی و ساده کشف میشد و نه با مقامات کلیسایی. همین امر شامل زمان حاضر نیز میشود. حقیقت‌های خاص برای زمان حاضر توسط تحصیلکردگان و پژوهشگران و کسانی که فکر میکنند خیلی فهیم هستند کشف نمیشود زیرا آنان حس میکنند که فهیمتر و داناتر از آند که بخواهند کلام خدا را باور کنند.

برادران عزیز اگر به خود که برای پیروی از مسیح دعوت شده اید نگاه کنید پی خواهید برد که اکثر شما از مقام و نفوذ و ثروت محرومید. در عوض خدا عمدا اشخاصی را برگزیده که مانند شما در نظر مردم دنیا نادان و بی ارزش هستند تا از این راه آنانی را که دانا و مهم بحساب می آیند شرمگین سازد. خدا افرادی را انتخاب کرده که طبق معیارهای دنیا از طبقات پائین و مطرود جامعه هستند. بلی خدا همان کسانی را برگزید که دنیا ایشان را هیچ می انگارد تا نشان دهد آنانی که مهم و بزرگ بنظر می آیند هیچ هستند. (قرنتیان ۱: ۲۶-۲۹). من عمدا چنین کردم تا پایه ایمان شما قائم بر خدا باشد نه بر حکمت انسان. (قرنتیان ۲: ۵).

و در نسل آخر حکایت دانه خردل علامتی برای پیروزی کامل خواهد بود. دانه کوچک تبدیل به درخت خواهد شد. آخرین پیام هشدار و رحمت به همه قومها و ملل و زبانها خواهد رفت (مکاشفه ۴: ۱-۶) تا از میان ایشان قومی جدید انتخاب کند (اعمال ۱۵: ۱) و با درخشش خود تمام زمین را روشن سازد (مکاشفه ۱۸: ۱).

فصل ۶

درس دیگری از برزگر



از کشت دانه و رشد گیاه درسهای گرانبهایی میتواند در خانواده و مدرسه تعلیم داده شود. بگذارید تا کودکان و جوانان برای تشخیص امور طبیعی آموزش ببینند و آنان قادر خواهند شد تا با ایمان فواید ناملموس و نادیده را درک کنند. همچنانکه آنان به درک کار شگفت انگیز خدا برای بر آورده کردن نیازهای خانواده عظیمش پی خواهند برد می فهمند که چطور باید با او همکاری نمایند و آنان ایمان بیشتری نسبت به خدا خواهند یافت و در زندگی روزانه خویش بیشتر به قدرت خدا پی خواهند برد.

خداوند دانه را خلق کرده است همانگونه که زمین را با دستهای خویش آفرید. بواسطه کلام خویش او به گیاهان قوت داد تا رشد نموده و تکثیر شوند. سپس خدا فرمود انواع نباتات و گیاهان دانه دار و درختان میوه دار در زمین برویند و هر یک نوع خود را تولید کنند. همینطور شد و خدا خشنود گردید. (پیدایش ۱۱: ۱-۱۲). همچنین این خواست و کلام خداست که سبب رویش دانه میشود. هر دانه ای که ساقه سبز خود را در تابش آفتاب میرویانند کار شگفت انگیز و قدرتمند خدا را اعلان میکند که او گفت و شد و امر فرمود و قائم گردید. (مزامیر ۹: ۳۳).

مسیح به پیروانش تعلیم داد که دعا کنند: نان کفاف روزانه ما را امروز بما عطا کن. و او به گلها اشاره کرد: پس خدایی که در فکر گلهایی است که امروز هستند و فردا از بین میروند چقدر بیشتر بفکر شماسست؟ (متی ۶: ۳۰، ۱). مسیح دائما کار میکند تا جواب دعا ها را بدهد. قدرتی نامشهود و دائمی در کار وجود دارد. بنظر میرسد که دانه ها بدور انداخته شده اند ولی خداوند نمایندگان بسیاری را بکار گرفته تا از آن بذرها برای رشد گیاه بهره ببرند. در کلامی زیبا نویسنده مزمور مینویسد:

تو زمین را سیراب میسازی

و آنرا حاصلخیز میگردانی

با رودخانه های پر از آب

زمین را برای انسان بارور میسازی تا از محصولاتش استفاده کند

شیارهای آنرا سیراب میکنی و بلندیهایش را هموار میسازی

باران را بر زمین می بارانی تا نباتات برویند

با برکات خود زمین را می آرایی

جهان از نعمتهای تو لبریز است.

(مزمور ۹۶: ۹-۱۱).

دنیای مادی تحت کنترل خداست. قوانین طبیعت توسط طبیعت اجابت میشود. هر چیز از اعمال و اراده پروردگار سخن میگوید. ابر و خورشید- شبنم و باران- باد و طوفان همه تحت نظارت خدا هستند وبدون هیچ اعتراضی مطیع فرمان خدایند. این

فرمانبرداری از احکام خداست که ساقه ها را از درون خاک بیرون می آورد: "ابتدا ساقه و سپس کلاله و پس از آن خوشه کامل گندم" (مرقس ۴: ۲۸). اینها را خداوند در فصل مقتضی میرویانند زیرا در انجام کار خدا مقاومت نمیکنند. و آیا میتواند آن انسانی که در شمایل خدا خلق گردیده و به او قدرت سخن گفتن و استدلال ارزانی شده از این هدیه که بدو داده شد نا شکر بوده و نسبت به اراده او نامطیع باشد؟ آیا چیزهای عقلایی به تنهایی میتواند سبب اغتشاش در جهان شود؟

همه چیزهایی که در تلاش برای نگهداری و مراقبت از انسان هستند همگی در هماهنگی الهی و تلاش بشر هستند. محصولات زمین نخواهند رسید چنانچه اعمال دست بشر در کشت و کار تلاش نکند. ولیکن بدون اموری که خدا مهیا میسازد در درخشیدن خورشید و بارش باران - شبنم و ابرها افزایش بیشتری از محصولات نخواهد بود. بنابراین در پیگیری هر کاری در هر بخش از تحقیقات و علوم نیز چنین خواهد بود. از اینرو چیزهای روحانی در تشکیل شخصیت و در هر مسیر از کار مسیحی نیز دخیل خواهند بود. ما سهمی از کار را بعهده داریم اما قدرت الهی با ما دست بدست داده و در غیر اینصورت همه تلاشهای ما باطل خواهد بود.

هروقت که انسان کاری را انجام میدهد خواه در مسیر روحانی و یا دنیوی بایستی در ذهن داشته باشد که او این کارها را از طریق همکاری با آفریننده خود انجام داده است. لازم است تا لزوم وابستگی به خدا را درک کنیم. ما اطمینان بیشتری به کارها و ابداعات بشری داریم ولی به قدرت خدا اعتماد کمتری داریم آن قدرتی که سبب ابداعات بشری میشود. "ما فقط همکاران خدا هستیم و شما مزرعه خدا هستید نه مزرعه ما شما عمارت خدا هستید نه عمارت ما" (اول قرنتیان ۹: ۳). بشر در حقارت و دون پایگی خود را ایفا مینماید ولی چنانچه خویش را به الوهیت مسیح پیوند دهد میتواند همه چیز را از طریق قوتی که مسیح به او اعطا میکند انجام دهد.

رشد تدریجی دانه گیاه موضوع درسی برای تربیت کودکان است. ابتدا ساقه رشد کرده کلاله سبز شده و سپس خوشه کامل میگردد. آنکسیکه این حکایت را گفت آن دانه

کوچک را خلق کرده و خصیصه های لازمه را به آن عطا نموده و احکامی را مقدر نمود که حاکم بر رشد آن است. و حقیقتی که این حکایت را می آموزد واقعیتی زنده از زندگی اوست. مسیح در طبیعت روحانی و جسمی خود تابع امر الهی رشد بود که در گیاه بتصویر کشیده شده بود و بهمینگونه او مشتاق است تا همه جوانان چنین کنند. گرچه او سرور آسمان و پادشاه جلال بود - کودکی شد در بیت لحم و طفل درمانده ای شد که تحت مراقبت مادر بود. در کودکی او فرد مطیعی بود. حرف و اعمال او مانند یک کودک بود و نه مانند یک مرد بزرگ و والدین خود را احترام نموده و کارهایی را که والدینش میخواستند بر اساس توانایی یک کودک انجام میداد. ولی در هر مرحله از رشد او با یک زندگی ساده و معصوم در کمال بود. کلام خدا از زندگی کودکی او نوشته است: "در آنجا عیسی رشد کرد و بزرگ شد. او سرشار از حکمت بود و فیض خدا با او بود. اما عیسی در حکمت و قامت رشد میکرد و مورد پسند خدا و مردم بود". (لوقا ۴: ۲، ۵۲).

معلمان و والدین در اینجا متعهد بکاری هستند. هدف آنان باید ترویج استعداد های جوانان باشند که در هر مرحله از زندگی نمایش دهنده زیبایی طبیعی مقتضی با آن دوره بطور طبیعی باشد. همانند شکفته شدن و رشد گیاهانی که در باغ بطور طبیعی میرویند.

آن کودکانی جذابترین هستند که طبیعی و بی پیرایه باشند. این عاقلانه نیست که به آنان توجه ویژه داشت و حرفهای کودکانه و نبوغانه آنان را در پیش روی آنان تکرار کرد. غرور و خودبینی نباید با شکل و کلام و حرکات آنان تشویق شود. و نباید لباسهای فاخر و گرانبها به آنان پوشانده شود. این باعث غرور و خودپسندی آنان خواهد شد و باعث ایجاد حسادت در بین معاشرین آنان میگردد.

کودکان باید در سادگی کودکانه آموزش داده شوند. آنان باید طوری تعلیم و تربیت داده شوند که با چیزهای کوچک در وظایف خود سودمند بوده و از تجربیات طبیعی در سالهای کودکی خود خشنود و قانع باشند. کودکی مانند ساقه در تمثیل است و ساقه

زیبایی خاص خود را دارد. کودکان نیاستی به بلوغ زودرس اجبار شوند بلکه باید تا جایی که ممکن است در تازگی و ظرافت سالهای اولیه باقی بمانند.

بچه های کوچک در مسیحیت میتوانند تجربه هایی در اقتضای سن و سال خود داشته باشند. و این تمام چیزی است که خداوند از آنان انتظار دارد. آنان باید در امور روحانی تحصیل کنند و والدین باید به آنان هر فرصتی را بدهند تا بتوانند شخصیت خود را به تقلید از شخصیت مسیح شکل دهند.

مطابق با احکام خدا در طبیعت بدون تردید و حتم، معلول همواره بدنبال علت است. درو کردن محصول موید این قضیه است که بذری کاشته شده است. کارگر سست و تنبل با کم کاری خویش محکوم میشود. محصول او شاهی بر علیه اوست. پس در امور روحانی صداقت هر کارگری با نتیجه کار سنجیده میشود. شاخص های کار خواه سخت کوشی یا تنبلی باشد در هنگام برداشت محصول آشکار میشود. بنابراین سرنوشت او برای آخرت قطعی شده است.

هر تخمی محصول نوع خود را می آورد. زندگی انسان نیز چنین است. همه ما لازم است تا بذره های شفقت و دلسوزی و محبت را بکاریم زیرا آنچه را که بکاریم درو خواهیم کرد. از مکافات عمل غافل مشو- گندم از گندم بروید جو ز جو (مولوی). کسی که برای خویش بذر خودپسندی میکارد فساد و تباهی را درو خواهد کرد.

خداوند هیچ بشری را نابود نمیکند. هر کسی که نابود شده توسط خویش نابوده گشته است. هر کسی که در خاموشی سرزنشهای وجدان بذر های بی ایمانی بکارد مطمئن باشد که نتیجه آن را درو خواهد کرد. اگر فردی در سماجت خود در ناباوری باقی بماند زمینی ویران شده را در پیش رو خواهد داشت. و محصول نخستزاده او مانند فرزند فرعون که ایمان نیاورد و در ناباوری سماجت کرد از بین خواهد رفت و عرابه ها و اسبهای او در دریا غرق خواهند شد. تصویر خوفناکی از حقیقت در کلام است که چنین

میگوید: "بشر هر چه بکارد همان را درو خواهد کرد" (غلاطیان ۶: ۷). بشر باید ملتفت شده و بداند چه بذری میکارد.

وقتی بذری کاشته شود محصولی تولید خواهد کرد و در این گردونه محصول ازدیاد می یابد. هر عملی و هر کلامی مانند بذری است که ثمر خواهد داد. هر عمل محبت آمیز از اطاعت و یا انکار نفس در دیگران بازتولید خواهد شد. پس هر حسادت و کینه توزی یا نفاق بذری است که در ریشه های تلخ ساقه خواهد داد (عبرانیان ۱۵: ۱۲) و دیگران را آلوده خواهد ساخت. و هر چقدر بزرگتر باشد تعداد بیشتری را مسموم خواهد کرد. پس کشت خوب و بد برای ابدیت است.

سخاوت و بخشندگی در امور روحانی و دنیوی در درس برزگر تعلیم داده شده است. خداوند میفرماید: "خدا قوم خود را برکت خواهد داد آنگونه که به هنگام کشت زمین محصول فراوان خواهد روئید" (اشعیا ۲۰: ۳۲). فراموش نکنید که هر که کم بکارد کم نیز درو خواهد کرد و هر که زیاد بکارد زیاد درو خواهد کرد (دوم قرنتیان ۹: ۶). کشاورز بذرهایی خود را با پراکندن بذرها بر روی زمین ازدیاد میکند. و مانند کسی است که هدیه خدا را با ایمان توزیع میکند و بدیگران کمک میکند. با هدیه دادن آنان برکات خود را افزون خواهند نمود. خداوند به آنان وعده داد که بخشندگان دریافت خواهند نمود. "بدهید تا خدا هم بشما بدهد. هدیه ای که میدهید به خودتان باز خواهد گشت آن هم با پیمانهای پر لبریز و فشرده و تکان داده شده" (لوقا ۶: ۳۸).

و در کاشت و برداشت بیش از این معنی و مفهوم نهفته است. همچنانکه برکات دنیوی خدا را توزیع و ترویج میکنیم - با بیداری محبت و شفقت در وجودمان سپاسگزار و شکرگزار نعمات و برکات خدا خواهیم بود. خاک دلها برای دریافت بذرهایی حقیقت روحانی آماده شده است. و او که بذر را به برزگر میدهد باعث خواهد شد تا دانه جوانه زده و برای حیات ابدی محصول بیاورد.

افکندن بذر در خاک، معرف فدیة دادن و قربانی شدن داوطلبانه مسیح برای بازخرید و رهایی ماست. "همانطور که دانه گندم در شیار زمین می افتد و میمیرد و بعد ثمر میدهد من نیز باید بمیرم اگر نه همچون یک دانه گندم باقی خواهم ماند. ولی مرگ من دانه های گندم تازه بسیار تولید خواهد کرد که همانا محصول فراوان از جانهای رستگار شده مردم میباشد" (یوحنا ۲۴: ۱۲). پس مرگ مسیح منتج به ثمره ای برای ملکوت خدا خواهد بود.

و همه کسانی که باید ثمره بیاورند بعنوان خادمان همراه مسیح باید ابتدا بر زمین افتاده و بمیرند. زندگی بایستی در شیار جهان بیفتد. عشق و علاقه بخود بایستی بمیرد. ولی قانون فداکاری و از خودگذشتگی قانون صیانت از نفس است. دانه ای که در زمین دفن شد بنبوه خود تبدیل به گیاهی شده و میوه بیار می آورد. از اینرو محصول تکثیر گردیده است. کشاورز غلات خود را با بر زمین ریختن حفظ میکند و نه با پنهان کردن آن. بدینجهت در زندگی بشری بخشیدن و عطا کردن همان زندگی کردن است. آن حیاتی بقا خواهد داشت که بطور اختیاری و رایگان برای خدمت به خدا و بشر داده شود. آنانیکه برای رضای مسیح زندگی خود را در این جهان قربانی کنند آنها برای حیات جاودانی نگاه خواهند داشت.

دانه میمیرد تا در زندگی جدید جوانه بزند و در اینجا بما درسی از رستاخیز و احیا آموخته شد. همه کسانی که خدا را دوست دارند دوباره در عدن آسمانی زندگی خواهند نمود. از جسم بشری که در قبر خوابانیده شده خداوند میفرماید "بهمین صورت این بدن خاکی و زمینی ما که محکوم به مرگ و نابودی است با بدنی که بعد از زنده شدن خواهیم داشت تفاوت دارد زیرا آن بدن هرگز نخواهد مرد. این بدن باعث زحمت و رنج ماست چون در معرض بیماری و مرگ قرار دارد اما آن بدن پر از جلال و شکوه خواهد بود. بلی این بدن اکنون ضعیف و فانی است اما بدنی که پس از مرگ خواهیم داشت پر قدرت خواهد بود." (اول قرنتیان ۱۵: ۴۲، ۴۳).

این درس تعلیمی از بذر و برزگر، از طبیعت زنده نشات گرفته اند. همانگونه که والدین و آموزگاران در تلاش برای تعلیم این درس هستند باید از درس عملی نیز استفاده گردد. اجازه بدهید تا کودکان نیز زمین را مهیا و در آن دانه ای بکارند. همانطور که مشغول بکارند والدین و معلمین میتوانند توضیح بدهند که در باغ دل ممکن است بذرهایی خوب و بد کاشته شود بنابر این قلب باید برای بذر حقیقت آماده شود. همانگونه که بذر در خاک افکنده میشود آنان میتوانند مرگ مسیح را آموزش دهند و همانطور که خوشه رشد میکند آنان میتوانند درس حقیقت قیام از مرگ را بیاموزند. و همانطور که گیاه میروید ارتباط بین طبیعت و کشت روحانی میتواند ادامه یابد.

جوانان نیز باید به طریق مشابه هدایت شوند. آنان نیز باید با کشاورزی آشنا شوند. خیلی خوب خواهد بود که در هر مدرسه ای قطعه زمینی برای کشاورزی موجود باشد. این زمین باید بعنوان کلاس درس خداوند در نظر گرفته شود. امور طبیعت باید همان طوری مورد ملاحظه قرار گیرد که کتاب درسی کودکان مطالعه میشود تا از طریق آن بتوانند به دانش کشت و پرورش جانها نائل آیند.

آماده سازی زمین برای زراعت باید دائما آموخته شود. هیچ کسی نمیتواند از زمین آماده نشده انتظار محصول داشته باشد. جدیت و پشتکار و ثابت قدم بودن در آماده سازی زمین برای کاشت بذر در اولویت قرار دارد. کار روحانی نیز برای آماده سازی دلها چنین است. کسانی که قرار است از کشت و زرع در خاک بهره مند شوند بایستی با کلام خدا به سوی قلبها پیشقدم شوند. آنان سپس زمین بایری را خواهند یافت که بوسیله تاثیر روح القدس شخم خورده و نرم گردیده است. اگر در زمین بسختی کار نشود محصولی در کار نخواهد بود. همچنین نیز با خاک دلها روح خدا باید کار نموده تا آنها تصحیح نموده و به آن نظم و ترتیبی بدهد قبل از اینکه بتواند برای جلال خدا میوه بیاورد.

چنانچه در زمین بطور شایسته کار نشود خاک ثروت خود را تولید نخواهد نمود. توجه روزانه و مراقبت به آن الزامی است. زمین باید بطور عمیق شخم زده شود و علفهای هرزی که ممکن است قوت خاک را از بذرهایی خوب کاشته شده بگیرند باید از خاک

در آورده شوند. پس آنانیکه شخم زده و میکارند زمین را برای محصول آماده میکنند. هیچ بذری در زمین آماده نشده نه تنها خوب رشد نمیکند بلکه محصول خوبی هم نباید از آن انتظار داشت.

برکت خداوند بر آنانی خواهد بود که در زمین کار کرده و از طبیعت درسهای روحانی می آموزند. در کشت زمین، کارگر از خزانه ای که بروی او باز خواهد شد آگاهی چندانی ندارد. او از تجربیات خود و راهنمایی دیگران بهره مند شده و دروسی را نیز برای خود گرد آوری مینماید. این بخشی از آموزش اوست. کشت و زرع مویدی از آموزش برای جانهاست.

آن کسیکه باعث جوانه زدن بذر میشود ، شبانه روزی از آن نگهداری میکند و کسی که برای رشد آن قوت میبخشد خالق وجود ماست. او که پادشاه آسمانهاست بسیار بیشتر از گیاه به فرزندان خود توجه و علاقه دارد. در حالیکه کشاورز زمینی دانه را برای ابقای زندگی میکارد کشاورز الهی در قلبها بذری را میکارد که ثمره آن حیات جاودان است.

فصل ۷

خمیرمایه



این فصل بر اساس کتاب متی ۱۳: ۳۳؛ لوقا ۱۳: ۲۰، ۲۱ تدوین گردیده است.

بسیاری از دانش آموختگان و افراد دارای نفوذ و قدرت برای شنیدن سخنان آن پیامبر مهر به شهر جلیل آمدند. جمعیت انبوهی علاقمند و کنجکاو برای شنیدن سخنان مسیح و گرفتن تعلیم در کنار دریا جمع شدند. در این جمعیت انبوه از همه طبقات اجتماعی گرد آمده بودند. این جمعیت مشتمل بودند از فقیران - بیسوادان - ژنده پوشان و گدایان - دزدانی که نشان تقصیرکاری در صورتشان هویدا بود - علیلان - اسرافکاران - بازرگانان و خوشگذرانان - فقیر و غنی همگی ازدحام نموده تا کلام مسیح را بشنوند. هنگامی که افراد باسواد به این جماعت چشم دوخته بودند از یکدیگر پرسیدند که آیا ملکوت خدا از ترکیب چنین جماعتی خواهد بود؟ مسیح دوباره با تمثیل پاسخ داد: ملکوت خدا شبیه زنی است که نان میپزد. او یک پیمانه آرد بر میدارد و با خمیرمایه مخلوط میکند تا خمیر ور بیاید. (متی ۱۳: ۳۳).

در میان یهودیان خمیرمایه نشانه و سمبل گناه بود. در زمان پسخ به مردم گفته شده بود تا خمیر مایه را از خانه های خویش بدور اندازند مانند اینکه گناه را از قلبهای خویش بیرون میریزند. مسیح به حواریون خود هشدار داد "از فریسی های خوش ظاهر و بد ذات برحذر باشید. زیرا همانگونه که خمیرمایه در تمام خمیر اثر میکند همانطور ریاکاری فریسیان نیز انسان را آلوده میسازد". (لوقا ۱: ۲۰). و پولس رسول از خمیرمایه نفرت و شرارت سخن میگوید (اول قرنتیان ۵: ۸). ولیکن در تمثیل عیسی خمیر مایه بعنوان ملکوت آسمان عنوان میشود. خمیر مایه سرعت و همانند سازی قدرت فیض خدا را به تصویر میکشد.

قدرت فیض او فراتر از هرگونه شرارت و بدی است. در کلامی دیگر رحمت او از همه گناهان ما عظیم تر است. و همه کسانی که خود را تسلیم روح القدس سازند اصول تازه ای از زندگی در وجودشان کاشته خواهد شد و تصویر گمشده خدا در بشریت ترمیم خواهد گردید.

ولی بشر نمیتواند خود را با اعمال اراده خویش تغییر دهد. او دارای هیچ قدرتی نیست که دگرگونی بتواند موثر واقع بيفتد. خمیر مایه ماده ای است مخمر که باید در آرد نهاده شود تا تغییری در خمیر شکل بگیرد. پس فیض خدا بایستی توسط گناهکار دریافت شود قبل از اینکه سزاوار و شایسته ملکوت جلال خدا گردد. جهان با تمام فرهنگ و تربیت خود نمیتواند فرزند گناه را به فرزند ملکوت خدا تغییر دهد. انرژی نوسازی باید از سوی خدا بیاید. تغییر تنها بواسطه روح القدس امکان پذیر است. همه کسانی که از طبقات بالا یا پایین – فقیر و غنی هستند باید خود را تسلیم قدرت او نمایند.

خمیر مایه از بیرون می آید و با آرد مخلوط میشود پس با نو شدن قلب است که فیض خدا زندگی را تغییر میدهد. تنها تغییر ظاهری کافی نیست تا ما را در توازن و هماهنگی با خدا در بیاورد. چه بسا افرادی وجود دارند که سعی در اصلاح با تصحیح عاداتهای بد خود دارند و امیدوارند تا از این طریق مسیحی شوند اما آنان از مکان اشتباهی شروع کرده اند. کار آغازین از دل شروع میشود.

اقرار به ایمان و داشتن حقیقت در جان دو چیز مختلف هستند. داشتن دانش به تنهایی کفایت نمیکند. ما میتوانیم دانش داشته باشیم ولی نیت افکار ما ممکن است تغییر نکند. قلب بایستی تبدیل شده و تطهیر شود.

کسیکه از روی الزام در تلاش برای نگاهداشتن احکام خداوند است - چون که از او خواسته شده است این کار را بکند - هرگز طعم خوش فرمانبرداری و اطاعت را نخواهد چشید. او فرمانبرداری نمیکند. وقتی که واجبات خداوند بخاطر نهاد و خوی بشری بار سنگین بحساب بیاید آنگاه باید بدانیم که آن زندگی - زندگی مسیحی نیست. اطاعت حقیقی کار کردن بیشتر در اصول است. این امر از عشق به عدالت و انصاف و عشق به فرمان خدا سرچشمه میگردد. جوهر و ذات همه عدالتها وفاداری به منجی و نجات دهنده است. این امر ما را به انجام کار درست رهنمون میسازد زیرا که درست و برحق است - زیرا درست انجام دادن باعث خشنودی خداست.

حقیقت عظیم تبدیل دلها توسط روح القدس در کلامی است که مسیح به نيقوديموس بیان نمود: "اگر تولد تازه پیدا نکنی هرگز نمیتوانی ملکوت خدا را ببینی. این که میگویم عین حقیقت است... زندگی جسمانی را انسان تولید میکند ولی زندگی روحانی را روح خدا از اعلی علیین ارزانی میدارد. پس تعجب نکن که گفتم باید تولد تازه پیدا کنی. درست همانگونه که صدای باد را میشنوی ولی نمیتوانی بگوئی از کجا می آید و به کجا میرود در مورد تولد تازه نیز انسان نمیتواند پی ببرد که روح خدا آن را چگونه عطا میکند" (یوحنا ۳: ۳-۸).

پولس رسول در باره روح القدس چنین میگوید: "اما خدا که لطف و رحمتش بیش از حد تصور ماست ما را آنقدر دوست داشت که بما عمر دوباره داد زیرا ما بسبب گناهانمان روحاً" مرده بودیم و میبایست تا به ابد دور از خدا بسر ببریم. اما وقتی خدا مسیح را پس از مرگ زنده کرد به ما نیز عمر دوباره داد. پس ما صرفاً در اثر لطف و فیض خدا نجات پیدا کرده ایم. بلی او به دلیل کاری که مسیح برای ما کرد ما را از این مرگ روحانی زنده ساخت و همراه مسیح عزت و جلال بخشید. از اینرو اکنون جای ما

با مسیح در آسمان است. اینک خدا میتواند با اشاره به لطفی که توسط عیسی مسیح در حق ما کرده است عظمت و عمق لطف و محبت خود را به مردم همه قرون و اعصار نمایان سازد. بنابراین در اثر بخشش رایگان و مهربانی خدا و توسط ایماتان به مسیح است که نجات یافته اید و این کار شما نیست بلکه هدیه خداست. (افسیسیان ۲: ۴-۸).

خمیرمایه ای که در خمیر نهفته میشود بطور نامرئی کار حقیقت را بصورت رازگونه - در سکوت و بطور پیوسته انجام میدهد تا اینکه جان را مبدل سازد. با تبدیل شدن است که طبیعت بشری ملایم گردیده و رام میگردد. آنگاه افکار تازه - احساسات جدید - انگیزه های نو القاء و جایگزین میگردد.

معیار و اصول جدید که همان زندگی مسیحانه است برقرار میگردد. ذهن تغییر می یابد. استعداد های فکری او در مسیر جدیدی بکار می افتد. به انسان استعدادهای جدیدی داده نمیشود بلکه استعدادها و توانایی فکری او تقدیس میگردد. ضمیر او بیدار میگردد. به ما خصوصیتها و توانائیهای داده میشود که ما را برای خدمت به خدا توانا میسازد.

اغلب سوالاتی بذهن میرسد: پس چرا اینهمه افرادی که ادعا میکنند که به کلام خدا ایمان دارند در آنان اصلاحات و تغییراتی در شخصیت و روح دیده نمیشود؟ چرا بسیاری از این افراد دارای رفتار نامیوم - کلام تند - از خود راضی و آتشین مزاج هستند؟ در زندگی آنان عشق به خودخواهی - تفرعن - تندخویی - حاضر جوابی مانند زندگی انسانهای دنیا پرست وجود دارد. در آنان غرور و انحراف در شخصیت و بد طبیعتی وجود دارد که گوئی انگار اصلا حقیقت برای آنان ناشناخته است. دلیل آن اینست که هرگز متبدل نشده اند. آنان خمیرمایه حقیقت را در دلهای خویش نگذاشته اند. به حقیقت فرصتی داده نشده است تا کار خود را انجام دهند. تمایلات شرارت بار طبیعی و ذاتی آنان تسلیم قدرت دگرگون سازی نشده است. زندگی آنان آشکار کننده فقدان فیض خداست که حاکی از بی ایمانی به قدرت وی برای تغییر شخصیت و منش قبلی آنان است.

"ایمان از شنیدن مژده انجیل بوجود می آید" (رومان ۱۰: ۱۷). کلام خدا مامور بزرگی برای تغییر شخصیت است. مسیح دعا نمود "کلام راستی خود را به آنان بیاموز تا پاک و مقدس شوند" (یوحنا ۱۷: ۱۷). اگر کلام خدا مطالعه شده و از آن پیروی شود کلام خدا در قلبها کار خواهد نمود و هرگونه صفات نامقدس را مقهور خواهد ساخت. روح القدس می آید تا گناه را محکوم سازد و ایمانی که در دل جوانه میزند با محبت مسیح است که خود را در جسم و روح و جان ما با شمایل خویش انطباق و وفق خواهد داد. سپس خداوند میتواند از ما برای انجام اراده خویش استفاده نماید. قدرتی که بماداده شده است ما را هدایت میکند تا با حقیقتی که با ما ارتباط دارد با دیگران رابطه حقیقی برقرار کنیم.

حقایق کلام خدا برای نیاز بشری است و تغییر و تحول جان از طریق ایمان صورت میپذیرد. این اصول متعالی نباید طوری تصور شوند که باعث آورده شدن خلوص و قدوسیت در زندگی ما خواهند شد. آنها حقایقی هستند که به ملکوت رسیده و ابدیت را جهت یابی میکنند با اینحال تاثیر حیاتی آنها با تجربیات بشری در هم می آمیزد. آنها به همه امور بزرگ و کوچک زندگی سرایت و نفوذ خواهند نمود.

خمیرمایه حقیقت در قلبها جای داده شده و خواهشها را مقهور نموده و افکار را تخلیص و خلق و خو را ملایم خواهد نمود. همچنین باعث تسریع در استعدادهای ذهنی شده و به جان انرژی و نیرو میبخشد. این باعث وسعت یافتن ظرفیت برای احساسات و برای ابراز محبت خواهد شد.

نگاه دنیاگرایانه به فردی که اجازه داده تا اصول الهی در وی رسوخ کند بعنوان چیز عجیب و رازگونه تلقی میشود. بشر خودخواه و پول دوست تنها برای تامین کردن خود به ثروت اندوزی دست میزند تا عیش و عشرت دنیوی داشته باشد. او حیات ابدی را از دست میدهد. ولی برای پیروان مسیح این چیزها دلربا نیست. او برای رضای مسیح خود را انکار میکند تا بتواند در کمک به نجات جانهایی که در این جهان نا امید بوده و مسیح را نمیشناسند نقشی داشته باشد. جهان چنین بشری را نمیتواند درک کند زیرا که

واقعیتهای ازلی در نظر او قرار دارد. محبت مسیح در قدرت رهایی بخش او به درون قلبها آمده است. این محبت فراتر و بالاتر از تمامی انگیزه هاست و مالک آنرا فراتر از اثرات تباه کننده دنیوی قرار خواهد داد.

کلام خدا در ارتباطات ما با هر عضو خانواده بشری تاثیر مقدسانه و تطهیر کننده دارد. خمیرمایه حقیقت روح چشم و هم چشمی ، جاه طلبی و یکه تازی را پدید نخواهد آورد. آن محبت درستی که از آسمان زاده شده خودخواهانه و دگرگون پذیر نیست. آن محبت محتاج ستایش بشری نیست. قلب کسی که فیض خدا را دریافت میکند از محبت خدا و برای کسانی که مسیح برای آنان مرد لبریز میشود. نفس برای تظاهر و خودستایی تقلا نمیکند. کسیکه دیگران را دوست ندارد خود خواه است ولی کسیکه دیگران را دوست داشته و محبت مینماید در تملک مسیح است زیرا مسیح او را باز خرید نموده است. چنانچه نیت ها - سخنان - یا کارهای او درست فهمیده نشده و بد تعبیر شود او نخواهد رنجید. او مهربان و با ملاحظه و فروتن خواهد بود و پر از امید و همواره به لطف و محبت خدا اعتماد خواهد داشت.

پطرس ما را نصیحت و ترغیب میکند که "در تمام رفتار و کردار خود پاک و مقدس باشید زیرا خداوند نیز پاک و مقدس است همان خداوندی که شما را خوانده تا فرزند او باشید. او خود فرموده است پاک باشید زیرا من پاک هستم". (اول پطرس ۱: ۱۵).

سیمای تغییر می یابد. با سکونت مسیح در دلها - سیمای کسانی که او را دوست دارند و احکام او را نگاه میدارند میدرخشد. حقیقت در آنجا نوشته شده است. آرامش بهشت نمایان میشود. نجابت و ملایمت متجلی میگردد که بیش از محبت بشری است.

خمیرمایه حقیقت بشر را بطور کلی تغییر میدهد و زمختی او را نرم و تندی او را ملایم و خودخواهی او را به سخاوتمندی مبدل میسازد. ناپاکی ها تطهیر خواهد شد و در خون بره شسته خواهند شد. از طریق قدرت زندگی بخش ، ذهن و جان تقویت شده و با توازن و هماهنگی با زندگی الهی در خواهد آمد. انسان با سرشت بشری خویش در امور

الهی مشارکت خواهد داشت. و مسیح در حد اعلی حرمت داده شده و تجلیل خواهد گردید. وقتی که این تغییرات موثر واقع افتد فرشتگان با شور و شعف سرود خواهند خواند و خدا و مسیح بر جانمایی که به مسلک الوهیت متشبه شده اند وجد و شادی خواهد نمود.

فصل ۸

خزانه پنهان



این فصل بر اساس کتاب متی ۱۳: ۴۴ تدوین گردیده است.

دگر بار ملکوت آسمان مانند گنجینه ای میماند که در خاک پنهان شده است. و وقتی کسی آنرا پیدا کرد آنرا پنهان کرده و با خوشی رفته هر آنچه که دارد میفروشد و زمین را میخرد.

در زمانهای کهن چنین مرسوم بود که افراد گنجینه های خود را در زیر خاک پنهان میکردند. دزدان و غارتگران زیاد بودند. و هرگاه که در سیستم حکومتی تغییری حاصل میشد آنانیکه داراییهای کلان داشتند مشمول خراج دهی سنگینی میشدند. علاوه بر این مملکت تحت یورش پیاپی لشکریان غارتگر قرار میگرفت. در نتیجه ثروتمندان در تلاش بودند تا با پنهان کردن ثروت خود از آن نگهداری نمایند و زمین بعنوان مکانی امن در نظر گرفته میشد. ولی مکان اختفا فراموش میشد - مرگ، ثروت مالک را در کام خود میکشید - زندان و یا تبعید ممکن بود تا وی را از گنجینه اش جدا سازد و

ثروت و دارایی که با رنج از آن نگهداری کرده بود برای کاوشگران آینده باقی میماند. در زمان مسیح کشف مسکوکات و جواهرات و طلا و نقره در زمینهای رها شده غیر متداول نبود.

مردی زمینی را برای کشاورزی اجاره میکرد و گاوهای نر زمین را شخم میزدند و گنجینه دفن شده کشف میشد. هنگامی که فردی این گنجینه را می یافت میدید که بخت و اقبال باو روی آورده است. طلا را در همان جای اول پنهان میکرد به خانه اش باز میگشت و هر چه که داشت میفروخت بخاطر اینکه زمینی را که گنجینه را در بر دارد خریداری کند. خانواده و همسایگان او فکر میکردند که او مانند یک دیوانه رفتار میکند زیرا که در آن زمین خالی و بایر چیز با ارزشی نمیدیدند. ولی آن مرد میدانست که چه میکند و وقتی که زمین را بنام خویش ثبت میکرد هر نقطه از زمین را برای گنجینه ای که در آن محفوظ مانده بود جستجو میکرد.

این حکایت ارزش گنجینه آسمانی را نشان میدهد و تلاشی را که باید برای محفوظ داشتن آن باید انجام داد. یابنده گنجینه در زمین حاضر بود هر چه که دارد رها کند و با تلاش خستگی ناپذیر از ثروتهای پنهان نگهداری کند. پس برای یافتن گنج آسمانی به هر کار بزرگ و فداکاری باید دست زد تا به خزاین حقیقت دست یافت.

حکایت زمین که در بر گیرنده گنج بود، معرف کلام مقدس بود. و انجیل آن گنجینه است. زمین بخودی خود از چیزهای گرانبها پر نشده است بلکه کلام خداست که در زمین محفوظ مانده است.

چطور پنهان شده

گنجینه های انجیل آنطور که گفته شده باید پنهان بماند. آنانیکه فکر میکنند عقل و حکمت دارند و از تعلیم فلسفه باطل بخود مغرورند از یافتن زیبایی و قدرت و راز برنامه

رستگاری غافلند. خیلی ها چشم دارند ولی نمیبینند گوش دارند ولی نمیشنوند هوش دارند ولی گنجینه پنهان را تشخیص نمیدهند.

فردی ممکن است از کنار مکانی که گنجینه پنهان شده بگذرد. او در هنگام خستگی ممکن است در پای یک درخت نشسته تا استراحت نماید و نمایدند که ثروتی در کنار ریشه های درخت نهفته است. برای یهودیان نیز چنین بود. حقیقت مانند یک گنجینه طلا به امت یهود به امانت سپرده شده بود. اقتصاد یهود بوسیله مسیح بنیانگذاری شده بود. در نوعها و سبملها حقایق بزرگ رهایی بخش مستور مانده بود. با اینحال وقتی که مسیح آمد یهودیان او را نشناختند. مسیح همان کسی بود که تمامی سبملها به او اشاره مینمود. آنان کلام خدا را در دست داشتند ولی تفسیر بشری از کلام و آئین ها و رسومی که نسل در نسل بدیگری واگذار شده بود آن حقیقتی را که در باره عیسی بود را پنهان کرد. روحانیت بدست آمده از نوشته های مقدس مفقود گردید. گنجینه همه دانشها بروی آنان باز بود ولی آنان چیزی از آن نمیدانستند. (بیدلی در همه احوال خدا با او بود - او نمیدیدش و از دور خدایا میکرد. حافظ شیرازی).

خداوند حقیقت خود را از بشر پنهان نمیکند. آنان با راهکارهای خود حقیقت را محو و مبهم میسازند. مسیح به امت یهود شواهد فراوانی ارائه نمود مبنی بر اینکه او مسیح است. ولی تعالیم او بگونه ای بود که خودشان برای تغییر زندگیشان تصمیم بگیرند. آنان دیدند که اگر مسیح را قبول کنند باید از اصول و رسوم خودخواهانه و تکالیف مذهبی خویش دست بشویند. برای دستیازی به حقیقت ابدی و تغییر ناپذیر باید فداکاری و اعمال غیر خودخواهانه انجام میدادند. بنابراین دلایل قاطعی را که خداوند برای بنای ایمان بر مسیح ارائه داده بود را نپذیرفتند. آنان اعتقاد بر کلام عهد عتیق را اظهار نمودند با اینحال از پذیرش شهاداتی که شامل زندگی و شخصیت مسیح بود سر باز زدند. آنان از قانع شدن هراسان بودند مبادا که بکیش دیگری در آمده و وادار شوند که نظرات و عقاید متعصبانه خود را رها کنند. گنجینه انجیل - آن راه و آن حقیقت و زندگی در میان آنان موجود بود ولی آنان بزرگترین هدیه ای که از آسمان بتواند ارزانی شود را رد کردند.

"با اینهمه بعضی از سران قوم یهود ایمان آوردند که او براستی همان مسیح است ولی به کسی نگفتند چون میرسیدند ایشان را از عبادتگاه بیرون کنند." (یوحنا ۱۲: ۴۲). آنان متقاعد شده بودند و ایمان داشتند که عیسی پسر خداست ولی با خواسته های جاه طلبانه آنان مغایرت داشت تا الوهیت او را اقرار کنند. آنان ایمانی را نداشتند که بتواند از گنجینه آسمانی آنان محافظت کند. آنان بدنبال گنجهای دنیوی بودند.

و امروزه انسانها مشتاقانه در جستجوی گنجهای زمینی هستند. افکار آنان پر از خودخواهی و افکار جاه طلبانه است. بمنظور استحصال ثروت‌های دنیوی - افتخار - یا قدرت، آداب و سنت‌های بشری را بر واجبات خدا ارجح میدارند. و بخاطر این کوتاه نظری خزاین الهی کلام خدا از دید آنان پنهان مانده است.

"اما شخص بی ایمان قادر نیست افکار و اسرار خدا را که روح القدس به ما می آموزد درک کند و بپذیرد. این امور بنظر او پوچ و بی معنی می آیند زیرا فقط آنانیکه روح خدا در وجودشان قرار دارد میتوانند مقصود او را درک کنند اما سایرین قادر نیستند این مطالب را بفهمند." (اول قرنتیان ۲: ۱۴).

"حال آیا من خدمتگزار خوبی بوده ام؟ می‌خواهم بدانید که برای من چندان مهم نیست که شما و یا دیگران درباره من چگونه قضاوت میکنید. حتی نظر خودم نیز برای من اهمیت ندارد. گرچه وجدانم راحت است اما این را نیز دلیل کافی نمیدانم. فقط خداوند باید مرا بیازماید و نظر بدهد. (دوم قرنتیان ۴، ۳: ۴).

ارزش گنج

منجی ملاحظه نمود که بشر مجذوب سود و منفعت خویش است و بینش و بصیرت خود را از وقایع ابدی از دست داده است. او خود را مسئول تصحیح این شرارت دانست. او در جستجوی شکستن طلسم شیفتگی بود که جان را فلج نموده است. او با صدای بلند فریاد زد: "برای شما چه فایده ای دارد اگر تمام دنیا را داشته باشید ولی زندگی

جاوید را از دست بدهید؟ آیا چیزی پیدا میشود که قدر و قیمتش از زندگی جاوید بیشتر باشد؟" (متی ۲۶: ۱۶). او به بشریت لغزش خورده جهان بینشی را اعطا میکند تا بتواند واقعتهای ابدی را ببینند. او آنان را به آستانه لایزال و سرمدی میبرد که پر از جلال و وصف ناپذیر خداست و به آنان در آنجا گنج را نشان میدهد.

ارزش این گنج فراتر از هر طلا و نقره ای است. خزانه های معادن زمینی نمیتواند با آن مقایسه شود.

"اقیانوسها میگویند در اینجا حکمت نیست و دریا ها جواب میدهند در اینجا هم نیست. حکمت را با طلا و نقره نمیتوان خرید و نه با طلای خالص و سنگهای قیمتی. حکمت از طلا و الماس بسیار گرانبهاتر است و آن را نمیتوان با جواهرات زیادی خریداری کرد. مرجان و بلور در برابر حکمت هیچ ارزشی ندارند. قیمت آن از لعل بسیار گرانبهاتر است." (ایوب ۲۸: ۱۸-۱۴).

این گنجینه ای است که در کلام یافت میشود. کتاب مقدس بزرگترین کتاب درسی و عظیمترین مربی است. بنیاد همه علوم حقیقی در کتاب مقدس یافت میشود. هر شاخه از دانش میتواند با جستجو در کلام خدا یافت شود. و فراتر از همه شامل دانش همه دانشهاست (علم العلوم): دانش نجات. کتاب مقدس معدن کاوش ناپذیر ثروتهای مسیح است.

آموزش عالی حقیقی با مطالعه و اطاعت از کلام خدا استحصال میشود. ولی چنانچه کلام خدا توسط کتابهایی که هادی خدا و ملکوت خدا نیستند بکناری گذاشته شود آموزش حاصل شده انحراف است.

در طبیعت حقایق شگفت انگیزی وجود دارد. زمین و دریا و آسمان پر از حقایق الهی هستند. آنها معلمهای ما هستند. طبیعت پیام خود را با درسهای حکمت آمیز ملکوتی و حقیقت ازلی عرضه میدارد. ولی بشر انحطاط یافته آنها درک نخواهد کرد. گناه دیدگان

او را تیره و تار کرده است و بدون دیدگاه خدایی نمیتوان اجزای طبیعت را تفسیر کرد. دروس صحیح نمیتواند اذهان کسانی را که کلام خدا را انکار میکنند تحت تاثیر قرار دهد. تعالیم طبیعت بوسیله منکرین چنان منحرف شده که ذهن را از آفریدگار دور میکند.

بسیاری تصور میکنند که حکمت انسانی مافوق حکمت معلم الهی است و دروس کتاب خدا کهنه و از مد افتاده و غیر جالب و غیر جذاب بنظر می آید. ولی برای کسانی که با روح القدس احیا شده اند چنین نیست. آنان گنج را گرانها میبینند و همه چیز را خواهند فروخت تا زمینی که گنج در آن قرار دارد را بخرند. بر خلاف کتابهایی که شامل فرضیات و نویسندگان مشهورند آنان کلام او را انتخاب میکنند- آنکسیکه بزرگترین نویسنده و عالیترین معلمی است که تا بحال جهان بخود دیده است - کسی که زندگی خود را برای ما داد تا از طریق او بتوانیم به حیات جاودان دست یابیم.

نتیجه غفلت از گنج

شیطان در ذهن بشر کار میکند و آنان را به افکاری هدایت میکند که گوئی علوم شگفت انگیز میتوانند بدون دخالت و در نظر گرفتن خدا حاصل شوند. شیطان با استدلالهای فریب آمیز خود آدم و حوا را به شک و تردید در کلام خدا سوق داد و جای خود را به آن فرضیه ها داد که به نافرمانی و سرکشی از خدا منتهی شد. فریب و زبانبازی و سفسطه و مغلطه همان گونه که در عدن روی داد در زمانهای حاضر نیز اتفاق می افتد. معلمینی هستند که احساسات نویسندگان بیدین را با آموزشهای خود عجین مینمایند و در ذهنهای جوانان افکاری را کشت میکنند که آنان را به بی اعتمادی از خدا و سرپیچی از فرمان او هدایت میکند. نتیجه کار آنان بی بصیرتی و ادراک ضعیف است.

یک دانش آموز کلاسهای مختلف را در مدارس امروزی طی میکند. او تمام وقت خود را وقف کسب دانش میکند. ولی بدون دانش و معرفت خدا و بدون اطاعت از فرامین

خدا او خود را هلاک میسازد. با عاداتهای غلط، او قدر خویش را کمتر میداند. او کنترل نفس خویش را از دست میدهد. او نمیتواند بدرستی موضوعاتی که با آن سر و کار دارد را استدلال کند. او نسبت به جسم خود بی اعتنا و نسبت به ذهن خود بی منطقی و بی تفاوت است. او با عاداتهای غلط از خود یک جسد بی خاصیت میسازد. او نمیتواند شادی داشته باشد زیرا که با لاقیدی از کشت و ترویج اصول بهداشتی و پاکدامنی، خود را تحت کنترل عاداتهایی قرار داده که آرامش او را تباه میسازد. او سالهایی را که بسختی درس خوانده را از دست میدهد زیرا که خود را تباه ساخته است. او از قدرت جسمی و فکری خود به بدی استفاده کرده است و معبد جسم او به یک ویرانه تبدیل شده است. او دنیای فعلی و اخروی خود را تباه ساخته است. با بدست آوردن دانش زمینی او تصور میکند که گنجی را بدست آورده است. ولی با کنار گذاشتن کتاب مقدس گنجی که ارزش آن بیش از هر چیز دیگری است جان خود را تباه کرده است.

جستجو برای گنج

کلام خدا باید درسی باشد که مورد مطالعه قرار گیرد. ما باید فرزندان خود را از حقایقی که در آن یافت میشود آموزش دهیم. آن گنجی که پایان ناپذیر است ولی انسان از یافت این گنج درمانده شده است زیرا آنرا جستجو نمیکند تا اینکه مالک آن بشود. بسیاری از آنان با فرضها و انگاشتهای خود در رابطه با حقیقت راضی اند. آنان با کار فرضی قانع هستند و میپندارند که از داشتن همه چیزهایی که ضروری است بهره مندند. آنان گفته ها و نقل قولهای دیگران را بعنوان حقیقت میپذیرند - بسیار سست و کاهلند تا با سخت کوشی و پشتکار گنجینه کلامی را که پنهان شده است را حفاری کرده و بیابند. ولی یافته های انسانی نه تنها غیر قابل اعتماد هستند بلکه خطرناکند زیرا که انسان را جایگزین خدا قرار میدهند. آنان جایگاه گفته های بشری را در جای "خداوند فرموده است" قرار میدهند.

مسیح حقیقت است. کلام او حقیقت است و معنی و مفهوم عمیقتری نسبت به ظاهر سطحی آن وجود دارد. همه گفته های مسیح ارزشی فراتر از ظاهر ساده آن دارند. افکاری که با روح القدس زنده میشوند ارزش این گفته ها را تشخیص میدهند.

تئوریها و فرضیات بشری هرگز رهنمون ساز درک کلام خدا نیستند. انانی که فرض میکنند فلسفه را درک کرده اند فکر میکنند که توضیحات و تفسیراتشان لازم است تا گنجینه های دانش را بگشاید و مانع ورود ارتداد به کلیسا شوند. ولی این تفسیرهای غلط هستند که تئوریهای غلط و کفرآلود را پدید آورده اند. انسانها تلاشهای نومیدانه ای برای شرح افکار و تصوراتشان در باره فهم کلام بکار بسته اند ولی اکثر اوقات تلاشهای آنان بجای روشن سازی به تاریکی و ابهام منتج گردیده است.

کاهنان و فریسیان فکر میکردند معلمینی هستند که تفسیر کلام خدا کارهای بزرگی میکنند ولی مسیح به آنان گفت "شما چقدر گمراهید زیرا نه از کلام خدا چیزی میدانید نه از قدرت خدا" (مرقس ۲۴: ۱۲). او آنان را "بخاطر اینکه مردم را وادار میکنند بجای احکام خدا به مقررات پوچ آنها گوش دهند" محکوم کرد (مرقس ۷: ۷). گرچه آنان معلمین سروش الهی بودند و چنین فرض شده بود که کلام او را درک کرده اند ولیکن آنان به کلام خدا عمل نمیکردند. شیطان چشمان آنان را کور کرده بود که تاثیر حقیقی آنرا نتوانند ببینند.

بسیاری از افراد در زمان حاضر نیز چنین هستند. خیلی از کلیساها بخاطر این گناه مقصرند. خطر بزرگی وجود دارد که انسان باصطلاح حکیم امروزی تجربه معلمین یهودی را تکرار کند. آنان به کذب الهامات الهی را تعبیر و تفسیر میکنند. و جانها در حیرانی و سرگستگی افتاده و بخاطر فرضیات غلط آنان از حقایق الهی در تاریکی مستور میمانند.

کلام نباید بطور سنتی یا با فرضیات بشری خوانده شود. یعنی ما نباید سعی کنیم تا با چراغ قوه به خورشید تابان کلام خدا نور ضعیف خود را بتابانیم و با سنتهای بشری و

اوهام آنرا تفسیر کنیم. کلام مقدس خدا به نور کم چراغ قوه نیازی ندارد تا نور پر جلال آن تشخیص داده شود. کلام در خود دارای نور و روشنایی است – جلال خدا آشکار است و انگهی هر نور دیگری در مقابل نور خدا ضعیف است.

ولی باید مطالعه و تحقیق با شور و اشتیاق صورت پذیرد. درک واضح و نافذ از حقیقت با کاهلی صورت نمیپذیرد. هیچ برکت زمینی نمیتواند بدون تلاش، صبوری و اهتمام و اشتیاق بدست بیاید. چنانچه بشر در تجارت توفیق یابد اراده ای باید در کار باشد و ایمان برای مشاهده نتایج وجود داشته باشد. و ما نمیتوانیم بدون کار مشتاقانه توقع استحصال دانش روحانی را داشته باشیم. آنانیکه خواهان یافتن گنجینه های حقیقت هستند باید آنرا حفر کنند مانند معدنکاوی که برای یافتن گنجینه های زمین حفاری میکند. کاری که از سر شوق نبوده و از روی بیتفاوتی باشد سودی ببار نخواهد آورد. کسانی که برای مسیح خوب کار کنند پاداش ادراک و زنده دلی خواهند یافت.

نجات ما بستگی به دانش حقیقتی دارد که شامل کلام است. این اراده خداست که ما بتوانیم به دانش و فهم کلام نائل آئیم. کتاب مقدس گرانبها را با قلبی آکنده از اشتیاق بخوانید و در باره آن تحقیق کنید. کلام خدا را مانند معدنکاری که زمین را برای رگه های طلا کاوش میکند مطالعه کنید. هرگز از کاوش دست بر ندارید تا اینکه رابطه خود را با خدا و اراده او روشن و معلوم کنید. مسیح اظهار داشت "شما میتوانید با بردن نام من هر چیزی را از خدا درخواست کنید و من آنرا به شما خواهم داد. چون من که فرزند خدا هستم هر چه برای شما انجام دهم باعث بزرگی و جلال خدا خواهد شد. بلی نام مرا ببرید و هر چه لازم دارید بخواهید تا به شما عطا کنم" (یوحنا ۱۴: ۱۳، ۱۴).

مردان خداترس و منعم واقعیات ازلی را دریافت ولی اغلب از درک آن درمانده میشوند زیرا آنچه را که میبینند توسط موضوعات پیرامونی در حاله ای از حجاب افتاده است. کسیکه بدون توفیق در جستجوی گنجهای پنهان است باید بدنبال چیزهای فرا دنیوی باشد. تمام علاقه و توانائیهای او باید وقف جستجو شود.

نافرمانی درب را بروی دانش وسیع کلام مسدود کرده است. فهم و ادراک یعنی اطاعت از فرامین خداوند. کلام با غرض ورزی و حسادت انسان سازگار نیست. کلام میتواند تنها توسط پیروانیکه با تواضع در جستجوی حقیقت هستند درک شود.

آیا میپرسید چکار باید کنم تا رستگار شوم؟ شما باید نظرات و ایده های خود را در تحقیق بگذارید. اگر در جستجوی کلام برای توجیه نظرات خود هستید بنابراین هرگز به حقیقت دست نخواهید یافت. برای فراگرفتن آنچه که خدا میگوید تحقیق کنید. اگر در تحقیق خود یقین حاصل کردید که با حقیقت هماهنگی ندارد، سعی نکنید تا حقیقت را به غلط به نفع خود تفسیر کنید تا با عقیده شما متناسب شود بلکه نور هدایت را قلب خود بپذیرید. قلب و ذهن خود را باز بگذارید زیرا که ممکن است تا چیزهای شگفت انگیز را از میان کلام خدا مشاهده کنید.

ایمان به منجی جهان عیسی مستلزم فکری سلیم و قلبی بصیر است تا گنجینه الهی را تشخیص داده و قدر آن دانسته شود. این ایمان با توبه و تبدیل شخصیت حاصل میشود. داشتن ایمان یعنی یافتن و پذیرش گنجینه انجیل با همه الزاماتی که تحمیل مینماید.

"عیسی گفت اگر تولد تازه پیدا نکنید هرگز نمیتوانید ملکوت خدا را ببینید" (یوحنا ۳: ۳). او ممکن است حدس و گمان بزند ولی بدون بینش ایمانی و بصیرت الهی نمیتواند گنجینه را ببیند. مسیح زندگی خویش را برای محافظت از این گنج گرانبها و بخاطر ما فدا کرد اما بدون احیا و از سر نو مولود شدن از طریق ایمان به خون او نه آمرزشی از گناه خواهد بود و نه گنجی برای جانی که هلاک خواهد شد بدست خواهد آمد.

ما بخاطر اینکه حقیقت را در کلام خدا تشخیص دهیم به روشنگری روح القدس نیاز داریم. چیزهای دوست داشتنی در طبیعت دیده نخواهند شد مگر اینکه خورشید با درخشندگی خویش تاریکی را دفع نماید و ایشانرا غرق در نور سازد. پس با پرتور

درخشان نور عدالت است که گنجینه ها ی کلام خدا مورد تحسین و تقدیر قرار میگیرند.

روح القدس بواسطه محبت ازلی و نیت خیرخواهانه خداوند از آسمان نازل شد تا هر جانی که به مسیح ایمان آورد را به نور الهی منور گرداند. با قدرت او حقیقت حیاتی که نجات جان به آن بستگی دارد بر ذهن و فکر تاثیر گذاشته و راه زندگی صاف و هموار و بی خطا میگردد. همچنانکه کلام را مطالعه میکنیم باید دعا کنیم که پرتو نور روح مقدس خداوند بر کلام تابیده تا آنرا بوضوح ببینیم و قدر گنجهای آنرا بدانیم.

پاداش جستجو

هیچکس نباید فکر کند که بیش از این دانشی نمانده است که حاصل شود. عمق و ژرفای ذکاوت بشری ممکن است بتواند اندازه گیری شود - کارهای مولفین بشری ممکن است بتواند به مرحله استادی برسد اما اوج خیال نمیتواند خدا را بیابد. ابدیت فراتر از همه چیزهایی است که بتواند درک شود. ما تنها نور جلال الهی را دیده ایم و از بیکرانهای دانش و حکمت تنها سطح آنرا دیده ایم. طلای ناب اجر کسانی است که آنرا حفاری می کنند. هر چه شفت عمقی تر در معدن حفر شود به گنج های عظیمتری منتهی خواهد گردید. دانش بشری همان دانش الهی است که بواسطه ایمان درست حاصل میگردد.

هیچ کسی نیست که در کلام مسیح جستجو نموده باشد و اجر خود را نیافته باشد. وقتی که انسان مانند یک کودک بخواهد مورد هدایت قرار گیرد هنگامی که کاملاً تسلیم خدا شود خواهد توانست حقیقت را در کلام او پیدا کند. اگر انسان فرمانبردار شود آنگاه برنامه ملکوت خدا را خواهد فهمید. و دنیای ملکوت تالارهای فیض و جلال خود را برای اکتشاف باز خواهد نمود. بشریت از آنچه که هست بطور کامل متفاوت خواهد بود زیرا که با کاوش معادن حقیقت، انسان متعالی خواهد شد. راز رهایی، حلول و

تجسم مسیح و فدیة او آنگونه نخواهد بود که حال در ذهنهای مبهم ما نقش بسته است. آنها نه تنها بهتر درک خواهند شد بلکه قدر آن بیشتر دانسته خواهد شد.

مسیح در دعای خود نزد پدر به جهان درسی داد که بر جان و ذهن باید حک شود. "زندگی جاوید از این راه بدست می آید که ترا که خدای واقعی و بی نظیر هستی و عیسی مسیح را که به این جهان فرستاده ای بشناسد" (یوحنا ۳: ۱۷). این آموزش حقیقی است که قدرت و توان را ارزانی میدارد. دانش خدا و عیسی مسیح انسان را متبدل نموده و او را شبیه خدا میسازد. او به انسان توانایی میدهد تا بر خود مسلط شود و خواسته های نفسانی خود را با قدرت ذهن کنترل نماید. و این دانش او را به مشارکت با افکار لایتنهای آورده و برای او گنج عالم وجود را آشکار خواهد کرد.

این دانشی است که از طریق جستجو در کلام خدا بدست می آید. و هر جانی که حاضر باشد همه چیز را بدهد با روشنگری روح القدس آنرا بدست خواهد آورد.

"و اگر بدنبال فهم و بصیرت بگردی و آنرا مانند نقره بطلبی تا بچنگ آری آنگاه خدا را خواهی شناخت و اهمیت خداترسی را خواهی آموخت" (امثال ۵-۳: ۲).

فصل ۹

مروارید



این فصل بر اساس کتاب متی ۱۳: ۴۵، ۴۶ مدون گردیده است

برکات رهایی بخش و محبت آمیز منجیمان با مروارید مقایسه شده است. او درس خویش را با مرد تاجری که در جستجوی مرواریدهای نیکوست به نمایش کشید. "سر انجام وقتی به مروارید با ارزشی دست یافت رفت و هر چه داشت فروخت تا آن را بخرد". (متی ۴۶: ۱۳). مسیح آن مروارید گرانبهاست. تمام جلال و کمال الوهیت پدر در او نهفته است. او درخشش جلال پدر است و روشن کننده جمال او. نور صفات خدا در شخصیت او متبادر گردیده است. هر ورقی از کلام مقدس با نور او میدرخشد. عدالت مسیح بعنوان یک مروارید سفید و خالص هیچ عیب و نقص و لکه ای ندارد. هیچ کار بشری نمیتواند با هدیه عظیم و گرانبه‌های خدا همانند شود. فیض خدا هیچ نقیصه ای ندارد. "تمام گنجینه‌های حکمت و معرفت خدا در مسیح نهفته است". (کولسیان ۲: ۳). "این خدا بود که شما را به مسیح پیوند داد و هم او بود که باعث شد مسیح حکمت ما بشود و با فدا ساختن جان خود ما را پاک کند و مقبول خدا سازد" (اول

قرنتیان ۳: ۱). همه آنچه‌هایی که میتواند نیازها و امیال جان بشر را ارضا نماید برای این دنیای فانی و آن دنیای اخروی در مسیح میتواند یافت شود. رستگار کننده ما مروریدی گرانبه‌است که در مقایسه، چیزهای دیگر در برابرش هیچ بحساب می‌آیند.

مسیح در سرزمین خود و در میان قوم خود پذیرفته نشد (یوحنا ۱: ۱). نور خدا در تاریکی جهان تابید و تاریکی هرگز نمیتواند آنرا خاموش کند (یوحنا ۱: ۵). ولی این هدیه آسمانی برای همه بی ارزش نبود. مرد تاجر در این حکایت معرف طبقه ای است که خالصانه خواهان حقیقت است. در قومهای مختلف مردمان فکور و مشتاقی بودند که در ادبیات و علوم و ادیان مشرکانه این جهان در تلاش و جستجو بودند تا گنجینه جان را بدست آورند. در میان یهودیان کسانی بودند که در جستجوی آن گنج بودند ولی آنرا نیافتند. آنان نسبت به دین فرمایشی و رسمی قانع نگردیده و در اشتیاق آنچه‌ای بودند که معنوی و متعالی باشد. حواریون منتخب مسیح متعلق به طبقه آخر یا همان (باران آخر) بودند. کرنلیوس و خواجه اتیوپیایی به طبقه ماقبل یا (باران اول) متعلق بودند. آنان با اشتیاق و دعا بدنبال نور آسمانی میگشتند و هنگامی که مسیح به آنان آشکار گردید او را با مسرت پذیرفتند.

در این حکایت آن مرورید بعنوان یک هدیه معرفی نگردیده است. مرد تاجر آن را با تمام چیزهایی که داشت خرید. خیلی افراد در باره معنی آن سوال میکنند در حالیکه مسیح در کلام بعنوان "هدیه" عنوان شده است. او همان هدیه است ولی تنها به کسانی که روح و جسم و جان خود را بدون مضایقه به او بدهند آنرا خواهند یافت. بنابر این هنگامی که خود را تمام و کمال به او ارزانی کنیم آنگاه مسیح تمام گنجهای آسمانی خود را به ما ارزانی خواهد داشت. آنگاه ما مرورید گرانبها را بدست می‌آوریم.

نجات و رستگاری هدیه ای رایگان است و با اینحال میتواند خریداری و فروخته شود. در بازاری که لطف الهی مدیر و مدبر آن است مرورید نفیس برایگان اهدا میشود. در این بازار همه میتوانند کالاهای آسمانی را بدست بیاورند. خزانه جواهرات حقیقت بروی همگان باز است. کلام خدا میفرماید "ترا خوب میشناسم میدانم که چندان نیرومند

نیستی اما تلاش خود را کرده ای تا از احکام من اطاعت نمایی نام مرا نیز انکار نکرده ای پس من نیز دری را به تو گشوده ام که کسی نمیتواند ببندد. "هیچ محافظ شمشیر بدستی در میان این در نیست. ندایی در کنار در میگوید که داخل شو. ندای منجی با محبت و اشتیاقی شما را دعوت میکند: - "بنابراین به تو نصیحت میکنم که از من طلای ناب را بخری طلایی که با آتش تصفیه شده است تا ثروت واقعی را بدست آوری".

انجیل مسیح برکتی است که همه میتوانند آنرا تصاحب کنند. فقیرترین و غنی ترین افراد میتوانند رستگاری را ابتیاع نمایند که هیچ مبلغ و ثروت دنیوی توان پرداخت آنرا ندارد. این برکت با اطاعت ارادی بدست می آید- با سپردن خود به مسیح بعنوان فردی که ما را در تصاحب خود دارد. تحصیلات حتی در بالاترین سطح و کلاس نمیتواند انسان را به خدا نزدیک کند. فریسیان از هر امتیاز دنیوی و روحانی برخوردار بودند و با لاف گزاف میگفتند "ما ثروتمندیم و به چیزی نیاز نداریم" با اینحال آنان "بدبخت - تیره روز - فقیر و عریان بودند" (مکاشفه ۱۷: ۳). مسیح به آنان مروراید گرانبها را داد ولی آنان گوهر گرانبها را حقیر شمردند و آنگاه مسیح به آنان گفت "گناهکاران و فاحشه ها زودتر از شما وارد ملکوت آسمان خواهند شد" (متی ۳۱: ۲).

ما نمیتوانیم نجات را بخریم اما میتوانیم آنرا با تمام علاقه و بدون مضایقه و دریغ جستجو کرده و هر چیزی را که در این جهان داریم برای آن بدهیم.

ما در جستجوی مروراید گرانبها هستیم ولی نه در بازار دنیوی و یا بطریق دنیوی. قیمتی را که نیاز است بپردازیم از نقره و طلا نیست زیرا که آن متعلق به خداست. از آن عقیده ای که میگوید امتیازات دنیوی و روحانی میتواند شما را رستگار سازد دست بردارید. خداوند شما را به اطاعت ارادی فرا میخواند. او از شما میخواهد تا گناهان خود را رها کنید. مسیح آشکارا به هر که پیروز شود میگوید "اجازه خواهم داد که بر تخت سلطنتی ام در کنار من بنشینند همانطور که من نیز پیروز شدم و در کنار تخت پدرم بر تخت او نشستم". (مکاشفه ۳: ۲۱).

افرادی وجود دارند که بنظر میرسد همیشه در جستجوی گوهر آسمانی هستند. ولی آنان از عادت‌های اشتباه خود دست بر نمیدارند. آنان در خود نیمیرند تا مسیح در آنان زنده شود. بنابراین آنان گوهر گرانبها را نمی یابند. آنان بر جاه طلبی های نا مقدس و شیفتگی های خود بر کشش های دنیوی ظفر نیافته اند. آنان صلیب خود را بر نداشته و در مسیر انکار نفس و فداکاری قدم بر نداشته اند. تقریباً همه مسیحیان به ملکوت آسمان نزدیک هستند ولی نمیتوانند وارد آن شوند. اما رستگاری نصیب همگان نخواهد شد زیرا که بسیاری به انحطاط گرویده اند.

حکایت مرد تاجر که در پی مرواریدهای نیکوست دارای دو مفهوم است: این نه تنها شامل کسانی است که در جستجوی ملکوت آسمان هستند بلکه شامل مسیح نیز هست که در جستجوی وارثان گمشده خویش است. مسیح آن خریدار آسمانی در جستجوی مرواریدهای نیکوست که در بشریت خود سقوط کرده اند. مسیح در بشریت ویران و آلوده به گناه نگریست و دید که امکان رهایی انسان وجود دارد. قلبهایی که در منازعه با شیطان هستند با قدرت محبت مسیح نجات داده شده اند و گرانبها تر از آنانی هستند که هرگز سقوط نکرده اند. خداوند به بشریت نگاه کرد نه بعنوان موجود پست و فرومایه بلکه از طریق مسیح به او نگریست. او تمام ثروت‌های جهان را گردآوری کرد و آنها را گذاشت تا گوهر را خریداری نماید و عیسی آنها را یافت و بر تاج خود نهاد. "ایشان در سرزمین خوب و زیبایی او مانند جواهر روی تاج خواهند درخشید و فراوانی محصول و شراب جوانان را شاداب خواهد ساخت" (زکریا ۹: ۱). "آنگاه ندایی از آسمان در رسید که این فرزند عزیز من است که از او خشنودم" (متی ۳: ۱۶). "خداوند فرمود آنان متعلق به من خواهند بود در آنروزیکه گوهرهای خویش را مزین خواهم نمود" (ملاکی ۱۷: ۳).

ولی مسیح بعنوان گوهر گرانبهایی است که ما مزیت برخوردار از آن را داشته و بیش از همه نیاز خواهیم داشت تا در ملکوت او ساکن شویم. این روح القدس است که گرانبهایی مروارید نیکو را به انسان آشکار میسازد. قدرت روح القدس هدیه ای است که زمانی به طالبان آن ارزانی میگردد. در ایام مسیح بسیاری ندای انجیل را شنیدند اما

ذهن آنان با تعلیم غلط تاریخ گردید و آن معلمی که از سوی خدا فرستاده شده بود را تشخیص ندادند. ولی پس از صعود مسیح و جلوس او برای میانجیگری در آسمان، پری روح القدس آشکار گردید. روح القدس در روز پنطیکاست عطا شد. و شاهدان مسیح قدرت منجی قیام کرده⁴ را اعلام نمودند. نور آسمان در ذهنهای تاریکی نفوذ کرد که توسط دشمنان مسیح فریب داده شده بودند. آنان او را دیدند که متعالی و سرفراز گردیده تا پادشاه و نجات دهنده باشد و قوم اسرائیل فرصت داشته باشند تا توبه کنند تا گناهانشان بخشیده شود" (اعمال ۵: ۳۱). آنان او را دیدند که با جلال ملکوت آسمان احاطه گردیده و گنج های لایتناهی که در دستانش دارد را به همه کسانی که از تمرد و سرکشی دست کشیده و توبه کنند عطا می نماید. هنگامیکه حواریون از جلال فرزند یگانه خدا سخن گفتند جمعیت بسیاری خود را گناهکار و آلوده یافتند و مسیح را بعنوان یار و رهایی دهنده شناختند. مسیح از طریق روح القدس متعالی گردیده و جلال یافت. ایمانداران او را دیدند که مولود گشته خوار شد، زجر کشید و مرد تا که آنان هلاک نشوند بلکه حیات جاودان یابند. مکاشفه مسیح با روح القدس به آنان داده شد تا قدرت و سروری او را حس کنند و آنان دستان خود را بسوی او دراز کرده و میگویند "ایمان داریم".

مژده منجی برخاسته از مرگ به تمام جهان مسکون پخش شد. کلیسا از هر جهت با ازدحام نوکیشان روبرو شد. ایمانداران دوباره تبدیل شدند. گناهکاران با مسیحیانی که در جستجوی گوهر گرانها بودند متحد شدند. پیشگویی کامل گردید. ضعیفان مانند "داود" خواهند بود و خانه داود "بعنوان فرشته خدا". (زکریا ۱۲: ۸). و هر مسیحی در برابر خویش صورت الهی خیر خواهانه و محبت آمیز را دید. تنها آرزوی ایمانداران شباهت به صفات مسیح و کار برای توسعه ملکوت او بود. "تمام ایمانداران با هم یکدل و یک رای بودند و کسی دارایی خود را از آن خود نمیدانست چون هر چه که داشتند با هم قسمت میکردند. رسولان در باره زنده شدن عیسی خداوند با قدرت موعظه میکردند و فیض عظیم خدا بر همه ایشان بود." (اعمال رسولان ۴: ۳۲-۳۳). "و خدا را سپاس میگفتند ... و خدا هر روز عده ای را نجات میداد و به جمع ایشان می افزود

(اعمال رسولان ۲: ۴۷). روح مسیح همه جماعت را به تحرک واداشت زیرا که آنان گوهر ناب را بدست آورده بودند.

این صحنه ها دوباره و با قدرتی بیشتر تکرار میشوند. ریزش روح القدس در روز پنطیکاست باران اول بود اما باران آخر فراوان تر خواهد بود. روح منتظر درخواست و پذیرش ماست. مسیح دوباره در کمال خود با قدرت روح القدس آشکار خواهد شد. انسانها ارزش مروارید گرانبها را تشخیص خواهند داد و با پولس رسول خواهند گفت "اما اکنون همه این امتیازات را که روزگاری برایم بسیار با ارزش بود دور ریخته ام تا بتوانم ایمانم و امیدم را به مسیح ببندم." (فیلیپیان ۳: ۷، ۸).

فصل ۱۰

تور ماهیگیری



این فصل بر اساس کتاب متی ۱۳: ۴۷-۵۰ نوشته شده است.

ملکوت آسمان مانند تور ماهیگیری است که به دریا افکنده شد و از هر نوعی در آن جمع شد و وقتی که پر شد به کنار ساحل کشیده شده و ماهیهای خوب انتخاب و ماهیهای بد از آن جدا گردیده و بدور انداخته میشوند. و این مانند آخر الزمان است که فرشته ها آمده انسانهای خوب را از بد جدا میکنند. انسانهای بد را بداخل آتش خواهند افکند که در آنجا گریه خواهد بود و فشار دندانها بر هم.

موعظه انجیل همان انداختن تور است. و این تور آدمهای خوب و بد را به کلیسا میکشاند. وقتی که کار انجیل تمام شود داوری کار جدا سازی را انجام خواهد داد. مسیح دیده است که چطور برادران کذاب در کلیسا سبب میشوند که شرارت بجای حقیقت گفته شود. جهان بخاطر تناقض گوییهای معلمین کذب به انجیل ناسزا خواهد گفت. حتی مسیحیان از طریق کسانی که بنام مسیح سخن میگویند ولی با روح او کنترل نمیشوند لغزش خواهند خورد. بعلت وجود گناهکاران در کلیسا انسانها در خطر این خواهند بود که تصور کنند که خدا گناهانشان را عفو نموده است. بنابراین مسیح

نقاب را از آینده بر کشیده و همگان را فرموده تا مراقب باشند زیرا که این باطن است و نه مقام که عاقبت و سرانجام انسان را رقم میزند.

هر دو حکایت تور ماهیگیری و علفهای هرز بطور ساده می آموزد که زمانی باقی نمانده است و همه بدکاران باید بسوی خدا بازگردند. گندم و علفهای هرز هر دو با هم تا زمان فصل درو رشد میکنند. و ماهیهای خوب و بد با هم برای جدا شدن به ساحل کشیده میشوند.

مجددا این حکایتها بما می آموزد که پس از داوری زمانی دیگر برای آزمون نخواهد بود. وقتی که کار انجیل تمام شود بی درنگ خوب و بد از هم جدا خواهند شد و سرنوشت هر طبقه ای برای همیشه معلوم خواهد شد.

خداوند خواهان نابودی هیچ کسی نیست. "به ایشان بگو خداوند میفرماید به حیات خود قسم من از مردن شخص شرور خشنود نمیشوم بلکه از این خشنود میشوم که شخص شرور از راههای بد خود بازگشت کند و زنده بماند. بسوی خدا بازگشت کنید چرا بمیرید؟" (حزقیال ۱۱: ۳۳). در سراسر زمان روح القدس استدعا میکند تا انسان هدیه حیات را بپذیرد. تنها کسانی که درخواست او را رد میکنند هلاک خواهند شد. خداوند اعلان نموده که گناه بایستی از بین برود زیرا که شریر جهان را نابود ساخته است. آنانی که گناه را رها نمیکند هلاک خواهند شد.

فصل ۱۱

چیزهای نو و کهنه



این فصل بر اساس کتاب متی ۱۳: ۵۱، ۵۲ تدوین گردیده است

مسیح همزمان به مردم تعلیم میداد و حواریون خویش را نیز برای کار آینده تربیت میکرد. تمام رهنمودهای وی درسهایی برای ایشان تلقی میگردد. مسیح پس از تعریف حکایت تور ماهیگیری از آنان پرسید " آیا همه این امور را درک نمودید؟ آنان عرض کردند " بلی ای استاد". سپس در تمثیلی دیگر مسئولیتهای آنان را در ارتباط با حقایقی که دریافت نمودند مقرر نمود. " آنگاه فرمود کسانی که در شریعت موسی استاندند و حال شاگرد من شده اند از دو گنج کهنه و نو برخوردارند. گنج کهنه تورات است و گنج نو انجیل است".

آن گنجی که بدست آوردید را نباید احتکار و پنهان کنید. و باید آنرا بحضور دیگران آورده و در باره آن گفتگو کنید. گنجی که از آن استفاده شود افزایش می یابد. او مالک چیزهای گرانبهای نو و عتیق است. پس مسیح چنین می آموزد که آن حقیقتی را که

وی به شاگردان و پیروان خود سپرده بایستی به جهان مخابره و اعلان گردد. و بهمان اندازه که دانش حقیقت برای نفع دیگران منتقل گردد بدان افزوده خواهد گردید.

همه کسانی که پیام انجیل را از طریق قلبهای خود دریافت کنند اشتیاق خواهند داشت تا آنها بدیگران اعلام نمایند. محبت آسمانی مسیح باید تبیین گردد. آنانیکه متصف بمسیح شوند تجارب خود را بازگو نموده آنها شهادت داده و قدم بقدم هدایتهای روح القدس را دنبال میکنند. با اشتیاق و عطش برای شناختن خدا و عیسی مسیح است که تفتیش در کلام اثر بخش میگردد و با دعاهای پرشور درون و با فیض کلام مسیح است که "گناهان آموخته خواهد گردید". محرمانه نگاه داشتن این امور غیر طبیعی است و همه کسانی که غرق محبت مسیح شده باشند چنین نخواهند نمود. به همان نسبتی که پروردگار حقایق الهی را به ایشان سپرده آنان نیز مشتاقند تا دیگران نیز چنین برکتی را بیابند. و بهمان اندازه که گنجهای گرانبهای فیض خدا را بدیگران آشکار کنید بیشتر و بازهم بیشتر از مسیح بهر مند گردیده و مستفیض خواهید شد.

منبع عظیم حقیقت، کلام خداست - آن کلام مکتوب - آن کتاب طبیعت و کتاب تجربه که خداوند با زندگی بشر سروکار دارد. اینها همان گنجهایی هستند که خادمان مسیح جمع خواهند نمود. در جستجوی حقیقت باید به خدا توکل داشت و نه به ذکاوتهای بشری زیرا که حکمت و فراست بشر نسبت به خدا جهل است. خداوند از طریق راهی که تعیین نموده دانش خویش را نصیب همه کسانی که طالب او باشند خواهد نمود.

چنانچه پیروان مسیح به کلام او ایمان داشته و به فرایض آن عمل کنند، هیچ دانشی در جهان طبیعت وجود نخواهد داشت که او نتواند آنها بچنگ آورده و قدردان آن باشد. بدین معنی که او به دانشی مجهز گردیده که حقیقت را بدیگران ارزانی کند. علوم طبیعی خزانه دانشی است که هر دانش پژوهی باید از پژوهشکده مسیح نصیب خود گرداند.

هنگامی که به زیبایی طبیعت می اندیشیم و هنگامی که دروس آنرا در کشاورزی و در رشد درختان و در همه شگفتیهای زمین و دریا و آسمان مطالعه میکنیم درک جدیدی از حقیقت به ما الهام خواهد گردید. و رازهای مراوده انسان با خدا ژرفای حکمت و عدلی است که در زندگی بشر دیده شده است – اینها گنجینه های غنی از ثروت است.

ولی در کلام مکتوب است که دانش خدا به بشر انحطاط یافته بروشنی آشکار گردید. این خزانه، گنجینه های کاوش ناپذیر مسیح است.

کلام خدا شامل کتاب عهد قدیم (عتیق) و عهد جدید است. این کتابها لازم و ملزوم یکدیگرند. مسیح آشکار نمود که حقایق عهد قدیم بهمان اندازه ارزشمند هستند که عهد جدید ارزشمند میباشد. مسیح بهمان اندازه در آغاز جهان رستگار کننده و رحیم بود که امروز چنین است. پیش از اینکه وی الوهیت خویش را به لباس بشریت ملبس نماید پیام انجیل توسط آدم و شیث و خون و متوشالح و نوح اعلان گردیده بود. ابراهیم در کنعان و لوط در سدوم، پیام خدا را منتقل کردند و نسل به نسل پیامبران ایمان، آمدن وی را اعلان نمودند. مراسم و تشریفات مذهبی یهودیان بواسطه مسیح بنیان نهاده شده بود. او بنیانگزار فرائض قربانی بود – نمونه عظیمی از تمام فرائض مذهبی. ریخته شدن خون قربانی اشاره به قربانی شدن بره خدا داشت. تمام پیشکشها⁵ و قربانیها بواسطه او تکمیل گردید.

مسیح به عنوان رهبر دینی آشکار گردیده و سمبل و نمادی از فریضه قربانی بود و همانگونه که انبیاء در باره او پیشگوئی کرده بودند او همان گوهر گرانبهای عهد قدیم است. مسیح در زندگی و مرگ و قیام خود و آنگونه که از طریق روح القدس آشکار گردیده بود گنجینه عهد جدید محسوب میشود. منجی ما آن تثلنو نور جلال پدر در عهد جدید و قدیم⁶ است.

انبیاء زندگی و مرگ و شفاعت مسیح را پیشگویی کرده بودند و رسولان و حواریون باید حاملان پیام او گردیده و بعنوان شاهدان او گردند. مسیح در تواضع و فروتنی

خویش، در خلوص و قدوسیت و در محبت بی نظیر خویش سر لوحه و الگوی آنان بود. و بمنظور تکمیل موعظه انجیل آنان بایستی معرف مسیح میشدند - نه تنها بعنوان کسیکه در زندگی و تعالیم خویش آشکار گردیده بود بلکه بعنوان کسیکه توسط انبیای کتاب عهد قدیم از او پیشگوئی شده بود و بعنوان نمادی از فرائض قربانی بود.

مسیح در تعالیم خویش از حقایق کهنی سخن بمیان آورد که او خود بنیانگذار آن بوده است. این همان حقیقتی است که او از طریق رهبران قوم و انبیاء از آن سخن گفته بود لیکن الحال نور تازه ای بر آن تابانیده است. در اصل کتاب عهد جدید آن کتاب کهنه و عهد قدیم را معنی بخشیده و ترجمه کرد.

از همان زمانی که اولین وعده باز خرید و رستگاری در باغ عدن بحث شد، زندگی - صفات و کار میانجیگرانه مسیح ذهن بشر را بخود مشغول کرد. با اینحال هر ذهنی که روح القدس در آن کار کرده باشد این موضوعها را با نوری تازه ارائه نموده است.

در هر دوره ای رشد جدیدی از حقیقت وجود دارد که پیامی از خدا به مردم آن نسل به (اقتضای زمان و مکان) است. حقایق کهن همگی الزامی هستند و حقیقت تازه مستقل از قدیم نیست بلکه حقیقت تازه ای را می‌گشاید. تنها با دانستن و درک حقایق قدیم است که میتوان حقیقت جدید را فهمید. هنگامی که عیسی خواست تا حقیقت قیام خود را برای حواریون خویش بگشاید او از موسی و همه پیامبران شروع کرد و به آنان شرح داد که تمامی امور کلام مقدس در ارتباط با اوست. (لوقا ۲۷: ۲۴). ولیکن این نوری است که در حقیقت تازه کشف شده میتابد و حقیقت قدیم را جلال میدهد. کسی که حقیقت جدید را نپذیرفته و یا نسبت به آن غفلت ورزد در واقع حقیقت قدیم را نیز نپذیرفته است و برای او قدرت و جویی آن مفقود گردیده و شکل مرده ای بخود میگیرد.

افرادی وجود دارند که اقرار به ایمان دارند و حقایق عهد قدیم را نیز تعلیم میدهند در حالیکه منکر حقیقت عهد جدید هستند. ولی در رد پذیرش تعالیم مسیح نشان میدهند

که ایمان ندارند همانطور که سران یا (مشایخ) قوم و انبیاء در این باره سخن گفته بودند. عیسی فرمود: "شما حتی به موسی ایمان ندارید چون اگر داشتید به من نیز ایمان می آوردید برای اینکه موسی در کتاب تورات در باره من نوشته است". (یوحنا ۴:۵). از اینرو در تعالیشان حتی از عهد قدیم نیز قدرت واقعی وجود ندارد.

بسیاری از افراد نیز هستند که ادعا میکنند که ایماندار هستند و انجیل را تعلیم میدهند و در خطای مشابهی قرار دارند. آنان کتاب عهد قدیم را به کناری گذاشته اند. مسیح اظهار داشت: "همان کتاب به من اشاره میکند و مرا به شما معرفی مینماید" (یوحنا ۳:۹). در انکار عهد قدیم آنان بطور بالقوه عهد جدید را مردود می‌شمارند زیرا که هر دوی آنها بخشهای تفکیک ناپذیر از یک مجموعه کامل هستند. هیچ انسانی نمیتواند احکام خدا را بدون انجیل و انجیل را بدون احکام بطور صحیح ارائه نماید. احکام⁷ در انجیل وحدت وجودی یافته اند و انجیل احکام باز و آشکار شده است. فرامین ریشه هستند و انجیل شکوفه معطر و میوه ای است که از آن حاصل شده است.

عهد قدیم نور خود را بر جدید میتابد و همین طور عهد جدید بر قدیم نور می افشاند. هر یک مکاشفه ای از جلال خدا در مسیح هستند. هر دو حقایقی را معرفی میکنند که بطور پیوسته مفاهیم عمیق و جدیدی را به جستجو کنندگان مشتاق آشکار میکنند.

حقیقت در مسیح و از طریق مسیح بشمار و بی اندازه است. یک دانش پژوه به کلام به گونه ای مینگرد که گوئی برچشمه ای عمیق و وسیع خیره شده و به اعماق آن مینگرد. ما در این زندگی نمیتوانیم راز محبت خدا که فرزند خویش را برای پاک گردن گناهان ما قربانی کرد را درک کنیم. کار منجی ما در این زمین و برای همیشه باعث بازگشایی افق فکری ما خواهد شد. انسان ممکن است بسختی همه توان فکری خود را در تلاش برای درک این راز بکار گیرد اما ذهن او ضعیف و درمانده خواهد شد. سخت کوش ترین محققان در مقابل خود دریای بی کرانی را مبینند که در آن ساحلی نیست.

حقیقت همانطور که در عیسی است میتواند تجربه شود ولی نمیتواند شرح داده شود. طول و عمق و پهنای آن فراتر از دانش و درک ماست. ما میتوانیم تصورات خود را در حد اعلی بکار گیریم و سپس تنها میتوانیم دامنه عظیم محبتی که وصف ناپذیر است را ببینیم که به بلندی آسمانهاست و آن محبت از اوج عرش برین به فرش زمین نزول نموده تا شباهت خدا را بر نوع بشر نقش بندد.

با این وجود برای ما امکان دارد که رحمت الهی را بنگریم. این رحمت برای جانهای توبه کار و فروتن آشکار میشود. ما میتوانیم رحمت و شفقت خدا را به نسبتی درک کنیم که قدردان فدییه او برای خود باشیم. وقتی که در کلام خدا با قلبی فروتن و متواضع تعمق میکنیم موضوع عظیم رهایی و رستگاری در تفکراتمان باز میشود. همچنانکه بر آن نظاره میکنیم روشنایی آن افزونتر خواهد شد و هنگامی که شوق بدست آوردن آنرا داریم بر عمق و پهنای آن افزوده خواهد گردید.

زندگی ما باید با زندگی مسیح پیوند خورده و به او نزدیکتر شده و از او بهره مند شویم. او آن نان حیاتی است که از آسمان به زمین آمد. او چشمه همیشه گواراست و همواره گنجهای فراوان خویش را بما ارزانی میدارد. چنانچه خداوند را همیشه در پیش رو داشته باشیم و با قلب خود سپاسگزار و شکرگزار او باشیم میتوانیم در زندگی روحانی خود همواره طراوت و تازگی داشته باشیم. دعاهایمان مانند مکالمه و گفتگو با خدا میگردد همانگونه که با دوست خود گفتگو میکنیم. او از رازهای خود بطور شخصی با ما سخن خواهد گفت. اغلب حس شیرین خوشی حضور عیسی پدیدار خواهد گشت. در هنگام رازگهان در قلبها شور و حرارتی ایجاد خواهد شد و او همانند خونخ بما نزدیک خواهد شد. در تجربه حقیقی مسیحگونه شدن - در زندگی فرد، سادگی و تواضع قلبی بوجود می آید که تمام کسانی که در ارتباط با او هستند شهادت خواهند داد که او با عیسی بوده و از او درسی آموخته است.

مذهب مسیح خود را بعنوان عنصر حیاتبخش - اصول گسترده - زنده - پویا و انرژی روحانی آشکار میکند و طراوت همیشگی و توان و شادمانی جوانی خود را بروز خواهد

داد. قلبی که کلام خدا را دریافت میکند مانند حوضی نیست که تبخیر شود و مانند آب انبار ترک خورده ای نیست که گنج خود را از دست دهد. مانند رودی است که از کوهستان جاری شده و با چشمه های پر آب و دائمی تغذیه میشود که خنک و شفاف بوده و از صخره ای به صخره دیگر میجهد و فرد درمانده و تشنه و گرانبار را طراوت مبخشد.

این تجربه به همه معلمان حقیقتی شایستگی و صلاحیت مبخشد که نمایندگان مسیح گردند. روح تعالیم مسیح در گفتگوها و در دعاها قدرت و هدایت مبخشد. شهادت فرد به مسیح شهادتی کوتاه فکرانه و عاری از زندگی نخواهد بود. بشارت دهنده و واعظ هیچ مطلبی را کرارا موعظه نخواهد کرد. روح القدس ذهن او را باز دائماً منور خواهد نمود.

مسیح فرمود "کسی که بدنم را بخورد و خونم را بنوشد⁸ زندگی جاوید دارد و من در روز قیامت او را زنده خواهیم کرد. چون بدنم خوراک واقعی و خونم نوشیدنی واقعی است. به همین دلیل هر که بدنم را بخورد و خونم را بنوشد در من خواهد ماند و من در او... شخصی که در من است به قدرت من زندگی میکند... و برای همیشه زنده خواهد ماند... روح خدا به انسان زندگی جاوید میدهد." (یوحنا ۶:۴۳-۵۴).

سمبل و نماد خوردن جسم مسیح و نوشیدن خون او عوامل حیات ابدی خواهد بود که در کارهای بشارتی او یافت خواهد شد. ایده های تکراری و کهنه وجود نخواهد داشت. موعظه های بیروح - کسل کننده و ملال آور متوقف خواهند شد. حقایق کهنه معرفی و بیان خواهند شد ولی در نوری تازه و جدید. درک تازه ای از حقیقت پدید خواهد آمد که وضوح و قدرت آن تشخیص داده خواهد شد. آنانیکه امتیاز چنین خدمتی را دارند چنانچه مستعد پذیرش رسوخ روح القدس باشند قدرت نیروبخش زندگی تازه را احساس خواهند کرد. آتش محبت خدا در وجود آنان شعله ور خواهد گردید. و استعدادها و ساختی آنان برای تمیز دادن زیبایی و عظمت حقیقت شکوفا خواهد شد.

معلمان، کودکان و نوجوانان باید مانند والدین وفادار باشند. چنانچه او کلام خدا را مانند گنجینه خود بداند، بطور دائم زیبایی و حقیقت تازه را بارمغان خواهد آورد. وقتی که مربی در دعاهایش به خدا تکیه و توکل میکند روح مسیح بر او نازل خواهد شد و خداوند از طریق او و بوسیله روح القدس بر ذهنهای دیگران تاثیر میگذارد. روح، قلب و ذهن او را با امید دلنشین و از شجاعت و تشبیهات کتاب مقدسی پر ساخته و همه اینها را با نوجوانان به بحث و گفتگو گذارده و آنانرا هدایت خواهد نمود.

چشمه های آرامش و سلامتی آسمانی در جان مربی با کلام الهام آمیز روان گردیده و رودی خواهد شد که با اثرات خود هر کسی را که به او متمسک شود را برکت خواهد داد. و کتاب مقدس کتاب خسته کننده و طاقت فرسایی برای دانش آموزان نخواهد شد. تحت هدایت مربی خردمند، کلام هر چه بیشتر و بیشتر دلنشین گردیده و مانند نان حیات خواهد شد که همیشه تازه و هرگز کهنه و بیات نخواهد گردید. طراوت و زیبایی کلام باعث جذب و شیفتگی کودکان و نوجوانان خواهد شد. و مانند نور خورشید خواهد بود که بر زمین تابیده و بطور همیشگی درخشش و گرمی خواهد داد با اینحال هرگز فرسوده نخواهد شد.

روح آموزنده و مقدس خدا در کلام اوست. نور تازه و ارزشمند در هر ورقی از کلام مقدس میدرخشد. حقیقت در آنجا آشکار شده و کلمات و جملات برای هر موقعیتی تابان و مناسب خواهد بود گویی که ندای خدا جانها را فرا خوانده و با آنان سخن میگوید.

روح القدس دوست دارد تا جوانان را خطاب نموده و برایشان گنجها و زیباییهای کلام خدا را کشف نماید. وعده های آن معلم اعظم احساسات را مجذوب خود ساخته و جانها را با قدرت روح که الهی است بحرکت در خواهد آورد. امور الهی در ذهن بارور شده و مانعی بر علیه وسوسه ها خواهد گردید.

کلام حقیقت بطور برجسته ای رشد نموده و افق دید را به اندازه ای که هرگز در خواب هم نمیبینیم گسترده خواهد ساخت. زیبایی و گوهرهای کلام اثرات دگرگون ساز کننده ای بر ذهن و شخصیت خواهد داشت. نور محبت آسمانی همانند وحی و الهام بر قلبها خواهد تابید.

هر چه کتاب مقدس بیشتر خوانده شود قدر و ارزش آن بیشتر شناخته میشود. دانش آموز به هر جهتی که بنگرد حکمت ازلی و محبت خدا را نظاره خواهد کرد.

اهمیت و برجستگی فرایض دینی یهودیان توسط یهودیان و یا دیگران بطور کامل درک نشده است. حقایق بطور گسترده و ژرف تحت سایه تشریفات مذهبی و سمبها قرار گرفته است. انجیل کلیدی است که اسرار آنرا آشکار میسازد. از طریق برنامه رستگاری حقایق آن برای فهمیدن باز شده است. بیش از هر چیز این حق ویژه ماست تا این موضوعات شگفت انگیز را بفهمیم. ما بایستی امور خدا را بطور عمقی درک کنیم. فرشتگان دوست دارند تا ببینند که مردم با توبه و تمام قلب و وجود بدنبال آشکار شدن حقیقت هستند و میخواهند شاهد وسعت دانشی باشند که تنها خدا میتواند آنرا اعطا نماید.

همانطور که به پایان تاریخ نزدیک میشویم نبوتها در رابطه با روزهای آخر بطور اخص باید مورد مطالعه قرار گیرد. آخرین کتاب عهد جدید پر از حقایقی است که نیاز است آنرا بدانیم. شیطان اذهان بسیاری را کور کرده است بنابراین مردم به هر بهانه ای از مطالعه مکاشفه طفره میروند. ولی مسیح از طریق خادم خود یوحنا اعلان نموده است که در روزهای آخر چه رخ خواهد داد و او میگوید "خوشا بحال کسیکه این پیشگوئی ها را برای دیگران بخواند و خوشا بحال آنان که به آن گوش فرا دهند" (مکاشفه ۱: ۳).

و زندگی جاوید از این راه بدست می آید که تو را که خدای واقعی و بی نظیر هستی و عیسی مسیح را که به این جهان فرستاده ای بشناسند" (یوحنا ۳: ۱۷). چرا ما ارزش این دانش را درک نمیکنیم؟ چرا نور این حقایق با شکوه بر قلبهایمان نمیتابد؟

خداوند کلام خویش را اعطا نمود تا هر حقیقتی که برای رستگاری ما نیاز باشد را در اختیار داشته باشیم. با اینکه هزاران نفر از چاههای آب حیات آب برداشته اند با اینحال این چشمه های حیات بدون هیچ کم و کاستی همچنان پر از آب حیات هستند. هزاران نفر خدا را در پیش روی خود قرار داده اند و با مشاهده او از وی الگو و سرمشق گرفته و شبیه وی شده اند. وقتی که پیروان حقیقی مسیح از صفات و خصوصیت او سخن میگویند و بگویند که مسیح برای آنان چه معنایی دارد و آنان برای مسیح کیستند روح او در وجودشان شعله ور میشود. ولی جویندگان حقیقت با شکوه همه مطالب کتاب مقدس را تمام نکرده اند. هزاران نفر در گیر جستجو برای فهم راز رستگاری هستند. چنانچه در زندگی مسیح و خصوصیات رسالت وی تعمق کنیم در هر تلاش برای کشف حقیقت نوری دقیقتر خواهد تابید. هر جستجوی تازه ای مطالب بیشتر و جالب تری را باز خواهد کرد. این مبحث پایان ناپذیر است. مطالعه حلول و تجسم مسیح و فدیة قربانی و شفاعت او ذهن دانش پژوهان ساعی را به هر اندازه ای که بطول انجامد بکار خواهد گرفت تا اینکه آنان به آسمان نگریسته و بانگ بر آورند که " (راز) خداشناسی عظیم است" (اول تیموتائوس ۱۶: ۳).

دانشی که باید در زندگی دنیوی می آموختیم را در زندگی ابدی خواهیم آموخت. آن دانشی که درک ما را نسبت به خدا بیشتر میکرد. موضوعات رستگاری تمام وجود و قلب و ذهن و زبان رستگار شدگان را برای همیشه فرا خواهد گرفت. آنان حقایقی را که مسیح خواهان آشکار کردن آن برای حواریون خود بود را خواهند فهمید ولی در آن زمان برای فهم آن ایمان کافی نداشتند. در آنجا چشم اندازهای جدید کمال و جلال خدا تا ابدالابد پدیدار خواهد گردید. و هر مومنی از خزائن جدید و قدیم مسیح بهره مند خواهند گردید.

فصل ۱۲

درخواست برای ارزانی داشتن



این فصل بر اساس کتاب لوقا ۱: ۱۱-۱۳ نوشته شده است.

ارتباط ما با خدای پدر از طریق مسیح میسر شد زیرا اوست که دایما با پدر در ارتباط است. "اگر کسی مرا دوست نداشته باشد کلام مرا اطاعت نخواهد کرد. سخنانی که میشنوید از من نیست بلکه از پدری است که مرا فرستاده است" (متی ۱۴: ۲۴). "چون من که مسیحم نیامده ام تا به من خدمت کنند من آمدم تا به مردم خدمت کنم و جانم را در راه نجات بسیاری فدا سازم" (متی ۲۰: ۲۸). او نه تنها برای خود بلکه برای دیگران نیز زندگی کرد - اندیشید و دعا نمود. از ساعتی که با خدا گذارنده بود صبح به صبح از نهانخانه ازلی بیرون آمده تا نور ملکوت را به بشر بتاباند. او هر روزه با تعمید روح القدس طراوت می یافت. در ساعات اولیه روز جدید خداوند او را از خواب سبک بیدار نموده و جان او و لبان او با فیض تدهین میشد تا اینکه بدیگران فیض عطا نماید. کلام تازه و با طراوت از بارگاههای الهی به او عطا میشد، کلامی که او در زمان مناسب با ستمدیدگان و رنجدیدگان بیان مینمود. "خداوند بمن آموخته که چه بگویم و

چگونه خسته دلان را به کلام خود توانایی بخشیم. او هر صبح مرا بیدار میکند و فهم مرا روشن میسازد تا خواست او را بدانم" (اشعیا ۴: ۵۰).

حواریون مسیح با دعاها و از عادت او به مشارکت و راز و نیاز کردن با خدا خیلی تحت تاثیر قرار میگرفتند. حواریون روزی پس از یک غیبت کوتاه مرشد خود را که غرق در تضرع و دعا بود مشاهده کردند. مسیح گویی که از حضور حواریون نا آگاه است با صدای بلند دعا میکرد. در این حین بود که قلبهای حواریون تکان خورد. و وقتی که از دعا دست کشید آنان بانگ بر آوردند که خداوند! ما راه دعا کردن را بیاموز.

در پاسخ، مسیح دعای ربانی^۹ را تکرار کرد همانگونه که آنرا در موعظه کوه بیان کرده بود. سپس بطور تمثیلی درسی را برایشان شرح داد.

" سپس تعلیم خود را در باره دعا ادامه داد و فرمود فرض کنید که نیمه شب مهمانی از راه دور برای شما میرسد و چیزی هم برای خوردن در خانه ندارید. اجبارا در خانه دوستی را میزینید و از او سه نان قرض میخواهید. او از داخل خانه جواب میدهد که با بچه هایش در رختخواب خوابیده است و نمیتواند برخیزد و به شما نان دهد. اما مطمئن باشید که حتی اگر از روی دوستی این کار را نکند اگر مدتی در بزیند در اثر پا فشاری شما برخواهد خاست و هرچه بخواهید به شما خواهد داد" (لوقا ۱۱: ۵-۸).

در اینجا مسیح معرف درخواست کننده و متقاضی است. او بایستی نان را بدست بیاورد در غیر اینصورت نمیتواند نیازمندیهای رنجدیدگان و مسافران دیر از راه رسیده را بر آورده سازد. اگرچه همسایه او تمایلی به زحمت دیدن ندارد با اینحال او از التماس و درخواست دست نخواهد کشید و سر انجام اصرار او نتیجه خواهد داد و نیاز او برآورده خواهد شد.

بدین نحو حواریون از خداوند برکت میطلبیدند. در اطعام جمعیت و در موعظه نان آسمانی، مسیح به آنان آشکار گردانید که در کار خویش باید معرف مسیح باشند. آنان

وظیفه داشتند تا نان حیات را به مردم بدهند. مسیح که آنان را بکار گماشت، دیده بود که چقدر ایمان آنان در محک و آزمایش قرار خواهد گرفت. اغلب آنان در یک مقام غیر قابل انتظار بکار گماشته میشدند و نمیتوانستند عجز و ناتوانی بشری خود را ببینند. جانها که گرسنه نان حیات بودند بسوی آنها آمده و آنان خود را عاجز و درمانده میدیدند. آنان بایستی غذای روحانی دریافت کنند در غیر اینصورت چیزی برای عرضه کردن ندارند. ولی آنان یک فرد را نیز بی غذا و گرسنه بازنگرداندند. مسیح آنان را به منبع تدارکات و آذوقه هدایت کرد. مردی که برای پذیرایی نزد دوست خود رفت حتی در ساعت بیموقع شب او را دست خالی بازنگرداند. او چیزی نداشت تا نزد او بگذارد ولی او نزد کسی رفت که غذا داشت و نیاز خود را با اصرار بیان کرد تا اینکه همسایه نیاز او را برآورده ساخت. و آیا آن خدایی که خادمان خود را برای اطعام گرسنگان فرستاد آیا نیازمندیهای کار خود را تامین نخواهد کرد؟

اما همسایه خودخواه در حکایت معرف شخصیت مسیح نیست. این درس نه با تشابه بلکه با عدم تشابه بتصویر کشیده شده است. مرد خودخواه درخواست مبرم را اجابت خواهد کرد بخاطر اینکه خود را از دست فردی که مزاحم استراحت اوست رهایی بخشد. ولی خداوند از عطا نمودن محظوظ میشود. او پر از رحمت و دلسوزی است و مشتاق است تا درخواست کسانی را که با ایمان نزد او میروند را برآورده سازد. او حاجتهای ما را برآورده میسازد تا بتوانیم بدیگران خدمت کنیم و بدینسان شبیه او شویم.

مسیح اظهار داشت "بجوئید تا بیابید. آنقدر در بزنید تا باز شود. زیرا هر که جستجو کند خواهد یافت و هر که در بزند در برویش باز خواهد شد." (لوقا ۹: ۱۱-۱۰).

عیسی ادامه داد: "اگر فرزندان از شما نان بخواهد آیا به او سنگ میدهید؟ یا اگر ماهی بخواهد آیا به او مار میدهید؟ یا اگر تخم مرغ بخواهد آیا به او عقرب میدهید؟ هرگز. پس اگر شما اشخاص گناهکار میدانید که باید چیزهای خوب را به فرزندان بدهید

چقدر بیشتر پدر آسمانی شما میداند که باید روح القدس را به آنانی که از او درخواست میکنند ارزانی دارد".

برای اینکه اعتماد خود را در خدا تقویت کنیم مسیح بما می آموزد تا او را با نامی جدید خطاب کنیم نامی که با قلب بشر در گرامیترین اتحاد عجین شده است. او بما این حق و امتیاز را میدهد تا خدای سرمدی را پدر خود بنامیم. این نام زیبا نشانی از محبت ما و اعتماد ما نسبت به او و ضمانت خویشاوندی و توجه او نسبت به ماست.

خداوند به ما مانند فرزندان خویش نگاه میکند. او ما را از دنیای بی تفاوت رهایی بخشیده و ما را انتخاب کرده تا اعضای خانواده سلطنتی او باشیم : پسران و دختران پادشاه آسمانی. او ما را فرا خوانده تا به او توکل و اعتماد کنیم، با اعتمادی بسیار بیشتر از یک پدر زمینی. والدین فرزندان خود را دوست دارند ولی دوست داشتن و محبت خدا بسیار عظیمتر از محبت بشری است. محبت خدا غیر قابل سنجش و بی اندازه است. پس اگر والدین زمینی میدانند که چگونه هدایای خوب را به فرزندان خود بدهند چقدر بیشتر پدر آسمانی میتواند روح القدس را به کسانی که از او درخواست کنند ارزانی دارد؟

دروس مسیح در خصوص دعا بایستی بدقت مورد توجه قرار گیرد. در دعاها دانشی الهی موجود است و مثالهای او اصولی را که همه نیاز به فهم آن دارند را بتصویر میکشد. او نشان میدهد که چه چیزی روح حقیقی دعاست. او مداومت در دعا در باره درخواستهایمان را تعلیم میدهد و بما اطمینان میدهد که او خواهان شنیدن و پاسخ دادن به دعاهای ماست.

دعاهای ما نباید درخواستهای خودخواهانه و فقط برای سود و منفعت خودمان باشد. اصول زندگی مسیح باید اصول زندگی ما باشد. او به شاگردان خود گفت: من خود را وقف آنان کرده ام تا در راستی و پاکی رشد کنند. (یوحنا ۱۷: ۱۹). همان دعا و از خودگذشتگی و پیروی از کلام خدا که در مسیح آشکار شده بود باید در خادمان او دیده شود. ماموریت ما به این جهان برای خدمت کردن و سرگرم کردن به خودمان نیست

بلکه باید خدا را جلال دهیم بطوریکه بتوانیم برای نجات جانها همکاری کنیم. ظرفیت ما برای دریافت کردن تنها با گفتن و ارزانی داشتن حفظ میگردد. ما نمیتوانیم بدون اینکه با دیگران گفتگو کنیم دائما گنج آسمانی را دریافت کنیم.

در حکایت، تقاضای نیازمند بارها رد میشود ولیکن او از هدف خود چشم پوشی نکرد. بنابراین دعاهای ما نیز بنظر همیشه پاسخ آنی دریافت نمیکند ولی مسیح می آموزد که ما نباید از دعا کردن دست برداریم. دعاها هیچ تغییری در خدا حاصل نمیکند بلکه ما را با خدا هماهنگ میکند. وقتی که از خدا حاجتی طلب میکنیم بهتر است که قلبهای خود را تفتیش کرده و از گناهانمان توبه کنیم. بنابراین او ما را در بوته آزمایش میگذارد و بما نشان میدهد که چه چیزی است کار روح القدس را درون ما مختل نموده است.

شرایطی در انجام وعده های خدا وجود دارد و دعاها هرگز نمیتواند جای کار و وظیفه را بگیرد. مسیح گفت "اگر مرا دوست دارید احکام مرا بجای آرید... کسی که مرا دوست دارد که آنچه که میگویم اطاعت کند و چون مرا دوست دارد پدرم خدا نیز او را دوست خواهد داست و خود را به او نشان خواهیم داد". (یوحنا ۱۵: ۱۴، ۱۶). کسانی هستند که درخواستهای خود را نزد خدا می آورند و وعده های او را طلب میکنند در حالیکه با شرایط آن موافق نیستند و به یهوه توهین میکنند. آنان برای انجام وعده از قدرت نام مسیح استفاده میکنند ولی کارهایی را که نشانی از ایمان به مسیح و عشق به اوست را انجام نمیدهند.

بسیاری از شرط پذیرش پدر صرفنظر میکنند. ما باید از نزدیک شروطی را که بموجب آن میتوانیم بخدا نزدیک شویم را مطالعه کنیم. اگر نافرمان باشیم شرط او را زیر پا گذاشته ایم و نمیتوانیم حق مطالبه از او داشته باشیم. ما وعده های خدا را نزد او می آوریم و انجام آنها را مطالبه میکنیم و اگر خداوند بدکاریهای ما را دیده و مطالبات ما را اجابت کند آنگاه نام خود را بی حرمت ساخته است.

وعده چنین است: "اگر در من بمانید و از کلام من اطاعت کنید هر چه بخواهید به شما داده خواهد شد" (یوحنا ۷: ۱۵). و یوحنا اعلان میدارد "چگونه میتوانیم مطمئن باشیم که خدا را میشناسیم؟ راهش اینست که به قلب خود نگاه کنیم و ببینیم که آیا ما این هستی احکام خدا را بجا میآوریم. کسی که میگوید خدا را میشناسد اما احکام خدا را نگاه نمیدارد دروغ میگوید و از حقیقت بدور است. فقط کسی میتواند واقعا خدا را بشناسد و با او رابطه نزدیک داشته باشد که او را هر روز بیشتر دوست داشته و کلام او را بجا آورد" (اول یوحنا ۲: ۵-۳).

یکی از آخرین فرمانهای خداوند به حواریون خود این بود که "یکدیگر را دست بدارید همانگونه که من شما را دوست داشتم" (یوحنا ۳۴: ۱۳). آیا از این فرمان اطاعت میکنیم یا بشدت مخالف شبیه شدن به صفات مسیحانه هستیم؟ چنانچه به هر طریقی دیگران را اندوهگین کرده و به آنها صدمه برسانیم این وظیفه ماست تا به عیب خود اعتراف نموده و در جستجوی مصالحه و آشتی باشیم. این یکی از تمهیدات ضروری است که باید با ایمان نزد خدا بیابیم و از او برکت بطلبیم.

مطلب دیگری نیز اغلب اوقات توسط کسانی که در جستجوی خدا هستند مورد غفلت و اهمال قرار میگیرد. آیا با خدا رو راست بوده اید؟ خداوند توسط ملاکی نبی میگوید "هر چند شما هم مثل پدران خود از احکام من سرپیچی نموده آنها را به جا نیاورده اید ولی اینک بسوی من بازگشت نمائید و من شما را خواهم بخشید. میگویید مگر ما چه کرده ایم که باید بازگشت کنیم؟ آیا کسی از خدا دزدی میکند؟ ولی شما از من دزدی کرده اید. میپرسید مقصود چیست؟ مقصودم ده یک ها و هدایاست." (ملاکی ۷: ۳، ۸).

خداوند بعنوان عطا کننده همه برکات بخشی از آنچه را که به ما ارزانی داشته است را مطالبه میکند. با این مقدار اندک است که موعظه انجیل ادامه می یابد. و با این بازگرداندن به خدا قدردانی خود را به هدایای او اعلام میداریم. ولی اگر آنچه را که متعلق به اوست را از او دریغ کنیم چگونه میتوانیم برکت او را بطلبیم؟ اگر ما مباشر بی

ایمان چیزهای زمینی باشیم چطور میتوانیم از او انتظار داشته باشیم که او چیزهای آسمانی را بما به امانت بسپارد؟ اینجاست که به اسرار دعاهای بی پاسخ پی میبریم.

ولی خداوند در لطف عظیم خود آماده آموزش است و میگوید "ده یک دارایی خود را بطور کامل به خانه من بیاورید تا خوراک کافی در آنجا باشد. به این ترتیب مرا امتحان کنید و ببینید چگونه روزنه های آسمان را باز میکنم و شما را از برکات خود لبریز میسازم" (ملاکی ۳: ۱۰-۱۲)

پس ده یک یا عشر نیز در زمره یکی دیگر از واجبات خداوند است. بدست آوردن همه هدایای وعده داده شده منوط به اطاعت از اوست. خداوند، دارای ملکوتی مملو از برکات است برای کسانی که با او همکاری میکنند. همه کسانی که از او اطاعت کنند با اطمینان میتوانند ادعای انجام وعده های او را داشته باشند.

ولی ما بایستی با استواری و بدون انحراف به خدا توکل داشته باشیم. اغلب او با تاخیر به خواسته های ما پاسخ میدهد بخاطر اینکه ایمان ما را بیازماید و یا اینکه اصالت خواسته ما را محک بزند. مطابق با کلام او ما باید به وعده های او اعتماد داشته باشیم و با عزم راسخ بر خواسته هایمان مبنی بر اینکه رد نمیشود اصرار ورزیم.

خداوند نگفته است که بخواهید و شما بلافاصله دریافت خواهید نمود. او میفرماید که بخواهید. بطور خستگی ناپذیر در دعاهایتان ایستادگی کنید. با درخواست مصرانه، مطالبه کننده رفتار جدی تری از خود نشان داده و او تمایل افزونتری نسبت به دریافت چیزهایی که درخواست کرده بود را از خود نشان میدهد. مسیح در کنار قبر ایلعاذر به مارتا گفت "مگر نگفتم اگر ایمان بیاوری کارهای عجیب از خدا میبینی؟" (یوحنا ۴۰: ۱۱).

ولی بسیاری از افراد ایمان زنده ندارند. و بهمین دلیل است که چرا آنان بیش از اینها قدرت خدا را نمی بینند. ضعف آنان نتیجه بی ایمانی آنهاست. آنان بیشتر از خدا به

خودشان ایمان دارند و فکر میکنند که هر کاری را میتوانند انجام دهند. آنان بخود توکل دارند. آنان برنامه ریزی و تدبیر میکنند اما کمتر دعا میکنند و توکل واقعی کمتری به خدا دارند. آنان میپندارند که ایمان دارند ولی تفکر آنان فقط برای یک لحظه است. آنان برای خواسته خود و اراده خدا پشتکار بخرج نمیدهند و خواسته های خود را نزد خدا نمی آورند.

دعاهای ما باید مصرانه تر و شورانگیزتر از فرد نیازمندی باشد که در نیمه شب درخواست نان میکرد. هر چه مشتاقانه تر و استوار تر بجوئیم اتحاد روحانی نزدیکتری با مسیح خواهیم داشت. ما میتوانیم برکات افزونتری بیابیم اگر ایمان افزونتری داشته باشیم.

سهم ما دعا و ایمان داشتن است. در دعاهایتان مراقب باشید. مراقب باشید و در کار خدا همکاری کنید تا خدا دعاهایتان را بشنود. در ذهن داشته باشید که ما فقط همکاران خدا هستیم" (اول قرنیتان ۹:۳). سخنان و اعمالتان با دعاهایتان موزون باشد. اعمال و کردارتان آزمونی است که بشما نشان میدهد که آیا در ایمان اصالت دارید و یا اینکه دعاهای شما صوری است.

در هنگام رویارویی با مشکلات و پریشانحالی ها از بشر انتظار نداشته باشید که بشما کمک کند. به خدا توکل و ایمان داشته باشید. گفتن مشکلاتمان به دیگران نه تنها ما مشکل را برطرف نمیسازد بلکه دیگران را ضعیف خواهد ساخت. و گفتن مشکلات بار سنگین ضعف روحانی ما را به آنان بیان میکند که آنان از برطرف ساختن آن بر نمی آیند. ما در جستجوی قوت و قدرت از بشر فانی و خطاکار هستیم در حالیکه میتوانیم از خدای سرمدی و خطاناپذیر قوت یابیم.

برای دریافت حکمت نیازی نیست که به مکانهای دور دست دنیا برویم زیرا که خدا خیلی بما نزدیکتر است. این توانایی شما نیست که همیشه بشما توفیق عطا کند. بلکه آنچه برای شما است که خداوند میتواند برای شما انجام دهد. ما باید کمتر به انسان تکیه کرده

و بیشتر به خدا توکل داشته باشیم زیرا او به هر فرد مومنی میتواند توانایی ببخشد. او میخواهد که با ایمان به او متمسک شویم. او میخواهد که از او توقع چیزهای بزرگ را داشته باشیم. او میخواهد تا به شما درک مفاهیم دنیوی و موضوعات روحانی را عطا فرماید. او میتواند شما را تیزهوش سازد. او میتواند به شما درایت و کاردانی بدهد. استعدادهای خود را در کار بکار گیرید و از خداوند حکمت طلبیده و بشما عطا خواهد شد.

کلام مسیح را بعنوان بیمه و ضمانت نامه در نظر بگیرید. آیا او شما را دعوت نموده تا نزد او بیایید؟ هرگز بخودتان اجازه ندهید تا به نحو نومیدانه و دلسردانه سخن بگوئید. اگر چنین کنید بیشتر ضرر خواهید کرد. با نگاه کردن به ظواهر و گلایه کردن وقتی که مشکلات و فشارها بیایند شما دلیلی ناخوشایند و ضعیف و سست از ایمان خود بروز میدهید. در کردار و گفتار طوری رفتار کنید که گویی ایمان شما شکست ناپذیر است. همه منابع غنی و کل جهان متعلق بخداست. در ایمان خود ملکوتی رفتار کنید. به او چشم بدوزید چرا که نور و قوت و توانایی و اثر بخشی از اوست.

در ایمان اصیل شادابی روح نهفته است. در ایمان قوانین پایدار و عزمی راسخ وجود دارد که نه زمان و نه رنج و زحمت میتواند آنرا متزلزل و سست کند. "حتی جوانان هم درمانده و خسته میشوند و دلاوران از پای در می آیند اما آنانی که به خداوند امید بسته اند نیرویی تازه می یابند و مانند عقاب پرواز میکنند، میدوند و خسته نمیشوند راه میروند و ناتوان نمیگردند." (اشعیا ۴۰: ۳۱-۳۰).

افراد زیادی هستند که خواستار کمک بديگران هستند اما احساس میکنند که قوت روحانی و یا نور هدایت ندارند که بتوانند بديگران کمک کنند. آنان بهتر است تا درخواستهای خود را بدرگاه فیض ببرند. برای عطای روح القدس استغاثه کنید. خداوند برسر تمام وعده هایی که داده ایستاده است. کتاب مقدس خود را در دست گرفته و بگوئید هر آنچه که فرمودی بانجام رساندم و الان وعده هایی که داده بودی را عرض

میکنم: "خواهید تا بشما داه شود بجوید تا بیاید در بزید تا بیه روی شما باز شود." (متی ۷:۷).

ما نه تنها باید در نام مسیح دعا کنیم بلکه از روح القدس الهام بگیریم. این شرح آن چیزی است که "به این وسیله یعنی بوسیله ایمان، روح خدا ما را در مشکلات زندگی و در دعاها ایمان یاری میدهد زیرا ما حتی نمیدانیم چگونه و برای چه باید دعا کنیم. اما روح خدا با چنان احساس عمیقی از جانب ما دعا میکند که با کلمات قابل توصیف نیست" (رومیان ۸:۲۶). خداوند از روی شادی به چنین دعاهایی پاسخ میدهد. وقتی که با شور و شوق به نام مسیح دعا میکنیم در آن شور و شدت دعا خداوند به دعاها ما پاسخ میدهد. خدایی که "قادر است بوسیله آن قدرت عظیمی که در ما کار میکند برای ما کارهایی بسیار فراتر از خواست و امید و فکر ما انجام دهد" (افسیان ۳:۲۰).

مسیح گفت "اگر ایمان داشته باشید هر چه در دعا بخواهید خدا بشما خواهد داد." (مرقس ۱۱:۲۴). شما میتوانید بنام من هر چیزی از خدا درخواست کنید و من آنرا بشما خواهم داد چون من که فرزند خدا هستم هر چه برای شما انجام دهم باعث بزرگی و جلال خدا خواهد شد (یوحنا ۱۳:۱۴). از اینرو خاطر جمع هستیم که هر گاه از خدا چیزی بطلبیم دعای ما را خواهد شنید. و اگر یقین داریم که دعای ما را میشنود میتوانیم به این هم اطمینان داشته باشیم که آنچه از او بخواهیم به ما عطا خواهد کرد. (اول یوحنا ۱۵:۱). سپس درخواست خود را به پدر بنام عیسی مسیح اعلام کنید. خداوند آن نام را حرمت میدارد.

رنگین کمانی¹⁰ در اطراف بارگاه خداوند وجود دارد که حاکی از این است که خداوند حقیقت است و او تغییر ناپذیر است. ما بر ضد او گناه ورزیده ایم و شایسته لطف خدا نیستیم با اینحال او استعدایی را بر لبهای ما گذارده است "خداوند بخاطر نام خودت ما را طرد نکن و اورشلیم جایگاه استقرار تخت پرشکوهت را ذلیل و خوار مساز. عهدی را که با ما بستنی به یاد آور و آن را مشکن!" (ارمیا ۱۴:۲۱). وقتی که نزد او رفته و

ناشایستگی و گناه خود را اعتراف میکنیم او خود را متعهد ساخته که به فریاد ما توجه کند. حرمت بارگاه او برای انجام کلامش برای ما برپاست.

مانند هارون که سمبل مسیح بود منجی ما نامهای امت خویش را بر روی قلب خویش حمل نموده در آن بارگاه مطهر قدس بیاد می آورد. کاهن اعظم به ما یادآوری میکند که به کلام وی که برای تشویق ماست اعتماد داشته باشیم. او همیشه به قول و وعده خود می اندیشد.

همه کسانی که در جستجوی او هستند وی را خواهند یافت. همه کسانی که در بزند درب برویشان باز خواهد شد. هیچ عذر و بهانه ای نخواهد بود و کسی نخواهد گفت مزاحم نشو درب بسته است و من نمیخواهم درب را باز کنم. هیچ کسی نخواهد گفت من نمیتوانم بتو کمک کنم. کسانی که در نیمه شب درخواست نان میکنند تا جانهای گرسنه را اطعام کنند توفیق خواهند یافت.

در تمثیل، کسیکه نانی برای غریبه بخواد دریافت خواهد کرد و "به هر اندازه که بخواد". و چه مقدار خداوند به ما ارزانی خواهد داشت تا ب دیگران ارزانی کنیم؟

مسیح طبق صلاحدید خود از دولت کرم خویش به هر یک از ما فیض خاصی بخشیده است. (افسیان ۴:۷). فرشتگان با علاقه شدیدی مراقب هستند تا ببینند که چگونه انسان با هم نوع خویش رفتار میکند. وقتی که ببینند فردی حس همدردی خود را مانند مسیح به خطاکار آشکار کرده به او کلامی را که مانند نان حیات برای جانها خواهد بود را یاد آوری میکنند. پس "خدا نیز به سبب جانبازی مسیح تمام احتیاجات شما را با ثروت شکوهمند خود رفع خواهد نمود" (فیلیپیان ۴:۱۹). خداوند شهادتها و گفته های اصیل شما به کسانی که افراد نیازمند و خطاکار را برای حیات اخروی قدرت خواهد بخشید. و کلام خدا در کام شما عبارتهای حقیقت و عدالت خواهد بود.

تلاش شخصی شما برای دیگران باید با دعاهای نهانی مقدم باشد زیرا که حکمت عظیمی برای تعقل و درک دانش رستگاری جانها میطلبد. قبل از اینکه با انسانها معاشرت و گفتگو کنید با مسیح معاشرت و گفتگو کنید. و در محضر فیض ملکوت آمادگی برای خدمت به مردم را بدست آورید.

قلب خود را با شوق برای خدای زنده آماده کنید. زندگی مسیح نشان داده است که بشر با مشارکت در سرشت الهی چه چیزی میتواند انجام دهد. همه چیزهایی که مسیح از خدا دریافت کرد را ما نیز میتوانیم دریافت کنیم. پس بخواهید تا بیابید. با ایمان استوار و صبر ایوب و با عزم راسخ الیاس آنچه که خدا وعده داده است را برای خود ادعا کنید و بطلبید.

بگذارید تا افکار باشکوه و عظیم خدا ذهن شما را تصاحب کند. بگذارید تا زندگی شما با زندگی مسیح بهم تنیده شود. او که فرمان داد تا نور بر تاریکی بتابد مایل است تا بر قلب شما بتابد تا نور دانش جلال خدا را در سیمای عیسی مسیح عطا کند. روح القدس امور خدا را بشما نشان خواهد داد و آنها را همانند قدرت زنده به قلبهای مطیع منتقل خواهد ساخت. مسیح شما را به آستانه آن خدای سرمدی هدایت خواهد کرد. شما میتوانید جلال خدا را در آنسوی پرده مشاهده کنید و به انسانها شایستگی او که همیشه زنده است تا برای ما شفاعت و میانجیگری کند را آشکار کنید.

فصل ۱۳

حکایت دو عابد



این فصل بر اساس کتاب لوقا ۹: ۱۴-۱۸ نوشته شده است.

عیسی مثل فریسی و باجگیر را درباره کسانی نقل نمود که خودمدار و خود رای هستند و خود را عادل و منصف دانسته و دیگران را حقیر می‌شمارند. یک فریسی به معبد رفت تا دعا کند نه بخاطر حس استغفار و طلب آموزش از گناه بلکه می‌پنداشت که عادل و پرهیزکار است و حضورش در معبد دال بر خودستایی بود. او در عبادت، خود را بگونه ای مینگریست که گوئی سزاوار و شایسته محضر خداست و بر مکافات غلبه یافته است. و به خیال باطل تصور میکرد که مردم او را پارسا و زاهدی والا مرتبه می‌بینند. او امیدوار بود که مورد لطف و مرحمت خدا و مردم قرار می‌گیرد. ولی عبادت او برای اغراض شخصی و خود ستایی بود.

او غرق در خود ستایی و خود بزرگ بینی بود. او با افاده و از روی خودپسندی راه میرفت و دعا میکرد. او خود را از دیگران کنار میکشید انگار که میگوید: "به ما نزدیک نشوید ما را نجس نکنید ما از شما پاکتریم" (اشعیا ۵: ۶۵) و تنها ایستاده و با خودش دعا میکرد. او کاملا از خودراضی بود و با اطواری حق بجانب می اندیشید که خدا و مردم با همان خشنودی به او نگاه میکنند.

"فریسی خودپسند به کناری ایستاد و با خود چنین دعا کرد: "خدایا ترا شکر میکنم که من مانند سایر مردم خصوصا مانند این باجگیر گناهکار نیستم". او خود را نه با منش مقدس الهی بلکه با خوی بشری محکوم کرد. ذهن او از خدایی بودن دور شده و پست گردیده بود. این معمای خود پسندی بود.

او ادامه داد تا از کردار خوب خود سخن بگوید: "در هر هفته دو بار روزه میگیرم و از هر چه بدست می آورم عشر میدهم". مذهب فریسی کسی را بخود جذب نمیکند. او در پی صفات خدایی نبود که باید قلبی مملو از رحمت و عطوفت باشد. او از مذهبی راضی بود که فقط به ظواهر امر میپردازد. او عدالت و انصاف را متعلق بخود میدانست و آنرا ثمره کردار خود میپنداشت و قضاوت او بر اساس معیار انسانی بود.

هر کسیکه بخود متکی باشد و فکر کند که فردی پرهیزکار و عادل است دیگران را حقیر خواهد شمرد. فریسی عدالت خود را با دیگران مقایسه میکرد. بنابراین او خود را معیاری برای قضاوت و ارزیابی با دیگران میدید. میزان عدالت او بر اساس کردار دیگران برآورد شده بود و هر چه که دیگران بدتر بودند در مقابل و در مقایسه او خود را عادل تر میشمرد. حس خودباوری به تقوی و عدالت پیشگی باعث شده بود تا دیگران را مورد مضان اتهام قرار دهد. او "دیگران" را بجرم تخطی بر علیه احکام خدا محکوم کرده بود. بنابراین او روح و نفس بنیادین شیطان را آشکار کرده بود - تهمت زننده به برادران). با این روح و غرور برای او ناممکن خواهد بود تا بتواند به خدا نزدیک شود. او با دست خالی و بدون برکات الهی بخانه خود باز میگردد.

با جگیر به همراه دیگران برای دعا به معبد رفت ولی خیلی زود خود را از آنان جدا ساخت زیرا که خود را سزاوار همبستگی در دعا با آنان ننمیدید. "آن با جگیر در فاصله ای دور ایستاده و به هنگام دعا حتی جرات نکرد از خجالت سر خود را بلند کند بلکه با اندوه به سینه خود زده گفت خدایا بر من گناهکار رحم فرما". او احساس میکرد که بر علیه خدا خطایی انجام داده و حس میکرد که گناهکار و نجس شده است. او حتی نمیتوانست از افرادی که در اطراف وی هستند انتظار ترحم داشته باشد زیرا که آنها بر او بدیده تحقیر مینگریستند. او میدانست که هیچ چیزی را ندارد تا او را لایق سازد تا بخدا نزدیک شود و در شدت نومیدی گریست و گفت "خدایا بر من گناهکار ترحم نما". او خود را با دیگران مقایسه نکرد.

با جگیر مستغرق در حس تقصیر بگونه ای ایستاد که گویی به تنهایی در حضور خدا ایستاده است. تنها درخواست او آمرزش از گناه و تسلی خاطر بود و رحمت و رافت خدا را استدعا میکرد. و او چنین قلبی برکت یافت. و عیسی گفت: "به شما میگویم که این مرد گناهکار بخشیده شد و بخانه رفت اما آن فریسی خودپسند از بخشش و رحمت خدا محروم ماند".

فریسی و با جگیر معرف دو طبقه از هم مجزا بودند که برای عبادت نزد خدا رفتند. اولین فرزندان که همانند این دو طبقه بودند در جهان متولد شدند. قائل¹¹ خود را عادل مینداشت و با ارائه پیشکش نزد خدا رفت. او به گناه خود اعتراف نکرد و توقع هیچ رحمتی نداشت. ولی هابیل با خونی آمد که اشاره به بره خدا داشت. او بعنوان فردی گناهکار و با اعتراف و دلشکستگی آمد. تنها امید او محبتی بود که خود را لایق آن نمیدانست. خداوند پیشکش او را حرمت داد ولی به پیشکش قائل توجهی نمود. حس نیاز، تشخیص فلاکت و اعتراف به گناهمان اولین شروط پذیرفته شدن توسط خداست. "خوشبحال آنان که نیاز خود را به خدا احساس میکنند زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است".

برای هر طبقه که معرف آن فریسی و باجگیر بودند درسی تاریخی از پطرس رسول وجود دارد. در اوان مریدی، پطرس خود را با تقوی فرض کرده بود و مانند فریسی خود را "بی شباهت به دیگران" مینداشت. وقتی که مسیح در مورد خیانت شدن به وی پیشاپیش آگهی داد: "امشب همه شما مرا تنها گذاشته خواهید رفت" آنگاه پطرس با اطمینان گفت "حتی اگر همه شما را ترک کنند من این کار را نخواهم کرد" (مرقس ۱۴: ۲۷، ۲۹). پطرس مشکل خود را نمیدانست. اطمینان بخود او را منحرف ساخته بود. او خیال میکرد که میتواند با استواری در برابر آزمون و وسوسه بایستد ولی کمتر از چند ساعت وقت آزمون رسید و با لعنت کردن و سوگند خوردن، سرور و مولای خویش را انکار نمود.

وقتی که بانگ خروس گفتار مسیح را به او یادآوری کرد پطرس یکه خورده و از آنچه که کرده بود حیرت زده شد و صورت خود را به سمت مولای خود گردانیده به او نگرست. در آن زمان مسیح به پطرس نگاه کرد و در خفای آن نگاه حزن آلود محبت و رقت بهم تنیده بود و آنگاه بود که پطرس متوجه خطای خود گردید. او به بیرون رفته و به تلخی گریست. آن نگاه با معنای مسیح بود که قلب او را شکافت. پطرس به نقطه عطفی رسیده بود و بسختی از گناهان خویش توبه کرد. او در پشیمانی و استغفار خود همانند آن باجگیر بود و مانند باجگیر رحمت یافت. نگاه مسیح آموزش را بر او محقق ساخت.

اکنون خودبزرگ بینی و اتکاء بخود رخت بر بسته بود. و هرگز دیگر آن ادعای لاف گزاف تکرار نگردید.

مسیح پس از قیام از مرگ سه بار دیگر پطرس را امتحان کرد. عیسی از شمعون¹² پطرس پرسید: "شمعون پسر یونا آیا تو از دیگران بیشتر مرا دوست داری؟" عیسی برای بار دوم پرسید: "شمعون پسر یونا آیا واقعا مرا دوست داری؟" عیسی برای بار سوم از او پرسید "شمعون پسر یونا آیا با من دوست هستی؟" (یوحنا ۱۵: ۲۱-۱۷). پطرس اینبار خود را بر دیگر برادران ارجح نساخت. او به کسی که قلب او را میتوانست

ببیند با التماس گفت: ای مولای من خود همه چیز را میدانید و میدانید که شما را دوست دارم.

آنگاه ماموریت بوی ابلاغ شد. کاری وسیعتر و ظریفتر از آنچه که از قبل برایش تعیین شده بود. مسیح فرمود: به بره های من خوراک بده. از این قرار نظارت و مباشرت جانها را باو سپرد زیرا که منجی جان خود را برای آنان فدا ساخته بود. مسیح به پطرس دلیل محکمتری از اطمینان و اعتماد را در او بازسازی و ترمیم کرد. مرید بیقرار و لافزن و خودبزرگ بین به یکباره مطیع و توبه کار شد.

زاهد خلوت نشین دوش به میخانه شد از سر پیمان گذشت بر سر پیمانه شد
آنکه به سرهای مست جام و قدح میشکست دوش به یک جرعه می عاقل و فرزانه شد

حافظ شیرازی

آن اهریمنی که باعث سقوط پطرس شده و باعث شکست فریسی از مشارکت با خدا شده بود ثابت کرد که هزاران نفر را تا کنون به تباهی کشانده است. هیچ چیزی تا این حد اهانت آمیز به خدا و خطرناکتر برای جان بشر مانند غرور و استغناء طبع و خودپسندی نیست و در زمره نومیدانه ترین و علاج ناپذیر ترین گناههاست.

سقوط پطرس آنی نبود بلکه تدریجی اتفاق افتاد. اعتماد بیش از حد بخود او را به این باور رسانده بود که رستگار شده است و این فرضیه غلط قدم به قدم او را به بیراهه میکشید تا جایی که توانست حتی مولای خود را انکار کند. ما هرگز نمیتوانیم به "خود" یا "احساس" خود تکیه کنیم زیرا که ما از ملکوت همچنان دوریم و از وسوسه ها ایمن نیستیم. آنانیکه منجی را پذیرفته اند هرچند در تبدیل خویش صادق و بی ریا هستند ولی هرگز نباید به امید و ایمان خویش بیاند بلکه حتی هنگامیکه خود را به مسیح تسلیم میداریم و با علم بر این که او ما را پذیرفته است نباید فکر کنیم که وسوسه نمیشویم و یا براحتی میتوانیم از عهده هر آزمونی برآئیم. کلام خدا آشکارا

میگوید "عده زیادی پاک و طاهر و خالص خواهند شد" (دانیال ۱۰:۱۲). تنها کسانی که در آزمونها دوام بیاورند تاج حیات را دریافت خواهند نمود (یعقوب ۱:۱۲).

همه کسانی که مسیح را بپذیرند و با اولین اطمینان بگویند که من رستگار شده ام در خطر سقوط به خوداتکایی و خودگرایی هستند. آنان بینش و بصیرت و نیاز دائمی تقوای الهی خود را در ضعف خود از دست میدهند. آنان برای مقابله با شیوه های شیطان آمادگی ندارند و تحت آزمون و وسوسه مانند پطرس در عمق گناه سقوط میکنند. به ما پند داده شده است که "هشیار باشید و فکر نکنید که از ایشان بهتر هستید شما نیز ممکن است در دام گناه گرفتار شوید" (اول قرنتیان ۱۰:۱۲). تنها امنیت ما عدم اعتماد دائمی به "خود" و در عوض اطمینان و وابستگی به مسیح است.

برای پطرس لازم بود تا عیب شخصیتی خود را دانسته و لزوم قوت و فیض مسیح را تشخیص بدهد. خداوند نمیتوانست او را از آزمون نجات دهد ولی توانست او را از شکست خوردن نجات بخشد. اگر پطرس میخواست تا هشدار مسیح را دریافت کند او بایستی در دعاها مراقبت مینمود. او باید با ترس و لرز راه رفته مبادا که پایش بلغزد، چنانچه مدد الهی را می یافت شیطان نمیتوانست به پیروزی بر او دست یابد.

از طریق خودبستگی و بخود اطمینان داشتن بود که پطرس سقوط کرد و از طریق توبه و تواضع بود که او توانست دوباره بر روی پاهای خویش بایستد. در این تجربیات ثبت شده هر توبه کاری دلگرمی خواهد یافت. گرچه پطرس بطور تالم آوری مرتکب گناه شد ولی رها و فراموش نشد. کلام مسیح بر قلب او حک شده بود که میگفت: "اما من برای تو دعا کردم تا ایمانت از بین نرود. پس وقتی توبه کردی و بسوی من بازگشتی ایمان برادرانت را تقویت و استوار کن" (لوقا ۲۲:۳۲). در شدت ندامت و پشیمانی و اندوه و دعا و آن خاطره نگاه محبت آمیز توام با حس ترحم مسیح بود که امیدوار گردید. مسیح پس از قیام خویش پطرس را بیاد آورد و به فرشتگان برای زنان پیام فرستاد "اکنون بروید و به شاگردان او و پطرس مژده بدهید که او پیش از شما به

جلیل می‌رود تا شما را در آنجا ببیند درست همانطور که پیش از مرگ بشما گفته بودم" (مرقس ۱۶:۷). توبه پطرس توسط آن منجی آمرزنده گناه پذیرفته شد.

و دلسوزی و رحمت مشابهی که پطرس را نجات داد شامل همه جانمایی خواهد شد که دردم و سوسه سقوط کرده اند. این شیوه مخصوص شیطان است که بشر را به گناه هدایت کرده و او را درمانده و لرزان و ترسان رها میکند تا آموزش طلب کند. ولی چرا باید هراسان باشیم زیرا که خداوند گفته است "به قوت من متمسک شده و با من صلح کنید" (اشعیا ۲۷:۵). هر وسیله ای برای تضعیف ما تدارک دیده شده است و هر تشویق و دلگرمی به ما اعطا شده است تا برای غلبه بر ضعفهایمان نزد مسیح برویم.

مسیح جسم خود را برای بازخرد ما ارزانی داشت تا وارث خدا شده و به بشر آزمونی دیگر داد. بنابراین قادر است همه آنانی را که بوسیله او بحضور خدا می آیند را بطور کامل نجات دهد و چون همیشه زنده است پیوسته در حضور خدا برای ما وساطت نموده و شفاعت میطلبد و این حقیقت را یادآور میگردد که تاوان گناهان ما را به بهای خون خود پرداخته است" (عبرانیان ۷:۲۵). او با زندگی بی عیب خود با فرمانبرداری و با مرگ بر روی صلیب برای بشر شفاعت طلبید. و حال نه تنها به مثابه دادخواست کننده برای شفاعت بمنظور نجات و رستگاری ما بلکه به عنوان یک فاتح، پیروزی خود را ادعا و اعلان میکند. کار قربانی او کامل گردید. و بعنوان شفیع ما کاری را که خود معین کرده بود را عملی و به انجام میرساند. او بخور و عطردان را در حضور خدا با شایستگی بی عیب و دعای خود نگاه داشته و اعترافات و شکرگزاری های امت خویش را نزد او می آورد. او معطر به رایحه عدالت خویش، این عطر خوشبو را به خدا ارائه مینماید. پیشکش بطور کامل پذیرفته میشود و آموزش، همه خطاها را میپوشاند.

مسیح خود را بعنوان جایگزین و ضامن ما در گرو گذاشت و از هیچ کسی فروگذاری و غفلت نکرد. او آنکسی است که نمیتوانست ببیند که بشر در معرض ویرانی ابدی است. او جان خود را برای ما فدا کرد و با ترحم و دلسوزی به جانمایی نگریست که نمیتوانستند خود را نجات بخشند.

او به نادمان لرزان نگریسته و دست آنان را خواهد گرفت. او آنکسیکه از طریق کفار خود برای بشر سرمایه معنوی لایتنهای را تدارک دید از بکار گرفتن قدرت خویش بابت ما کوتاهی نخواهد کرد. ما میتوانیم گناهان و رنجهای خود را نزد او ببریم زیرا که او ما را دوست دارد. هر نگاه و کلام او اطمینان و اعتماد ما را نسبت بخود جلب میکند. او شخصیت ما را بر اساس اراده خویش شکل و فرم خواهد داد.

همه نیروهای شیطانی توان غلبه بر جانهایی را که با سادگی خود را بپای مسیح می اندازند ندارند. "او ضعیفانرا قوت میبخشد و ناتوانانرا قدرت زیاده عطا مینماید." (اشعیا ۴۰:۲۹).

اگر گناهان خود را به او اعتراف نمائیم میتوانیم اطمینان داشته باشیم که او ما را میبخشد و از هر ناراستی پاک میسازد (اول یوحنا ۹:۱). به گناهانت اقرار کن و بپذیر که نسبت به خداوند خدای خود یاغی شده ای (ارمیا ۳:۱۳) آنگاه آب پاک بر شما خواهیم ریخت تا از تمام گناهانتان پاک شوید (حزقیال ۳۶:۲۵).

ولی ما باید خود را بشناسیم، شناختی که نتیجه آن ندامت و توبه باشد پیش از اینکه آمرزش و آرامش بیابیم. فریسی هیچ محکومیتی از گناه حس نکرد. روح القدس نتوانست در او کار کند. جان او در خودباوری به تقوی و عدالت مانند زره و جوشنی شده بود که تیرهای خدا که بدست فرشتگان خوب هدفگیری شده بود از نفوذ و رخنه به آن باز ماند. تنها ما خودمان هستیم که میدانیم گناهکاریم و مسیح میتواند ما را از گناه نجات دهد. مسیح گفت "خداوند مرا برگزیده تا مژده رحمت او را به بینوایان برسانم. او مرا فرستاده است تا رنجدیدگان را تسلی بخشم و رهایی را به اسیران و بینایی را به نابینایان اعلام نمایم و مظلومان را آزاد سازم" (لوقا ۴:۱۸). ولی "من آمده ام تا گناهکاران را به توبه دعوت کنم نه آنانی را که خود را عادل و مقدس میپندارند" (لوقا ۳:۵). ما بایستی وضعیت واقعی خود را بشناسیم و گرنه نمیتوانیم نیاز درخواست کمک از مسیح را حس کنیم. ما بایستی قصور و ضعف خود را بفهمیم و گرنه نمیتوانیم

برای پناه گرفتن فرار کنیم. ما بایستی درد زخمهای خودمان را حس کنیم و یا اینکه خواهان شفا و التیام نباشیم.

خداوند میفرماید "تو گمان میکنی که ثروتمند هستی و هر چه میخواهی بدون کم و کاست در اختیار داری. اما غافل از اینکه بدبخت و بیچاره و بینوا و کور و عریان هستی. بنابراین بتو نصیحت میکنم که "از من طلای ناب را بخری، طلایی که با آتش تصفیه شده است تا ثروت واقعی را بدست آوری" (مکاشفه ۳: ۱۷-۱۸). طلایی که در آتش تصفیه شده است ایمانی است که با محبت کار میکند. تنها بدین طریق ما با خداوند هماهنگ خواهیم شد. ما ممکن است که فعال باشیم و زیاد کار کنیم اما بدون محبتی که در قلب مسیح ساکن است هرگز نمیتوانیم جزو خانواده آسمانی بشمار بیاییم.

هیچ بشری نمیتواند خطاهای خود را درک کند. "هیچ چیز مانند دل انسان فریبکار و شرور نیست کیست که از آنچه در آن میگذرد آگاه باشد؟" (ارمیا ۱۷: ۹). لپها ممکن است که فلاکت جانی را بیان کند که قلب قادر به تایید آن نیست. در حالیکه از کمبود روح با خدا سخن میگوئیم قلب ممکن است از خودبینی و خود بزرگ بینی مغرور شده باشد. تنها یک طریق است که میتوان به فهم حقیقی از "خود" یا "نفس" دست یافت. ما باید به مسیح نظر کنیم. این جهل از اوست که بشر را به خود بزرگ بینی و خود عدالت محوری قائم میسازد. وقتی که به پاکی و اعتلای او تعمق میکنیم ضعف و فلاکت و نقصهای واقعی خود را خواهیم دید. ما خود را از دست رفته و نومید خواهیم یافت که ملبس به جامه خود عدالت محوری شده و همانند گنهکاران دیگر خواهیم بود. ما میتوانیم ببینیم که نجات و رستگاری ما نه از طریق خیریت و نیکویی خودمان بلکه از طریق فیض سرمدی خدا حاصل شده است.

دعای باجگیر شنیده و اجابت شد زیرا نشان داد که توکل و اتکای او به خدای قادر متعال است. نفس و "خودستایی" در نظر باجگیر چیزی جز شرم و خجالت نبود. از اینرو همه کسانی که در طلب خدا هستند باید شرمگینی خود را ببینند بوسیله آن

ایمانی که اتکاء بخود را منکوب و سرزنش میکند ، و حاجتمندان به قدرت ازلی متمسک خواهند بود.

رعایت هیچیک از احکام مذهبی نمیتواند جایگزین ایمانی ساده بشود. ما تنها میتوانیم به مسیح اجازه دهیم تا کار نجات تکمیل شود. سپس جان بزبان آمده و خواهد گفت پروردگارا قلب مرا لمس کن زیرا که من فردی ضعیف و ناتوانم. بگوئید که این قلب متعلق به توست. آنرا تصفیه و خالص کن زیرا که من از عهده آن عاجزم. مرا رستگار کن زیرا ناتوانم که خود را رستگارسازم از اینرو که باطن ضعیف و غیرمسیحایی من ناتوان است. مرا در خود ذوب کن و به من شکل بده و مرا در فضایی مقدس و پاک رفیع گردان در آن مکانی که محبت تو غنی و جاری است و میتواند جان مرا لبریز سازد.

تنها در شروع زندگی مسیحی نیست که ترک نفس حادث میشود. در هر پیشروی بسوی ملکوت خدا این امر تکرار میشود. همه کردارهای خوب وابسته به قدرتی فراتر از خودمان هستند. بنابراین نیاز است تا قلب ما بطور دائمی دست نیاز بسوی خدا دراز کند که با اشتیاق و اقرار به گناه و فروتنی همراه باشد. تنها با ترک نفس و توکل به مسیح میتوانیم در امنیت طی طریق کنیم.

هرچه به مسیح نزدیکتر شویم و واضحتر خلوص صفات او را تشخیص دهیم - بیشتر میتوانیم به گناهانمان پی ببریم و کمتر به خودمان اتکا کنیم. کسانی که ملکوت آنانرا بعنوان افراد مقدس تشخیص دهد کسانی هستند که به خودستایی و خودنمائی خاتمه داده اند. پطرس رسول خادم و مبشر وفادار مسیح شد و به حد زیادی با نور و قدرت الهی عزت و احترام یافت و او در بنای کلیسای مسیح نقش عمده و فعالی داشت ولی پطرس هرگز تجربه ترسناک فروتنی و تحقیر را فراموش نکرد - گناه او آمرزیده شد با اینحال او بخوبی فهمیده بود که ضعف شخصیتی که باعث سقوط او شد تنها با فیض مسیح ترمیم یافته است. او در خود هیچ شکوه و جلالی نیافته بود.

هیچیک از حواریون و انبیا ادعا نکرد که بی گناه است. آنان مردانی بودند که در کنار منجی زندگی کردند. مردانی که زندگی را وقف خدا میکردند. مردانی که با نور و قدرت الهی عزت و قرب یافتند و به طبیعت و ذات گناهکار خویش اعتراف نمودند. آنان برجسم اتکا ننمودند و ادعایی بر عادل بودن و خود محوری نکردند ولیکن بطور کمال و تمام به عدالت مسیح توکل کردند. و بهمین طریق همه کسانی که به مسیح توسل دارند چنین میکنند.

در هر قدمی که در زندگی مسیحی به پیش میرویم توبه و استغفار ما عمقی خواهد گردید. او کسانیرا که آمرزیده است و به آنانیکه وی آنانرا امت خویش نامیده است میگوید "آنگاه گناهان گذشته خود را به یاد خواهید آورد و برای کارهای زشت و قبیحی که کرده اید از خود متنفر و بیزار خواهید شد" (حزقیال ۳۶:۳۱). او میگوید "من بار دیگر عهد خود را با تو برقرار خواهم ساخت تا بدانی که من خداوند هستم. من گناهانت را خواهم آمرزید و تو با بیاد آوردن آنها از خجالت و شرمساری دیگر دهان خود را نخواهی گشود" (حزقیال ۶۲:۱۶, ۶۳). آنگاه لبان ما برای خودستایی باز نخواهد شد. ما باید بدانیم که کفایت و شایستگیمان تنها در مسیح است. ما میتوانیم اقرار پطرس رسول را سرمشق خود قرار دهیم. "اکنون دیگر برای من ثابت شده است که وجود من بخاطر این طبیعت نفسانی از سر تا پا فاسد است. هر چه تلاش میکنم نمیتوانم خود را به انجام اعمال نیکو وادارم. میخواهم خوب باشم اما نمیتوانم." (رومیان ۷:۱۸). "اما خدا نکند که من به این گونه مسایل افتخار کنم. تنها افتخار من همانا صلیب خداوند ما عیسی مسیح است. بلی بسبب همین صلیب تمام دلبستگی هاییکه در این دنیا داشتم مصلوب شد و از بین رفت و من نیز نسبت به گرایشهای دنیا مصلوب شدم و مردم" (غلاطیان ۴:۱۴).

در هماهنگی با این تجربه فرمان داده شد تا "بکوشید تا با اعمالتان نشان دهید که نجات یافته اید یعنی با اطاعت و احترام عمیق با خدا و دوری از هر آنچه که موجب ناخشنودی اوست. زیرا خدا خودش در وجود شما کار میکند تا بتوانید با میل و رغبت او

را اطاعت نمایید و اعمالی را بجا آورید که مورد پسند اوست" (فیلیپیان ۱۲: ۲-۱۳). خداوند شما نگفته تا هراس داشته باشید که او از انجام وعده هایش قصور خواهد کرد و یا اینکه صبر و شکیبایی او تمام شده و یا رحم و شفقت او کاسته خواهد شد. هراسان باشید مبدا که اراده شما بر اراده مسیح فایق آید مبدا که خصوصیات ارثی و اکتسابی شما زندگیتان را کنترل کند. "زیرا خدا خودش در وجود شما کار میکند تا بتوانید با میل و رغبت او را اطاعت نمایید و اعمالی را بجا آورید که مورد پسند اوست. کارهایتان را بدون غر زدن و شکایت انجام دهید تا کسی نتواند از شما ایراد بگیرد شما باید در این دنیای فاسد که پر از افراد نادرست و نا خلف است همچون فرزند خدا پاک و بی عیب باشید و در میان ایشان مانند نور بدرخشید. بترسید مبدا که نفستان بین شما و مولایتان خللی بوجود آورد. هراسان باشید مبدا که اراده شخصی به هدف متعالی که خداوند خواهان تکمیل آن است آسیب برساند. از قدرت شخصیتان بترسید. بترسید از اینکه مبدا دست خود را از دست مسیح رها کنید و از ادامه حرکت در مسیر زندگی بدون حضور او هراسان باشید.

ما باید از هر چیزی که غرور و خودمحوری را در ما تهییج میکند اجتناب کنیم بنابراین باید از ستایشها و تمجیدهای چاپلوسانه و متملقانه آگاه باشیم. تملق و چاپلوسی کار شیطان است. او با تملق سروکار دارد و همچنین با تهمت و افترا دست بگریبان است. پس او در پی تباه کردن جانهاست. آنانیکه بشر را تمجید و تحسین میکنند نمایندگان شیطانند. خادمان مسیح باید هر گونه تعریف و تمجید را از خود دور سازند. خودمحوری و ستایش از خود باید بکناری گذاشته شود. تنها مسیح است که بایستی مورد تحسین و تجلیل قرار گیرد. "سپاس و ستایش بر او که ما را محبت مینماید و با خون خود ما را شست و از گناهانمان طاهر ساخت" (مکاشفه ۱: ۵).

زندگی که در آن خداترسی وجودداشته باشد زندگی افسرده و غمگین نیست. این فقدان مسیح است که سیما را غمگین کرده و زندگی را تاریکخانه اشباح میسازد. آنانیکه از احترام بنفس و حب نفس پر شده اند نیازی به اتحاد شخصی و زنده با مسیح نمیبینند. طبل بزرگ صدای بزرگ میدهد ولی توخالی است. بشر بدنال یک مذهب اشرافی

است. آنان خواهان قدم زدن در مسیری عریض هستند که خصوصیات فردی خود را در آن معبر بهمراه ببرند. حب نفس آنان عشق به محبوبیت در عامه و عشق به ستایش و تمجید منجی را از قلبهایشان بدور نگاه داشته است و بدون منجی افسردگی و حزن خواهد بود. ولی جانی که مسیح در آن ساکن باشد سرچشمه خوشی و شادمانی است. برای همه کسانی که او را بپذیرند کلام خدا مفتاح وجد و شادمانی است.

"خدای متعال و مقدس که تا ابد زنده است چنین میگوید: من در مکانهای بلند و مقدس ساکنم و نیز در وجود کسی که روحی متواضع و توبه کار دارد تا دل او را زنده سازم و نیروی تازه به او بخشم" (اشعیا ۵۷:۵)."

موسی در شکاف صخره ای خود را برای دیدن نور جلال خدا پنهان کرده بود. وقتی خود را در شکاف صخره ای پنهان کنیم که مسیح ما را با دستهای سوراخ شده اش بپوشاند آنگاه میتوانیم آنچه را که خدا به خادمان خویش میگوید بشنویم. خداوند خود را به ما همانند موسی آشکار خواهد نمود بعنوان "خدای مهربان و رحیم - خدای دیر خشم و پر احسان - خدای امین که به هزاران نفر رحمت میکنم و خطا و عصیان و گناه را میبخشد" (خروج ۳۴:۶، ۷).

کار رهایی با نتایج آن سر و کار دارد که برای بشر مشکل است تا آنرا تصور کند. "خدا برای دوستداران خود چیزهایی تدارک دیده است که هیچ انسانی هرگز ندیده و نشنیده و به فکرش نیز خطور نکرده است" (اول قرنتیان ۲:۹). بعنوان گناهکاری که با قدرت مسیح جذب شده به سوی صلیب برافراشته میروند و در مقابل آن بخاک می افتند و این خلقتی تازه است. قلبی تازه به او داده میشود. او در مسیح عیسی خلقتی تازه است. قدوسیت بیش از این چیزی طلب نمیکند. خداوند خود تطهیر کننده و عادل کننده کسی است که به عیسی ایمان دارد" (رومیان ۲۶:۳). و "او کسی را که عادل نمود او را در شکوه و جلال خویش شریک میسازد" (رومیان ۸:۳۰). حس شرمندگی از طریق گناه عظیم است و عظیمتر از آن عزت و رفعت از طریق محبت آن رستگارکننده. برای

بشر تلاش برای انطباق با تصویر الهی بهره ای از گنج آسمانی است. علو قدرتی که آنها را در مکانی رفیعتر حتی از فرشتگانی که هرگز سقوط نکرده اند قرار خواهد داد.

"خداوند که نجات دهنده و خدای مقدس اسرائیل است به او که از طرف مردم حقیر و طرد شده و زیر دست حاکمان قرار گرفته است چنین میفرماید: وقتی پادشاهان ترا ببینند به احترام تو از جای خود برخوانند برخاست و شاهزادگان بتو تعظیم خواهند کرد زیرا من که خداوند امین و خدای مقدس اسرائیل هستم تو را برگزیده ام" (اشعیا ۴۹:۷).

"هر کس که بکوشد تا خود را بزرگ جلوه دهد خوار خواهد شد اما کسیکه خود را فروتن سازد سربلند خواهد گردید" (لوقا ۱۴:۱).

فصل ۱۴

آیا خداوند به داد برگزیدگان خود نخواهد رسید؟



این فصل بر اساس کتاب لوقا ۱۸: ۱-۸ تدوین گردیده است.

مسیح از دوره ای سخن میگفت که اشاره به اندک زمانی پیش از بازگشت ثانی خود دارد و از خطراتی که پیروانش باید از آن عبور کنند گفتگو کرد. با ارجاع به آن زمان "مثلی آورد در اینکه میباید همیشه دعا کرد و کاهلی نورزید".

مسیح گفت: "که در شهری داوری بود که نه ترس از خدا و نه باکی از انسان میداشت. و در همان شهر بیوه زنی بود که پیش وی آمده میگفت داد مرا از دشمنم بگیر. و تا مدتی بوی اعتنا نمود و لکن بعد از آن با خود گفت هر چند از خدا نمیترسم و از مردم باکی ندارم لیکن چون این بیوه زن مرا زحمت میدهد بداد او میرسم مبدا پیوسته آمده مرا برنج آورد. خداوند گفت بشنوید که این داور بی انصاف چه میگوید. و آیا خدا برگزیدگان خود را که شبانه روز بدو استغاثه میکنند دادرسی نخواهد کرد اگر چه برای ایشان دیرغضب باشد. بشما میگویم که بزودی ایشان را دادرسی خواهد کرد".

آن قاضی که در اینجا بتصویر کشیده شد نه توجهی به حق و حقوق داشت و نه ترحمی به رنجدیدگان. آن بیوه زنی که با اصرار دادخواست خود را پیش او آورد با سرسختی رد شد. او بارها و بارها نزد قاضی رفت و با بی احترامی با او رفتار شده و از کرسی قاضی رانده شد. قاضی میدانست که دلایل آن زن بر حق است و میتوانست همان بار اول به داد او برسد ولی او این کار را نکرد. او میخواست تا قدرت اختیار و مستبدانه خود را نشان دهد و از اینکه بیوه زن بیهوده در عجز و لابه و التماس و درخواست باشد لذت میبرد. ولی آن بیوه زن نه درمانده و نه دلسرد شد. علیرغم سهل انگاری و بیرحمی قاضی، بیوه زن با سماجت به دادخواست خود ادامه داد تا اینکه قاضی موافقت کرد تا به پرونده اش رسیدگی کند. قاضی گفت "هر چند از خدا نمیترسم و از مردم باکی ندارم لیکن چون این بیوه زن مرا زحمت میدهد بداد او میرسم مبادا پیوسته آمده مرا برنج آورد". برای حفظ آبرو و جلوگیری از گفتگوی عوام نسبت به بی انصافی و قضاوت یکطرفه اش - او بداد آن بیوه زن ثابت قدم رسید.

"و خداوند گفت بشنوید که این داور بی انصاف چه میگوید. و آیا خدا برگزیدگان خود را که شبانه روز بدو استغاثه میکنند دادرسی نخواهد کرد اگر چه برای ایشان دیرغضب باشد. بشما میگویم که بزودی ایشان را دادرسی خواهد کرد". مسیح در اینجا مقایسه حادی را بین قاضی بی انصاف و خدا ارائه نمود. قاضی از روی خودخواهی تسلیم درخواست بیوه زن شد که از دست اصرارهای بیوه زن خلاص شود. قاضی برای بیوه زن احساس ترحم و دلسوزی نمیکرد و فلاکت و بیچارگی او برایش هیچ بود. حال چقدر رفتار خدا با کسانی که در طلب او هستند متفاوت خواهد بود. استغاثه های نیازمندان و تنگدستان با ترحم ازلی مورد توجه قرار میگیرد.

زنی که برای داوری نزد قاضی رفت شوهرش را از دست داده بود. تنگدست و بدون رفیق بدنبال مال و ثروت از دست رفته اش بود. پس با گناه بود که رابطه انسان با خدا قطع شد. او قادر نبود تا خود را نجات دهد. ولیکن در مسیح است که به پدر نزدیک میشویم. مقربان برای خدا عزیز هستند. آن کسانی که از تاریکی بیرون کشیده شدند و در نور حیرت انگیز او قرار گرفتند تا او را ستایش کنند و مانند نور در تاریکی جهان

بدرخشند. قاضی بی انصاف علاقه ویژه ای به دادخواست بیوه زن نداشت که برای رسیدگی به درخواست خود سماجت میکرد. با این وجود برای رها کردن خود از استغاثه رقت انگیز او به درخواستش رسیدگی کرد و او را از شر مدعی رهایی داد. اما خداوند فرزندان خود را با محبت ازلی دوست دارد. برای وی عزیزترین چیز در این زمین کلیسایش است.

"خداى متعال زمین را بین قومها تقسیم کرد و مرزهای آنرا تعیین نمود ولی قوم اسرائیل را برگزید تا ملک او باشد. او اسرائیل را در بیابان خشک و سوزان یافت او را در برگرفت و از او مراقبت کرد" (تثنیه ۱۰، ۹: ۳۲). "خداوند قادر متعال مرا برگزیده و به مقابله با قومهایی که بر شما ظلم و ستم کرده اند فرستاده است. کسی که بشما آزار برساند به خداوند آزار رسانده است چون شما مثل مردمک چشم خداوند هستید" (زکریا ۸: ۲).

دعای بیوه زن: "بداد من برس" – "برایم قضاوت کن" – "داد مرا از دشمنم بگیر"، همگی معرف دعوای فرزندان خداست. شیطان دشمن آنان است. او شاکى و تهمت زننده به برادران است آن کسیکه روز و شب در مقابل خدا آنانرا متهم میکند. (مکاشفه ۱۰: ۱). او مداوما در حال بد جلوه دادن و تهمت زدن برای گمراه کردن و تخریب امت خداست. و بمنظور رهایی از قدرت شیطان و نمایندگان اوست که تمثیل مسیح به حواریون و پیروانش می آموزد تا دعا کنند.

پیشگویی زکریا برای نشان دادن کار تهمت زننده شیطان است و کار مسیح در مقاومت در برابر متخاصمان امت خویش. نبی میگوید "سپس خداوند در رویا یهوشع¹³ کاهن اعظم را به من نشان داد که در حضور فرشته خداوند ایستاده بود. شیطان نیز آنجا در سمت راست فرشته ایستاده بود و تهمت های زیادی به یهوشع میزد. فرشته خداوند به شیطان گفت: ای شیطان خداوند ترا محکوم کند. خداوند که اورشلیم را برای خود برگزیده است تو را محکوم کند. یهوشع مانند چوب نیم سوخته ای است که از میان

آتش بیرون کشیده شده باشد. یهوشع با لباس کثیف در حضور فرشته خداوند ایستاده بود. "(زکریا ۱: ۳-۳).

امت خدا در اینجا معرف مجرمان در دادگاه هستند. یهوشع بعنوان کاهن اعظم در طلب برکت دادن امت خویش است که در مصیبت عظیم هستند. در حالیکه او در مقابل خدا استغاثه میکند شیطان در سمت راست بعنوان مدعی و خصم او ایستاده است. او فرزندان خدا را متهم میکند. و میخواهد هر چقدر که بتواند آنان را بد جلوه بدهد. او اعمال بدکارانه و نقص آنانرا درمقابل خدا عنوان میکند. او خطاها و قصور آنان را نشان داده به امید اینکه به چشم مسیح بد جلوه کرده و درنیز عظیم خود کمکی از او دریافت نکنند. یوشع بعنوان امت خدا تحت محکومیت بوده و جامه کثیفی به تن دارد. او از گناه امت خویش آگاه است و با نومییدی محنت میکشد. شیطان حس تقصیر را در او تشدید میکند که نومیید و سرگشته شود. با این وجود او بعنوان استدعا کننده ایستاده است درحالیکه شیطان در مقابل بر ضد او ایستاده است.

کار شیطان بعنوان تهمت زننده از آسمان آغاز شد. این کار از زمان سقوط انسان¹⁴ آغاز شد و ادامه خواهد یافت تا اینکه به پایان تاریخ جهان نزدیک شویم. و شیطان همانطور که مبینند که زمانش کوتاه شده است با شدت بیشتری برای فریب و تخریب انسان کار میکند. او از این عصبانی و خشمگین است که مردم بر روی زمین حتی در ضعف و گناه خود به فرمان یهوه حرمت مینهند. او مصمم است که نگذارد تا مردم مطیع خدا باشند. او از ناشایستگی و بی کفایتی مردم محظوظ میشود و برای هر جانی ابزار و شیوه ای بمنظور گمراهی دارد تا آنان را بدام انداخته و از خدا جدا سازد. او در پی متهم کردن و محکوم کردن خدا و همه کسانی است که با ترحم و محبت و بخشش در تلاش برای اجرا کردن اهداف او در این جهان هستند.

ظهور جلوه های قدرت خدا برای امت خویش خصومت شیطان را بر می انگیزد. هر زمان که خدا از طرف آنان کار میکند شیطان و فرشتگانش با تجدید قوا برای تخریب بشر و برنامه های خدا نقشه میکشند. او نسبت به تمام کسانی که مسیح آنان را قوت

میبخشد حسادت میکند. هدف او برانگیختن شرارت است و هنگامی که توفیق یافت خطاها و عیب ها را بگردن وسوسه شدگان می اندازد. او به جامه کثیف و صفات معیوب آنان اشاره میکند. او ضعف و نابخردی و گناه ناسپاسی و عدم تشبه به مسیح که به رهایی دهنده بی حرمتی کرد را نشان میدهد. با همه این توصیف او اصرار دارد تا مباحثه خود را ثابت کرده و خود را برای ویران کردن آنان محق بداند. او تلاش میکند تا جان آنان را با این فکر که درخواستشان نومیدانه است بهراس بیندازد و اینکه لکه ناپاکی آنان هرگز نمیتواند شسته شود. او امیدوار است تا ایمان آنان را تباه سازد که تماما تسلیم وسوسه هایش بشوند و از بیعت با خدا دست بردارند.

امت خدا نمیتواند جواب حملات و یورشهای شیطان را بدهد. و هنگامی که بخود نظر می اندازند مایوس میشوند. ولیکن دادخواست خود را به نزد حامی و وکیل مدافع الهی میبرند. آنان با شایستگی منجی خود شفاعت میطلبند. "در زمان حاضر نیز خدا از همین راه گناهکاران را به حضور خود میپذیرد زیرا عیسی مسیح گناهان ایشان را برداشته است." (رومیان ۲۶: ۳). با اطمینان فرزندان خدا بسویش فریاد بر می آورند تا تهمت‌های شیطان را ساکت کند و شیوه های او را باطل سازد. آنان دعا میکنند که "داد مرا از دشمنم بگیر" و با استدلال و قدرت صلیب مسیح آن تهمت زننده گستاخ را ساکت میکنند.

"فرشته خداوند به شیطان گفت ای شیطان خداوند ترا محکوم کند. خداوند که اورشلیم را برای خود برگزیده تو را محکوم کند" (زکریا ۳: ۲). هنگامیکه شیطان خواست تا امت خدا را با تباهی کشانیده و آنانرا ویران سازد مسیح مداخله نموده و میانجی شد. گرچه آنان مرتکب گناه شده بودند با این حال مسیح گناه آنان را بر خود گرفت. او قوم را مانند چوب نیم سوخته از آتش بیرون کشید. مسیح با طبیعت بشری خویش با انسان پیوند دارد در حالیکه از طریق طبیعت الهی خویش با خدای سرمدی در ارتباط است. در میانه مهلکه مددکار فرا رسیده و خصم مغلوب میشود.

"یهوشع با لباس کثیف در حضور فرشته خداوند ایستاده بود. فرشته به کسانی که آنجا ایستاده بودند گفت: لباس کثیف او را از تنش در آورید. بعد رو به یهوشع کرده گفت: بین گناهان ترا برداشته ام و اینک لباس نو را به تو میپوشانم. سپس گفت یک عمامه تمیز هم بر سرش بگذارید در حالیکه فرشته خداوند ایستاده بود به او یک عمامه تمیز هم دادند. آنگاه فرشته خطاب به یهوشع گفت که خداوند قادر متعال چنین میفرماید: اگر از قوانین من اطاعت کنی و هر آنچه به تو میگویم انجام دهی تو را سرپرست خانه خود میسازم و به تو اجازه میدهم مثل این فرشته ها بحضور من بیایی" (زکریا ۳: ۳-۷).

با وجود معایب امت خدا، مسیح از توجهات خود برای مراقبت از آنان دست بر نخواهد برداشت. او قدرت دارد تا جامه آنان را عوض کند. او جامه های کثیف را در می آورد و بر تن توبه کنندگان و ایمانداران ردای عدالت خویش را میگذارد و در دفتر اعمال آنان مینویسد که آمرزیده شده اند. او اقرار میکند که آنها متعلق به او هستند. شیطان بعنوان دشمن آنان نشان داده میشود که فریبکار و تهمت زننده است. خداوند برگزیدگان خود را داوری میکند.

دعای "داد مرا از دشمنم بستان" نه تنها شامل شیطان است بلکه نمایندگانی که او آنان را برانگیخته تا با تخریب شخصیت آنان را وسوسه و امت خدا را نابود کنند. کسانی که تصمیم گرفته اند تا فرامین خدا را اطاعت کنند با تجربه خواهند فهمید که دشمنانی دارند که با قدرتی پنهانی کنترل میشوند. این دشمنان در هر قدم بطور دائم و باعزم راسخ به مسیح حمله میکنند به قدری که هیچ بشری قادر به درک آن نیست. حواریون و پیروان مسیح مانند سرور خویش با وسوسه های پیاپی تعقیب میشوند.

کلام مقدس وضعیت جهان را اندکی پیش از رجعت ثانی مسیح تشریح میکند. یعقوب رسول حرص و جوری که شایع خواهد شد را بتصویر میکشد. او میگوید "و اینک شما ای ثروتمندان توجه کنید. گریه و زاری نمایید زیرا بلاهای وحشتناکی در انتظار شماست. از هم اکنون ثروتان تباه شده و لباسهای گرانبهایتان را نیز بید خورده است.

شما در این دنیای زودگذر طلا و نقره می‌اندوزید غافل از اینکه با این کار برای خود در روز قیامت مجازات ذخیره نمیکنید. زیرا همانگونه که طلا و نقره تان را زنگ خورده است آتش نیز بدن شما را خواهد خورد. گوش فرا دهید. به ناله کارگرانی که برای شما کار کرده اند گوش فرا دهید. کارگرانی که فرییشان دادید و مزدشان را نداده اید. ناله های ایشان تا به آسمان بالا رفته و به گوش خدای متعال رسیده است. شما سالهای عمر خود را در این دنیا به خوشگذرانی و عیش و نوش گذراندید و مانند گوسفندان پرواری شده اید که برای روز ذبح آماده میباشند. شما انسان بی گناه را که قادر به دفاع از خود نبود محکوم کردید و کشتید" (یعقوب ۵: ۶-۱). این تصویر موجود مربوط به امروز است. با هر نوع از جور و اجحاف، انسانها توده های بسیار بزرگ مال و ثروت را می‌اندوزند در حالیکه فریاد های بشر گرسنه و قحطی زده بحضور خدا می‌آید.

"انصاف را زیر پا گذاشته ایم عدالت را از خود رانده ایم حقیقت را در کوچه ها انداخته ایم و صداقت را به بوته فراموشی سپرده ایم. راستی از بین رفته است و هر که بخواهد از ناراستی دوری کند مورد سرزنش واقع میشود. (اشعیا ۵۹: ۱۴، ۱۵). این واقعه در زندگی مسیح در زمین انجام شده بود. او نسبت به فرامین خدا وفادار بود و سنتهای بشری که بجای احکام خدا متعالی شده بود را بکنار زد. بدین خاطر از او متنفر شده و او را کشتند. در اینجا تاریخ تکرار شده است. احکام و سنتهای بشری بالاتر از احکام خدا قرار گرفته است و کسانی که نسبت به احکام خدا وفادارند خوار شمرده شده و جفا میبینند. مسیح بخاطر وفاداری به خدا و رعایت سبت به کفرگویی متهم شده بود. آشکارا او را گفتند که (جن گیر) شده و اهریمن او را تحت تسلط خود دارد و او را بعنوان بلع^{۱۵} زبوب^{۱۶} متهم ساخته و محکوم نمودند. مشابه همین رفتار، پیروان مسیح نیز متهم گردیده و بد جلوه داده شدند. بنابراین شیطان امیدوار است تا آنان را به گناه هدایت کند و خدا را بی حرمت سازد.

صفت و شخصیت قاضی در تمثیل که نه از خدا هراسی داشت و نه باکی از انسان داشت توسط مسیح حکایت شد تا نشان دهد که توسط چه نوع قضاوتی محکوم و کشته خواهد شد و اینکه او بزودی در حضور شاهدان محاکمه خواهد گردید. او برای

امت خویش میخواهد تا در تمام زمانها درک کنند که در ایام مصیبت چه مقدار کم میتوان به حاکمان و یا قاضیان زمینی وابستگی و اعتماد داشت. اغلب امت برگزیده خدا باید در مقابل بلندپایگان و صاحب منصبان حکومتی برای محاکمه و قضاوت حاضر شوند. صاحب منصبانیکه که کلام خدا کتاب راهنما و مرجع مشورتی آنان نیست و در عوض پیرو خواهش های لجام گسیخته و انگیزه های تادیب نشده و نامقدس خود هستند.

در تمثیل قاضی بی انصاف، مسیح به ما نشان داد که چه باید کنیم. "آیا خدا به داد قوم خود که شبانه روز به درگاه او دعا و التماس میکنند نخواهد رسید؟". مسیح بعنوان الگوی ما هیچ کاری برای اثبات بیگناهی و یا رهایی خود نکرد. او عریضه خود را به خدا سپرد. از همین رو مردم نباید اتهام بزنند یا محکوم کنند و یا به زور متوسل شوند بخاطر اینکه خود را برهانند.

هنگامی که مشکلی پیش می آید بنظر غیر قابل توضیح می آید و ما نباید اجازه دهیم تا آرامشمان بهم خورد. هرچند ممکن است تا با بی انصافی با ما رفتار شود ولی نباید بگذاریم تا احساسی با موضوع برخورد کنیم. با تشدید روح انتقام، ما به خود آسیب میرسانیم. ما اعتماد خود را در خدا زایل و ضایع میکنیم و باعث محزون شدن روح القدس میگردیم. در کنار ما شاهدهی وجود دارد، پیام آوری آسمانی که بر ضد خصم برخواید خاست. او ما را با پرتوهای درخشان خورشید عدالت احاطه خواهد کرد. که شیطان نمیتواند به آن نفوذ کند. او نمیتواند ازحفاظ نور مقدس خدا عبور کند.

در حینیکه شرارت در جهان توسعه می یابد هیچیک از ما نباید خود را گول زده سرمان را در زیر برف کنیم و بگوئیم که مشکلی نخواهیم داشت. ولی این مشکلات هستند که ما را به بارگاه الهی هدایت میکنند. ما میتوانیم در طلب مشاوره با آن حکمت ازلی باشیم.

پروردگار میفرماید "هنگامیکه در مشکلات هستید مرا بخوانید من مشکلات شما را نجات خواهم داد و شما مرا ستایش خواهید کرد" (مزامیر ۱۵: ۵۰). او از ما دعوت میکند تا سرگستگی ها و نیازهایمان را به او بگوئیم و همچنین نیازمان به مدد الهی را بازگو کنیم. او میفرماید که در دم دعا کنید. به محض اینکه با مشکلی روبرو شدید باید درخواست و استدعای خود را خالصانه و صمیمانه بگوئیم. با دعاهای مبرم خود شهادت میدهیم که توکل و اعتماد ما بر خداست. حس نیاز ما را هدایت خواهد کرد تا با اشتیاق دعا کنیم و پدر آسمانی ما با تضرع و درخواست ما تحت تاثیر قرار میگیرد.

اغلب کسانی که از سرزنش و عیبجویی یا جفا رنج میبرند به این فکر میکنند که خدا رهایشان کرده است. فکر میکنند که در دیدگان انسانها کم اهمیت و حقیرند. و در ظاهر امر تصور میکنند که دشمنانسان همیشه بر آنان مستولی میشوند. ولی نگذارید که ضمیر و باطن آنان شکسته شود. مسیح آنکسیکه در عوض آنها رنج کشید و رنجها و مصیبتهایشان را تحمل کرد آنان را فراموش و رها نکرده است.

فرزندان خدا تنها و بی دفاع رها نشده اند. دعاها دستهای آن قادرمتعال را بحرکت در خواهد آورد. "ایشان همگی به خدا ایمان داشتند به همین جهت توانستند در جنگها پیروز شوند ممالک را تسخیر کنند عدالت را در مملکت خود اجرا نمایند و وعده های خدا را دریافت کنند. ایشان در چاه شیران آسیبی ندیدند. و در میان شعله های آتش نسوختند. با ایمانی که داشتند از خطر شمشیر جان سالم بدر بردند و پس از درماندگی و بیماری نیروی تازه یافتند در جنگ نیز با شجاعت تمام سپاهیان دشمن را تار و مار کردند." (عبرانیان ۳۴، ۳۳: ۱۱).

اگر زندگی خود را وقف خدمت باو کنیم هرگز در موقعیتی قرار نخواهیم گرفت که خداوند برای آن چیزی مهیا نکرده باشد. در هر وضعیتی که باشیم راهنمایی داریم که ما را هدایت میکند. پریشانی ما هر چقدر که باشد - هر چه که در اندوه و محرومیت و تنهایی باشیم، مشاور مطمئنی داریم که دوست همدل و همدرد ماست. چنانچه در اثر نا آگاهی و جهل مرتکب اشتباهی بشویم و پیامان بلغزد مسیح ما را رها نخواهد

کرد. او با صدایی واضح و شفاف میگوید "من از پدرم درخواست خواهم کرد تا پشتیبان و تسلی بخش دیگری بشما عطا نماید که همیشه با شما باشد" (یوحنا ۴:۱۶). "وقتی شخص فقیر و درمانده از او کمک بخواهد او را خواهد رها کنید" (مزمیر ۷۲:۱).

خداوند اعلان مینماید که او به کسانی که باو نزدیک شوند و با وفاداری او را خدمت کنند حرمت و عزت خواهد داد. "ای خداوند تو کسانی را که به تو توکل دارند و در عزم خود راسخند را در آرامش کامل نگاه خواهی داشت" (اشعیا ۳:۲۶). دستان آن قادر متعال ما را به جلو هدایت خواهد کرد. خداوند میفرماید رو به جلو به پیش بروید و من شما را یاری خواهم رساند. این برای جلال نام من است که شما بطلبید و دریافت خواهید کرد. من در مقابل کسانی که شکست شما را ببینند حرمت داده خواهم شد. آنان خواهند دید که کلام من با شکوه ظفر خواهند یافت. "هر چقدر دعا بخواهید خواهید یافت بشرطی که ایمان داشته باشید" (متی ۲۱:۲۲).

بگذارید کسانی که مصیبت دیده یا به آنان بیعدالتی شده نزد خدا فریاد بر آورند. از کسانی که قلبهایشان مانند فولاد سخت است روی بگردانید. و درخواست خود را به خالق خود بگویید. کسیکه با دلی نادم نزد خدا برود رانده نمیشود. هیچ دعای خالصانه ای بیهوده نخواهد بود. در میان سرودهای سماوی خداوند فریادها و تضرع ضعیفترین افراد بشر را میشوند. ما خواسته های قلبی خود را نهانگاهها بیان میکنیم در هنگام قدم زدن در راه در چینی که نفس میکشیم دعا میکنیم و کلام ما به بارگاه پادشاه گیتی خواهد رسید. دعاهای ما ممکن است با گوشه های بشری غیر مسموع باشد ولی در سکوت عقیم نخواهند ماند. هیچ چیزی نمیتواند خواهشهای جان را غرق کند. غریو دعای ما بلندتر از سر و صدای خیابان و بالاتر از سراسیمگی جمعیت به سرسرای آسمانی صعود خواهد کرد. این خداست که ما با وی سخن میگوئیم و دعاهای ما را میشوند.

شمایی که احساس میکنید که لایق نیستید هراس بدل راه ندهید که درخواست خود را بخدا بسپارید. وقتی که مسیح برای گناهان جهان جانسپاری کرد او متعهد شد تا بدرخواست هر جانی رسیدگی کند. "در جایی که خدا حتی فرزند خود را از ما دریغ نکرد

بلکه او را فرستاد تا در راه همه ما قربانی شود آیا همه چیزها را به ما نخواهد بخشید؟" (رومیان ۸: ۳۲). آیا او کلام فیض بخش خود را برای تشویق و تقویت ما عملی نخواهد کرد؟

مسیح هیچ چیزی را بیشتر از این نمیخواهد تا میراث خود را از قلمرو شیطان رهایی بخشد. ولی قبل از اینکه از قدرت (ظاهری) و بیرونی شیطان رهایی یابیم بایستی از قدرت (باطنی) و درونی آن رها شویم. خداوند سختیهایی را بر ما روا میدارد بخاطر اینکه او و مسیح را بشناسیم تا اینکه از دنیوی بودن و از خودخواهی و از تندخویی و صفات غیر مسیحایی تطهیر شویم. خداوند برای جانهای ما عمیقا رنج میکشد. خداوند میخواهد تا او و مسیح را بشناسیم و از اعماق دل بخواهیم تا از ناپاکی ها و پلشتیها تطهیر شویم و با سختیها در بوته آزمایش خالص تر و مقدس تر و شادتر بیرون بیاییم. اغلب با جانهای تباه و با خودخواهی وارد بوته آزمایش میشویم اما در بحرانها و آزمایشهای سخت با شکیبایی میتوانیم صفات الهی را منعکس کنیم. هنگامیکه هدف او در مصیبتها کامل گردید "او از حق تو دفاع خواهد کرد و خواهد گذاشت حقانیت تو مانند روز روز روشن بر همه آشکار شود" (مزامیر ۴: ۳۷).

نباید هیچ هراسی بخود راه داد که خداوند از دعاها امت خویش غافل خواهد شد. ترس این است که وسوسه و آزمونها باعث نومیدی شده و از مداومت در دعا بکاهد.

منجی ترحم الهی را به زن کنعانی آشکار نمود. وقتی که اندوه او را دید قلب او تحت تاثیر قرار گرفت. او خواهان این بود تا به او تضمین آبی بدهد که دعای او شنیده شده است ولی او میخواست تا به حواریون خود درسی بیاموزد و زمانی بنظر رسید که ندای قلب آورده او مورد غفلت واقع گردیده است. وقتی که ایمان او آشکار شد او با کلام ستایشگر خود سخن گفت و خدا او را با آن عطیه ارزشمندی که درخواست کرده بود راهی نمود. حواریون هرگز این درس را فراموش نکردند و در کلام مکتوب گردید که دعای مصرانه نتیجه خواهد داد.

این مسیح بود که استقامت در دعا را در قلب آن مادر گذاشت. این مسیح بود که به آن بیوه زن جرات و عزم راسخ داد تا در برابر قاضی دادخواهی و تظلم کند. این مسیح بود که قرنها پیش در مبارزه ای اسرارآمیز در بیوق به یعقوب الهام کرد تا با پشتکاری مشابه ایمان داشته باشد. و او به اعتمادی که خود آنرا لقاء کرده بود اجر خواهد داد.

آنکسیکه در حرم مطهر (یا قدس آسمانی) ساکن است با عدالت داوری میکند. خشنودی او بیش از سپاه فرشتگانی که بارگاه او را احاطه کرده اند بر امت خویش است که با وسوسه ها در دنیای گناه آلود در ستیزند.

جهان نادیده و کهکشانشا به زمین که در برابر کائنات او مانند غباری است با علاقه و توجه نگرسته زیرا مسیح قیمت عظیمی را برای زندگی جانهای این جهان داد. رهایی بخش جهان، زمین را با گره های آگاهی و فراست به ملکوت پیوند زده زیرا که نجات یافتگان خداوند در زمین هستند. ملکوتیان همچنان از زمین بازدید میکنند همانگونه که با ابراهیم و موسی قدم زده و صحبت کردند. در میانه فعالیت های روزمره در شهرهای بزرگ، در میانه جمعیت انبوه - در مراکز تجاری که از صبح تا شام مردم طوری عمل میکنند که گویی کار و ورزش و تفریح زندگی و چیز دیگری نیست و به فکر خدا نیستند - جائیکه واقعیت های نادیده کمتر مورد تعمق و اندیشه قرار میگیرند - حتی در چنین حالتی ملکوت آسمان مراقبین قدوسی دارد که مراقب مردم هستند. ماموران نامرئی وجود دارند که گفتار و کردار بشر را ملاحظه میکنند. در هر گردهمایی برای کار یا تفریح در هر جماعتی برای عبادت، شنوندگان بیشتری از آنچه که چشمان طبیعی میبینند وجود دارند. گاهی اوقات کروبیان آسمانی پرده هایی را که جهان نادیده را پنهان کرده اند را کنار میزنند که افکار ما بتواند از عجله و شتاب زندگی رها شده و توجه کنند که شاهدان نادیده ای در هر چه که میگوئیم و یا انجام میدهم حضور دارند.

ما باید بهتر از آنچه میکنیم ماموریت فرشتگان مراقب خود را درک کنیم. صحیح خواهد بود تا متوجه باشیم که در همه کارهایمان همکار و مراقب آسمانی داریم.

لشکریان ناپیدای نور و قدرت، به فروتنان و افتادگان که به وعده های خدا ایمان دارند توجه میکنند. کروبیان و فرشتگان در قوت برتری دارند - ده هزار بار ده هزار و هزاران و هزاران بار - در سمت راست او ایستاده اند" (زیرا فرشته ها فقط روحهایی خدمتگزار هستند و برای کمک و مراقبت از کسانی فرستاده میشوند که مایلند نجات الهی را دریافت نمایند" (عبرانیان ۱: ۱۴).

بواسطه این فرشتگان گفتار و کردار فرزندان بشر در دفتر اعمال ثبت میشوند. هر عمل ظالمانه یا بی انصافی به امت خدا که همگی از طریق قدرت اعمال اهریمنی سبب رنجش و آزار شده اند در آسمان ثبت میگردند.

"و آیا خدا برگزیدگان خود را که شبانه روز بدو استغاثه میکنند دادرسی نخواهد کرد اگر چه برای ایشان دیرغضب باشد. بشما میگویم که بزودی ایشان را دادرسی خواهد کرد".

"پس به هر قیمتی که شده ایمانتان را به خداوند از دست ندهید زیرا پاداش عظیمی درانتظار شماست. اگر میخواهید که خدا به وعده خود وفا کند لازم است که شما نیز با کمال صبر و بردباری خواست خدا را انجام دهید. زیرا همانطور که کلام خدا میفرماید بازگشت او چندان دور نیست" (عبرانیان ۱۰: ۳۷-۳۵). "و اما شما ای برادران عزیز که برای بازگشت خداوند عیسی مسیح روزشماری میکنید صبر داشته باشید و مانند کشاورزی باشید که تا پائیز برای برداشت محصول پر ارزش خود صبر میکند. پس شما نیز صبر داشته باشید و یقین بدارید که خداوند بزودی بازخواهدگشت" (یعقوب ۵: ۷-۸).

بردباری خدا حیرت انگیز است. به داوری گفته شده است تا صبر کند¹⁷ در حینیکه رحمت برای گناهکاران طلب بخشش میکند. "سلطنت خداوند بر عدل و انصاف استوار است" (مزامیر ۲: ۹۷). "خداوند دیر غضب است" اما "قدرت او عظیم است و آنرا میتوان در گردبادهای وحشتناک و طوفانهای شدید مشاهده کرد. ابرها خاک زیر پای او هستند" (ناحوم ۳: ۱).

دنیا در تخطی نسبت به فرامین خدا جسور و گستاخ شده است. بخاطر شکیبایی زیاد او بشر امور و اقتدار او را زیر پا گذاشته است. آنان در ظلم و جور از یکدیگر سبقت گرفته و از یکدیگر حمایت میکنند و میگویند "خدا چطور میداند؟ و آیا حضرت اعلی علم دارد؟" (مزمور ۷۳: ۱). ولی مرزی وجود دارد که نمیتوانند از آن عبور کنند. و زمان آن نزدیک است که به مرز تعیین شده خواهند رسید. حتی الان تقریباً از مرز بردباری خدا عبور کرده اند که محدوده فیض او میباشد که محدوده رحمت اوست. خداوند پابمیان خواهد گذارد تا از حرمت خویش دفاع کند و امت خویش را رها سازد. و بی انصافی را سرکوب کند.

در زمان نوح بشر به احکام خدا بی توجهی کرد تا اینکه تقریباً همه یادبودهای خالق از زمین محو شد. بی انصافی و شرارت آنها به حد اعلی رسید که خداوند سیل آنها¹⁸ را بر زمین جاری ساخت و ساکنین بدکار را از آن پاک ساخت.

در هر دوره ای از اعصار خداوند بطریقی عمل نمود. وقتی که بحرانی سر رسید او خود را آشکار نمود و پادرمیانی کرد تا نقشه های شیطان را بر ملا سازد. او در میان قومها و خانواده ها و افراد بروز بحرانهایی را مجاز ساخت تا که شفاعتهای او مورد توجه قرار گیرد. پس او آشکار کرد که این خداست که احکام خود را ابقا مینماید و از امت خویش حمایت میکند.

در این زمان شرارت متداول گردیده و ما باید بدانیم که آخرین بحران بزرگ در شرف وقوع است. وقتی که مقاومت در برابر احکام خدا تقریباً جهانی شده است وقتی که امت او مورد ظلم واقع شده و به همونوع خود مصیبت وارد میسازد خداوند مداخله خواهد کرد.

زمان آن نزدیک شده است که او خواهد گفت: "ای قوم من به خانه های خود بروید و درها را پشت سر خود ببندید. مدت کوتاهی خود را پنهان کنید تا غضب خدا بگذرد. زیرا خداوند از آسمان می آید تا مردم دنیا را بسبب گناهانشان مجازات کند. زمین تمام خونهای ریخته شده را آشکار خواهد کرد و دیگر اجساد کشته شدگان را در خود پنهان

نخواهد کرد" (اشعیا ۲۶: ۲۱، ۲۰). مردمانی که ادعا میکنند مسیحی هستند ممکن است در حال حاضر کلاهبرداری کرده و به فقیران ستم کنند. آنان ممکن است که از بیوه و یتیم دزدی کنند. آنان ممکن است نفرت شیطانی خود را رها سازند زیرا نمیتوانند ضمیر و باطن امت خدا را کنترل کنند ولی بخاطر همه این چیزها خداوند آنانرا محاکمه خواهد کرد. "زیرا بر کسی که در این دنیا رحم نکرده است رحم نخواهد شد اما اگر نسبت به مردم رحیم بوده باشید آنگاه رحمت الهی بر داوری او چیره خواهد شد" (یعقوب ۱۳: ۲). از اینرو دیری نخواهد پائید که در برابر داور زمین خواهند ایستاد تا حساب همه رنج و دردهایی را که برای جسمها و جانها ایجاد کردند پس بدهند. آنان ممکن است الحال تهمتهای دروغ بزنند. آنان ممکن است کسانی را که خداوند برای خدمت تعیین نموده است را استهزاء کنند. آنان ممکن است ایمانداران را به زندان بسپارند و آنها را به زنجیر کشیده تبعید کنند یا به قتل برسانند. اما برای هر درد و ناراحتی و هر اشکی که ریخته شد آنان باید پاسخگو باشند. خداوند سزای این گناهانشان را دو برابر خواهد داد. در رابطه با بابل سمبل کلیسای مرتد او به خادمان خود میگوید "زیرا گناهانش تا فلک بر روی هم انباشته شده است. از اینرو خداوند آماده است تا او را به مجازات جانیتهایش برساند. پس برای کارهای زشتش دو چندان به او سزا دهید. آنهمه جامهای شکنجه که برای دیگران پر کرد دو برابر بخودش بنوشانید" (مکاشفه ۱۸: ۵، ۶).

از آفریقا- هند- چین- جزیره ها- از سرزمینهای باصطلاح مسیحی، فریاد ناله های بشر به آسمان برخاسته است. آن فریادها دیری نخواهد پائید تا پاسخ داده شوند. خداوند زمین را از فسادهای اخلاقی پاک خواهد ساخت - نه با آبهای دوران نوح بلکه با دریای آتش که با هر وسیله بشری اطفاف نخواهد شد.

" آن فرستاده آسمانی که لباس کتان بر تن داشت در ادامه سخنانش گفت در آن زمان فرشته اعظم میکائیل به حمایت از قوم تو برخاسته است. سپس چنان دوران سختی

پیش خواهد آمد که در تاریخ بشر بیسابقه بوده است اما هر که از قوم تو اسمش در کتاب خدا نوشته شده باشد رستگار خواهد شد" (دانیال ۱: ۲۰).

مسیح از برج و باروها - از خیمه ها - از سیاهچالها - از داربست ها - از کوهها و بیابانها - از غارهای زمین و حفره های دریاها فرزندان خود را جمع آوری خواهد نمود. آنان در این زمین، تهیدست و مظلوم و رنجور بودند. میلیونها نفر با بدنامی در قبرها گذارده شدند زیرا که از تسلیم شدن به دعوتهای شیطان سرباز زدند. با دادگاههای بشری فرزندان خدا به بدترین شیوه مجازات و محکوم شدند. ولی آنروز نزدیک است که "خداوند خود داوری کند". (مزامیر ۵۰: ۶). "و مرگ را برای همیشه نابود خواهد کرد. خداوند هر اشکی را از چشمها پاک خواهد کرد و ننگ قوم خود را از روی تمام زمین برخواهد داشت. این را خدا فرموده است" (اشعیا ۸۰: ۲۵). سپس احکام زمینی معکوس خواهند شد. "سپس به هر یک از ایشان ردایی سفید دادند و گفتند که کمی دیگر نیز استراحت کنند تا همقطارانشان که باید مانند ایشان بخاطر خدمت به عیسی مسیح شهید گردیدند به جمع آنان بپیوندند" (مکاشفه ۱۱: ۶). "ای مردم اورشلیم شما قوم مقدس خدا و نجات یافتگان خداوند نامیده خواهید شد و اورشلیم شهرمحبوب خدا و شهر مبارک خداوند خوانده خواهد شد" (اشعیا ۶۲: ۱۲).

هرمشکلی که در این زندگی با آن روبرو شدند - هر چیزی که از دست دادند - هر جفایی را که کشیدند - حتی از دست دادن زندگی دنیوی - فرزندان خدا بوفور غرامت و پاداش دریافت خواهند نمود. "و روی او را خواهند دید و نام او روی پیشانی شان نوشته خواهد بود" (مکاشفه ۴: ۲۲).

فصل ۱۵

نشست و برخاست با گناهکاران



این فصل بر اساس کتاب لوقا ۱۵: ۱-۱۰ تدوین گردیده است.

وقتی که باجگیران و گناهکاران در اطراف مسیح جمع شدند علمای دین یهود ناراضیتی خود را ابراز نمودند. و گفتند چرا این مرد با گناهکاران نشست و برخاست میکند و با آنها غذا میخورد.

با این اتهام آنان بطور تلویحی گفتند که مسیح دوست دارد تا با گناهکاران و فرومایگان همنشینی کند و این ایراد گیری، بی احساسی و بیتفاوتی و بد اندیشی نسبت بدیگران شرارتشان را اثبات میکرد. علمای یهودی از عیسی نا امید بودند و سوالهایی را از سر حسادت و لجاجت مطرح میکردند: چرا این مرد با این خصوصیات متعالی با ما علمای دینی نمی آمیزد و روشهای تعلیمی ما را دنبال نمیکند؟ چرا او بدون تظاهر و بی ریا در میان همه طبقات مردم رفت و آمد میکند؟ آنان میگفتند اگر او یک نبی حقیقی است پس باید با آنان همخوانی داشته باشد و باید با باجگیران و گناهکاران آنطور که سزاوارند رفتار کند. این مسئله باعث شده بود که این باصطلاح کلاتر ها و قیم های جامعه که مسیح بطور پیوسته با آنان در ستیز بود را بیمناک نماید. و با این حال خلوص

و پاکی مسیح شیوه زندگی آنان را محکوم و مذموم کرده بود تا جایی که آنان را خشمگین ساخته و این سوال را مطرح کنند که چرا او باید با مطرودان جامعه همدردی و همنشینی کند. آنان با شیوه او موافق نبودند. آنان خود را در روحانیتی متعالی و در فرهیختگی تهذیب شده ای می انگاشتند ولی الگوی زندگی مسیح خودپسندی باطنی آنان را هویدا کرد.

در بین جماعت حاضر کسانی بودند که فقط به علمای یهود بدیده تحقیر و اهانت مینگریستند و هرگز در کنیسه دیده نشده بودند ولی برای شنیدن سخنان عیسی ازدحام نموده و تمام توجه آنان مجذوب کلام او بود و این مسئله آنان را بشدت خشمگین ساخته بود. کاتبان و فریسیان تنها خود را در حضور بی آرایش مسیح محکوم و مذموم حس میکردند. چطور ممکن بود که باجگیران و گناهکاران تا چنین حد مسحور و مجذوب عیسی شده باشند؟

علمای یهود و فریسیان نفهمیدند که پاسخ سوالات آنان در همان کلماتی نهفته است که بصورت موهن و اتهام آمیز بزبان آورده بودند: "او با گناهکاران نشست و برخاست میکند". جانمایی که نزد عیسی آمده بودند در محضر او احساس میکردند که گریز و خلاصی از سیاهچال گناه وجود دارد. فریسیان ریاکار تنها (عوام و گناهکاران) را تحقیر و محکوم میکردند ولی مسیح همان گناهکاران را بعنوان فرزندان خدا سلام میداد. او در واقع از خانه پدرآسمانی دور بود ولی قلب خدا را فراموش نکرده بود. و همان نکبت و گناه آنان را بیشتر مورد توجه و دلسوزی و شفقت خدا قرار می داد. و پدری که از او منحرف و سرگردان شده بودند مشتاق تر خواهان آنان بود و با فداکاری عظیمتری در تلاش برای نجات آنان بود.

معلمین اسرائیل از طولمارهای مقدس همه چیز را آموخته بودند و غرور و افتخار آنان این بود که حافظ و مفسر طولمارها هستند. آیا داود نوشته بود — که در گناه مرگبار سقوط کرده "مانند گوسفند گمشده سرگردان هستم . بیا و مرا در یاب زیرا غلامت دستورات تو را فراموش نکرده است." (مزامیر ۱۷۶: ۱۱۹). آیا میکاه نبی محبت خدا

را برای گناهکاران آشکار نکرده و نگفته بود "خدایی مثل تو نیست که گناه را ببخشد. تو گناهان بازماندگان قوم خود را می آموزی و تا ابد خشمگین نمیمانی چون دوست داری رحم کنی" (میکاه ۷: ۱۸).

گوسفند گمشده



مسیح در این زمان با کلام مقدس به مخاطبین خود متذکر نشده بود. و میخواست تا آنان از تجربیات زندگی پیرامون خود استفاده کنند. دشت پهناور در شرق اردن مراتع زیادی را برای گله ها فراهم آورده بود و در میان گلوگاه ها و بر روی تپه های پوشیده از درخت بسیاری از چوپانان سرگردان در جستجوی گوسفندان گم شده بودند تا آنانرا به گله بازگردانند. در جمعیت اطراف مسیح، چوپانان و مردانی وجود داشتند که پولهای خود را در گله داری سرمایه گذاری کرده بودند و همگی میتوانستند قدردان تمثیل باشند. "اگر یکی از شما صد گوسفند داشته باشد و یکی از آنها از گله دور بیفتد و گم شود چه میکند؟" (لوقا ۱۵: ۴).

عیسی گفت این جانمایی را که شما خوار میشمارید جزو داراییها و مایملک خدا هستند. هم از طریق خلقت و هم از طریق رهایی بخشیدن به او تعلق دارند و در نظر او همه با ارزش هستند. همانطور که چوپان گوسفند خود را دوست دارد و نمیتواند آرام و قرار داشته باشد که حتی یکی از گوسفندانش را از دست داده باشد پس به مراتب در درجه و حدی بالاتر خداوند هر فرد مطرود و رانده شده ای را دوست دارد. بشر ممکن است دعوی محبت او را نپذیرد. آنان ممکن است از او دور و سرگردان شده باشند و ممکن است سرور دیگری برای خود انتخاب کرده باشند. با این وجود همگی متعلق به خدا هستند و او مایل است تا آنهایی را که متعلق به او هستند را بازیابد. او میگوید "مثل یک شبان واقعی مراقب گله ام خواهم بود و گوسفندانم را از آن نقاطی که در آن روز تاریک و ابری پراکنده شده بودند جمع کرده بر میگردانم." (حزقیال ۱۲: ۳۴).

در این تمثیل چوپان در جستجوی یک گوسفند گمشده میگردد - آخرین گوسفند که باید شمرده شود. پس بهمین طور اگر یک جان گمشده باقیمانده باشد مسیح برای او نیز جان خود را خواهد داد.

گوسفندی که از گله دور افتاده باشد درمانده ترین خواهد بود. و باید توسط چوپان مورد جستجو قرار گیرد زیرا که آن گوسفند نمیتواند بتنهایی راه خود را پیدا کرده و برگردد. پس جانی که از خدا دور افتاده مانند گوسفند گمشده درمانده است. غیر از اینکه محبت الهی برای نجات او آمده باشد او هرگز نخواهد توانست راه خود را بسوی خدا پیدا کند.

چوپانی وقتی بفهمد که یکی از گوسفندانش گمشده بی تفاوت به گوسفندانش نمینگرد و چنین بگوید: "من نود و نه گوسفند دیگر دارم و برایم دردسر ساز است تا برای یک گوسفند گمشده خود را دچار سختی کنم. وقتی بازگشت در آغل را باز میکنم و اجازه میدهم تا وارد شود".

نه اینطور نیست. به محض اینکه گوسفند گم و سرگردان شود چوپان نگران و مشوش خواهد شد. او گله را بارها میشمارد. وقتی که مطمئن شد که گوسفند گمشده است خواب و استراحت از او رخت بر میندد. چوپان آن نود و نه گوسفند را در آغل رها کرده و در پی گوسفند سرگردان و گمشده براه می افتد. هر چه شب تاریکتر و هوا طوفانی شود راه مخاطره آمیز تر شده و بر اضطراب چوپان افزوده تر میگردد و او شدیدتر به جستجو میپردازد. او به هر تلاشی دست میزند تا آن گوسفند گمشده را پیدا کند.

چه آسایش خاطر و فراغتی خواهد بود که اولین صدای گمشده اش را از دور بشنود. در پی صدا از ارتفاعات تند بالا میروند، به لبه پرتگاه رفته و جان خود را به خطر می اندازد. بنابراین هر چه بیشتر به جستجو میپردازد و در حالیکه صدا ضعیفتر میشود می اندیشد که گوسفندش در حال مردن است. بالاخره تلاش او نتیجه داده و گوسفند گمشده پیدا میشود. و چوپان گمشده اش را بخاطر اینکه او را دچار کلی در دسر شده است را سرزنش و تنبیه نمیکند. او را با تازیانه به حرکت در نمی آورد و حتی سعی نمیکند تا او را به خانه هدایت کند. اگر زخمی شده باشد با خوشحالی آن مخلوق لرزان را بر دوش گذارده با دستانش میگیرد و او را محکم به سینه اش میچسباند که گرمای قلبش به او حیات بخشد. و با شکرگزاری از اینکه تلاشش برای جستجو بیهوده نبوده گوسفند را به آغل باز میگرداند.

خدا را شکر که تصویر داستانی که از جلوی چشمانمان عبور کرد طوری نبود که چوپان با ناراحتی و بدون گوسفند بخانه بازگردد. تمثیل از عدم موفقیت سخن نمیگوید بلکه از توفیق و شادی در بازیابی مؤده میدهد. در اینجا ضمانت الهی وجود دارد که حتی از یک گوسفند گمشده آغل خدا چشم پوشی و صرف نظر نمیشود. حتی یکی بدون مدد رها نخواهد شد. هر کسی که تسلیم شود تا باز خرید شود مسیح او را از چاه فساد و از خارهای گناه نجات خواهد داد.

ای انسان مایوس دلیر و امیدوار باش حتی اگر چه بدی کرده باشی. میندیش که شاید خدا خطاهایت را بخشیده و اجازه داری تا به محضر او راه بیایی. خداوند اولین کمک را

بتو نمود. در حالیکه بر علیه او در طغیان بودی او برای جستجوی تو رهسپار شد. با قلب رئوف چوپان او نود و نه را رها کرده و به بیابان رفت تا آنچه را که گم کرده بود بیابد. جان، کوفته و زخمی شده و در حال مردن بود و وی دستان خود را بدور او حلقه زده و با محبت و شادمانی به محلی امن برد.

توسط یهودیان اینطور تعلیم داده شده بود که قبل از اینکه محبت خدا شامل حال کسی شود، آن فرد باید توبه کند. از نظر آنان استغفار عملی است که از طریق آن لطف بهشت شامل حال انسان میشود. و این طرز اندیشه بود که فریسیان را به تعجب در حیرت و خشم فرو برده که: "این مرد با گناهکاران نشست و برخاست میکند." مطابق با نظرفقهی علمای یهود و فریسیان، مسیح نباید هیچیک از آنانی که توبه نکرده اند را بحضور خود بپذیرد.

وقتی که گوسفند گمشده سرانجام به خانه آورده شد چوپان از خوشحالی نغمه شادی سرداد. او دوستان و همسایگان خود را صدا میزند و به آنان میگوید "با من به شادی بپردازید زیرا که گوسفند گمشده ام را یافتم." از اینرو وقتی که گوسفند گمشده توسط چوپان اعظم پیدا شود زمین و آسمان در شکرگزاری و شادمانی بهم خواهند پیوست.

"به همین صورت با توبه یک گناهکار گمراه و بازگشت او بسوی خدا در آسمان شادی بیشتری رخ میدهد تا برای نود و نه نفر دیگر که گمراه و سرگردان نشده اند." (لوقا ۱۵:۷). مسیح گفت شما فریسیان خود را برگزیدگان بهشت میدانید. شما فکر میکنید که با انصاف و عدالت خیالی خود رستگار شده اید. فرشتگان آسمان به این گمشدگان علاقمندند که شما آنان را خوار شمرده و از خود میرانید. شما وقتی که یکی از این جانها نزد من می آید لب به گلایه گشوده و آنان استهزاء میکنید ولی بدانید که فرشتگان وجد و شادی خواهند نمود و نغمه ظفر از بارگاه ازلی طنین می اندازد.

علمای یهود میگفتند هنگامی که فردی بر علیه خدا گناه ورزیده و نابود میشود در آسمان شادمانی خواهد بود ولی عیسی تعلیمی متفاوت از آنان ارائه نمود که برای خدا

نابودی و هلاکت کاری عجیب است. که بموجب آن همه آسمان در بازگشت جانی که او آنرا شبیه خود خلق کرده است شادی خواهد کرد.

وقتی که گمشده و سرگشته در گناه در طلب بازگشت بخداست، او با انتقاد و سرزنش و بی اعتمادی مواجه خواهد شد. کسانی هستند که شک و تردید خواهند داشت که آیا توبه او اصیل و واقعی است یا نه و پیچ پیچ کرده میگویند که "او در ایمان ثبات ندارد و باور نمیکنم که آیا او پایدار خواهد بود". این افراد کار خدا را انجام نمیدهند بلکه به کار شیطان عمل میکنند که تهمت زننده به برادران است. در تمام انتقادها و عیبجویی های بدشان امیدوار هستند تا جانها را از امید به خدا دلسرد کنند. باشد که توبه کننده از گناه به شادی آسمانی برای بازگشتش بیندیشد زیرا که گمگشته بود و حال پیدا شده است. باشد تا در محبت خدا بیاساید و به او تکیه کند و در هیچ موردی نومید نشود حتی اگر توسط افرادی همانند فریسیان مورد تحقیر و بدگمانی قرار گرفته باشد.

علمای یهود تمثیل مسیح را فهمیدند که اشاره به باجگیران و گنهکاران داشت ولیکن تمثیل معنی و مفهوم عمیقتری داشت. با مثل گوسفند گمشده مسیح نه تنها به افراد گناهکار اشاره میکند بلکه اشاره به جهانی مرتد دارد که با گناه تباه و ویران شده است. این جهان در برابر کائنات و بارگاه خدا مانند سر سوزنی کوچک است با این حال، این جهان کوچک انحطاط یافته - گوسفنده گمشده ای است - که ارزشمند تر از نود و نه تایی است که از آغل جدا نشده اند. مسیح آن فرمانروای محبوب در بارگاه آسمانی از شکوه آسمانی خود که در کنار پدر داشت دست کشید تا که جهان گمشده را نجات دهد. بدین منظور او نود و نه جهان و کهکشانهای بی گناه که او را دوست داشتند را رها کرد و به این جهان آمد "تا برای خطاها و تقصیرات ما مجروح شود" و "برای بی انصافیها و شرارتهای ما آزار ببیند" (اشعیا ۵۳:۵). خداوند و فرزند خویش از بازگشت گوسفندی که گم میشود خوشحال میشوند.

"ببینید خدای پدر چقدر ما را دوست دارد که ما را فرزندان خود خوانده است و همینطور نیز هستیم. اما مردم دنیا این مطلب را درک نمیکنند زیرا خدا را آنطور که هست

نمیشناسند." (اول یوحنا ۱: ۳). و مسیح فرمود "همانطور که تو مرا به این جهان فرستادی من نیز ایشان را به میان مردم میفرستم". (یوحنا ۱۷: ۱۸) - "اما بخشی از کار من زحمت کشیدن برای شماست و برای این شادم زیرا به این وسیله زحماتی را که مسیح برای بدنش یعنی کلیسا کشیده تکمیل می کنم" (کولسیان ۱: ۲۳). هر جانی که مسیح او را نجات داده است فراخوانده شده تا بنام او کار کند تا گمشدگان را بجوید. بنی اسرائیل از این کار غفلت ورزیدند. آیا آنانی که ادعا میکنند پیرو مسیح هستند نیز امروزه از این کار مسامحه و کوتاهی میکنند؟

ای خوانندگان چه تعداد از گمشدگان را تا بحال جستجو کرده و به آغل باز گردانده اید؟ وقتی به آنانیکه بنظر می آید که غیر قابل اطمینان و ناپسند هستند پشت میکیند آیا میفهمید که از جانمایی که مسیح در پی آنهاست روی گردانده اید؟ در همان لحظه ای که شما از آنان روی بر میگردانید ممکن است که آنان نیاز به دلسوزی و شفقت شما داشته باشند. در هر گردهمایی برای دعا جانمایی وجود دارند که مشتاق صلح و آرامش هستند. آنان ممکن است در ظاهر زندگی بی تفاوتی داشته باشند ولی در تاثیر روح القدس بدون احساس نیستند. بسیاری از آنان ممکن است که به مسیح نائل شوند.

چنانچه گوسفند گمشده به آغل بازگردانده نشود سرگردان شده تا اینکه بمیرد. و بسیاری از جانها به حد فلاکت میرسند تا اینکه دستی برای دستگیری دراز شود. این خطاکاران بنظر سخت دل و بی پروا باشند ولی چنانچه آنان همان امتیازی را که دیگران یافتند دریافت کنند آنان نیز ممکن است اصالت جان و استعداد عظیمتری برای سودمند بودن دریافت کنند. فرشتگان برای این گمگشتگان افسوس میخورند. فرشتگان می گریند در حالیکه چشمان بشری خشک و قلبها برای دلسوزی و ترحم بسته اند.

ای کسانی که برای فریب خوردگان و خطاکاران همدردی و دلسوزی نمیکیند! ای مردم! بیشتر برای مسیح بخواید و کمتر برای خود!

فریسیان درک کردند که منظور مسیح از تمثیل، توبیخ و ملامت کردن آنهاست. مسیح در عوض پذیرفتن انتقاد آنان نسبت به کار خود مسامحه و بی توجهی آنان را در مورد باجگیران و گناهکاران نکوهش کرد. او آشکارا چنین نکرد مبادا که باعث شود تا قلبهای آنان بر علیه او رویگردان شود ولی تمثیل او کاری را که خداوند از آنان توقع داشت را در پیش رویشان قرار داد و عاقبت آنان از انجام آن قصور ورزیدند. اگر رهبران یهودی بنی اسرائیل چوپانان درستکاری بودند آنگاه کار یک چوپان واقعی را انجام میدادند. آنان میتوانستند لطف و محبت مسیح را جلوه گر شده و با او در رسالت وی متحد شوند. استتکاف آنان برای چنین امری ثابت کرد که ادعای آنان در پارسایی و خداترسی پوچ و غلط است. حال بسیاری سرزنش مسیح را نپذیرفتند با اینحال کلام او بعضی را متقاعد کرد. فراتر از این پس از صعود مسیح به آسمان، روح القدس نازل شد و آنان با حواریون در کاری که در تمثیل گوسفند گمشده خلاصه شده بود متحد شدند.

سکه نقره گمشده



پس از نقل حکایت گوسفند گمشده عیسی داستان دیگری را حکایت کرد: "اگر زنی ده سکه نقره داشته باشد و یکی را گم کند آیا چراغ روشن نمیکند و با دقت تمام گوشه و کنار خانه را نمیگردد و همه جا را جارو نمیکند تا آنرا پیدا کند؟" (لوقا ۱۵: ۸).

در مشرق زمین خانه های فقرا معمولا شامل یک اتاق بود که اغلب این اتاق بدون پنجره و تاریک بود. اتاق بندرت جارو میشد و سکه ای که بر زمین می افتاد سریعا با خاک و ریخت و پاش پوشیده میشد. برای اینکه چیزی پیدا شود حتی در روز هنگام یک شمع باید روشن میشد و خانه باید به دقت جارو میشد.

مهریه یا جهازیه زن معمولا شامل سکه های پول بود که بعنوان گرامی ترین دارایی اش با دقت از آن نگهداری میشد و پس از آن به دخترش منتقل می گردید. گم شدن یکی از این سکه ها بعنوان مصیبتی جدی محسوب میشد و پیدا شدن آن شادی عظیمی را سبب میگردید که همسایگان زن در آن خوشی شریک میگردیدند.

عیسی گفت " و وقتی آن سکه را پیدا کرد آیا تمام دوستان و همسایگان خود را جمع نمیکند تا با او شادی کنند؟ به همین سان فرشتگان خدا شادی میکنند از اینکه یک گناهکار توبه کند و بسوی خدا بازگردد" (لوقا ۱۵: ۱۰، ۹).

این حکایت مانند داستان قبلی گم شدن چیزی را نشان میدهد که با جستجوی مناسب میتواند پیدا شود که با خوشی عظیمی همراه خواهد بود. ولی دو حکایت فوق دو طبقه اجتماعی را معرفی میکند. گوسفند گمشده میداند که گم شده است. او گله و چوپان را رها کرده و نمیتواند به تنهایی راه بازگشت را پیدا کند. این معرف کسانی است که درک نموده اند که از خدا جدا شده اند و در پریشانحالی، تحقیر شده و بشدت فریب خورده اند. سکه مفقود شده معرف کسانی است که با خطاها و گناهان از دست رفته اند اما آنان این شرایط را حس نمیکنند و به آن واقف نیستند. جان آنان در مخاطره قرار دارد اما از آن نا آگاه و نسبت به آن بی تفاوتند. در این تمثیل مسیح تعلیم میدهد که حتی آنانیکه نسبت به درخواست خدا بی تفاوتند در ترجم محبت آمیز خدا قرار دارند. آنان باید در پی این باشند که ایکاش بسوی خدا بازگردانده شوند.

گوسفندی که از گله سرگردان میشد در بیابان یا بر روی کوه گم شده بود. ولی سکه نقره در خانه گم شده بود. و در دسترس بود و با این حال میتوانست با جستجوی دقیق پیدا شود.

این حکایت درسی برای خانواده هاست. در خانه اغلب بی تفاوتی زیادی در رابطه با جانها و اعضای خانواده نسبت به خدا وجود دارد. در میان تعداد ممکن است یک نفر از خدا دور افتاده باشد ولی چقدر اضطراب کمتری در روابط خانوادگی احساس میشود که یکی از امانت های هدیه خدا مفقود شود.

سکه گرچه در میان گرد و خاک و توده ها افتاده است ولی همچنان یک تکه نقره است. مالک آن بخاطر ارزش آن بدنبال آن میگردد. پس هر جانی گرچه با گناه به انحطاط کشیده شده باشد در نظر خدا با ارزش تلقی میشود. همانطور که سکه دارای تصویر و علامت حکومتی است پس بشر در خلقت خویش تصویر و نشان خدا را به همراه دارد و گرچه اکنون با تاثیرات گناه معیوب و درهم شکسته شده نشانه های این نقش بر روی هر جانی باقی مانده است. خداوند میخواهد تا جانها را بازیابد و دوباره تصویر خود را در عدالت و قدوسیت بر آن نقش بندد.

زن در این حکایت با پشتکار در پی سکه گمشده خود میگردد. او شمعی را روشن میکند و خانه را میروید. او هر چیزی را جابجا میکند که ممکن است مانعی برای کاوش او ایجاد کرده باشد. گرچه تنها یک سکه گم شده است او تلاش خود را متوقف نخواهد کرد تا اینکه سکه پیدا شود. وظیفه دیگران نیز باید پشتکار – و خودآزمایی دقیق باشد. عادات زندگی باید مورد تخصص و بررسی قرار گیرد. بنگرید که آیا آن اشتباه یا خطا در اثر سرسختی در انجام گناه و بی میلی نسبت به توبه صورت نپذیرفته باشد.

اگر در خانواده فرزندی هست که نسبت به وضعیت گناه آلود خود نا آگاه است والدین نباید آرام و قرار داشته باشند. شمعی باید بر افروخته شود. در کلام خدا باید جستجو شود و با نور آن هر چیزی در خانه با پشتکار مورد تفتیش قرار گیرد تا مشاهده شود که

چرا این فرزند گمشده است. والدین قلبهایشان را جستجو کنند و عادات و اعمال خود را مورد رسیدگی و بررسی قرار دهند. فرزندان میراث خدا هستند و ما برای مدیریت دارایی‌ها و مایملک او مسئول پاسخگوئی به وی هستیم.

پدران و مادرانی وجود دارند که اشتیاق کار و خدمت در امور بشارتی خارج از خانه را دارند - بسیاری از افراد در امور و کارهای مسیحی خارج از خانه فعالند در حالیکه فرزندان خودشان نسبت به منجی و محبت او بیگانه اند. بسیاری از والدین برای مجذوب شدن فرزندان به مسیح به مبلغ و یا معلم مدرسه سبب اعتماد دارند اما برای انجام چنین کاری از مسئولیت خدادادی خود طفره رفته، کوتاهی و غفلت میورزند. تعلیم و تربیت مسیحی فرزندان والاترین خدمتی است که والدین میتوانند به خداوند ارائه نمایند. این کاری است که مستلزم شکیبایی در کار است، یک پشتکار مادام‌العمر و تلاش مجدانه.

ولی آنانیکه بخاطر اهمال و بی توجهی مقصرند در نومیودی رها نمیشوند. آن زنی که سکه اش مفقود شد دنبال آن گشت تا آنرا پیدا کرد. از اینرو والدین با محبت - ایمان و دعا در جمع خانواده خود کوشا باشند تا اینکه با خوشی بسوی خدا بازگشته و بگویند که: "خداوند این فرزندان را به من داده است" (اشعیا ۱۸: ۸).

این کار مذهبی درستی در خانه است و به همان اندازه ای که برای دیگران در خارج از خانه انجام میدهید مفید است. با علاقه ایمانی خود برای جمع خانواده مان خود را شایسته کار برای اعضای خانواده خدا کنیم و بدینوسیله اگر برای مسیح ثابت قدم باشیم تا ابداللهر خواهیم زیست.

و خداوند چنین برنامه ریزی کرده که همه اینها ما را شایسته خدمت بدیگران مینماید. همانطور که همدردی و دلسوزی ما وسعت یافته و محبت ما افزون میگردد میتوانیم در هر جایی کاری برای انجام دادن بیابیم. خداوند خانواده بزرگ بشری دنیا را در آغوش میگیرد و هیچیک از اعضای آن مورد غفلت و بی توجهی قرارنمیگیرند.

هر کجا که باشیم سکه نقره گمشده منتظر ماست تا آنرا بیابیم. آیا ما در جستجوی آن هستیم؟ هر روز کسانی را ملاقات میکنیم که علاقه ای به چیزهای مذهبی از خود نشان نمیدهند. با آنها راه میرویم با آنها همنشینی میکنیم. آیا علاقه ای به کمک روحانی به آنها از خود نشان میدهیم؟ آیا مسیح را بعنوان آمرزنده گناه به آنان معرفی میکنیم؟ با قلبهای صمیمی مملو از محبت مسیح آیا در باره محبت خدا با آنان گفتگو میکنیم؟ اگر چنین نمیکنیم چگونه میتوانیم این جانها را که بطور همیشگی از دست رفته اند را هنگامی که در محضر الهی ایستاده ایم ببینیم؟

ارزش یک جان را چه کسی میتواند برآورد کند؟ آیا ارزش آنرا میدانید؟ به جتسیمانی بروید و مسیح را در ساعتی نگرانی و اضطراب ببینید هنگامی که عرق او مانند قطره های خون میچکد. به منجی بنگرید که بر بالای صلیب کشیده شده است. آن فریاد نومیدانه را بشنوید "الهی الهی چرا مرا ترک کرده ای؟" (مرقس ۱۵: ۳۴). به آن سر زخمی نگاه کنید. به پهلوی سوراخ شده و پاهای صدمه دیده بنگرید. بیاد آورید که مسیح برای همه خود را به خطر انداخت. برای رهایی ما ملکوت بمخاطره افتاده بود. در پای صلیب بیاد آورید که برای حتی یک گناهکار مسیح زندگی خود را بخشید و با این توصیف ارزش آن جان را تخمین بزنید.

اگر با مسیح در مشارکت و همنشینی هستید آنگاه میتوانید برآورد او را بر هر بنی بشری تخمین بزنید... شما برای دیگران همان محبت عمیق را حس خواهید کرد که مسیح برای شما احساس کرد. سپس قادر خواهید بود تا توفیق یابید نه اینکه برای کسانی که مسیح آنرا دوست داشت جا بزیند بلکه آنرا جذب کنید و آنرا پس نزنید زیرا که مسیح شما را از خود نراند. اگر مسیح برای آنها تلاش نمیکرد هیچکس هرگز به خدا بازگردانده نمیشد و با این کار او میتوانیم جانها را نجات دهیم. وقتی کسانی را ببینید که به کام مرگ و نیستی فرو میروند در بی تفاوتی و فراغت آرام نخواهید گرفت. هر چه گناه و اندوه آنان عمیقتر باشد تلاشهای شما برای بازیافت آنان مشتاقانه تر و رؤفانه تر و شدیدتر خواهد بود. شما نیاز آنانی که رنج میکشند را تشخیص میدهید کسانی که بر علیه خدا گناه ورزیده اند و کسانی که با تحمل تقصیر تحت ستم قرار گرفته اند. دل شما

بحال آنان خواهد سوخت و نزد آنان رفته تا دست یاری بسویشان دراز کنید. آنان را در دستان ایمان و محبت خود گرفته و بسوی مسیح خواهید آورد. شما مراقب آنان بوده و آنانرا تشویق میکنید و دلسوزی و صمیمیت شما تکیه گاهی برایشان خواهد بود تا سقوط نکنند.

در این کار همه فرشتگان آسمان آماده همیاری هستند. همه امکانات آسمان تحت فرمان کسانی خواهد بود که در جستجوی نجات گمشدگان هستند. فرشتگان بشما کمک خواهند کرد تا به افراد بی تفاوت و سخت دل دست یازید. و هنگامی که یکی از آنان به خدا بازگردانده شود همه ملکوت خدا شادمان میگردد. سرافین و کروبیان چنگ های خود را مینوازند و سرودهای شکرگزاری برای خدا و بره سر میدهند برای اینکه نسبت به هم نوع خود شفقت و محبت دارید.

فصل ۱۶

گمشده بود و حال پیدا شده است



این فصل بر اساس کتاب لوقا ۱۵: ۱۱-۳۲ تدوین گردیده است.

حکایت گوسفند گمشده - و سکه مفقود شده و پسر اسراف کار مرز جدیدی را در محبت دلسوزانه خدا مشخص میکند که از او دور افتاده اند. گرچه آنان از خدا روی برگرداندند او آنان را در بیچارگی و محنت رها نخواهد کرد. او سرشار از حس مهربانی و رافت است به همه کسانی که در معرض وسوسه های فریبکارانه خصم هستند.

در حکایت پسر اسراف کار نشان داده شده است که خداوند با کسانی سر و کار دارد که یکبار از محبت پدر برخوردار بوده اند ولیکن به اغوا کننده اجازه داده اند تا آنها را به اسارت خواسته خود در آورد.

"مردی دو پسر داشت. روزی پسر کوچک به پدرش گفت پدر بهتر است سهمی که از دارایی تو باید به من برسد از هم اکنون به من بدهی. پس پدر موافقت نمود و دارایی خود را بین دو پسرش تقسیم کرد. چیزی نگذشت که پسر کوچکتر هر چه داشت جمع کرد و به سرزمینی دوردست رفت."

پسر کوچکتر از محدودیتها و مقررات خانه پدرش خسته شده بود. او خیال میکرد که آزادی اش محدود شده است. محبت و توجه پدرش درست تعبیر نشده بود و او مصمم بود تا از تمایلات خود پیروی کند.

پسر جوان اعلام داشت که هیچ تعهد و التزامی نسبت به پدر خود ندارد و قدردان آنچه که بواسطه پدر داشت نبود. با این حال ادعای امتیاز برخورداری از اموال پدرش را نمود. میراثی را که قرار بود پس از مرگ پدر به او برسد را اکنون تقاضا کرده بود. او در خوشی های زمان حاضر و بی توجهی به آینده غرق شده بود.

با دریافت ارث پدری به ممالک دوردست رفت. دور از خانه پدری. با پول فراوان و آن آزادی که دوست داشت خود را از هر آنچه که تمایل داشت به آن دست یابد بی نصیب نگذاشت. هیچ کس نگفت این کار را مکن زیرا بخود زیان میرسانی و یا این کار را بکن چون کار درستی است. همراهان شریب و بدکار او را بیشتر و عمیقتر در گناه فرو بردند و او "در آنجا تمام ثروت خود را در عیاشی ها و راههای نادرست بر باد داد."

کتاب مقدس از مردمی میگوید که "خود را دانا و خردمند مینداشتند اما همگی نادان و بی خرد بودند." (رومیان ۱: ۲۲). و این حکایت زندگی پسر جوان است. ثروتی را که او از پدرش از روی خودخواهی ادعا کرد را با هزینه ها بر باد داد و گنجینه جوانی اش حرام شد.

سالهای پر ارزش زندگی، نیروی ذکاوت، دیدگاه روشن جوانی، عروج روحانی — همگی در آتش شهوت سوخت.

قحطی شدیدی در آن سرزمین پدیدار شد و او در تنگی و مضایقه قرار گرفت و ناچاراً به نوکری در یک آبادی در آمد که او را به مزرعه ای برای غذا دادن خوکرها فرستادند. برای یک یهودی این کار پست و خفت آوری بود. جوانی که به آزادگی خویش میباید خود را در اسارت یافت. او در بدترین وضع بردگی قرار داشت - "گناهان شخص بدکار مانند ریسمان به دورش میپیچد و او را گرفتار میسازد". درخشش و زرق و برقی که او را فریفته بود ناپدید شد و او رنج زنجیر را احساس کرد. بر روی زمینی متروک و قحطی زده نشسته بود و همراه و معاشری بجز خوکرها نداشت. او شکم خود را از سبوسها و پوسته گیاهانی که غذای جانوران بود پر میساخت. از همنشینان سرکیف و شوخ و بذله گو که در روزهای کامیابی اش به او ازدحام می آوردند و به خرج او میخوردند و مینوشیدند هیچ کس باقی نمانده بود تا با او دوستی و مرافقت کند. و الحال آن خوشی یاغی گرانه اش کجا رفت؟ در ضمیری کرخ شده و در خلسه او خود را خوشحال فرض میکرد ولیکن حال با پولی که خرج کرده بود با گرسنگی و غروری که شکسته شده بود با انحطاط اخلاقی و با اراده ای ضعیف و غیر قابل اعتماد با احساسی که ظاهراً مرده بود ضعیف الحال ترین انسان شده بود.

چه وضعیت مهلکی از گناهکار به تصویر کشیده شده است. گرچه با برکات محبت آمیز خدا او احاطه شده است ولی فرد گناهکار با افراط و لذات نفسانی هر چه بیشتر خود را از خدا جدا میسازد. همانند پسر ناسپاس فرد گناهکار ادعای چیزهای خوب از خدا میکند و خود را شایسته و محق میبندارد. همانطور که انتظار میرفت او برکات را از خدا گرفته و در قبال آن قدردانی نمیکند و هیچ خدمتی به محبت خدا نمیکند. همانگونه که قائل از حضور خدا رفت تا در جستجوی خانه خود باشد همانگونه که اسراف کار به ممالک دور دست سرگردان شد بهمین گونه گناهکاران در طلب شادی در فراموشی و بی توجهی از خدا هستند (رومیان ۱: ۲۸).

بظاهر ممکن است هر زندگی به ولخرجی و اسراف تمرکز داشته باشد. هر کسیکه کوشش کند تا جدا از خدا زندگی کند گوهر خود را از دست داده است. او سالهای گرانبهایش را حرام کرده است و قدرت ذهن و قلب و جان خود را از دست داده و خود

را برای ابدیت ورشکست میکند. مردی که از خدا جدا شده است تا بخود خدمت کند اسیر ثروت است. ذهنی که خدا برای مصاحبت فرشتگان خلق کرده با خدمت به چیزهای زمینی و خوی حیوانی منحط گردیده است. این نتیجه و منتهای گرایشهای خودخواهی است.

اگر شما چنین روش زندگی را انتخاب کرده اید باید بدانید که پول خود را صرف چیزی کرده اید که نان نیست و عملی است که در آن رضایت و خشنودی نیست. ضرب المثل فارسی میگوید به فکر نان باشید که خربزه آب است. ساعتیایی فرا میرسد که انحطاط خود را درک میکنید. تنها و دور از خانه پریشانحال و محنت زده و با نومییدی می گوئید "اما چیزی در عمق وجودم در طبیعت نفسانی من هست که با فکرم در جنگ و جدال میباشد و چه کسی میتواند مرا رها سازد" (رومیان ۷: ۲۴). این وضعیت حقیقت جهانی است که مشمول کلام نبی میشود "لعنت بر کسی که به انسان تکیه میکند و چشم امیدش به اوست و بر خداوند توکل مینماید. او مثل بوته ای است که در بیابان خشک و سوزان و شوره زارها میروید جایی که هیچ گیاه دیگری وجود ندارد او هرگز خیر و برکت نخواهد دید" (ارمیا ۱۷: ۶، ۵). "خداوند آفتاب خود را بر همه میتاباند چه بر خوبان و چه بر بدان باران خود را نیز بر نیکوکاران و ظالمان میباراند" (متی ۵: ۴۵). ولی انسانها اختیار دارند تا خود را از آفتاب و بارش باران دور نگاه دارند در حالیکه خورشید عدالت میدرخشد و بارش فیض بر همه برایگان خواهد ریخت. ما ممکن است با جدا کردن خود از خدا در جایی سکونت کنیم که هیچ گیاه دیگری وجود ندارد و در آن هرگز خیر و برکت نباشد.

محبت خدا همچنان بر کسانی است که خود را از خدا جدا ساخته اند زیرا خدا آغاز به کار میکند تا او را به خانه پدر بازگرداند. پسر اسراف کار در بدبختی اش بخود آمد. قدرت فریبکارانه شیطان که بر او بکاربرده شد شکسته شده است. رنج نتیجه بیخردی و حماقت او بود و گفت "در خانه پدرم خدمتکاران نیز خوراک کافی و حتی اضافی دارند و من اینجا از گرسنگی هلاک میشوم پس برخواهم خاست و نزد پدر خواهم رفت". با همان فلاکت اسرافکار متقاعد شده بود که پدر نسبت به او محبت دارد. این

محبت بود که او را به خانه کشاند. پس این ضمانت محبت خدا بود که گناهکار را مجبور ساخت تا بخدا بازگشت کند. "خیریت خداست که او را به توبه هدایت نموده است" (رومیان ۲: ۴). رحمت و شفقت از محبت الهی به هر جانی که در مخاطره است میرسد. خداوند اظهار میدارد "از همان گذشته های دور به ایشان گفتم ای قوم من شما را همیشه دوست داشته ام و با مهر و محبت عمیقی شما را بسوی خود کشیده ام" (ارمیا ۳: ۳۱).

پسر اسرافکار تصمیم میگیرد تا به تقصیر خود اعتراف کند. او میخواهد تا نزد پدرش برود و بگوید "من درحق خدا و درحق تو گناه کرده ام و دیگر لیاقت این را ندارم که مرا پسر خود بدانی" ولی او اضافه میکند و نشان میدهد که تصورش در باره محبت پدر چقدر محدود است و میگوید "خواهش میکنم مرا به نوکری خود بپذیری".

مرد جوان از گله خوکها و علوفه سر باز زده و به طرف خانه پدری راهی میشود. لرزان از ضعف و گرسنگی ولی با اشتیاق براه خود ادامه میدهد. او چیزی ندارد که جامه های مندرس خود را بپوشاند ولی بیچارگی او بر غرورش فائق آمد و او شتابان میروید تا تقاضای نوکری در خانه ای کند که کودکی اش را در آنجا گذرانده بود.

این جوان بیفکر و سرکیف وقتی که از دروازه خانه پدر بیرون رفت دردی در دل پدر گذاشت که مشتاق او بود. وقتی که او با دوستان ناباب خود به جشن و پایکوبی پرداخت سایه تباهی که بر خانه اش افتاده بود را ندید. و اکنون که درمانده و رنجور به سوی خانه قدم بر میدارد نمیدانست که فردی در انتظار بازگشت او کشیک میکشد. ولی در حینیکه از دور می آمد پدر صورت او را تشخیص داد. محبت او را چشم براه کرده بود. حتی از هم پاشیدگی سالهای گناه نتوانسته بود تا سیمای پسر را از پدر پنهان سازد.

پدر اجازه نخواهد داد تا چشمان تحقیر آمیز، فلاکت و ژنده پوشی پسر را استهزاء کند. او از روی شانه خود ردای گرانبها و بزرگ خود را برداشت و اندام رنجور پسر را پوشاند و جوان با حق هق گریه و از روی پشیمانی گفت "ای پدر من در حق خدا و تو گناه

ورزیده ام و دیگر لیاقت ندارم که مرا پسر خود بدانی". پدر او را محکم در کنار خود گرفت و او را بخانه آورد. به او فرصتی داده نشد تا تقاضای نوکری کند ... او فرزند است که باید با بهترین چیزهای خانه حرمت داده شود و مردان و زنان باید او را با احترام خدمت کنند.

پدر به خدمتکاران خود گفت "بهترین جامه را از خانه بیاورید و به او بپوشانید. انگشتی به دستش و کفش به پایش کنید. و گوساله پرواری بیاورید و سر ببرید تا جشن بگیریم و شادی کنیم زیرا پسر مرده بود و دوباره زنده شده است او گمشده بود و الان پیدا شده و آنگاه به جشن و شادمانی پرداختند".

در بیقراری و آشفتگی جوانی، آن پسر اسرافکار به پدر بعنوان فردی سختگیر و تندخو نگاه می کرد. حال چقدر تصورش تغییر کرده است. پس آنانیکه با شیطان فریب خورده اند به خدا بعنوان فردی سختگیر و جبار نگاه میکنند. آنان او را بعنوان تهدید کننده و محکوم کننده میبینند بعنوان کسیکه تمایلی ندارد تا گناهکاران را بپذیرد. آنان به احکام او بعنوان محدود کننده شادی انسان نگاه میکنند. یوغ گرانبار و سنگینی که در خیال خام خود با رهایی از آن مسرور خواهند شد. ولی آنکسیکه چشمانش با محبت مسیح باز شده است خدا را بعنوان کسی که سرشار از رحم و دلسوزی است مشاهده میکند. او بعنوان فردی ستمگر و بیرحم ظاهر نمیشود بلکه بعنوان پدری که مشتاق در آغوش گرفتن پسر نادم خود چشم براه است. گناهکار همراه با نویسنده مزمور فریاد میزند "همانطوری که یک پدر فرزندان را دوست دارد همچنان خداوند نیز کسانی را که او را گرامی میدارند دوست دارد". (مزامیر ۱۰۳: ۱۳).

در تمثیل، سرزنش و توبیخی بخاطر اسراف و افراط در گناهان او وجود ندارد. و بنابر این خداوند به گناهکاران میگوید "گناهانت را محو کرده ام آنها مانند شبنم صبحگاهی به هنگام ظهر ناپدید شده اند. بازگرد زیرا بهای آزادی تو را پرداخته ام" (اشعیا ۴۴: ۲۲). "در آن زمان دیگر نیازی نخواهد بود کسی به دیگری تعلیم دهد تا مرا بشناسد چون

همه از کوچک و بزرگ مرا خواهند شناخت. من نیز گناهانشان را خواهم بخشید و دیگر آن را بیاد نخواهم آورد" (ارمیا ۵۰: ۲۰).

خوش باد که خداوند برای پذیرش گناهکاران پشیمان تضمین داده و آغوش محبت آمیز خود را باز نموده است. شما که این مطالب را میخوانید آیا راه خود را انتخاب کرده اید؟ آیا از خدا دور و سرگردان شده اید؟ آیا در طلب جشن و عیاشی بر ثمرهای خطا هستید که فقط به خاکستر تبدیل شده و بر روی لبانتان نشسته است؟ و حال گوهر خود را از دست داده اید؟ آیا برنامه زندگیتان بی نتیجه مانده است؟ و امید در دلهایتان مرده است؟ آیا در تنهایی بر ویرانه ای نشسته اید؟ حال آن صدایی که برای مدتها طولانی با قلبتان صحبت کرده و شما به آن گوش نکرده اید بسوی شما آمده بطور واضح و شفاف میگوید "برخیزید و بروید اینجا دیگر در امنیت و آسایش نخواهید بود زیرا بخاطر گناهان شما این مکان محکوم به فنا شده است" (میکاه ۲: ۱۰). به خانه پدر خود بازگشت کنید. او شما را فرا خوانده و میگوید "بازگرد زیرا بهای ترا پرداخت کرده ام" (اشعیا ۴۴: ۲۲).

به پیشنهاد دشمن خود گوش ندهید که میگوید دور از مسیح باش تا اینکه وضعیت بهتری داشته باشی و تا اینکه به اندازه کافی انسان خوبی شده باشی تا بتوانی نزد خدا بروی. به خود نگوئید که من الان وضعیت روحانی خوبی ندارم و خدا از من خشنود نمیشود تا نزد او بروم. اگر تا آزمان صبر کنید آنوقت هرگز نخواهید رفت. وقتی که شیطان به جامه کثیف شما اشاره میکند وعده عیسی را تکرار کنید "ولی بعضی نزد من خواهند آمد و ایشان کسانی هستند که پدرم خدا به من داده است و ممکن نیست هرگز ایشانرا از دست بدهم" (یوحنا ۶: ۳۷). به دشمن بگوئید که خون عیسی مسیح هر گناهی را پاک میکند. دعای داود را دعای خود بسازید "گناه مرا از من دور کن تا پاک شوم مرا شستشو بده تا سفیدتر از برف شوم" (مزامیر ۷: ۵۱).

برخیز و نزد پدر برو. ترا در راه ملاقات میکنیم. او به بهترین نحو شما را خواهد پذیرفت. اگر با ندامت حتی یک قدم بسوی او بردارید او با شتاب تو را در آغوش گرفته

و با محبت ازلی میپوشاند. گوشه‌های او برای شنیدن گریه‌های از سر پشیمانی باز است. همان نخستین کوشش‌های قلبی برای خدا برای او معلوم است. هر چند دعایی متزلزل باشد هر چند اشکی در نهان ریخته شده باشد هر چند اشتیاق قلبی برای قدردانی از خدا ضعیف باشد ولیکن روح خدا رهسپار میشود تا او را دریاورد ... حتی قبل از اینکه دعایی بزبان آورده شود یا اشتیاقی از دل بر آید فیض مسیح به پیش میرود تا به فیضی که برای جانها کار میکند بپیوندد.

پدر آسمانی شما جامه ای را که با گناه آلوده شده است را از تن شما بر میدارد. در نبوت زیبایی زکریا کاهن اعظم یهوشع با لباسی کثیف در مقابل فرشته خدا ایستاده است و معرف فرد گناهکار میباشد. و خداوند فرموده است "فرشته به کسانی که آنجا ایستاده بودند گفت: لباس کثیف او را از تنش در بیاورید. بعد رو به یهوشع کرده گفت: ببین گناهان تو را برداشته ام و اینک این لباس نو را به تو می پوشانم" (زکریا ۴: ۳، ۵). در عین حال خداوند شما را با "جامه‌های رستگاری" ملبس و شما را با "ردای عدالت" میپوشاند" (اشعیا ۱۰: ۶۱). "آنها اگر چه روزی فقیر و بینوا بودند اما اینک خوشبخت و ثروتمندند و خود را مانند کبوتری که بالهایش نقره فام و پرهایش طلایی است با زر و زیور آراسته اند". (مزامیر ۱۳: ۶۸).

او شما را به ضیافت خواهد برد و به همه نشان خواهد داد که چقدر شما را دوست دارد (غزل غزلها ۴: ۲). "اگر از قوانین من اطاعت کنی و هر آنچه که به تو میگویم انجام دهی تو را سرپرست خانه خود میسازم و به تو اجازه میدهم مثل این فرشته‌ها به حضور من بیایی" (زکریا ۳: ۷).

"همانگونه که یک مرد جوان دوشیزه ای را به عقد خود در می آورد آفریننده تو نیز ترا همسر خود خواهد ساخت همانگونه که داماد به تازه عروسش دل میندود خداوند نیز بتو دل خواهد بست" (اشعیا ۵: ۶۲). "زیرا خداوند خدای تو که در میان توست نجات دهنده ای توانا میباشد. او از تو راضی خواهد بود و ترا دوست خواهد داشت و وجود تو مایه شادی و سرور او خواهد بود" (صفینیا ۳: ۱۷). و آسمان و زمین در سرود شادمانی

پدر بهم خواهند پیوست: "پسرم مرده بود الان زنده شده است او گمشده بود و الان پیدا شده است".

تا اینجا در حکایت منجی نت ناموزونی وجود ندارد تا در توازن با منظره شادی طنین انداز شود ولی حال مسیح عامل دیگری را در این حکایت معرفی میکند. وقتی که اسرافکار بخانه آمد "در این اثنا پسر بزرگ در مزرعه مشغول کار بود. وقتی بخانه باز میگشت صدای رقص و ساز و پایکوبی شنید. پس یکی از خدمتکاران را صدا زد و پرسید چه خبر است؟ خدمتکار جواب داد برادرت بازگشته و پدرت چون او را صحیح و سالم باز یافته گوساله پرواری سربریده و جشن گرفته است. برادر بزرگ عصبانی شده و حاضر نشد وارد خانه شود. تا اینکه پدرش بیرون آمد و به او التماس کرد که بخانه بیاید". برادر بزرگتر دلنگران و مضطرب برادر گمشده اش نبود. او برای بازگشت برادر سرگشته با پدر در خانه به شادی نمیپردازد. او از خدمتکار دلیل شادمانی را جویا میشود و با شنیدن پاسخ حسادتش بر انگیخته میشود. او برای خوش آمد گوئی برادرش نمیروید. برادر بزرگتر لطف و مرحمتی که در حق برادر اسرافکارش شده بود را بعنوان توهینی بخود تلقی نمود.

وقتی که پدر بیرون رفت تا او را نکوهش کند بدطینتی و غرور او آشکار گردید. او در خانه پدری زندگی خود را داشت و خدمت خود را بدون تلافی و پاداش فرض کرده بود و سپس با بد انگاری و بدجنسی وضعیت خود را با لطفی که در حق پسری که تازه بازگشته مقایسه کرد. ... او رک و بی پرده میگوید که خدمات و کارهای او مانند یک خدمتکار بوده است و نه مثل یک پسر. در عوض اینکه در حضور پدر شادی ماندگار داشته باشد ذهن او در حال منفعت اندیشی و مال اندیشی بوده است. حرفهای او نشان میدهد که باین دلیل بوده که برادر کوچک در پی لذت گناه رفته بوده است. حال اگر این برادر با عطایای پدر مشارکت کند پسر ارشد خود را متضرر و مغبون بشمار می آورد. او نسبت به برادر خود غبطه میخورد. او بسادگی نشان میدهد که اگر بجای پدرش بود پسر اسرافکار را دیگر نمیپذیرفت. او حتی دیگر برادرش را بحساب نیآورده و او را برادر نمیداند بلکه بسردی از او بعنوان "پسرت" سخن میگوید.

با این حال پدر با رفت با او برخورد میکند. او گفت فرزند عزیزم تو همیشه در کنار من بوده ای و هر چه من دارم در واقع به تو تعلق دارد و سهم الارث توست. در تمام سالهایی که برادرت دربردر بود آیا رجحان و امتیاز همنشینی و مصاحبت با من را نداشته ای؟ پدر هر چه را که از دستش بر می آمد برای شادی فرزنداناش انجام داده بود.

"هر چه که دارم از آن شماست". تنها باید عشق و محبت مرا باور داشته باشی و این هدیه را قبول کنی که برایگان ارزانی شده است.

یک پسر برای مدت زمانی رابطه خود را از خانه اش قطع کرده بود و محبت پدر را تشخیص نمیداد. ولی او اکنون بازگشته است و موج شادی همه افکار مغشوش را زدوده است. "این برادر تو مرده بود و زنده شده است گم بود و پیدا شده است".

آیا برادر ارشد توانست روح ناسپاس خویش را ببیند؟ با اینکه برادر کوچکترش براه ناثواب رفته بود آیا او میتوانست ببیند که همچنان برادرش میباشد؟ در این باب مسیح ساکت بود. زیرا که حکایت همچنان باقی بود و مخاطبان منتظر بودند تا ببینند که نتیجه داستان بکجا می انجامد.

برادر ارشد مبین یهودیانی بود که در ایام مسیح توبه نکرده و نادم نبودند. و فریسیان در هر دوره و عهدی به باجگیران و گناهکاران بدیده تحقیر مینگریستند. بخاطر اینکه آنها خودشان در افراط گناه نرفته بودند امر بایشان مشتبه شده بود که عادل و بی گناهند. مسیح با این عیبجویان و خرده گیران در زمان مناسب برخورد کرده بود. مانند پسر ارشد در حکایت آنان از امتیاز مخصوصی که از خدا یافته بودند برخوردار بودند. آنان ادعا میکردند که فرزند خانه خدا هستند ولی روح مزدوران و اجیران را داشتند. آنان کار میکردند ولی نه از روی عشق و از سر علاقه بلکه به امید اجر و پاداش. از نظر آنان خداوند یک کارفرمای سختگیر و جبار بود. آنان دیدند که مسیح باجگیران و گناهکاران را دعوت میکند تا هدیه فیض را بطور رایگان دریافت کنند. هدیه ای که عالمان

یهودی امیدوار بودند تا با زحمت و ریاضت آنرا تامین کنند - و بهمین خاطر دلخور و ناراحت شدند. بازگشت اسراف کار که قلب پدر را لبریز از خوشی نمود تنها حسادت آنان را برانگیخت.

در حکایت، نکوهش پدر بر پسر ارشد آن رفت آسمانی بود که فریسیان را فرا میخواند. "هر چیزی که دارم متعلق به شماست" - نه بعنوان مزد و پاداش بلکه بعنوان یک هدیه. همانند یک اسرافکار شما نیز میتوانید آنرا دریافت کنید بعنوان عطیه ای از محبت خدا که شایسته آن نبودید.

خود بزرگ بینی و (خود عدالت‌محوری) نه تنها انسان را هدایت میکند به اینکه خدا را بد جلوه بدهد بلکه آنان را در قبال برادران خود، بی عاطفه و خرده گیر بار می آورد. پسر ارشد در خودخواهی و حسادت هر عمل برادرش را مورد سرزنش و نکوهش قرار داد و او را در مضان عیب و اتهام قرار داد. او به هر اشتباهی موشکافانه توجه میکرد و از هر گاهی کوه میساخت. از اینرو در پی توجیه روح بیرحم خود بود. امروز بسیاری چنین عمل میکنند. در حالیکه جان در ستیز بر ضد سیل وسوسه هاست آنان با لجاجت و سرسختی ایستاده و خود رای و شکوه و گلایه نموده و اتهام میزنند. آنان ادعا میکنند که فرزندان خدا هستند ولی با روح شیطان عمل میکنند. با رفتارشان در مقابل برادران این تهمت زندگان خود را در جایی قرار میدهند که خداوند نمیتواند به آنان نور سیما و جلال خود را ببخشد.

بسیاری دائما سوال میکنند "وقتی برای عبادت خداوند خدای قادر مطلق می آییم چه چیز بحضور او بیاوریم؟ آیا اگر بهترین گوساله را برای او قربانی کنیم او از ما راضی خواهد شد؟ اگر هزاران گوسفند و ده ها هزار نهر پر از روغن زیتون به او تقدیم کنیم او از ما خشنود خواهد گردید؟ آیا اگر فرزند ارشد خود را برای گناه خود قربانی کنیم او گناه ما را خواهد بخشید؟ خداوند به ما فرموده است که از ما چه میخواهد. آنچه او از ما میخواهد این است که رحم و انصاف داشته باشیم و با کمال فروتنی احکامش را بجا آوریم" (میکاه ۶: ۶-۸).

این خدمتی است که خداوند میپسندد— "روزه ای که من میپسندم این است که زنجیرهای ظلم را پاره کنید و یوغ ستم را بشکنید و مظلومان را آزاد کنید. خوراکتان را با گرسنگان تقسیم کنید و فقیران بی کس را به خانه خود بیاورید اشخاص برهنه را لباس بپوشانید و از کمک به بستگان دریغ نکنید" (اشعیا ۵۸: ۷، ۶). وقتی که خود را گناهکار دیدید تنها با محبت پدر آسمانی نجات یافتید آنگاه برای دیگران که در رنج گناه هستند رفت و دلسوزی خواهید داشت. حسادت و سرزنش نمیتواند فلاکت و ندامت را التیام بخشد.

وقتی که بیخ خودخواهی در قلب ذوب شود با خدا همدلی خواهید داشت و خوشی او را در نجات یک فرد گمشده با هم تقسیم خواهید نمود.

این درست است که شما ادعا کنید که فرزند خدا هستید ولی چنانچه این ادعا درست باشد این "برادر شما" بود که "مرده بود و حال زنده شده است گمشده بود و الان پیدا شده است". او نزدیک و خویشاوند شماست و خدا او را بعنوان فرزند خود میشناسد. اگر خویشاوندی خود را حاشا کنید نشان می دهید که شما کارگر و مزد بگیر خانه هستید و نه فرزندی از خانواده خدا.

گرچه برای خوش آمد گوئی گمشده نخواهید آمد با اینحال جشن ادامه خواهد یافت. آنکه بازگشته است مکانی در کنار پدر خواهد داشت و خداوند کاری باو خواهد سپرد. شدت بخشندگی خدا همان شدت عشق و محبت اوست. و شما از تاریکی به روشنایی خواهید رسید. "اما کسی که محبت نمیکند خدا را نمیشناسد زیرا خدا محبت است" (اول یوحنا ۴: ۸).

فصل ۱۷

یکسال دیگر نیز فرصت بدهید



این فصل بر اساس کتاب لوقا ۱۳: ۱-۹ تدوین گردیده است.

مسیح در تعالیم خود هشدارهای داوری را با دعوت به رحمت ربط داد. "فرزند خدا نیامد تا زندگی بشر را نابود سازد بلکه تا آنان را رستگار سازد" (لوقا ۹: ۵۶). "خدا فرزند خود را فرستاده است نه برای اینکه مردم را محکوم کند بلکه بوسیله او نجاتشان دهد" (یوحنا ۱۷: ۳). رسالت و ماموریت رحیمانه او در ارتباط با عدالت خدا و داوری در تمثیل درخت انجیر بی ثمر بتصویر کشیده شده است.

مسیح مردم را در باره آمدن ملکوت خدا بر حذر داشته بود و با صراحت مسامحه و سهل انگاری آنان را ملامت کرده بود. آنان با نشانه های آسمان بسرعت میتوانند وضعیت هوا را پیش بینی کنند ولی نشانه های زمان که به وضوح اشاره به رسالت او داشت را تشخیص نمیدادند.

ولی مردم نتیجه گیری میکنند که شایسته ملکوت هستند و پیام نکوهش آمیز برای آنان نیست بلکه برای دیگران است. عیسی به شنوندگان خود از واقعه ای سخن گفت که شور عظیمی بپا ساخته بود. برخی از داوریهای پنطیوس پیلاتوس فرمانروای یهودیه مردم را مورد جفا و آزار قرار داده بود. غوغایی در اورشلیم بپا شده بود و پیلاتس در تلاش افتاده بود تا با خشونت آنرا سرکوب سازد. در یک موقع سربازان وی اشیای گرانبهای معبد را بتاراج برده بودند و زیارت و قربانی کردنیهای جلیلیان را قطع کرده بودند. یهودیان این مصیبت را بعنوان یک داوری و مزد گناه در نظر گرفته بودند و با خشنودی نهانی از این واقعه بدیگران میگفتند. آنان میپنداشتند چون خوش اقبال هستند از دیگران نیز بهترند بنابراین بیشتر از جلیلیان مورد لطف خدا قرار گرفته اند. آنان از عیسی برای این مردم انتظار شنیدن کلام سرزنش و محکومیت داشتند و شک نداشتند که آنان حقا "شایسته مجازاتند."

حواریون مسیح جسارت نکردند تا ایده های خود را ابراز کنند تا اینکه آنان نظر سرور خود را شنیدند. او به آنان دروس تمثیلی را ارائه نموده بود که راجع به داوری و قضاوت در باره خصوصیت مردمان دیگر بود که مجازات را بر اساس قضاوت محدود و کوتاه نظرانه میسنجیدند. با اینحال به مسیح نگاه میکردند تا این مردم را بعنوان گناهکارانی فراتر از دیگران تقبیح کند. آنان در عظمت پاسخ او به شگفتی افتادند.

منجی رو به سوی جمعیت گردانیده و گفت: "آیا تصور میکنید که این عده از سایر مردم جلیل گناهکارتر بودند که اینگونه رنج دیدند و کشته شدند؟ به هیچ وجه. شما نیز اگر از راههای بد خویش بازنگردید مانند ایشان هلاک خواهید شد." این مصیبت تکان دهنده و دهشتناک تدبیری بود تا قلبهای ایشان را متواضع سازد و اینکه آنان از گناهان خود توبه کنند. توفان انتقام بر سر همه کسانی که ملجایی در مسیح نیافته بودند به مرحله انفجار رسیده بود.

وقتیکه عیسی با حواریون و جمعیت سخن گفت با نگاهی اجمالی پیشگویی کرده و اورشلیم را دید که در محاصره سپاه لشکریان است. او شیپور بیگانگان را شنید که

در حال رژه بر علیه شهر برگزیده هستند و دید که هزاران هزار در محاصره هلاک شدند. بسیاری از یهودیان مانند جلیلیان در تالارهای معبد بقتل رسیدند که در حال تقدیم قربانی بودند. مصیبتی که بر افراد فرود آمده بود اخطارها و هشدارهای خدا بودند به قومی که بطور یکسان تقصیر کار بودند. عیسی گفت شما نیز اگر توبه نکنید هلاک خواهید شد. برای زمان اندکی روز آزمایش و بازخواست برای آنان تداعی شد. هنوز برای آنان زمانی باقی بود تا در باره چیزهاییکه وابسته به سلامتی و آرامش آنان است اطلاع حاصل نمایند.

سپس این داستان را بیان فرمود که شخصی در باغ خود درخت انجیری کاشته بود و هر بار که به آن سرمیزد میدید که میوه ای نیاورده است سرانجام صبرش به پایان رسیده و به باغبان خود گفت: این درخت را ببر چون سه سال تمام انتظار کشیده ام و هنوز یک دانه انجیر نداده است. نگه داشتنش چه فایده ای دارد؟"

مخاطبین مسیح نمیتوانستند کاربرد کلام او را بد تعبیر کنند. در آوازه‌های داود بنی اسرائیل تاک خوبی بود که از مصر بیرون آورده شد ... اشعیا نوشت: "داستان تاکستان داستان قوم خداوند است. بنی اسرائیل همان تاکستان هستند و مردم یهودا نهالهایی که خداوند با خشنودی در تاکستان خود نشانده" (اشعیا ۷: ۵). نسلی که عیسی از آن پدید آمده بود با درخت انجیر در تاکستان خداوند معرفی شده است - در کانون توجهات و برکات خاصی که او را احاطه کرده بود.

هدف خداوند برای مردم خویش و امکانات با شکوهی که در مقابل داشتند در کلامی زیبا ردیف شده بود "من غم مردم ماتم زده اورشلیم را به شادی و سرور و نوحه آنان را به سرود حمد و ستایش تبدیل خواهم کرد". (اشعیا ۳: ۱۶). یعقوب رو به موت بود و با روح وحی به پسر محبوب خود گفته بود "یوسف درخت پرثمریست در کنار چشمه آب که شاخه هایش به اطراف سایه افکنده است. باشد که خدای قادر مطلق خدای پدرت تو را یاری کند و از برکات آسمانی و زمینی بهره مند گرداند و فرزندان تو را زیاد سازد" (پیدایش ۴۹: ۲۵، ۲۶). پس خداوند اسرائیل را مانند تاکستانهای خوب در کنار چشمه

های آب کاشته بود. او تاکستان خود را "بر تپه ای حاصلخیز" کاشته بود. "و او زمینش را کند و سنگهایش را دور ریخت و بهترین درختان مو را در آن کاشت" (اشعیا ۵: ۱، ۲).

"و او چشم انتظار انگور نشست اما تاکستانش انگور ترش آورد" (اشعیا ۲: ۵). امت ایام مسیح خداترسی و تقوای بیشتری را نسبت به یهودیان زمانهای اولیه نشان دادند ولی آنان حتی نیازمند تر از شهید فیض روح خدا بودند. میوه های ارزشمند شخصیت که زندگی یوسف را چنان معطر و زیبا ساخته بود در قوم یهود آشکار نشد.

خداوند در فرزند خود در پی میوه بود و هیچ نیافت. اسرائیل ضایع کننده زمین بود. وجود آن لعنت بود که مکان تاکستان را پر کرده که یک درخت حاصلخیز میتوانست جای آنرا پر سازد. اسرائیل برکات جهان را ربوده بود. اسرائیلیان خداوند را در میان اقوام بد جلوه داده بودند. آنان نه تنها بلااستفاده بودند بلکه یک مانع جدی بحساب می آمدند. در حد زیادی مذهب آنان گمراه کننده شده بود و در عوض نجات و سازندگی تباهی و ویرانی شده بود.

در تمثیل، مراقب تاکستان نمیخواهد که چنانچه درخت ثمر ندهد قطع شود بلکه او علاقه مالک را در باره درخت بی حاصل به مشارکت میگذارد. هیچ چیزی نمیتواند او را بیش از این از دیدن رشد و حاصلخیزی خوشحال کند. باغبان به خواسته مالک پاسخ داده و میگوید "باز هم به آن فرصت بدهید. بگذارید یک سال دیگر هم بماند تا از آن بخوبی مواظبت کنم و کود زیاد به آن بدهم. اگر سال آینده میوه داد چه بهتر".

باغبان از خدمت به گیاه نومید کننده سر باز نمیزند. او با عزم راسخ ایستاده و آماده است تا مراقبت بیشتری از آن بعمل آورد.

او محیط را برایش مطلوب نموده و از هر توجهی مضایقه نخواهد کرد.

مالک و باغبان تاکستان علاقه واحدی به درخت انجیر دارند. از اینرو پدر و پسر برای امت برگزیده در محبت یکی بودند. مسیح به مخاطبان خود میگفت که فرصتهای بیشتری به آنان داده خواهد شد. هر روشی را که محبت خدا بتواند تدبیر کند بکارگمارده خواهد شد که آنان بتوانند درختان عدالت گردیده و برای برکت دادن به جهان میوه بیاورند.

عیسی در تمثیل از نتیجه کار باغبان چیزی نگفت. در آنزمان داستان او پیش از موعد تمام شد. نتیجه داستان در نسلی که کلام او را شنید باقیماند.

آزیرهای خطر در امتداد مسیر برای نسل ما بصدا در آمده است. آیا شما دل‌های بی تفاوت درختان بی ثمر در تاکستان خدا هستید؟ آیا کلام بد در آینده نزدیک درباره شما خواهد بود؟ چه مقدار هدایای او را دریافت نموده اید؟ برای چه مدت او مراقب بود و منتظر بود که محبت او ثمر بدهد؟ شما که تحت مراقبت باغبان در تاکستان او کاشته شده اید امتیاز و برتری دارید. چقدر پیام محبت آمیز انجیل قلب شما را بلرزه در آورده است! شما نام مسیح را بر خودحامل میکنید. شما در ظاهر عضوی از کلیسای بدن او هستید و با اینحال شما از رابطه با قلب عظیم محبت نا آگاهید. جریانهای حیات در شما جاری نیست. فیضهای مطبوع ذات او که "ثمرات روح" هستند در زندگی شما دیده نمیشوند.

درخت بیحاصل از باران و آفتاب و مراقبت باغبان بهره مند است. درخت از خاک تغذیه میکند. ولی شاخه‌های بیحاصل تنها به زمین سایه می‌اندازد پس گیاهان حاصلخیز نمیتوانند در زیر سایه آن رشد و نمو کنند. پس هدیه خدا بوفور به شما ارزانی شده ولی آن هدایا ممکن است بدرد دیگران بخورد.

گرچه ممکن است بطور مبهم این را درک کرده باشید که مزاحم زمین هستید. با اینحال خداوند با رحمت عظیم خود شما را قطع نکرده است. او با دلسردی بشما نگاه نمیکند او با بی تفاوتی از شما روی بر نمیگرداند و شما را رها نمیکند تا تباه شوید. او به

شما نگریسته و با نگرانی که قبلا از اسرائیل داشته بانگ بر می آورد که "ای اسرائیل چگونه ترا از دست بدهم؟ چگونه بگذارم بروی؟ چگونه میتوانم تو را مثل ادمه و صبوئیم رها کنم؟ زیرا من خدا هستم نه انسان" (هوشع ۸،۹: ۱). منجی دلسوز در نگرانی برای شما میگوید بگذارید یکسال دیگر هم بماند تا از آن بخوبی مراقبت کنم و کود زیاد به آن بدهم.

مسیح با محبت خستگی ناپذیر اسرائیل را مراقبت نمود و آنان را دعوت کرد تا بر سر عقل بیایند ولی آنها او را مصلوب نمودند. مسیح بر روی صلیب دعا کرد "ای پدر اینها را ببخش زیرا که نمیدانند چه میکنند". پس از صعود مسیح به آسمان، انجیل برای بار اول در اورشلیم موعظه شد. در آنجا روح القدس بارید. در آنجا اولین کلیسای انجیل با قدرت منجی قیام نموده از مرگ آشکار شد. در آنجا صورت استیфан مانند صورت فرشته ای شد" (اعمال رسولان ۶: ۱۵) - او به مسیح شهادت داد و جان خود را نیز بر سر آن گذاشت. همه چیزهایی که آسمان میتواند بدهد ارزانی گردید. مسیح میگوید "دیگر چه میبایست برای باغ خود میگردم که نکردم؟" (اشعیا ۵: ۴). پس توجهات و زحمات او برای شما کاهش نیافته بلکه افزایش هم یافته است. او همچنان میگوید "من از این تاکستان مراقبت میکنم و مرتب آنرا آبیاری میکنم. روز و شب مواظب هستم تا کسی به آن آسیبی نرساند" (اشعیا ۳: ۲۷).

اگر میوه آورد که چه بهتر و گرنه تصمیمی برای آن گرفته خواهد شد.

قلبی که به الهامات الهی پاسخ ندهد سخت میشود تا اینکه بیش از این مستعد پذیرش تاثیر روح القدس نخواهد بود. پس از آن سخنی گفته میشود که "آنها بپرید ننگه داشتش چه فایده ای دارد؟"

امروز او شما را دعوت میکند: "ای قوم اسرائیل بسوی خداوند خدای خود بازگشت کنید... شما را از بت پرستی و بی ایمانی شفا خواهیم داد... من مثل باران بر اسرائیل خواهم بارید و او مثل سوسن خواهد شکفت و مانند سرو آزاد لبنان در زمین ریشه

خواهد دوانید... مردم بار دیگر زیر سایه اش استراحت خواهند کرد و او مثل باغی پر آب و مانند تاکستانی پر شکوفه و همچون شراب لبنان معطر خواهد بود... من مثل درختی همیشه سبز در تمام مدت سال به اومیوه خواهم داد" (هوشع ۱: ۴-۸).

فصل ۱۸

به شاهراهها و کوره راهها بروید



این فصل بر اساس کتاب لوقا ۲۴-۱۲، ۱۴:۱ تدوین گردیده است

عیسی مهمان یک فریسی بود. او دعوت غنی و فقیر را میپذیرفت و بر اساس سنتی که داشت صحنه را با دروس حقیقت خود ارتباط میداد. در میان یهودیان ضیافت مذهبی با همه چاشنیهای شادی ملی و مذهبی مخلوط بود. و مهمانی برای آنان نوعی از برکات حیات ابدی بود. ضیافت عظیمی که در آن با ابراهیم - اسحق - و یعقوب همنشینی دارند در حالیکه غیریهودیان بیرون ایستاده و چشم انتظار بودند درس هشدارآمیزی که مسیح خواهان ارائه آن بود با تمثیل (ضیافت بزرگ) بتصویر کشیده شد. یهودیان در برکات خدا را که هم برای حال و هم برای حیات اخروی بود بروی خود بسته بودند. آنان رحمت خدا را برای غیر یهودیان انکار کردند. با این حکایت مسیح نشان داد که آنان خودشان در همان زمان دعوت رحمت را رد کردند که فراخوانی از ملکوت خدا بود.

او به آنان نشان داد که دعوتی را که بی اهمیت و حقیر شمردند نزد کسانی فرستاده خواهد شد که - حقیر شمرده شدند - کسانی که رانده شده اند گویی جذامیانی هستند که باید از آنان دوری کرد.

در انتخاب کردن مهمانان برای ضیافت فریسی علاقه خود خواهانه خود را معیار انتخاب مهمان کرده بود. مسیح به او گفت "هرگاه ضیافتی ترتیب میدهی دوستان و برادران و بستگان و همسایگان ثروتمند خود را دعوت نکن چون ایشان هم در عوض تو را دعوت خواهند کرد بلکه وقتی مهمانی میدهی فقرا لنگان و شلان و نابینایان را دعوت کن. آنگاه خدا در روز قیامت درستکاری تو را اجر خواهد داد زیرا کسانی را خدمت کردی که نتوانستند محبتت را جبران کنند".

مسیح آموزه ای که از طریق موسی به اسرائیل داده بود را مجدداً تکرار کرد. در ضیافت مذهبی خداوند به آنان راهنمایی کرده بود که "غریبه ها و بیوه زنان و یتیمان داخل شهرتان را بگوتید بیایند بخورند و سیر شوند". (تثنیه ۱۴: ۲۹). این دور هم جمع شدن آنها برای اسرائیل دروس پند آموز بودند. بدینسان با آموختن لذت مهمان نوازی درست، مردم در سراسر سال باید محرومان و فقیران را مورد تفقد و توجه خود قرار میدادند. و این ضیافتهای معنی و مفهوم بیشتری از یک مهمانی را داشتند. برکت روحانی که به اسرائیل داده شده بود تنها برای خودشان نبود. خداوند نان حیات را به آنان داده بود که باید به جهان توزیع میکردند.

آنان این کار را انجام ندادند. کلام مسیح نکوهشی بر خودپسندی های آنان بود. برای فریسیان کلام او ناخوشایند بود. با امید به اینکه بحث را عوض کنند یکی از آنها بادی از تقدس نمایی در غیغب انداخته بانگ بر آورد و گفت "خوشا بحال کسی که در ضیافت ملکوت خدا شرکت کند". این فرد با اطمینان زیادی سخن گفت گویی که او جایگاه خود را در ملکوت حتمی میدانست. رفتار او مشابه رفتار کسی بود که از رستگاری مسیح در خوشی است در حالیکه آنان با شرایطی که بموجب آن رستگاری وعده داده شده است موافق نبودند. روح او مانند بلعام بود که دعا میکرد "ایکاش مانند

عادلان بمیرم و عاقبت من مانند عاقبت ایشان بشود" (اعداد ۳: ۱۰). فریسی به شایستگی خود برای ملکوت نمی اندیشید بلکه از آنچه که امیدوار بود در ملکوت از آن مستفیض و محظوظ شود. قصد او از این اظهار نظر این بود تا فکر مهمانان را در ضیافت از موضوعی که وظیفه عملی آنان بود منحرف سازد. او خیال کرد که آنان را از زندگی حاضر به زمان قیام برای داوری ببرد.

مسیح فکر فرد متظاهر و ریاکار را خواند و چشمان خود را در مقابل جمعیت به او دوخت و امتیازات کنونی آنانرا را برشمرد. او بایشان نشان داد که در همان زمان وظیفه ای برای عمل کردن به عهده آنان بوده است و آن اینست که سعادت آخرت را با دیگران بشارکت بگذارند.

او گفت مردی ضیافت مفصلی ترتیب داد و بسیاری را دعوت کرد. موعد ضیافت فرا رسید و میزبان خدمتکار خود را به مدعوئی که انتظارشان را داشت برای بار دوم فرستاد: "بیاید که همه چیز آماده شده است". ولی به دعوت او بی تفاوتی و بی اعتنایی نشان داده شد. همگی به نوعی عذر و بهانه آوردند. اولی گفت که بتازگی قطعه زمینی خریده است و باید آنرا ببیند و خواست تا عذر او را بپذیرد. و دیگری گفت که پنج جفت گاو خریده است و باید برود و آنها را امتحان کند و استدعا کرد که عذرش پذیرفته شود. و دیگری گفت که تازه ازدواج کرده و بهمین دلیل نمیتواند بیاید.

هیچیک از این بهانه ها بر اساس اضطرار و ضرورت نبود. مردی که میگفت باید برود تا زمینش را ببیند آنرا قبلا خریداری کرده بود. عجله او برای رفتن و دیدن آن ناشی از این واقعیت بود که علاقه و میل او در خریدش مستغرق شده بود. گاوها نیز داستانی بیش نبود. امتحان کردن آنها تنها برای قانع شدن از خرید بود. عذر سوم دلیل محکمی نداشت. واقعیت این بود که ازدواج کردن مانعی برای حضور در ضیافت نبود. به همسر او نیز خوش آمدگویی گفته میشد و از او پذیرایی میگرددید. ولی او برنامه دیگری برای تمتع داشت و برایش قانع کننده تر از این بود که به مهمانی برود. برای او حضور در جمعی دیگر لذت بخش تر از رفتن به ضیافت میزبان بود. او عذری نخواست و حتی در

امتناع خود از رفتن وانمود به ادب و نزاکت نمود. "نتوانستن" تنها پرده ای بر روی این حقیقت بود که "علاقه ای به آمدن ندارم".

همه بهانه ها فاش کننده ذهنی مشوش و پر مشغله است. افراد دعوت شده به مهمانی در جذابیت های دیگری غرق شده بودند. دعوتی را که آنان الزام به پذیرش داشتند بکناری زده شد و دوست سخاوتمند با بیعلاقگی و بی تفاوتی آنان مورد توهین و بی احترامی واقع شد.

مسیح با بیان حکایت ضیافت بزرگ برکاتی را عنوان کرد که از طریق انجیل ارائه شده است. آنچه که تدارک دیده شده چیزی نیست بجز خود عیسی مسیح. او نانی است که از آسمان نازل گردیده و از طریق او نهر نجات و رستگاری جاری میشود. و به مسیح بعنوان "بره خدا که گناه جهان را بر خود گرفت" اشاره شده است (یوحنا ۱: ۲۹). ضیافتی که مسیح آنرا بیان نمود هدیه عظیمی بود - هدیه ای که فراتر از ارزش گذاری است. محبت خدا ضیافت گرانبها را تهیه دیده بود و منبع و مرجعی پایان ناپذیر را فراهم ساخته بود. "هر که این نان را بخورد تا ابد زنده میماند" (یوحنا ۵: ۴).

ولی بجهت پذیرش ضیافت انجیل، آنان باید علاقه ها و توجهات دنیوی را پائین تر و مادون تر از هدف دریافت مسیح و عدالت او قرار دهند. خداوند همه چیز به انسان داد و از او خواست تا امور خدا را مافوق توجهات دنیوی و خودخواهانه قرار دهد. او نمیتواند کسی را که ذهن و قلبش در گرو چند چیز است را بپذیرد. قلبی که مجذوب تمايلات دنیوی است نمیتواند برای خدا واگذار شود.

درسی برای همه زمانها: ما بایستی دنباله رو بره خدا باشیم به هر جایی که میرود برویم. رهنمودهای او بایستی نسبت به هر چیزی ارجحیت داشته باشند. مصاحبت و همراهی با او مافوق معاشرت با دوستان دنیوی است. مسیح میگوید "اگر پدر و مادر خود را بیش از من دوست بدارید لایق من نیستید" (متی ۱۰: ۳۷).

در اطراف میز غذای خانواده وقتی که نان روزانه را تکه میکردند بسیاری در ایام مسیح این کلام را تکرار میکردند "چه مبارک و با سعادت است کسیکه در ملکوت خدا نان بخورد". ولی مسیح نشان داد که چقدر مشکل است تا برای میزی که با قیمت ازلی تدارک دیده شده میهمان پیدا کرد. آنانیکه به کلام او گوش فرا دادند میدانستند که به دعوت رحیمانه بی اعتنایی کرده اند. برای آنان دارایی های دنیوی - ثروتها و سرگرمیها و لذات جذاب و دلربا بود. همگی با یک بیان عذر و بهانه آوردند.

الان نیز همینطور است. اصرار بر اعتذار از نرفتن به ضیافت به مثابه دستاویزی برای رد کردن دعوت انجیل بود. آن مردان اظهار داشتند که نمیتوانستند توجهات خود را به تقاضا و دعوت انجیل معطوف داشته و کامیابی های دنیوی خویش را به مخاطره بیندازند. آنان علاقه های دنیوی خود را ارزشمند تر از امور جاودانی و آخرت بحساب می آورند. برکاتی که از خدا دریافت نمودند سدی برای جدایی جانهای آنان از خالق و رهایی دهنده خود شد. آنان نمیخواهند تا از تفریحات دنیوی فاصله بگیرند. و به پیام آورنده رحمت میگویند "فعلا برو هرگاه وقت کردم به دنبال می فرستم" (اعمال رسولان ۲:۵۴). دیگران اشاره به مشکلاتی میکنند که با اطاعت از دعوت خدا در روابط اجتماعی آنان بوجود خواهد آمد. آنان میگویند که نمیتوانند طاقت دوری از همآهنگی با خویشان و بستگانشان را داشته باشند. از اینرو آنان ثابت میکنند که همان مدعیانی هستند که در حکایت از آنان شرح داده شد. صاحب ضیافت بهانه های سست آنان را بعنوان اهانت و تحقیری برای دعوت خود بشمار آورد.

مردی که گفت "من تازه همسری اختیار کرده ام و نمیتوانم بیایم" معرف یک گروه بزرگ است. بسیاری از زنان و مردان همسران خود را از اجابت به دعوت خدا باز میدارند. شوهر میگوید "من نمیتوانم مطیع عقایدم باشم در حالیکه همسرم با آن مخالف است. ایراد گیری او مرا بشدت برای انجام عقایدم در تنگنا قرار میدهد. زن دعوت خیرخواهانه را میشنود: "بیا که همه چیز آماده است" و او میگوید "استدعا میکنم که عذر مرا بپذیری. من باید با شوهرم بروم و بنابراین نمیتوانم بیایم". قلب

فرزندان تحت تاثیر قرار میگیرد. آنان مایل هستند که به مهمانی بروند. ولی آنان پدر و مادر خود را دوست دارند و از آنجا که اینها اعتنایی به دعوت انجیل نمیکند فرزندان فکر میکنند که به تنهایی نمیتوانند در ضیافت پذیرفته شوند. آنان نیز میگویند "عذر ما را بپذیرید".

همه این افراد دعوت منجی را رد میکنند زیرا از این هراس دارند که مبدا حلقه خانوادگی آنان شکسته و از هم پاشیده شود. آنان فرض میکنند که با سر باز زدن از احکام خدا آرامش و کامیابی را در خانه خود تضمین کرده اند ولی این پنداری بیهوده بیش نیست. آنانیکه خودخواهی بکارند خودخواهی درو میکنند. در انکار محبت مسیح آنان کسی را که میتواند خلوص و استواری را به بشر بدهد رد میکنند... آنان نه تنها ملکوت آسمان را ازدست میدهند بلکه از لذت حقیقی ملکوت که برای شفاعت ما قربانی کرد محروم میمانند.

در حکایت، برگزار کننده ضیافت آموخت که چگونه با دعوت او رفتار شده است و "با عصبانیت به خدمتکاران خود گفت فوری به شاهرهاها و کوره راهها بروید و فقرا و مفلوجان و شلان و کوران را دعوت کنید".

میزبان از کسانی که سخاوت و انعام او را خوار شمردند روی گردانید و طبقه ای را دعوت کرد که غنی نبودند و خانه و زمینی در تملک خود نداشتند. او کسانی را دعوت کرد که فقیر و گرسنه بودند و قادران سفره پر رونقی بودند که برایشان چیده شده است. "مسیح گفت مطمئن باشید گناهکاران و فاحشه ها زودتر از شما وارد ملکوت خداوند خواهند شد" (متی ۲۱: ۳۱).

هرچند مفلوکان ممکن است گونه بشری باشند که انسان به آنان پشت پا زده و بکناری زده است - آنان از دید محبت آمیز خدا پست و حقیر نیستند. مسیح مشتاق مراقبت از افسردگان - درماندگان - و ستمدیدگان است که نزد او بیایند. او میخواهد تا نور هدایت را بر آنان بتاباند و خوشی و آرامشی را که در هیچ جا یافت نمیشود به آنها بدهد.

او روح القدس را فرستاد تا با رفت برای آنان دلسوزی کند و در طلب این باشد که آنها را بسوی خود بکشاند.

خدمتکاری که فقیران و کوران را به خانه آورد به ارباب خود گزارش داد "آنچه که فرمان دادی انجام شد و هنوز جا هست، و ارباب به خدمتکار خود گفت به بزرگراهها و کوره راهها برو و از آنها بخواه تا بیایند تا خانه پرشود". در اینجا مسیح اشاره به کار انجیل در خارج از قلمرو یهودیه دارد که بزرگراهها و کوره راههای جهان است.

در اطاعت از این فرمان پولس و برنابا به یهودیان اعلان نمودند "لازم بود که پیغام خدا را اول به شما یهودیان برسانیم ولی حالا که شما آن را رد کردید آنرا به غیر یهودیان اعلام خواهیم کرد چون شما نشان دادید که لایق حیات جاودانی نیستید، و این درست همان است که خداوند به من فرمود: من تو را تعیین کردم تا برای اقوام غیر یهود نور باشی و ایشان را از چهار گوشه دنیا بسوی من راهنمایی کن" (اعمال رسولان ۱۳: ۴۶-۴۸).

پیام انجیلی که بواسطه حواریون و رسولان مسیح اعلان شد خبر اولین بازگشت او به جهان بود. و مژده ای از نجات از طریق ایمان برای آنان بود. این اشاره به بازگشت ثانی مسیح با جلال آسمانی بود تا امت خویش را رستگار سازد. و این به انسان از طریق ایمان و اطاعت امید میبخشد. این پیام امروز به انسان داده شده است و در این زمان خبری میگوید که آمدن دوباره مسیح نزدیک است. نشانه هایی که او از آمدن دوباره خود داد کامل شده اند و با تعلیم کلام خدا باید بدانیم که آمدن او بسیار نزدیک است.

یوحنا از پیام انجیل تنها قبل از رجعت ثانی مسیح در مکاشفه پیشگویی میکند. او فرشته ای را در حال پرواز میبیند " که پیغام شاد انجیل جاودانی را برای اهالی زمین میبرد تا بگوش هر قوم و قبیله از هر زبان و نژاد برساند. فرشته با صدای بلند میگفت

خدا را احترام و تمجید کنید زیرا وقت آن رسیده است که مردم را داوری کند" (مکاشفه ۱۴:۷, ۶).

در نبوت هشدار در باره زمان داوری با پیام مربوطه با آمدن پسر انسان در ابرهای آسمان همراه است. اعلان داوری هشداری است که رجعت ثانی مسیح نزدیک است. این آگهی انجیل جاودان خوانده میشود. بنابراین موعظه رجعت ثانی مسیح اعلان خبر نزدیکی آمدن اوست که بخشی ضروری از پیام انجیل است.

کتاب مقدس اعلان میکند که در روزهای آخر مردم بدنبال جذبه های دنیوی هستند - در عیش و جمع آوری پول. آنان نسبت به واقعیت‌های ابدی نابینا هستند. مسیح گفت "در آن زمان مردم دنیا سرگرم عیش و نوش و مهمانی و عروسی خواهند بود درست همانطور که در زمان نوح قبل از آمدن طوفان مشغول بودند. در آن وقت کسی باور نمیکرد که واقعا طوفانی در کار باشد تا آنکه طوفان آمد و همه آنان را برد. آمدن من نیز چنین میباشد" (متی ۲۴:۳۹-۳۷).

امروز نیز چنین است. مردم در شتاب برای یافتن لذات خودخواهانه هستند گوئی که خدایی نیست، ملکوتی نیست و آخرتی در کار نیست. در ایام نوح هشدار طوفان فرستاده شد تا موجب شود که بشر از شرارت‌هایش دست برداشته توبه کنند. پس پیام آمدن مسیح بمنظور برخاستن و بیدار شدن از فریفتگی در چیزهای دنیوی است. منظور این است تا به آنان هشدار داده و آنها را در باره واقعیت‌های ابدی بیدار سازد تا شاید به دعوت سفره خدا اعتنا کنند.

دعوت انجیل برای تمام دنیاست - "برای هر قوم و قبیله از هر نژاد و زبان" (مکاشفه ۱۴:۶). آخرین پیام هشدار و رحمت برای منور ساختن زمین با جلال اوست. این برای دستیازی به همه طبقات مردم است چه فقیر و چه غنی - در هر رتبه و درجه اجتماعی. مسیح میگوید "به شاهراهها و کوره راهها برو و از آنان بخواه تا بیایند تا اینکه خانه ام پر شود".

دنیا برای فقدان انجیل در هلاکت افتاده است. کلام خدا در قحطی افتاده است. تعداد قلیلی هستند که کلام خدا را با سنتهای بشری مخلوط نمیکنند. گرچه مردم کتاب مقدس را در دست خود دارند ولی برکاتی را که در آن گذارده شده است را دریافت نمیکنند. خداوند خادمان خود را فرا میخواند تا پیام او را به مردم منتقل کنند.

کلام زندگی جاودان باید به کسانی که در هلاکت از گناهانشان هستند رسانده شود.

در فرمان: به شاهراهها و کوره راهها بروید، مسیح کار بشارت خود را به تمام کسانی که فرا خوانده اند ابلاغ میکند. همه جهان میدان و عرصه مبلغان مسیح است. همه خانواده بشر جماعت الهی محسوب میگردند. خداوند خواهان آن است که کلام فیض بخش او به هر خانه ای و برای هر جان زنده ای برده شود.

در حد بالایی این کار باید با کار و زحمت شخصی انجام گیرد. این روش مسیح بود. کار او بطور وسیعی از گفتگوهای رو در رو تشکیل شده بود. حتی یک نفر از مخاطبینش برای او مورد توجه و احترام قرار داشتند. اغلب از طریق آن یک نفر بود که پیام به هزاران نفر تعمیم داده میشد.

ما منتظر جانمایی نخواهیم ماند تا نزد ما بیایند بلکه ما باید در جستجوی آنان در هر جایی که هستند باشیم. وقتیکه کلام در منبر موعظه گردید کار تازه شروع شده است. جماعتی وجود دارند که با انجیل هرگز نمیتوان آنان را صید نمود مگر اینکه انجیل نزد آنان برده شود.

دعوت به ضیافت ابتدا برای امت یهود بود مردمی که فرا خوانده شده بودند تا بعنوان معلمین و رهبران ایمانی بشر باشند مردمی که طومارهای نبوتی از پیشگوییهای ظهور مسیح را داشتند و کسانی که خدمات سمبلیک از پیش آگهی دهنده برای رسالت او به آنان سپرده شده بود. چنانچه کاهنان و مردم یهود اعتنایی به فراخوان الهی داشتند باید با پیامرسانان مسیح متحد شده و دعوت انجیل را بگوش جهانیان میرسانند. حقیقت

به آنان سپرده شده بود که آنها بدیگران ابلاغ کنند. وقتی که آنان این دعوت به همیاری را نپذیرفتند آنگاه دعوتنامه به فقیران و علیلان و لنگان و کوران ارسال شد. باجگیران و گناهکاران نیز دعوت شدند. وقتیکه دعوت انجیل برای غیر یهودیان ارسال شد آنان باید همان کار مشابه خواسته شده را بانجام برسانند.

"در بزرگراهها" پیام ابتدا باید داده شود - به مردانی که نقش فعالی در کار جهان دارند - به معلمان و رهبران مردم.

بگذارید تا پیامرسانان خدا این را در ذهن بسپارند. به چوپانان گله ها - معلمینی که از جانب خدا گماشته شده اند - کلام باید بگونه ای باشد که به آن اعتنا شود. با آنانیکه به رتبه های بالاتر اجتماعی تعلق دارند باید با ملایمت دلسوزانه و احترام برادرانه رفتار شود. مردم تاجر و امین - مردم با استعداد های مبتکرانه و دارای بصیرت علمی - مردان باهوش و ذکاوت - معلمان انجیل که ذهنشان برای حقیقت خاص این زمان فرا خوانده نشده است - اینها باید اولین کسانی باشند که دعوت را میشنوند. دعوت به آنان باید ابلاغ شود.

برای توانگران کاری باید صورت پذیرد. آنان باید بمسئولیت خویش واقف شوند بعنوان کسانی که هدایای آسمانی به آنان بامانت سپرده شده است. به آنان باید یادآوری شود تا بدانند که او کسی است که مردگان و زندگان را داوری میکند. با کار شماست که مرد توانگرمحبت و ترس از خدا را خواهد شناخت. اکثر اوقات توانگر به مال و ثروت خود تکیه میکند و احساس خطر نمیکند. چشمان دل او باید مجذوب چیزهای با ارزش غیرفانی باشد. او باید قدرت خیریت حقیقی را تشخیص دهد که میگوید "ای تمام کسانی که زیر یوغ سنگین زحمت میکشید نزد من آبیید و من بشما آرامش خواهم داد. یوغ مرا بدوش بکشید و بگذارید من شما را تعلیم دهم چون من مهربان و فروتن هستم و به جانهای شما راحتی خواهم بخشید. زیرا باری که من بر دوش شما میگذارم سبک است" (متی ۳۰-۲۸: ۱۱).

با آنانیکه تحصیلات عالیہ دارند - توانگرد و یا فراخوانده شده اند مردم بندرت بطور خصوصی از نجات صحبت میکنند ... بسیاری از کارگران مسیح از نزدیک شدن به این طبقات مردم هستند. ولی نباید چنین باشد. چنانچه فردی در حال غرق شدن است نباید بکناری بایستیم تا ببینیم که او هلاک میشود بخاطر اینکه او وکیل یا تاجر یا قاضی است.

از هیچ کسی نباید بخاطر هواخواهی از چیزهای دنیوی کوتاهی و غفلت شود. بسیاری در موقعیتهای اجتماعی بالا دل افسرده و از بطالت رنجور شده اند. آنان مشتاق آرامشی هستند که از آن بی بهره مانده اند. در بالاترین رتبه های اجتماعی افرادی هستند که تشنه و گرسنه رستگاری و نجات هستند. چنانچه کارگران خدا با مهربانی و قلبی رئوف از محبت مسیح بطور خصوصی نزد آنان بروند ایشان نیز از مژده الهی بهره مند خواهند گردید...

توفیق پیام انجیل بستگی به دانش سخنوری ، شهادتهای شیوا یا بحثهای عمقی ندارد. این بستگی به سادگی پیام و انطباق آن با جانها دارد که گرسنه نان حیات هستند. " چه باید کرد تا رستگار شد؟" - این خواهش جان است.

با ساده ترین و متواضع ترین روش میتوان به هزاران نفر دست یافت. خردمندترین و متفکر ترین کسانیکه دنیا آنان را مستعد ترین زنان و مردان می شمارد اغلب با کلام ساده توسط فردی خدادوست به روشنگری میرسند و کسیکه بتواند از محبت بطور عادی و طبیعی مانند علایق سخن بگوید میتواند علاقه و نظر دیگران را بطور عمیقی بسوی مسیح جلب کند.

اغلب سخنان بخوبی و با مطالعه تهیه میشوند ولی تاثیر کمی دارند. ولی گفتار درست و صادقانه پسران و دختران خدا که با سادگی و بطور طبیعی گفته میشوند دارای قدرتی هستند که قفل قلبهایی را میگشاید که برای مدتها بروی مسیح و محبت او بسته شده بودند.

کارگران مسیح بیاد داشته باشند که آنان با قوت خود کار نمیکنند. آنان باید به بارگاه الهی متمسک شده و با ایمان در قدرت او پیام رستگاری را برسانند. آنان باید با خدا در دعا تقلا نموده و کشتی بگیرند¹⁹ و سپس با استعدادها و توانائی‌هایی که خدا به آنان داده است کار کنند. روح القدس به آنان کارایی میدهد. فرشتگان در کنار آنان خواهند بود تا بر قلبها اثر بگذارند.

رهبران و معلمان در اورشلیم حقیقتی را که مسیح برای آنان آورده بود را دریافت کردند. آن شهر مرکز تبلیغی و تیشیری فعالی باید بوده باشد! اسرائیل مرتد و انحطاط یافته میتوانست توبه کند. یک لشکر عظیم میتوانست برای خدا جمع شود. و چقدر سریع میتوانستند انجیل را به همه نقاط دنیا ببرند. پس حال اگر مردان تاثیر گذار و دارای قابلیت و کارآمد میتوانستند برای مسیح کاری عالی انجام دهند پس از طریق آنان چه کارهایی که میتوانست انجام شود: دست گیری از افتادگان – گردآوری و بازگرداندن رانده شدگان – و بمراتب کاری وسیع برای رستگاری. دعوت سریعاً ابلاغ شده ومهمانان بر میز خداوند گرد هم می آمدند.

ولی ما تنها به مردان بزرگ و با استعداد فکر نمیکنیم بلکه به فقیر ترین طبقه که مورد مسامحه و غفلت قرار گرفته اند. مسیح منادیان خود را راهنمایی کرد که به راهها و کوره راههای فرعی نزد فقیران و درماندگان زمین بروند. در تالارها و معابر شهرهای بزرگ، در راههای فرعی روستاها – خانواده ها و افرادی هستند – شاید غریبه ها در سرزمینهای غریب- که رابطه ای با کلیسا ندارند و کسانی که در تنهایی خود احساس میکنند که خداوند آنان را فراموش کرده است. آنان نمیدانند که چکار باید بکنند تا نجات یابند. بسیاری در گناه غرق شده اند. بسیاری در پریشانی و تنگدستی هستند. آنان تحت فشار رنج و نیاز و بی ایمانی و اندوهگینی هستند. بیماریها از هر نوع جسم و روح آنان را رنجور و مبتلا ساخته است. آنان خواستار تسلی خاطر و آرامش برای آشفته‌گیهایشان هستند و شیطان آنان را وسوسه میکند تا در پی شهوت و لذاتی باشند که آنان را بسوی تباهی و مرگ سوق میدهد. شیطان به آنان سیبهای سدوم را میدهد

که بر روی لبهایشان تبدیل به خاکستر خواهد شد. آنان پولهای خود را برای نان خرج نمیکند و زمان خود را صرف اموری میکنند که آنان را اقناع نمیکند.

درمیان این رنجدیدگان باید کسانی را ببینیم که عیسی آمده تا نجاتشان بدهد. او ایشان را اینگونه دعوت میکند "ای تشنگان نزد آنها بیایید ای همه شما که پول ندارید بیایید نان بخريد و بخوريد. بیایید شیر و شراب را بدول پول بخرید و بنوشید. چرا پول خود را خرج چیزی میکنید که خوردنی نیست؟ چرا دسترنج خود را صرف چیزی میکنید که سیرتان نمیکند؟ به من گوش دهید و از من اطاعت کنید تا بهترین خوراک را بخورید و از آن لذت ببرید" (اشعیا ۵۵: ۳-۱).

خداوند دستور خاصی صادر کرده است که باید به غریبه ها احترام بگذاریم. به مطرودین و فقیران که در تقوی و پرهیزکاری ضعیف شده اند کمک کنید. بسیاری از افراد ظاهرا نسبت به خیلی چیزها خونسرد و بی تفاوت هستند. گرچه ممکن است که در اعماق گناه غرق شده باشند ولی امکان نجات آنها وجود دارد.

خادمان مسیح باید از مسیح الگو بگیرند. همانگونه که او از یک مکان به مکان دیگر رفت تا رنجدیدگان را آرامش بخشیده و مریضان را شفا دهد. سپس او حقایق عظیم راجع به ملکوتش را در مقابل ایشان قرار داد. این وظیفه پیروان مسیح است. همانگونه که جسم رنجور را تسلی میدهد راههایی را برای خدمت به نیازهای جان پیدا میکنید. شما میتوانید به منجی متعال اشاره کنید و از محبت طیب اعظم سخن بگوئید که بتهنایی قدرت شفا و ترمیم دارد.

به فقیران افسرده و سرگردان بگوئید که نباید مایوس شوند. گرچه آنان اشتباه کرده اند و شخصیت درستی بنا نکرده اند ولی خدا با خوشی نجات آنها را ترمیم خواهد کرد. او با شور و شوق فرد بظاهر مایوس را که شیطان از طریق آنان کار کرده را برداشته و عامل فیض خود میسازد. او به وجد می آید تا آنان را از غضبی که بواسطه سقوط در نا اطاعتی است نجات بخشد. به آنان بگوئید که شفا و تطهیر برای همه جانها موجود

است. برای آنان در میز خدا مکانی وجود دارد. او منتظر است تا به آنان خوش آمد بگوید.

آنانیکه به راهها و کوره راهها میروند افرادی را با شخصیت‌های متفاوت خواهند دید که به خدمت آنان نیاز است. کسانی وجود دارند که در روشنایی کامل زندگی میکنند و خدا را به بهترین راهی که میدانند خدمت میکنند. آنان آرزوی افزایش دانش الهی را دارند ولی آنان تنها روشنایی ضعیفی از آن نور ضعیف را میبینند. آنان با اشک دعا میکنند و خدا آنان را برکت خواهد داد. در میانه شرارتهای شهرهای بزرگ بسیاری از این جانها را میتوان یافت. بسیاری از آنان در شرایط خیلی محقرانه ای هستند و بدین خاطر توسط دنیا مورد بی اعتنایی واقع شده اند. بسیاری از آنان در حال خدمت کردن هستند ولی کلیساها از آنان بیخبرند. ولی در مکانهای پست و مفلوک آنان شاهدان خدا هستند. آنان ممکن است نورهدایت و امتیاز کمی برای تعلیم مسیحی داشته باشند ولی در میانه عریانی - گرسنگی - و سرما آنان در پی خدمت بدیگران هستند. بگذارید تا نظارت فیض گوناگون خدا این جانها را دریابد، به ملاقاتشان به خانه هایشان برود و از طریق قدرت روح القدس به نیازشان رسیدگی شود. با آنان کتاب مقدس را مطالعه کنید و با آنان بسادگی با الهامات روح القدس دعا کنید. مسیح به خادمان خود پیامی خواهد داد که مانند نان آسمانی برای حیات جانها خواهد بود. برکات ارزشمند از قلبها به قلبها و از خانواده ها به خانواده ها منتقل خواهد شد.

حکمی که در تمثیل داده شد این بود که "به اصرار آنها را بیاور" ولی این عبارت اغلب غلط تعبیر و تفسیر شده است. در نظر مردم اینطور سوء تعبیر شده که تعالیم انجیل را باید با زور و تحمیل دریافت کنند. ولی مفهوم (اصرار) در واقع فوریت و ضرورت در دعوت است و تاثیر انگیزه در آن ارائه شده است. انجیل هرگز مردم را بزور نزد مسیح نمی آورد. پیام آن چنین است "روح و عروس میگویند بیا... و هر کسبیکه آمد بگذارید تا آب حیات را برایگان دریافت دارد" (مکاشفه ۲۲: ۱۷)

منجی میگوید "کنون در مقابل درب ایستاده درب را میکوبیم. هر که صدای مرا بشنود و درب را بگشاید داخل شده با او دوستی دائمی برقرار خواهیم کرد و او نیز با من" (مکاشفه ۳: ۲۰).

او با تحقیر و بی اعتنایی و تهدید کنار نمیروید بلکه بطور دائم در پی گمشده اش میگردد و میگوید "چگونه ترا از دست بدهم؟" (هوشع ۸: ۱۱). گرچه محبت او با قلب لجوج پس زده شده است ولی او بازگشته با قدرت بیشتری درخواست میکند "من بیرون ایستاده و در میزنم" قدرت پیروزمندانه محبت او جانها را وادار میسازد تا وارد شوند. "خداوند تو با سپرت مرا نجات داده ای با قدرتت مرا حفظ کرده ای و از لطف توست که به این عظمت رسیده ام" (مزامیر ۱۸: ۳۵).

اراده مسیح به پیامرسانان خویش با همان شوق و محبت که خود در جستجوی گمشده است ابلاغ میشود. ما تنها نمیگوئیم "بیا". کسانی هستند که ندا را میشنوند ولی گوشهای آنها کم شنواست تا معنی آنرا بفهمند. چشمان آنان چنان کور است که آن خیریتی که برایشان آماده شده است را نمیبینند. بسیاری تنزل و افول خود را درک میکنند. آنان میگویند من شایسته نیستم تا بمن کمک شود مرا تنها بگذارید. ولی کارگران نباید از کار دست بکشند. در محبت دلسوزانه و رافت از کسیکه دلسرد و درمانده است نگهداری و مراقبت کنید. به آنان شجاعت و امید و قوت قلب بدهید. با مهربانی به آنان اصرار کنید تا بیایند. "به کمک کسانی بشتابید که در تردید بسر میبرند تا بر شک خود غلبه کنند. گمراهان را از آتش جهنم رهایی دهید اما مراقب باشید که خودتان نیز بسوی گناه کشیده نشوید" (یهودا ۲۲، ۲۳).

چنانچه خادم خدا با مسیح در ایمان قدم بردارد او به آنان در پیامشان قوت خواهد داد. آنان قادر خواهند شد تا محبت او را ارائه کنند و خطر رد کردن فیض خدا که بشر را وادار میسازد تا انجیل را بپذیرد ... مسیح معجزات شگفت انگیزی را انجام خواهد داد چنانچه انسان سهمی که خدا در انجام کار به او داده است را ایفا کند. امروزه قلب بشر به همان دگرگونی متبدل خواهد شد که درنسلهای گذشته متبدل شده بود. "جان

بنیان²⁰ از کفر و عیاشی رهایی یافت - جان نیوتن²¹ از خرید و فروش بردگان - تا اینکه با اعلان خود خدا را جلال داده و مسیح را متعال سازند. بنیان و نیوتن ها نیز در دنیای امروز از میان مردم نجات داده میشوند. نمایندگان بشری که با خدا همکاری میکنند باعث خواهند شد تا خیلی از فقیران مطرود اصلاح شوند و در این دگرگونی صورت و شکل خداوند در انسان ترمیم و اصلاح میشود. کسانی بوده اند که فرصت و یا شانس کمتری داشته اند و در مسیر های خطا قدم گذاشتند زیرا راه بهتری را بلد نبودند و شعاع نور بر آنان خواهد تابید. و کلام مسیح به زکی رسید: " زکی بشتاب و پائین بیا چون میخواهم امروز بخانه تو بیایم و مهمانت باشم". (لوقا ۹: ۵). بنابراین کلام بسوی او خواهد آمد و کسانی که گناهکاران سخت دل بشمار می آمدند خواهند یافت که قلبی نرم تر از یک طفل خواهند داشت زیرا مسیح پذیرفت تا آنان را مورد توجه قرار دهد. بعضی از فاحش ترین خطاهای گناه آلود خواهند آمد و جای کسانی را خواهند گرفت که امتیازها و فرصتهایی را داشته اند که آنها مغتنم نشمده اند ... آنان برگزیدگان خدا محسوب خواهند شد که گراندقدر و منتخب خواهند بود و وقتی که مسیح در ملکوت خویش بیاید آنان در کنار بارگاه او خواهند ایستاد.

ولی " مراقب باشید تا از او که با شما سخن میگوید اطاعت نمایید" (عبرانیان ۱۲: ۲۵). عیسی گفت "هیچیک از مردانی که قبلا دعوت شده بودند طعم غذای مرا نخواهند چشید". آنان دعوت را نپذیرفتند و هیچکدام از آنان مجددا دعوت نخواهند شد. با رد کردن مسیح یهودیان قلبهای خود را سخت میکردند و خود را در دامان قدرت شیطان می انداختند از اینرو برایشان غیر ممکن بود تا فیض او را بپذیرند. اگر قدرمحبت خدا دانسته نشود و اصول پایدار برای رام کردن و مطیع کردن جانها بکار برده نشود باید بدانیم که مطلقا از دست رفته ایم. خداوند چیزی عظیمتر از محبت خود را ندارد که ارزانی کند. اگر محبت عیسی قلب را مقهور و رام نسازد با هیچ وسیله دیگری نمیتوان بدان دست یافت.

هر زمان که از شنیدن پیام رحمت سر باز زنید در بی ایمانی تقویت میشوید. هر زمان که از باز کردن درب قلب خود به مسیح قصور بورزید بیشتر و بیشتر تمایل خود را از

دست خواهید داد تا به صدای او گوش فرا دهید. آنگاه فرصت و شانس خود را برای پاسخ به آخرین درخواست رحمت از دست میدهید. نگذارید که مانند اسرائیل کهن از شما نوشته شود "افرایم به بتها ملحق شده است پس او را واگذارید" (هوشع ۱۷: ۴). مگذارید که عیسی بر شما بگرید همانگونه که بر اورشلیم گریست و بگوید "چند بار خواستم فرزندان را دور هم جمع کنم همانطور که مرغ جوجه هایش را زیر پر و بالش میگیرد اما نخواستی" (لوقا ۳۵، ۳۴: ۱۳).

ما در زمانی زندگی میکنیم که آخرین پیام رحمت که آخرین دعوت به فرزندان انسان است ارسال میشود. فرمان "به بزرگراهها و کوره راهها بروید" به مرحله نهایی کمال خود نائل می آید. دعوت مسیح به هر جان زنده ای داده میشود. پیامرسانان میگویند "بیایید که همه چیز آماده است". فرشتگان آسمانی همچنان با نمایندگان بشری همکاری میکنند. روح القدس از هر انگیزه ای بهره میبرد تا شما را وادار کند تا نزد خدا بیایید. مسیح به برخی علامتها و نشانه ها نگاه میکند که حاکی از برداشته شدن پشت بند درهای قلبتان است تا وارد شود. فرشتگان منتظرند تا آخرین گناهکار پیدا و بازگردانده شود. فوجهای آسمان آماده و منتظر نواختن چنگها و سرودهای شادمانی هستند بخاطر اینکه جان دیگری دعوت ضیافت انجیل را پذیرفته است.

فصل ۱۹

میزان بخشش



این فصل بر اساس کتاب متی ۲۱:۱۸-۳۵ تدوین گردیده است.

پطرس با سوالی در ذهن نزد عیسی آمد "ای استاد برادری را که به من بدی کرده را تا چند مرتبه باید ببخشم؟ آیا هفت بار کافی است؟" عالمان یهودی بخشیدن را تا سه بار محدود کرده بودند. پطرس فرض کرده بود که تعالیم مسیح بخشش را به هفت بار که دلالت بر عدد کمال است تعمیم داده است. ولی مسیح تعلیم داده بود که ما هرگز نباید از بخشیدن خسته شویم. مسیح پاسخ داد "نه هفت بار بلکه هفتاد مرتبه هفت بار".

سپس او اصل درستی را نشان داد که بموجب آن عفو و گذشت باید کرد و از توجه به روح بیرحمی و شقاوت که خطرناک است پرهیز نمود. در این تمثیل مسیح گفت که پادشاهی با یکی از متصدیان سر و کار داشت که به امور حکومتی وی میپرداخت. برخی از این متصدیان وصول کنندگان مبالغ هنگفتی از پول بودند که متعلق به حکومت بود. وقتی که پادشاه دستور داد تا حسابها را بررسی و مورد تفحص قرار دهند مردی بحضور او آورده شد که حساب وی نشان میداد که به ولی نعمت خود مبلغ کلانی بالغ بر ده هزار قنطار²² بدهی دارد. او چیزی برای پرداختن نداشت و مطابق با رسم، پادشاه دستور داد که او و مایملک او را بفروشند تا اینکه حسابش تصفیه شود.

ولی مرد وحشت زده بپایش افتاد و التماس کنان گفت "ای پادشاه استدعا دارم به من مهلت بدهی تا همه قرضم را تا به آخر تقدیم کنم. پادشاه دلش بحال او سوخت پس او را آزاد کرد و قرضش را بخشید.

ولی وقتی این بدهکار از دربار پادشاه بیرون آمد فوری بسراغ همکارش رفت که فقط صد دینار از او طلب داشت. پس گوی او را فشرده و گفت همین الان پولم را پس بده. بدهکار بر پاهای او افتاد و التماس کرد خواهش میکنم مهلتی بمن بده تا تمام قرضت را پس بدهم. اما طلبکار راضی نشد و او را به زندان انداخت تا پولش را تمام و کمال بپردازد. وقتی دوستان این شخص ماجرا را شنیدند بسیار اندوهگین شده و بحضور پادشاه رفتند و تمام داستان را برای او شرح دادند. پادشاه بلافاصله آن مرد را احضار کرد و گفت: ای ظالم بدجنس من بخواهش تو آن قرض کلان را بخشیدم. آیا حقش نبود که تو هم با این همکارت رحم میکردی همانطور که من بتو رحم کردم؟ پادشاه خشمگین شده و دستور داد تا او را بزدان بیندازند و شکنجه دهند و تا دینار آخر قرضش را نپرداخته آزادش نکنند."

این حکایت به جزییاتی پرداخت که تصویر بهتری از موضوع ارائه شود و در مفاد و مفهوم روحانی نظیر ندارد ... برخی از حقایق عظیم مصور گردیده است و باید به این موضوعها تفکر نمود.

عفو و گذشتی که بوسیله پادشاه اعطا گردید معرف بخشش و آمرزش الهی همه گناهان است. مسیح معرف پادشاه است که دلسوزی و ترحم نمود و بدهی خدمتگزار خود را بخشید و او را عفو نمود. انسان تحت محکومیت قانون شکنی بود. او نمیتوانست خود را نجات دهد و بهمین دلیل مسیح به این جهان آمد که تجسم روحانی و بشری را همزمان بخود گرفته و زندگی خود را برای خطایای ما بخشید - عدالت را برای بیعدالتی. او خود را برای گناهان ما فدا کرد و به هر جانی برایگان خونبهای آمرزش را اهدا نمود. "رحمت او عظیم است اوست که میتواند ما را نجات بخشد" (مزمور ۱۳۰:۷).

در اینجا اصلی وجود دارد که بموجب آن باید نسبت به گناهکارانی همچون خود ترحم و دلسوزی داشته باشیم. "حال که خدا ما را اینچنین محبت نمود ما نیز باید یکدیگر را دوست بداریم و محبت کنیم" (اول یوحنا ۱: ۴). "مسیح فرمود "رایگان گرفته اید رایگان هم بدهید" (متی ۸: ۱۰).

در این حکایت وقتی که بدهکار التماس کرد تا به او مهلت بدهند و وعده داد که "بمن مهلت بده تا همه بدهی خود را ادا کنم" محکومیت او لغو شد. همه دیون او باطل گردیده و بخشیده شد. و به او فرصت داده شد تا از الگوی ارباب خود که او را بخشیده بود پیروی کند. او بیرون رفته و به سراغ همکار خود رفت که فقط مبلغ کمی باو بدهکار بود. او بخاطر ده هزار قنطار بخشیده شده بود ولی از بدهکار خود که تنها صد دینار قرض داشت گذشت نکرد. او که با ترحم با وی رفتار شده بود با همکار خود با منشی کاملاً متفاوت برخورد کرد. فرد قرضمند مشابه همان کاری را کرد که او در حضور پادشاه نموده بود و به او التماس کرده و طلب مهلت کرد ولی نتیجه، مشابه عکس العمل پادشاه نبود. او که بتازگی بخشیده شده بود دلرحم و رقیق القلب نبود. آن ترحمی که باو نشان داده شد را در برخورد با همکارش تمرین نمود. او به درخواست مهلت قرضمند اعتنایی نکرد. تنها چیزی که در ذهن داشت آن مبلغ کمی بود که همکارش بدهکار بود. او همه چیزی را که موعد پرداخت آن رسیده بود را طلب کرد و حکم مشابهی که نسبت به او با رافت باطل شده بود را برای قرضمند خود با بی رحمی اعمال کرد.

امروزه چه بسا بسیاری از افراد چنین روحی را از خود آشکار میکنند. هنگامی که بدهکار از سرور خود تقاضای ترحم نمود حس و درک درستی از بزرگی بدهی خود نداشت. او درماندگی خود را درک ننمود. او امید داشت تا خود را برهاند. او گفت "به من مهلت بدهید تا همه دیون خود را بپردازم". بنابراین بسیاری از افراد هستند که با کردار خود امید به شایستگی لطف و مرحمت خدا را دارند. آنان بیچارگی خود را تشخیص نداده اند. آنان فیض خدا را بعنوان هدیه رایگان نپذیرفته اند بلکه سعی در ایجاد (خود عدالت محوری) و تکیه بر اراده خود دارند. قلب آنان بواسطه گناه شکسته و متواضع نشده

است و آنان نسبت بدیگران جبار و بیرحم هستند. گناهان خود آنان بر علیه خدا با گناهان برادرانشان نسبت به آنان مقایسه گردیده است که نسبت آن ده هزار قطار به صد دینار است - بطور تقریبی نسبت یک میلیون به یک - با اینحال آنان در گستاخی خود بیرحم و ظالمند.

در تمثیل آن پادشاه رحیم، بدهکار بیرحم را احضار کرد و باو گفت آیا تمام بدهی را محض خواهشت به تو بخشیدم؟ پس آیا ترا نیز لازم نبود که بر همقطار خود رحم کنی چنانکه من بر تو رحم کردم؟" پس مولای او در غضب شده او را بجلادان سپرد تا تمام قرض را بدهد". پس به همین خاطر عیسی گفت: "بهمین طور پدر آسمانی من نیز با شما عمل خواهد نمود اگر هر یکی از شما برادر خود را از دل نبخشد". کسیکه از بخشش سر باز زند امید خود را برای آموزش بدور افکنده است.

ولی تعلیم این تمثیل نباید بطور نادرست بکار رود. آموزش و بخشندگی خدا وظیفه خردمندانه اطاعت از او را کاهش نمیدهد. پس روح بخشش و گذشت نسبت به هم نوع از انجام وظیفه انصاف و عدالت نسبت بیکدیگر نمیکاهد. در دعای ربانی که مسیح به حواریون خویش آموخت چنین گفت: "قرضهای ما را ببخش همانگونه که ما قرضداران یکدیگر را میبخشیم". (متی ۶: ۱۲). منظور او این نبود که بخاطر بخشش گناهانمان نباید سراغ کسانی برویم که بما بدهکار هستند. اگر استطاعت پرداخت ندارند حتی گرچه این در نتیجه مدیریت غیر معقولانه باشد آنان نباید بزندان افکنده شده و مورد ظلم و تعدی قرار گیرند و با شقاوت با آنان رفتار شود. ولی با این وجود تمثیل به ما نمی آموزد تا مشوق تن آسایی و تنبلی باشیم. کلام خدا اعلان میدارد که اگر فردی کار نکند نخواهد خورد (دوم تسالونیکیان ۳: ۱۰). خداوند از مردمان سخت کوش و انتظار ندارد تا از دیگران که در تنبلی بسر میبرند حمایت کند. برای بسیاری کوشش و تلاش، وقت هدر دادن است که موجب تنگدستی و نیازمندی میشود. چنانچه این نقایص که در تنبلیها وجود دارد تصحیح نشود آنان سست تر میشوند و تمام کاری که برای آنان انجام شده مثل این است که جواهرات را در کیسه سوراخ حمل کنید. با این

حال فقر اجتناب ناپذیر است و ما باید رافت و دلسوزی خود را نسبت به کسانی که تهیدست هستند نشان بدهیم.

ما باید همانگونه که دوست داریم با ما رفتار شود با دیگران رفتار کنیم. روح القدس از طریق پولس ما را هشیار میکند "ای مسیحیان آیا یکدیگر را تشویق و دلگرم میکنید؟ آیا آنقدر یکدیگر را دوست دارید که بهم کمک کنید؟ آیا احساس میکنید که ما همه با هم برادریم و از یک روح برخورداریم؟ آیا دلسوز و همدرد هستید؟ اگر چنین است یکدیگر را محبت نموده قلبا با هم توافق داشته و همدل و همفکر باشید تا مرا واقعا شاد سازید. خودخواه نباشید و برای خودنمایی زندگی نکنید. فروتن باشید و دیگران را از خود بهتر بدانید. فقط بفکر خودتان نباشید بلکه به کار و مسایل دیگران نیز توجه کنید. شما باید همان طرز فکری را در پیش گیرید که مسیح داشت. او با اینکه ماهیت خدایی داشت اما نخواست از اختیار و حق خدایی خود استفاده کند بلکه قدرت و جلال خود را کنار گذاشت و به شکل یک بنده در آمد و شبیه انسانها شد و حتی بیش از این نیز خود را فروتن ساخت تا جایی که حاضر شد مانند یک خطاکار مصلوب شود". (فیلیپیان ۲: ۵-۱).

ولی هیچ گناهی نباید کوچک در نظر گرفته شود. خداوند حکم داده است که بخاطر برادرانمان نباید رنج بکشیم. او گفت "اگر برادرت در حق تو خطایی ورزد او را از اشتباهش آگاه ساز" (لوقا ۳: ۱۷). گناه با نام اصلیش شناخته میشود و بطور واضح در مقابل خطا کار قرار خواهد گرفت.

پولس با هدایت روح القدس برای سرزنش تیموتائوس نوشت "آماده باش تا هر وقت لازم باشد مومنین را اصلاح و توبیخ و تشویق کنی. همواره با صبر و بردباری کلام خدا را بایشان تعلیم ده". (دوم تیموتائوس ۴: ۲). "زیرا اشخاص یاغی و نامطیع بسیارند ... پس آنان را بطور جدی توبیخ کن تا در ایمان و اعتقاد خود قوی باشند" (تیطوس ۱: ۱-۱۳).

"اگر برادری بتو بدی کرد برو و خصوصی با او گفتگو کن و او را متوجه خطایش بساز. اگر سخن تو را گوش فرا گرفت و به تقصیرش اعتراف کرد برادری را باز یافته ای. ولی اگر قبول نکرد این بار با دو یا سه نفر دیگر پیش او برو تا این اشخاص شاهد سخنان تو باشند. ولی اگر باز هم به گفته های تو گوش نداد آنگاه موضوع را با کلیسا در میان بگذار و اگر کلیسا به تو حق بدهد و آن برادر باز هم زیر بار نرود آنگاه کلیسا باید با او مثل یک بیگانه رفتار کند" (متی ۱۵: ۱۸-۱۷).

خداوند بما تعلیم میدهد که مسایل و مشکلات بین مسیحیان باید درون کلیسا رفع شود. و نباید در حضور کسانی که ترسی از خدا ندارند مسایل مطرح شود. چنانچه یک مسیحی بواسطه برادر خود مورد ظلمی واقع شد اجازه ندهید تا در حضور بی ایمانان مسائل در دادگاهها مطرح شود. او باید از آموزه و دستورالعمل مسیحیان پیروی کند. در عوض اینکه خود انتقام گیری کند به او بگوئید تا در پی نجات برادر خود باشد. خداوند کسانی را که او را دوست داشته و خداترس هستند را تحت مراقبت و پوشش خود قرار داده و با اطمینان باید دادخواست خود را به او تقدیم کنیم زیرا که او با عدالت دادرسی میکند.

چنانچه اشتباهات و خطاها دوباره و دوباره تکرار شود و خطاکار به خطای خود اعتراف کند فردی که صدمه دیده خسته و بیزار شده و فکر میکند که دیگر بس است و بخشش کافی است. ولی منجی بطور واضح بما گفته است که چگونه با این اشتباهات برخورد کنیم "او را از اشتباهش آگاه ساز و اگر پشیمان شد او را ببخش" (لوقا ۳: ۱۷). او را مانند فردی که شایسته اعتماد شما نیست بکناری نگذارید. در نظر بگیرید که "شما نیز ممکن است دچار وسوسه و خطا شوید" (غلاطیان ۶: ۱).

اگر برادری خطا کرد او را ببخشید. وقتی که با اعتراف به خطا نزد تو آمد نباید بگویی و نباید فکر کنی که او باندازه کافی فروتن و سرشکسته شده است. یا اینکه بگویی فکر نمیکنم که اعتراف او واقعی باشد. شما چه حقی دارید که در باره او قضاوت کنید که انگار قلب و فکر آنرا میخوانید. کلام خدا میگوید "پس مراقب اعمال و کردار خود

باشید. اگر برادرت نسبت بتو خطایی ورزد او را از اشتباهش آگاه ساز. اگر پشیمان شد او را ببخش " (لوقا ۳: ۱۷، ۴). و نه تنها هفت بار بلکه هفتاد بار هفت بار - درست همانطور که خدا شما را بخشید.

خداوند فیض رایگان خود را بما بخشیده و ما همه چیزمان را به او بدهکاریم. فیض میثاقی است که فرزندخواندگی ما را مقدر نمود. فیض معلول اثر رستگاری بواسطه منجی است - احیاء ماست و سرفرازی ما برای وارث شدن در مسیح است. بگذارید تا این فیض به دیگران آشکار شود.

به خطاکار فرصت دلسردی و نومیدی ندهید. تظاهر و ریاکاری را تحمل نکنید تا آمده و به برادرتان آسیب بزند. نذارید تا خارهای تلخکامی در ذهن و قلبتان رشد کند. نذارید تا زنگ اهانت و استهزا در صدایتان آشکار گردد. اگر از کلام خود سخن بگوئید اگر با رفتاری لاقید برخورد کنید و یا بدگمانی و بی اعتمادی از خود نشان دهید این نشانگر و اثبات کننده بتباهی کشیده شدن جان است. او به برادری نیاز دارد که قلب و دلسوزی برادر ارشد را دارد تا با قلب بشری لمس شود. بگذارید تا او دست محکم همدردی را احساس کند و نجوای الهی را گوش داده و برایش دعا کنید. خداوند به هر دوی شما تجربه ای غنی و پر بار عطا خواهد نمود. دعا ما را با خدا متحد میسازد. دعا مسیح را در کنار ما قرار میدهد و به ضعیفان و سرگشتگان قوتی تازه برای چیره شدن بر دنیا و نفس و شیطان خواهد داد. دعا حملات شیطان را کنار میزند.

وقتیکه فردی از کاستی های بشری رویگردان شده تا مسیح را ببیند یک دگرگونی الهی در شخصیت و منش او اتفاق می افتد. روح مسیح که در قلب کار میکند با شمایل او همنوایی و مطابقت میکند. پس این جد و جهد شما باید باشد تا عیسی را سرفراز و متعال سازید. بگذارید تا چشم بصیرت " به بره ای که خدا فرستاده تا برای آمرزش گناهان تمام مردم دنیا قربانی شود " نگاه کند.

"اگر تقصیرهای مردمرا نیامرزید پدر شما هم تقصیرهای شما را نخواهد آمرزید" (متی ۵:۶). هیچ چیزی نمیتواند روح بی گذشت را توجیه کند. کسیکه نسبت به دیگران بی رحم و بی گذشت است نشان میدهد که نصیبی از فیض آمرزنده خدا نبرده است. در بخشش خدا قلب فرد خطا کار به قلب عظیم محبت ازلی نزدیک خواهد شد. شفقت الهی در جان گناهکار جاری میشود و بهمین ترتیب از او به جانهای دیگر جریان می یابد. رفت و ترحمی که مسیح در زندگی گرانبهای خود آشکار نمود در کسانی که شریک فیض او خواهند شد دیده میشود. ولی "کسیکه روح مسیح را ندارد وی از آن او نیست" (رومیان ۸:۹). او از خداوند بیگانه شده و تنها شایسته جدایی ابدی از اوست.

این حقیقت دارد که او یکبار آمرزیده شده است اما روح بیرحم او نشان میدهد که او آمرزش محبت آمیز خدا را رد کرده است. او خود را از خدا جدا ساخته و خود را در شرایط مشابهی قرار میدهد که قبل از آمرزش در آن وضعیت بوده است. او توبه خود را انکار نموده و گناهان او همچنان بر اوست، انگار که اصلا توبه نکرده است.

ولی درس بزرگ تمثیل، ترحم خدا و سخت دلی بشر را مقایسه میکند در واقعیتی که آمرزش رحمانی خدا باید با رفت و گذشتی که خود داریم مورد سنجش قرار گیرد. "ای ظالم. من بخواهش تو آن قرض کلان را بخشیدم آیا حقش نبود تو هم به این همکارت رحم میکردی همانطور که من بتو رحم کردم؟".

ما آمرزیده نشده ایم بخاطر اینکه میبخشیم بلکه بطریق و نیتی است که میبخشیم ... اصل همه بخششها در محبتی که شایسته آن نبودیم یافت میشود ولی با برخوردمان نسبت بدیگران نشان میدهیم که آیا در وجودمان محبت وجود دارد یا نه ... به این علت عیسی گفت "بدان طریقیکه حکم کنید بر شما نیز حکم خواهد شد و بدان پیمانهای که ببینید برای شما خواهند پیمود" (متی ۷:۲).

فصل ۲۰

منفعت ارزانی داشتن



این فصل بر اساس کتاب لوقا ۱۲: ۱۳-۲۱ نگاشته شده است.

مسیح در حال تعلیم دادن بود و طبق معمول جماعتی در کنار حواریون در اطراف او جمع شده بودند. او از وقایعی با حواریون سخن میگفت که بزودی بخشی از آنها بایستی اجرا میکردند. آنان باید حقیقتهایی را که به آنان سپرده بود را منتشر کرده و به ستیز با حاکمان این جهان هدایت میشدند. به خاطر او آنان به دادگاهها و محاکم احضار شده و در مقابل قاضیان و پادشاهان قرار میگرفتند. او به ایشان از حکمتی اطمینان داد که هیچکس توان مقابله و انکار آن را ندارد. کلام او که قلبهای جماعت را تکان میداد و باعث پریشانی دشمنان مکار وی شد، شاهی از آن قدرت ازلی بود که تسکین روح و قلب شد. همان چیزی که او به پیروان خود وعده اش را داده بود.

ولی بسیاری هستند که تنها خواهان فیض ملکوت هستند تا اهداف خودخواهانه خود را اجابت کنند. آنان قدرت حیرت انگیز مسیح را در بیان حقیقت مانند آبی زلال تشخیص دادند. آنان وعده های پیروان حکیم را شنیده تا آنها در حضور حاکمان و قاضیان بگویند. آیا او قدرت خویش را برای منفعت دنیوی عاریه نخواهد داد؟

"او باید دو سهم به پسر بزرگترش که نخستین نشانه قدرتش بوده و حق نخست زادگی به او میرسد بدهد ولو اینکه وی پسر همسر مورد علاقه اش نباشد". از طریق موسی خداوند دستوراتی را راجع به انتقال دارایی و مال ابلاغ نمود. پسر ارشد دو سهم از دارایی پدرش میگرفت (تثنیه ۱۷: ۲۱) در حالیکه برادران کوچکتر سهم یکسانی میگرفتند. این مرد فکر میکرد که برادرش از سهم الارث سر او را کلاه گذاشته است. تلاشهای فردی اش شکست خورده بود از آنچه را که در نظرش حق او بود ولی چنانچه اراده مسیح پا بمیان بگذارد همه چیز بخوبی خاتمه می یابد ... او درخواست های تکان دهنده و اخطارهای هشدار آمیز مسیح را به کاتبان و فریسیان شنیده بود. اگر کلمات چنین حکمی به این برادر گفته میشد او جرات نمیکرد تا از دادن سهم به آن مرد محنت زده مضایقه کند.

در میان این آموزه موقرانه ای که مسیح ارائه نموده بود این مرد خلق و خوی خودپسندانه خود را آشکار نمود. او میتوانست سپاسگزار توانایی و استعداد خدادادی باشد میتوانست برای پیشرفت و ترقی او در امور دنیوی اش بکار رود. ولیکن حقیقت روحانی در ذهن و دل او جای نگرفته بود. بدست آوردن ارثیه مسئله ای شده بود که او را در خود مستغرق سازد و ذهن و روحش را آکنده سازد. عیسی، آن پادشاه جلال که غنی و توانگر بود برای خاطر ما فقیر شد و برای او خزانه های محبت الهی را گشوده بود. روح القدس برای او دادخواهی و ادعا میکرد که او وارث میراثی بشود که لایزال است و هیچ ناخالصی و فناپذیری در آن نیست. (اول پطرس ۴: ۱). او شواهد قدرت مسیح را دیده است. و حال به او فرصت داده شده بود تا با آن معلم اعظم سخن گفته و بیشترین تمایلات قلبی خود را ابراز دارد. ولی او همچنان چشم طمع بزمین دوخته بود. او تاج را بر سر خودش نمیدید. او مانند شمعون مجوسی هدیه خدا را مانند ما حاصل دنیوی ارزش گذاری کرده بود.

رسالت منجی در زمین بسرعت در حال تمام شدن بود. تنها چند ماه باقی مانده بود تا آنچه را که برای انجام آن آمده بود کامل کند که همانا بنای ملکوت فیض او بود. با اینحال حرص و طمع بشری میتوانست او را از کارش باز داشته و برای بدست آوردن

قطعه زمینی به مشاجره و ستیز بپردازد. ولی عیسی کسی نبود تا از ماموریت خویش منحرف گردد. پاسخ او اینچنین بود "چه کسی تعیین کرده تا من قاضی و تقسیم کننده زمین شما باشم؟"

عیسی در همان موقع میتوانست به آن مرد بگوید که چه چیزی درست است و چه باید کند. در این مورد او میدانست که چه چیزی بر حق است ولی آن برادران در مراجعه بودند زیرا هر دو حریص و آزمند بودند. مسیح در واقع گفت این وظیفه من نیست تا این نوع مجادلات را رفع کنم. او برای مقصود دیگری آمده بود، برای موعظه انجیل تا بدینسان حس واقعیت‌های ابدی را در انسان برانگیخته و او را هشیار سازد.

رفتار و طرز عمل مسیح در این مورد درسی است برای همه کسانی که در نام او خدمت و موعظه میکنند. وقتی که او دوازده حواری خود را فرستاد گفت "بروید و بایشان خبر بدهید که خداوند ملکوت خود را برقرار میسازد. بیماران را شفا دهید مرده ها را زنده سازید جذامی ها را شفا دهید و ارواح ناپاک را از وجود مردم بیرون کنید. مفت گرفته اید مفت بدهید. (متی ۱۰: ۸، ۷). آنان قرار نبود تا مسایل دنیوی مردم را رفع و رجوع کنند. کار آنان ترغیب انسانها برای آشتی و مصالحه با خدا بود. کار آنان این بود که با قدرتی که به آنان تفویض شده بود بشر را برکت دهند. تنها علاج برای گناهان و غم و اندوه انسان مسیح است. تنها اوست که برای گناه قلب خودخواه، قلب تازه مملو از محبت را ارزانی میدارد. بگذارید تا خادمان مسیح انجیل را با روحی که از آسمان نازل شده موعظه کنند و کار کنند همانگونه که مسیح برای منفعت بشر چنین نمود. سپس چنین نتیجه ای هویدا خواهد شد در مبارکی و تعالی نوع بشر بطوریکه انجام و کامل کردن آن با قدرت بشری کاملاً غیر ممکن است.

مسیح مشکلی را که این سوال کننده را آشفته ساخته بود ریشه یابی کرد که اکثر مشاجرات مشابه از آن نشات میگیرد: "از طمع فرار کنید چون زندگی حقیقی به ثروت بستگی ندارد."

"سپس این داستان را برای ایشان بیان کرد: شخصی ثروتمند از مزرعه خود محصول فراوانی بدست آورد. بطوری که تمام انبارهایش پر شد اما هنوز مقدار زیادی غله باقی مانده بود. پس از تفکر بسیار بالاخره بخود گفت: انبارهایم را خراب میکنم و انبارهای بزرگتری میسازم تا جای کافی برای محصول خود داشته باشم. آنگاه بخود گفت ای مرد خوشبخت تو برای چندین سال محصول فراوان ذخیره کرده ای. حالا دیگر راحت باش و به عیش و نوش پرداز و خوش بگذران. اما خدا باو گفت ای نادان همین امشب جانت را خواهم گرفت. آنگاه اموالی را که اندوخته ای به چه کسی خواهد رسید؟"

مسیح با نقل تمثیل مرد ثروتمند نابخرد، نادانی کسانی را که مال و دارایی را دنیای خود ساخته اند نشان داد. این مرد نعمات خود را از خدا دریافت کرده بود. خورشید بر زمینش میدرخشید و پرتو آن نیز بر عادل و نا عادل بطور یکسان ساطع میشود. باران رحمت از آسمان بر خوب و بد باریده بود. خداوند سبب رویش گیاهان و مراتع شده تا بوفور محصول دهند. مرد ثروتمند در سرگستگی و حیرانی بود که با آنچه تولید کرده بود چه کند. انبار غله او لبریز شده بود و او جایی برای مازاد محصول نداشت. او به خدا فکر نمیکرد که تمام رحمتها از او نازل گردیده است. او درک نمیکرد که خداوند او را ناظر خیریات او نموده تا به نیازمندان کمک کند. او فرصتی داشت تا مامور و متصدی خیریات خدا شود ولی او تنها در اندیشه خدمت بخود در راستای آسایش و فراغت خویش بود.

وضعیت فقیران - یتیمان - بیوه زنان - تهیدستان و رنجدیدگان در معرض دید مرد ثروتمند قرار گرفته شده بود. جاهای زیادی وجود داشت تا او بتواند صدقه و خیرات بدهد. او براحتی میتوانست خود را از یک بخش از وفور نعمت و ثروتی که داشت فارغ ساخته و بدیگران کمک کند. بسیاری از خانه ها از نیازمندی رها میشدند. بسیاری از کسانی که گرسنه بودند میتوانند اطعام شوند. عریانها مستور شوند. بسیاری از قلبها شاد شوند. بسیاری از دعاها برای نان و لباس برآورده میشد و نوایی دلنشین از دعا و شکرگزاری به آسمان برمیکشاست. خداوند دعاهای نیازمندان را شنیده و از خیریت خود برای فقیران تدارک دیده بود. (مزامیر ۱۰: ۶۸). توشه و تدارکات فراوانی برای نیاز

بسیاری تهیه دیده شده بود. و آن در برکاتی بود که به مرد ثروتمند ارزانی گردیده بود. ولی او از نیازمندان با سنگدلی چشم پوشی کرد و به خدمتکاران خود گفت: "انبارهایم را خراب میکنم و انبارهای بزرگتری میسازم تا جای کافی برای محصول خود داشته باشم. آنگاه بخود گفت ای مرد خوشبخت تو برای چندین سال محصول فراوان ذخیره کرده ای. حالا دیگر راحت باش و به عیش و نوش پرداز و خوش بگذران."

اهداف این مرد بالاتر از آن حیواناتی نیست که تلف میشوند. او طوری زندگی میکرد که گویی خدایی نبود و نه ملکوتی و نه آخرتی. گویی که هر چیزی که داشت متعلق بخودش بود و انگار که اصلا به خدا و انسان مدیون نیست. نویسنده مزامیر این مرد را توصیف کرد: "احمق در دل خویش گفت که خدایی وجود ندارد." (مزامیر ۱: ۴۱).

این مرد برای خود برنامه ریزی و زندگی کرد. او میدید که آینده برایش بوفور مهیا شده و هیچ کار دیگری ندارد جز اینکه ثمرات کار خویش را ذخیره کند. او خود را خاص تر از دیگران میدید و از مدیریت حکیمانه اش بخود می بالید. همشهریانش او را بعنوان مردی والامقام و کامیاب و موفق مورد احترام قرار میدادند. "و چون بر خود احسان میکنی مردم ترا میستایند" (مزامیر ۱۸: ۴۹).

ولی "حکمت این دنیا در نظر خدا حماقت محض است" (اول قرنتیان ۳: ۱۹). در حالیکه مرد ثروتمند چشم انتظار سالهای خوشی بود خداوند برنامه های متفاوت دیگری میریزد. پیام خدا نزد ناظر بی وفا آمده و گفت "ای نادان همین امشب جانت را خواهیم گرفت". در اینجا نیازی وجود دارد که پول نمیتواند آنرا اجابت کند. ثروتی را که او اندوخته بود نمیتوانست حکم را به تاخیر بیندازد. در یک لحظه تمام رنجی که در همه عمرش کشیده بود برایش بی ارزش و پوچ شد. "آن اموالی که اندوخته ای به چه کسی خواهد رسید؟" مزارع وسیع او و انبارهای پر از غله اش از دست او خارج خواهد شد. "عمر انسان مانند سایه زودگذر است و او بیهوده خود را مشوش میکند. او مال و ثروت جمع میکند ولی نمیداند چه کسی از آن استفاده خواهد کرد" (مزامیر ۳۹: ۶).

تنها چیزی را که او اکنون ارزش و بها میدانست دیگر بدرد نمیخورد و نمیتوانست آنرا حفظ کند. او در زندگی خودخواهانه اش محبت الهی را انکار کرده بود که میتوانست آن محبت را با ترحم به همونوع خود جبران نماید. از اینرو او زندگی و حیات جاودانی را انکار کرده بود. زیرا که خدا محبت است و محبت زندگی است. این مرد زندگی خاکی را بر زندگی روحانی ترجیح داده بود و با انتخاب زندگی خاکی او باید به خاک میرفت. "انسان با وجود تمام فر و شکوهش سرانجام مانند حیوان میمیرد" (مزامیر ۲۰: ۴۹).

"او در این دنیا مال و ثروت جمع میکند اما توشه ای برای آخرت نیندوخته است". این تصویر برای تمامی زمانها صدق میکند. شما ممکن است تنها برای خیرات نفس خود برنامه ریزی کنید. ممکن است مال بر اموال خود بیندوزید. ممکن است قصر های باشکوه و بزرگ بسازید همانطور که سازندگان بابل کهن چنین کردند. ولی نمیتوانید دیوارها و دروازه هایش را چنان بلند و مستحکم بسازید که پیام آور سرنوشت و تقدیر نتواند وارد آن شود. بلشصر پادشاه "در قصر خود ضیافت داشت" و "بتهای طلا و نقره و برنز و آهن و چوب و سنگ را ستایش میکرد". ولی دست ناپیدایی در مقابلش بر روی دیوار کلام تقدیر و سرنوشت را نوشت و گامهای لشگریان خصم در دروازه های قصر شنیده شد. "در آن شب بلشصر پادشاه بابل بقتل رسید" و پادشاهی بیگانه بر تخت جلوس کرد" (دانیال ۵: ۳۰).

زندگی برای نفس و (خودخواهی) هلاکت و بطالت است. طمعکاری و میل به منفعت طلبی، باعث از دست دادن زندگی میشود. خودخواهی و زیاده طلبی روح شیطان است. روح مسیح، بخشیدن و فداکاری برای خیریت و منفعت به دیگران است. "خدا به ما حیات جاودانی داده و این حیات در فرزند او عیسی مسیح است. پس روشن است که هر کس که مسیح را دارد به این حیات نیز دسترسی دارد اما هر کس که مسیح را ندارد از این حیات بی بهره خواهد ماند" (اول یوحنا ۵: ۱۲، ۱۱).

فصل ۲۱

دیوار جدایی برداشته شد



این فصل بر اساس کتاب لوقا ۱۹:۱۶-۳۱ مدون گردیده است.

در تمثیل مرد ثروتمند و ایلعاذر، مسیح نشان میدهد که در این زندگی انسان سرنوشت اخروی خود را رقم میزنند. در زمان آزمایش،²³ فیض خدا به هر جانی عطا میگردد. ولی چنانچه انسان فرصتهای خود را در خوشگذرانی و خوداغنائی هدر دهد خود را از حیات ابدی محروم ساخته است. زمان دیگری برای آزمایش به آنان اعطا نخواهد گردید. آنان با انتخاب خود دیوار جدایی بین خدا و خود را برچیدند دیواری که برچیدن آن ناممکن بنظر میرسید.

این تمثیل قیاسی است بین ثروتمندی که به خدا توکل و تعلق خاطری نداشت و فقیری که تابع و مطیع خدا بود. مسیح نشان میدهد که زمانی فرا خواهد رسید که وضعیت دو گروه اجتماعی معکوس خواهد گردید. آنانیکه در این دنیای کامیابیها فقیرند ولی با اینحال به خدا توکل دارند و در رنج خود صبورند روزی به مقامی رفیع خواهند رسید فرا تر از کسانی که اکنون در وضعیت عالی در جهان هستند ولیکن زندگی خود را به خدا نسپردند.

مسیح گفت "مرد ثروتمندی بود که جامه های نفیس و گرانبها میپوشید و هر روز به عیش و نوش و خوشگذرانی میپرداخت". فقیری زخم آلود نیز بود بنام ایلعادر که او را جلو در خانه آن ثروتمند میگذاشتند".

مرد ثروتمند متعلق به گروهی نبود که در حکایت قاضی بی انصاف معرفی گردید، آن کسیکه بی واهمه و آشکارا نسبت به خدا و انسان بی اعتنا و بی واهمه بود، او ادعا میکرد که فرزند ابراهیم است. او با مرد فقیر با خشونت رفتار نکرد و یا اینکه از او بخواهد بخاطر وضعیت ناپسند و نا مطبوع از او دور شود. مرد ثروتمند با نشستن آن مرد فقیر و رنجور که بدرگاه خانه اش چشم انتظار مینشست مشکلی نداشت. ولی او با خودخواهی نسبت به برادر رنجور خود بی تفاوت بود.

هیچ مریضخانه ای نبود که آن مریض بتواند در آنجا تحت مراقبت و درمان قرار بگیرد. رنجدیدگان و نیازمندان در معرض دید و توجه کسانی قرار میگرفتند که خداوند به آنان دارایی و تمول را بامانت گذارده است تا شاید که مورد عنایت و تفقد قرار گیرند. داستان گدا و ثروتمند چنین است. ایلعادر شدیداً محتاج استعانت بود زیرا که هیچ دوست و خانه و پول و یا غذایی نداشت. با اینحال روزگار او در چنین وضعیتی باقیمانده بود در حالیکه توانگر اعیان نشین هر خواسته ای که داشت برآورده میشد. آن فردی که با وفور نعمت خود قادر بود تا همونوع خود را از رنج رهایی بخشد فقط برای خودش میزیست.

در نزدیکی ما بسیاری از افراد هستند که گرسنه، عریان و بی خانمان هستند. بی توجهی به کمک به این نیازمندان و رنجدیدگان در مقابل ما بار تقصیر و گناه را تحمیل میکند که بهتر است روزی از مواجهه با آن هراس داشته باشیم. طمع و حرص (یا همان پول پرستی) بعنوان بت پرستی تقبیح شده است. همه افراطگری‌های خودخواهانه در منظر خدا بزهکاری بشمار می‌آید.

خداوند مرد ثروتمند را ناظر و مباشر اهداف و مقاصد خود کرده بود و وظیفه او بود تا به موردهایی مانند آن فقیر و بیمار رسیدگی کند. حکمی داده شده بود "پس یهوه خدای خود را بتمامی جان و تمامی قوت خود محبت نما" (تثنیه ۵: ۶). و "همسایه خود را چون جان خویش دوست بدارید" (لاویان ۱۸: ۱۹). مرد توانگر یهودی بود و با فرمان خداوند آشنا بود. ولی او فراموش کرده بود که مسئول و جوابگوی استفاده از اموال و امکاناتی بود که به وی بامانت سپرده شده بود. برکات خدا بوفور به او ارزانی شده بود ولی او آن امکانات را خودخواهانه بکار میگرفت تا بخود عزت دهد نه اینکه موجب حرمت خالق خویش گردد. متناسب با وفور نعمتی که داشت وظیفه او بود تا عطایای خود را برای کمک به اعتلای بشری بکار برد. این حکم خدا بود ولی مرد متمول به تعهد و التزام خود نسبت بخدا نمی‌اندیشید. او قرض میداد و بهره اش را نیز طلب مینمود ولیکن او بهره آنچه را که خدا به او قرض داده بود را به خدا باز نمیگرداند. او فهم و استعداد داشت ولیکن آنها را ارتقاء و بهبود نداده بود. او بازخواست خدا را فراموش کرده بود و تمامی توان خویش را وقف عیش و عشرت کرده بود. او با تفریح و سرگرمی خود را محاط کرده بود و تمجیدات و تملقات دوستانش برای خوشگذرانیهای خودخواهانه بود. او چنان در جمع دوستانش مشغول شده بود که حس مسئولیت در راستای همکاری و تعاون با خدا را در ترحم و بخشایش از دست داده بود. او فرصت و مجال درک کلام خدا و عمل به تعالیم و تکالیف را داشت ولی خوشگذرانی در جمع چنان وقت او را اشغال کرده بود که خدای ازلی را فراموش کرده بود.

زمان تغییر وضعیت آن دو مرد فرا رسیده بود. مرد بینوا روز بروز رنج میکشید ولیکن با شکیبایی و در خاموشی آنرا تحمل میکرد. زمان سپری گردید و او مرد و دفن شد. هیچ

کسی نبود تا برایش عزاداری کند ولی با تحمل رنج و عذاب شاهدهی برای مسیح شد زیرا که در محک ایمان بردباری کرده بود و با مرگش با فرشتگان به آغوش ابراهیم رفت.

ایلعاذر معرف رنجدیدگان فقیری بود که به مسیح ایمان داشتند. وقتی که بر شیپور دمیده شود و همه کسانی که در قبر آرمیده اند صدای مسیح را شنیده و بحضور وی بیایند اجر و پاداش خود را دریافت خواهند نمود زیرا که ایمان به خدا تنها فرضیه و تئوری نبود بلکه یک واقعیت مسلم بود.

"آن دولتمند نیز مرد و او را دفن کردند. پس چشمان خود را در عالم اموات²⁴ گشوده خود را در عذاب یافت و ابراهیم را از دور و ایلعاذر را در آغوشش دید. آنگاه به آواز بلند گفت ای پدر من ابراهیم بر من ترحم فرما و ایلعاذر را بفرست تا سر انگشت خود را به آب تر ساخته زبان مرا خشک سازد زیرا در این آتش معذبم".

در این حکایت سخن مسیح با کسانی بود که فقط ب فکر خود بودند... در میان بسیاری از افرادی که سخنان مسیح را میشنیدند دکترین یا اصول تعلیمی حالت هوشیاری یا (عالم برزخ) که حد فاصلی بین مرگ و قیام است را باور داشتند. مسیح تفکرات و نظرات آنان را میدانست. او حکایت خود را در قالبی مطرح نمود تا حقایق مهم را از طریق این عقاید متعصبانه تلقین کند. او آینه ای را در مقابل شنوندگان خویش قرار داد که بواسطه آن بتوانند خود را در رابطه راستین خود با خدا ببینند. او عقاید متداول را برای انتقال نیت و مقصودی که خواهان برجسته کردن آن برای همگان بود بکار برد - که هیچ بشری با ثروت و دارایی خویش در نظر خدا ارزشمند نمیشود زیرا هر آنچه که دارد فقط بعنوان امانت و قرضی است که خدا بوی داده است. سوء استفاده از این هدایا او را در مکانی پست تر از فقیران و انسانهای مفلوک قرار میدهد که خدا را دوست داشته و توکل باو دارند.

مسیح میخواهد تا مخاطبین او درک کنند که برای انسان امکان ندارد تا رستگاری جان را پس از مرگ بدست آورد. "ابراهیم گفت ای فرزند بخاطر آور که تو در ایام زندگانی چیزهای نیکوی خود را یافتی و همچنین ایلعاذر چیزهای بد را لیکن او الحال در تسلی است و تو در عذاب. و علاوه بر این در میان ما و شما ورطه عظیمی است چنانچه آنانیکه میخواهند از اینجا به نزد شما عبور کنند نمیتوانند و نه نشینندگان آنجا نزد ما توانند گذشت". از اینرو مسیح توضیح داد که انتظار برای آزمونی دیگر نومیدانه است. این زندگی تنها زمانی است که به بشر داده شده تا خود را برای جاودانگی و آخرت آماده سازد.

مرد دولتمند به ایده ای فکر میکرد که او از ذرین و "فرزند ابراهیم" است و در رنج و محنت خود، ابراهیم را برای استمداد طلب کرده بود. او دعا کرد که ای پدر من ابراهیم بر من ترحم فرما. او نزد خدا دعا نکرد بلکه ابراهیم را صدا زد. بدین گونه او نشان داد که او ابراهیم را مافوق خدا قرار داده است و بدین خاطر او به ارتباط خود با ابراهیم برای نجات تکیه کرده بود. دزد مصلوب نزد مسیح دعا کرد: "ای عیسی وقتی به ملکوت خود رفتی مرا بیاد آور" (لوقا ۲۳: ۴۲). و بلافاصله پاسخ خود را شنید "همانا امروز به تو میگویم (همانگونه که بر صلیب با رنج و تحقیر مصلوب میشوم) با من در فردوس خواهی بود" ولی مرد ثروتمند نزد ابراهیم دعا کرد و درخواست او اجابت نشد. مسیح صرفا متعالی گردید تا "پادشاه و نجات دهنده باشد و قوم اسرائیل فرصت داشته باشند که توبه کنند و گناهانشان بخشیده شود" (اعمال ۱۲: ۴).

مرد توانگر زمان خود را برای خوشگذرانی سپری کرد و دیر شده بود تا برای آخرت خود توشه ای ببندد. او نابخردی خود را دید و به فکر برادرانش افتاد که براهی میروند که رفته است زیرا زندگی آنان برای خشنودی خویش بود. پس او استدعا کرد و گفت "ای پدر بتو التماس دارم که او را بخانه پدرم بفرستی. زیرا مرا پنج برادر است تا ایشانرا آگاه سازد مبادا که ایشان نیز باین مکان عذاب بیابند. ابراهیم ویرا گفت موسی و انبیا را دارند سخن ایشانرا بشنوند. گفت نه ای پدر ما ابراهیم لیکن اگر کسی از مردگان نزد

ایشان برود توبه خواهند کرد. ویرا گفت هر گاه موسی و انبیا را نشنوند اگر کسی از مردگان نیز برخیزد هدایت نخواهند پذیرفت."

وقتی که مرد توانگر تقاضای شاهد و دلیلی برای برادرانش نمود او صریحا میگفت که اگر این واقعیتها به آنان گفته نشود آنان ترغیب نخواهند شد. ادعای او ... گفته مرد ثروتمند به مثابه این بود که: اگر مرا کاملا آگاه کرده بودید الان در اینجا نبودم. ابراهیم در پاسخ به چنین تقاضایی گفت که به برادرانت به اندازه کافی هشدار داده شده بود. نور هدایت به آنان داده شده بود ولی آنان آنرا نمیدیدند. حقیقت به آنان ارائه شده بود ولی آنان گوش شنوا نداشتند.

"وقتی مردم اورشلیم شنیدند که عیسی آمده دسته دسته به دیدن او شتافتند. آنان در ضمن بسیار مایل بودند ایلعاذر را نیز که او را زنده کرده بود ببینند. پس کاهنان اعظم تصمیم گرفتند ایلعاذر را هم بکشند زیرا بخاطر او بعضی از سران قوم یهود نیز ایمان آورده بودند که عیسی همان مسیح است" (یوحنا ۹: ۱۱-۱۰).

احکام و انبیا روشهایی بودند که خدا برای نجات انسان تعیین نمود. مسیح گفت بگذارید تا آنان به این شواهد توجه و اعتنا کنند. اگر آنان در کلام وی به صدای خدا گوش ندهند اظهارات یک شاهد برخاسته از مرگ نیز مورد توجه و اعتنا قرار نخواهد گرفت.

آنانیکه به موسی و انبیا توجه و اعتنا کردند به برهان و هدایتی بیشتر از خدا نیازی ندارند. ولی اگر انسان نور هدایت را انکار کند و از قدرشناسی فرصتهایی که بوی اعطا گردیده قصور ورزد از مرده گوش شنوا نخواهد داشت. آنان حتی با این قرائن نیز متقاعد نخواهند گردید برای اینکه آنانیکه احکام و انبیا را نپذیرفتند دلهای خویش را چنان سخت نمودند که همه نورهای هدایت الهی را نخواهند پذیرفت.

گفتگو بین ابراهیم و مرد توانگر بصورت تمثیلی و کنایه ای است. درسی که باید از این حکایت آموخت این است که به هر انسانی به اندازه کافی نور هدایت داده شده است

برای ادای دینی که از او خواسته شده است. مسئولیتهای انسان متناسب با فرصتها و امتیازاتی است که بدو داده شده است. خداوند به هر کسی نور هدایت کافی و فیض بخشیده است تا به وظیفه ای که خداوند به او محول نموده است عمل کند. چنانچه انسان به وظیفه خود در نوری که باو نشان داده شده است عمل نکند نور عظیمتر تنها بد عهدی و مسامحه در بهبود برکت عطا شده را نمایان میسازد. "اگر در کارهای کوچک درستکار باشید در کارهای بزرگ نیز درستکار خواهید بود و اگر در امور جزئی نادرست باشید در انجام وظایف بزرگ نیز نادرست خواهید بود" (لوقا ۱۶: ۱۰). آنانیکه از هدایت موسی و انبیا سر باز زدند و تقاضای معجزات شگفت انگیز کردند اگر خواسته آنان بر آورده شود نیز متقاعد نخواهند شد.

حکایت مرد ثروتمند و ایلعادر نشان میدهد که چگونه این دو گروه اجتماعی دنیای نادیده را ارزیابی میکردند. ثروتمند بودن گناه نیست چنانچه ثروتها با بی انصافی و ظلم بدست نیامده باشند. مرد متمول بخاطر داشتن ثروت تقبیح نشده است ولی قباحت بر او خواهد بود چنانچه ثروتهای سپرده شده به وی را برای اغنای خود در راه خوشگذرانی هدر دهد. بسیار بهتر خواهد که پول خویش را در راه خدا برای امور خیر استفاده کند. مرگ نمیتواند انسانهایی را فقیر کند که خود را وقف جستجوی ثروتهای ابدی نموده اند. ولی مردی که گنجها را برای نفس خود بیندوزد نمیتواند هیچ چیزی از آن را با خود به آسمان ببرد. او در طول زندگی ثابت کرده بود که ناظری غیر قابل اعتماد و بیوفاست. در خلال زندگی او چیزهای خوبی داشت ولی فراموش کرده بود که تعهد و التزامی نسبت به خدا دارد. او از حفظ گنجینه آسمانی قصور ورزیده بود.

دولتمندی که امتیازات زیادی داشت معرف کسی است که بهتر بود تا عطایای خود را تقسیم کند. از اینرو کارهای او میتوانست به فراتراز اینها دست یافته و امتیازات روحانی متعالی تری را بارمغان آورد. این هدف رهایی است نه تنها برای محو کردن گناه بلکه برای باز پس دادن هدایای روحانی مفقود شده که بخاطر گناهی است که قدرت روحانی را تحلیل داده است. پول نمیتواند به زندگی اخروی منتقل شود زیرا در آنجا به پول نیازی نیست ولی کردار نیک برای نجات جانها برای مسیح به بارگاه آسمانی

منتقل خواهد شد. ولی آنانیکه با خودخواهی عطایای خدا را برای خودشان مصرف نمودند و نیازمندان هم‌نوع خود را بدون هیچ کمکی و هیچ کاری برای پیشرفت دادن کار خدا در جهان رها کردند خالق خود را بی‌حرمت ساخته اند. سرقت از خدا در مقابل نامشان در دفاتر آسمانی نوشته شده است.

مرد ثروتمند همه آن پولها را بدست آورده بود ولی او مالک ثروتهایی نبود که حسابش را با خدا بتواند سر راست کند. او طوری زندگی کرد که گوئی هر چه که دارد متعلق به خود اوست. او از فراخوان خدا و درخواست های فقیر دردمند کوتاهی و قصور ورزیده بود. ولی در این امتداد فراخوانی خواهد بود که نخواهد توانست از آن مسامحه و غفلت ورزد. با قدرتی که او نمیتواند به آن اعتراض و یا در برابر آن مقاومت نماید. او محکوم گردیده تا از املاکی که او نمیتواند بیش از این ناظر و مراقب آن باشد دست بکشد. مردی که یکبار ثروتمند بود به تنگدستی نومیدانه ای افتاد. ردای عدالت مسیح که در آسمان بافته شده بود نمیتواند او را بپوشاند. او که یکبار ردای پادشاهی ارغوانی و زربفت را پوشیده به عربانی سقوط نمود. آزمون او به انتها رسید. او هیچ چیزی به این جهان نیاورد و هیچ چیزی را از این دنیا نمیتواند با خود ببرد.

مسیح پرده را برداشت و این تصویر را در مقابل کاهنان - حاکمان - کاتبان و فریسیان قرار داد. به آن نگاه کنید. شمایی که در کامیابی های جهان غنی هستید از نظر خدا ثروتمند نیستید. آیا به این تصویر نمی اندیشید؟ که شما و ثروت شما در میان مردم فقط ارزشمند است ولی در نظر خدا مکروه و پوچ است. مسیح میپرسد "چه فایده که انسان تمام دنیا را ببرد ولی در عوض جانش را از دست بدهد؟ مگر چیزی با ارزشتر از جان او پیدا میشود؟" (مرقس ۸: ۳۶، ۳۷).

کاربرد برای قوم یهود

وقتیکه مسیح حکایت مرد ثروتمند و ایلعادر را گفت بسیاری از قوم یهود بودند که در شرایط رقت انگیز آن مرد ثروتمند بودند که خیریات خدا را برای کامرانی خودخواهانه خود بکار میبردند. آنان خود را آماده میکردند تا این جمله را بشنوند "خدا تو را وزن کرده و تو را ناقص دیده است" (دانیال ۵: ۲۷). مرد ثروتمند از هر گونه برکات دنیوی و الهی برخوردار شده بود ولی او از همیاری با خدا سرباز زد تا از این برکات برای خدا استفاده کند. قوم یهود نیز چنین بودند. خداوند یهودیان را امانت دار حقیقت مقدس ساخته بود. او آنان را بعنوان ناظرین فیض تعیین کرده بود. آنان از مزایای دنیوی و روحانی برخوردار بودند و او آنان را فراخواند تا این برکات را به جهان توزیع کنند. در خصوص رفتار با برادرانی که به تباهی افتاده بودند - غریبانی که کنار درهایشان چشم انتظارنشسته بودند و فقیرانی که در میانشان بودند دستور العمل خاصی به آنان داده شده بود. آنان نباید در طلب بدست آوردن هر چیزی برای سود خود میبودند بلکه برای بیاد آوردن کسانی که نیازمندند تا با آنها بشارکت بپردازند. و خدا وعده داده بود تا آنان را مطابق با اعمال محبت آمیز و ترحمانه آنان برکت دهد. ولی مانند مرد ثروتمند آنان دست یاری برای کمک ندادند تا ضروریات دنیوی و روحانی بشر ستمدیده را ترفیع نمایند. آنان پر از غرور بوده و خود را بعنوان امت برگزیده و محبوب خدا در نظر گرفته بودند. با این وجود نه خدمتی به خلق می کردند و نه عبادتی در حق خالق خویش روا میداشتند. آنان در واقع خود را فرزندان ابراهیم دانسته و به او توکل و وابستگی داشتند. "آنان با غرور گفتند که ما از ذریت ابراهیم هستیم" (یوحنا ۸: ۳۳). وقتی که بحران فرا رسید آشکار گردید که آنان از خدا جدا شده اند و به ابراهیم متمسک شده بودند گویی که ابراهیم خدا بود.

مسیح اشتیاق داشت تا نور را در اذهان تارک شده امت یهود بتاباند. او بایشان گفت "اگر شما فرزندان ابراهیم بودید شما نیز از رفتار خوب ابراهیم سرمشق میگرفتید. من حقیقی را که از خدا شنیده ام به شما گفته ام با این حال شما میخواهید مرا بکشید. ابراهیم هرگز چنین کاری نمیکرد" (یوحنا ۸: ۴۰، ۳۹).

مسیح هیچ نشانی از تقوی و پرهیزگاری در نسل آنان ندید. او تعلیم داد که پیوند روحانی جای خود را به رابطه طبیعی سپرده است. یهودیان ادعا کردند که از اجداد ابراهیم هستند ولی با قصور از تعالیم ابراهیم ثابت کردند که آنان فرزندان واقعی او و از ذریت او نیستند. تنها کسانی که اثبات میکنند که در روش روحانی در هماهنگی و همخوانی با ابراهیم هستند با اطاعت از ندای خدا بعنوان نسل حقیقی بشمار می آیند. گرچه فقیر در طبقه ای محسوب میشد که با دیدگاه انسانی بعنوان رتبه پست و پائین باو نگاه میشد ولی مسیح او را بعنوان فردی که ابراهیم او را بعنوان دوستی نزدیک و صمیمی بحساب می آورد تشخیص میداد.

مرد متمول اگرچه با همه نعمات زندگی احاطه شده بود ولی چنان نادان بود که ابراهیم را در مقام خدا قرار داد. اگر او قدردان امتیارات عالی خود بود و اجازه داده بود تا روح خدا قلب و ذهن او را قالب بگیرد و فرم دهد او میتوانست وضعیت کاملاً متفاوتی داشته باشد. و همچنین است در مورد قومی که او معرف یا نماینده آنان بود. اگر آنان به فراخوان الهی پاسخ داده بودند آینده آنان بطور کلی متفاوت بود. آنان میتوانستند بصیرت روحانی حقیقی را بنمایش بگذارند. آنان استطاعت و توانایی داشتند که خدا میتوانست آنها را باندازه کافی افزایش دهد تا تمام جهان را از برکات منور سازد. ولی اکنون از تدبیر خدا جدا شده بودند بگونه ای که زندگی آنان از مسیر درست منحرف شده بود. آنان بعنوان ناظران و مباشران خدا از کاربرد عطایای خود قصور ورزیدند که مطابق با حقیقت و عدالت بود. ابدیت و آخرت در حساب آنان آورده نشده بود و نتیجه بدعهدی آنان تباهی را برای همه قوم بارمغان آورده بود.

مسیح میدانست که در نابودی اورشلیم، یهودیان هشدار او را بیاد می آوردند. و اینچنین نیز بود. وقتیکه مصیبت بر اورشلیم نازل شد وقتی که گرسنگی و انواع رنج بر مردم واقع گردید آنان کلام مسیح را بیاد آوردند و معنی این تمثیل را فهمیدند. آنان برای خدا اهتمام نورزیدند تا نور الهی را بر جهان بیفشانند و رنج و مصیبت را بر خود مستولی داشتند.

روزهای آخر

صحنه های پایانی تاریخ زمین با خاتمه تاریخ زندگی مرد ثروتمند بتصویر کشیده شد. مرد توانگر ادعا کرد که فرزند ابراهیم است ولی او از ابراهیم جدا شده بود با دیواری که با خطا بین آنان ایجاد شده بود. ابراهیم خدا را با ایمان و فرمانبرداری خدمت نمود. ولی مرد ثروتمند نسبت به خدا بی فکر بود و از نیازهای بشر رنجیده غافل شده بود. دیوار بزرگی که بین او و ابراهیم ایجاد شده بود دیوار نافرمانی بود. امروز بسیاری از مردم هستند که همین مسیر را دنبال میکنند. گرچه آنان عضو کلیسا هستند ولی قلب و روح آنان متبدل نشده است. آنان در امور کلیسا دخیل هستند. آنان ممکن است سرود مزبور را بخوانند "چنانکه آهو برای نهرهای آب اشتیاق دارد همچنان ای خدا جان من اشتیاق شدید برای تو دارد" (مزامیر ۱:۴۲) ولی آنان تایید میکنند که بدنه کذاب کلیسا هستند. آنان در نظر خدا دیگر عادل نیستند و تفاوتی با گناهکار ندارند. جانی که شور و اشتیاق لذات دنیوی دارد، ذهنی که مملو از عشق بالندگی برای خودنمایی دارد نمیتواند خدا را خدمت کند. مانند مرد ثروتمند در تمثیل، این قبیل افراد تمایلی برای ستیز بر علیه هوسرانی و طمعکاری ندارند. او مشتاق برآورده ساختن هواهای نفسانی است. او فضاهای گنه آلود را انتخاب میکند. او ناگهان با مرگ روبرو میشود و با صفاتی که در خلال زندگی اش در همکاری با نمایندگان و امور شیطانی شکل گرفت به قبر میرود. در قبر او قدرت انتخاب ندارد، چه خوب و چه بد، برای اینکه وقتی انسان بمیرد افکار او نیز میمیرد (مزامیر ۱:۴۶؛ جامعه ۹:۶، ۵).

وقتی که صدای خدا مرده را بیدار سازد او از قبر با همان عطش و علاقه ها بیرون می آید، همان دوست داشتن ها و همان دوست نداشتن ها که در زمان زندگی آنها را گرامی داشت. خداوند معجزه ای نمیکند تا مجددا انسانی را خلق کند که فرصت سوزی کند و امکانات عطا شده را به بطالت هدر دهد. او در خلال زندگی خویش در خدا هیچ لذتی نبرد و از خدماتش محظوظ نشد. صفات او در هماهنگی و توازن با خدا نبود و نمیتوانست با خانواده آسمانی به خوشی بسر برد.

امروزه در جهان طبقه ای وجود دارد که (خودعدالت محور) هستند. آنان شکم پرست نیستند، آنان مشروبخوار نیستند، آنان کافر نیستند، بلکه خواهان زندگی برای خود هستند و نه برای خدا. خداوند جایی در اندیشه آنان ندارد بنابراین خود را در گروه و طبقه بی ایمانان قرار دادند. امکان ورود آنان به دروازه های شهر خدا وجود ندارد. آنان مستحق درخت حیات نیستند زیرا وقتیکه احکام خدا در برابرشان قرار گرفت آنان پاسخ منفی دادند. آنان در اینجا خدا را خدمت نکردند و احساس میکردند که جاهای دیگر به ملکوت آسمان ارجحیت دارد.

آموختن مفاهیم مسیح دریافت فیض اوست که همان ذات و صفات اوست. ولی کسانی که قدر شناس نیستند و فرصتهای ارزشمند را بکار نمیبرند و شکرگزار برتری های مقدسی که به آنان در زمین اعطا شد نیستند و شایسته مشارکت در وقف و امور خالص آسمانی نیستند. صفات آنان مطابق با الگوی الهی قالبگیری نشده است. آنان بواسطه کوتاهی و غفلت شکافی عمیق را ایجاد کرده اند که نمیتوان برای ایجاد رابطه پلی ایجاد کرد. و از اینرو بین آنان و عادلان دیواری بلند کشیده شده است.

فصل ۲۲

گفتار و کردار



این فصل طبق کتاب متی ۲۱: ۲۳-۳۲ تدوین شده است

مردی دو پسر داشت و نزد اولی رفت و گفت پسرم برو و امروز در تاکستان کار کن. او پاسخ داده و گفت نمیخواهم بروم ولی بعد پشیمان شد و رفت. و پدر نزد دومی رفت و همینطور نیز با او گفت. و او در جواب گفت میروم ولی نرفت. کدامیک از این دو نفر اراده پدرشان را انجام دادند؟ آنان باو گفتند: اولی.

در موعظه کوه عیسی گفت "گمان نکنید هر که گفت خداوندا (هر که خود را مومن نشان دهد) به بهشت میرود فقط آنانی میتوانند به حضور خدا برسند که اراده پدر آسمانی مرا بجا آورند" (متی ۷: ۲۱). آزمون اخلاص در حرف نیست بلکه در عمل است. (گفتار نیک و کردار نیک نتیجه پندار نیک است). مسیح به هر انسانی نمیگوید که تو چه حرفی بیشتر از دیگران گفتی؟ بلکه میگوید "تو چه کاری بیش از دیگران انجام دادی؟" (متی ۵: ۴۷). کلام او سرشار از معنی و مفهوم است "خوشا بحال شما اگر آنچه را که میدانید خوب است بعمل آورید" (یوحنا ۱۷: ۱۳). گفتاری که با کردار

مقتضی همراه نباشد فاقد ارزش است. این درسی است که در حکایت دو پسر تعلیم داده شد.

این حکایت در آخرین ملاقات مسیح از اورشلیم و قبل از مرگ وی بیان شده بود. او فروشندگان و خریداران را از معبد بیرون رانده بود. صدای او با قدرت خدا بقلبهایشان سخن گفته بود. آنان متحیر و وحشت زده بدون بهانه و یا مقاومتی از دستور او اطاعت کردند.

وقتی که ترس آنان فروکش کرد کاهنان و مشایخ به معبد بازگشته و دیدند که مسیح در حال شفا دادن مریضان و افرادی است که رو بمرگ افتاده اند. آنان صدای وجد و شادمانی و نغمه تسبیح و ستایش را شنیده بودند. در معبد کودکانی که سلامت خود را باز یافته بودند با تکان دادن شاخه های نخل در دست برای پسر داود هوشیاعانا²⁵ میخواندند. و صدای کودکانه حمد و ستایش را ترنم مینمودند. با اینحال برای کاهنان یهود و مشایخ همه این چیزها بسنده نمیکرد تا بر حسادت و غرض ورزی خود غالب آیند.

روز بعد در حالیکه مسیح در معبد مشغول تعلیم دادن بود، سرکردگان کاهنان و مشایخ یهود نزد او رفته و گفتند "با چه اختیاراتی اینچنین میکنی؟" و چه کسی بتو چنین اختیاری داده است؟"

کاهنان و مشایخ یهود بی تردید به قدرت مسیح یقین داشتند. در پاکسازی معبد (از شرارتهای فروشندگان و تاجران)، آنان اختیارات و قدرت ملکوتی را از درخشش رخسار او مشاهده کرده بودند. آنان یارای مقاومت در مقابل قدرتی که او بدانوسیله سخن میگفت را نداشتند. او باری دیگر درباره اعمال خارق العاده در شفا دادن به سوالاتشان پاسخ داد. او شواهدی را برای اثبات اختیارات و اقتدار خود داده بود که قابل انکار نبود. ولی این گواه و اثباتی نبود که آنان میخواستند. کاهنان و مشایخ در صدد بودند که

عیسی خود را مسیح اعلام نماید تا بدان سبب آنان کلام او را تحریف کرده و مردم را بر علیه او تحریک کنند. آنان آرزو داشتند که نفوذ او را از بین ببرند و او را بکشند.

عیسی میدانست که اگر آنان قدرت خدا را در او تشخیص ندهند و یا اعمال او را بعنوان شهادی از صفات و ذات الهی او نبینند، مسیح بودن او را نیز باور نمیکنند. او از پاسخ به موضوعی که آنان انتظار داشتند طفره رفت تا تقبیح و سرزنش بخودشان بازگردد.

"عیسی به آنان گفت من نیز از شما سوالی دارم اگر به آن جواب دهید من هم جواب سوالتان را خواهم داد. آیا یحیی از جانب خدا فرستاده شده بود یا نه؟ آیا یحیی از جانب خدا فرستاده شده بود یا از طرف انسان؟"

کاهنان و حاکمان یهود گیج و مبهوت شدند. "ایشان با هم مشورت کرده و بهم گفتند اگر بگوئیم از جانب خدا بود آنگاه به ما خواهد گفت که چرا سخنان او را قبول نکردید. و اگر بگوئیم از جانب خدا نبود این مردم بر ما هجوم خواهند آورد چون همه یحیی را رسول خدا میدانند. سرانجام گفتند نمیدانیم. عیسی فرمود پس در اینصورت من هم به سوال شما جواب نخواهم داد."

"ما نمیدانیم" در واقع پاسخی کذب بود. ولی کاهنان موقعیتی که در آن بودند را ملاحظه کردند و جواب کذب دادند تا خود را با حفاظی از دروغ بیوشانند. یحییای تعمید دهنده بعنوان شهادی بود برای کسیکه آنان اختیار و اقتدار او را زیر سوال برده بودند. یحیی به مسیح اشاره نموده و میگفت "بنگرید. این همان بره ای است که خدا فرستاده تا برای آمرزش گناهان تمام مردم دنیا قربانی شود" (یوحنا ۱: ۲۹). یحیی او را تعمید داده بود و پس از تعمید هنگامیکه مسیح در حال دعا بود آسمان گشوده شد و روح خدا چون کبوتری بر او نشست در حالیکه صدایی از آسمان شنیده میشد که میگفت "این پسر محبوب من است که از او خوشنودم" (متی ۱۷: ۳).

با بیاد آوردن نبوت‌هایی که یحیی در رابطه با مسیح کرارا گفته بود، و با بخاطر آوردن صحنه تعمید عیسی، کاهنان و حاکمان یهود جرات نکردند تا بگویند که تعمید یحیی از آسمان بود. چنانچه آنان تصدیق میکردند که یحیی پیامبر است، همانگونه که باور داشتند، آنان چطور می‌توانستند شهادت او را انکار کنند که عیسی ناصری فرزند خدا نباشد؟ و آنان نمیتوانستند بگویند که تعمید یحیی انسانی بود زیرا مردم به یحیی اعتقاد داشتند که او پیامبر است. پس آنان گفتند "نمیدانیم".

سپس مسیح حکایت پدر و دو پسرش را نقل کرد. وقتی که پدر نزد اولین پسرش رفت گفت "امروز به تاکستان رفته و در آنجا کار کن" پسر بیدرنگ پاسخ داد که "نخواهم رفت". او از اطاعت سر باز زد و خود را تسلیم راه معاشین شرارت کرد. ولی بعد از آن اظهار ندامت و پشیمانی نمود و خواسته پدر را اجابت کرد.

پدر نزد پسر دوم خود رفت و همان دستور را داد "امروز به تاکستان رفته در آنجا کار کن". این پسر در جواب گفت "ای آقایم خواهم رفت" اما نرفت.

در این تمثیل، پدر معرف خداست و تاکستان همان کلیساست. دو پسر معرف دو گروه یا طبقه هستند. پسری که از فرمان سرپیچی کرده و گفت "نخواهم رفت" معرف کسی است که آشکارا در تخلف و خطا زندگی میکند و پارسایی پیشه نکرد و صراحتاً از آمدن تحت یوغ پرهیزگاری و اطاعت که از واجبات حکم خدا بود سر باز زد. ولی بسیاری از این افراد بعداً پشیمان شده توبه کردند و از دستور خدا اطاعت کردند. وقتیکه مژده خبر خوش انجیل توسط یحیی بانان گفته شد "از گناهان خود توبه کنید زیرا ملکوت خدا بزودی فرا خواهد رسید" آنان توبه کرده و به گناهان خویش اعتراف نمودند. (متی ۲:۳).

پسری که گفت "میروم" ولی نرفت صفت فریسیان را آشکار کرد. مانند این پسر، رهبران یهودی توبه ناپذیر و به نفس خود وابسته بودند. زندگی مذهبی قوم یهود به تظاهر کردن تبدیل شده بود. وقتی که احکام در کوه سینا با صدای خدا اعلان گردید

همه مردم خود را ملزم به اطاعت نمودند. آنان گفتند "ای آقا میرویم" ولی نرفتند. وقتیکه عیسی تجسم یافته و شخصا نزد آنها رفت و اصول احکام را در مقابلشان قرار داد آنان او را نپذیرفتند. مسیح به رهبران یهود در ایامی که با آنان بود بوفور شواهد و قرائنی را از اختیارات و قدرت الهی خود علنی کرده بود ولی گرچه آنان متقاعد شده بودند با اینحال شواهد را نپذیرفتند. مسیح به آنان نشان داده بود که آنان به بی ایمانی ادامه داده اند زیرا روح اطاعت را نداشتند. او به آنان اعلان کرده بود "شما بتقلید و سنت خود احکام خدا را باطل نموده اید... و رسوم بشری را بجای احکام الهی به مردم تعلیم می‌دهید" (متی ۶: ۱۵، ۹).

در جماعت مقابل مسیح کاتبان و فریسیان و کاهنان و حاکمان یهود حضور داشتند و مسیح پس از حکایت دو پسر، شنوندگان خود را خطاب کرده و پرسید "کدامیک از آن دو پسر اراده پدر را بانجام رسانید؟" فریسیان که خود را فراموش کرده بودند گفتند "اولی". با این پاسخ آنان نمیدانستند که خود را محکوم کرده اند. سپس مسیح لب به سرزنش و تقیب آنان گشود "مطمئن باشید گناهکاران و فاحشه‌ها زودتر از شما وارد ملکوت خداوند خواهند شد زیرا یحیی شما را به توبه و بازگشت بسوی خدا دعوت کرد اما شما بدعتوش توجهی نکردید".

یحیای تمعید دهنده از حقیقت موعظه می‌کرد و با موعظه او گناهکاران به تقصیر خود پی برده و از راه خطا بازگشتند. توبه کنندگان قبل از (خود عدالت محورها) به ملکوت خدا می‌روند زیرا در برابر آن هشدار جدی مقاومت نمودند. گناهکاران و فاحشه‌ها جاهل و نادان بودند اما این انسانهای دانا راه حقیقت را میدانستند. با اینحال از راه رفتن در مسیری که به بهشت خدا هدایت میشد طفره رفتند. حقیقتی که باید برای آنان طعم و مزه حیات میشد به طعم و مزه ممت مدبل گردیده بود. آنان در مقابل محکومیت روح خدا مقاومت و لجاجت می‌کردند. آنان اطاعت از احکام خدا را انکار کرده بودند.

مسیح به آنان نگفته بود که شما نمیتوانید به ملکوت خدا داخل شوید بلکه به آنان سدی را نشان داد که خودشان ساخته بودند که از ورودشان ممانعت و جلوگیری میکرد.

درب همچنان بروی رهبران یهودی باز بود و دعوت همچنان پابرجا بود. مسیح اشتیاق داشت تا ببیند که آنان به تقصیر خود پی برده و از راه ناثواب خود بازگردند.

کاهنان و مشایخ اسرائیل زندگی خود را صرف تشریفات و مراسم مذهبی کرده بودند و چنان مراسم را مقدس شمرده بودند که بجای انجام واجبات خدا اجرای مراسم جای خود را به عبادت داده بود. ولی آنان مراسم خود را با تظاهر اجرا میکردند که توسط انسانهای دیگر دیده شده و گمان کنند که این افراد پارسا و وقف خدا هستند. در حالیکه اقرار به اطاعت میکردند ولی از تسلیم به اطاعت از خدا سربازمی زدند. آنان با اینکه اقرار به تعلیم حقیقت کرده بودند ولی خود به حقیقت عمل نمیکردند.

مسیح اعلان کرده بود که یحیای تعمید دهنده یکی از بزرگترین پیامبران است و او به مستمعین خویش نشان داده بود که آنان به اندازه کافی قرائن و شواهد داشته اند که موید این حقیقت باشد که یحیی پیامبر خداست. کلام آن موعظه کننده در بیابان قدرتمند بود. مسیح پیام خود را مصمم و قاطع آورده و گناهان کاهنان و حاکمان را ملامت نموده و آنان را به انجام کارهای ملکوت آسمان توصیه مینمود. او به بی اعتنائی گناه آلود ایشان در رد کاری که برای آنان با اختیار پدر تعیین شده بود اشاره کرد. او با گناه سازش نکرد و بسیاری از بی انصافی خود بازگشتند.

اگر اظهارات رهبران یهود واقعی بود آنان شهادت یحیی را قبول نموده و عیسی را بعنوان مسیح میپذیرفتند. ولی آنان ثمرات توبه و عدالت را نشان ندادند. همانهایی را که آنان تحقیر مینمودند زودتر از ایشان به ملکوت خدا وارد میشدند.

در آن حکایت، پسری که گفت "ای آقایم میروم" خود را وفادار و مطیع معرفی نمود ولی زمان ثابت کرد که اظهارات او واقعی نبود. او به پدر خود عشق واقعی نداشت. پس فریسیان در قدوسیت خویش مغرور شده بودند ولی وقتی که محک خوردند نقص های آنان برملا شد. در هنگامی که منفعت ایشان ایجاب میکرد آنان وجوب احکام را الزامی میدانستند ولی زمانی که اجرای احکام بر خودشان واجب میشد با خدعه و زبان بازی

عدم اجرای واجبات فرمان خدا را استدلال میکردند. مسیح در باره آنان گفت "پس آنچه بشما میگویند نگاه دارید و بجا آورید لیکن مثل اعمال ایشان مکنید زیرا میگویند و نمیکنند" (متی ۲۳:۳). آنان به خدا یا انسان محبت واقعی نداشتند. خداوند آنانرا فرا خوانده بود تا با او در برکت دادن به جهان همکاری کنند ولی در حالیکه اظهار کرده که دعوت را پذیرفته اند ولی درعمل نافرمانی کردند. آنان به نفس خود متکی بودند و در خیریت خویش مغرور بودند و نسبت به فرامین خدا بی اعتنایی و مخالفت ورزیدند. آنان از انجام کارهایی که خدا برایشان معین کرده بود سرباز زدند و بخاطر سرپیچی، خداوند در شرف جدا کردن خود از قوم نافرمان و متمرّد بر آمد.

خودمحوری و خودعدالت محوری آن عدالت حقیقی نیست که باید باشد و کسانی که به آن متمسک گردیده اند بحال خود رها شده تا نتیجه مهلک فریب را ببینند. بسیاری ادعای اطاعت از احکام خدا را دارند ولی محبت خدا را در قلبهای خویش ندارند تا در دیگران جاری شود. مسیح آنان را فرا خوانده بود تا با او در کار خود برای نجات جهان متحد گردند ولی آنان برای اینکه خود را خرسند نمایند میگویند "ای آقایم خواهیم رفت". ولی آنان نمیروند. آنان با کسانی که خدا را خدمت میکنند همکاری نمی نمایند. آنان تبیل و بیکاره هستند. مانند پسر بد عهد آنان به خدا وعده پوشالی میدهند. در میثاق با کلیسا آنان خود را متعهد به اطاعت از خدا میبینند و ادعا میکنند که میخواهند تا خدا را خدمت کنند ولی چنین نمیکنند. در اظهاراتشان ادعای فرزندی خدا را دارند ولی صفات و خصوصیات و نوع زندگی آنان منکر این مدعاست. آنان تسلیم اراده خدا نیستند و در دروغ زندگی میکنند.

وقتی که به فداکاری و از خود گذشتگی نیازی نباشد آنان بظاهر متعهد به فرمانبرداری هستند ولی وقتی خود انکاری و از خودگذشتگی الزامی شود، وقتی که میبینند که صلیبی دارد برایشان برپا میشود آنگاه عقب نشینی میکنند. بدینگونه یقین و تعهد نسبت به انجام وظیفه محو شده و تخطیهای شناخته شده از فرامین خدا عادت میشود. گوش ممکن است که کلام خدا را بشنود ولی قدرت تشخیص روحانی رخت بر بسته است. و آنگاه دلها سخت شده و باطن و وجدان پژمرده میگردد.

فکر نکنید که چون خصومت نسبت به مسیح را آشکار نکرده اید به او خدمت میکنید. با خودداری از آنچه که خدا به ما داده است تا برای خدمت او بکار ببریم - مانند زمان و یا قابلیت ها یا هر عطایای دیگری که بما به امانت سپرده شده است - ما بر ضد او عمل کرده ایم.

شیطان بی اشتیاقی رخوت گونه از خواب آلودگی مسیحیان مدعی را بکار برده تا توان خویش را تقویت کند و جانها را به نفع خویش صید کند. بسیاری اینطور می اندیشند که گرچه آنان کار واقعی برای مسیح انجام نمیدهند با اینحال طرفدار او هستند. آنان خصم را قادر میسازند تا میدان را از قبل تصرف نموده تا از قبل آن منتفع گردد. با قصور خود در سخت کوشی برای مولا و سرور خود و با ترک کردن وظایفی که ناتمام مانده و عدم نشر کلام، آنان به شیطان اجازه میدهند تا به کنترل جانهایی که ممکن است برای مسیح ظفر یافته اند نائل شود.

ما هرگز نمیتوانیم در رخوت و رکود رستگار شویم. چنین چیزی نیست که کسی را متبدل شده واقعی بخوانیم در حالیکه او در درماندگی و بطالت زندگی کند. برای ما ممکن نیست که باسانی وارد ملکوت شویم. هیچ فرد تنبلی نمیتواند وارد ملکوت شود. اگر کوشش نکنیم تا به ملکوت دست بیابیم، اگر مشتاقانه در طلب آموختن آنچه که احکام را تشکیل داد نباشیم، شایسته نیستیم تا سهمی از آن ببریم. آنانیکه در زمین از همکاری با خدا سر باز زدند در آسمان همکار او نخواهند بود. آنان ملکوت را به مخاطره می اندازند.

امید بیشتری برای باجگیران و گناهکاران وجود دارد از آنانیکه کلام خدا را میدانند اما از اطاعت به آن امتناع میورزند. کسیکه خود را گناهکار میبیند و از گناه خود دست نمیکشد، کسیکه میدانند که جانها و جسم ها و روحها را در مقابل خدا تباه میکند، به او اخطار و اعلان میشود مبادا که از ملکوت آسمان بطور ابدی و همیشگی جدا گردد. او از وضعیت بیمار خود آگاه میشود و طلب شفا میکند. آن طیب اعظم گفت "کسانی که نزد من آمده اند کسانی هستند که پدرم خدا بمن داده است و ممکن نیست هرگز

ایشان را از دست بدهم" (یوحنا ۳۷: ۶). این جانها را خداوند بعنوان کارگران تاکستان خود بکار خواهد برد.

پسری که برای لحظه ای از دستور پدر خود سرپیچی کرد توسط مسیح تقبیح و محکوم نشد و مورد ستایش نیز قرار نگرفت. طبقه ای که بعنوان پسر اول از اطاعت تمرد نمود شایسته هیچ اعتباری برای نگاه داشتن این موقعیت نیست. رک گوئی و صداقت آنان بعنوان تقوا و پرهیزگاری در نظر گرفته نمیشود. بواسطه حقیقت و قدوسیت انسان تطهیر شده و او را شاهی باشهامت برای مسیح خواهد ساخت. ولی رک گوئی گنه آلود موهن است و راهی است که بسوی کفر و توهین به مقدسات منتهی میگردد. واقعیت این است که انسانی که ریا کار نیست او را "کمتر" گناهکار نمیسازد. وقتی که درخواست روح القدس به قلب میرسد برای منفعت خودمان هم که شده ایجاب میکند تا بیدرنگ پاسخ دهیم. وقتی که درخواست و ندای او فرا میرسد "امروز به تاکستان رفته و در آنجا کار کن" این دعوت را رد نکنید. "امروز اگر آواز او را بشنوید دل خود را سخت مسازید" (عبرانیان ۱۵: ۳). تاخیر در فرمانبرداری درست نیست. ممکن است که هرگز دوباره دعوت را نشنوید.

هیچ کس خود را توجیه نکند که میتواند از گناهی که برای مدتی مطبوع طبع بوده براحتی و بسادگی دست بکشد. اینچنین نیست. هر گناهی که گرامی داشته شود صفات و شخصیت را ضعیف و عادت به آن را تقویت میکند و تباهی اخلاقی و فکری و جسمی را در پی خواهد داشت. شما ممکن است که از خطای خود توبه کنید و پای خود را در مسیر درست بگذارید ولی قالب ذهن شما و آشنایی شما با شریر برایتان مشکل خواهد ساخت تا فرق بین درست و غلط را تشخیص بدهید. از طریق عادهای اشتباه شکل گرفته شده در روح و ذهن، شیطان به شما دوباره و دوباره یورش خواهد آورد.

در فرمان "امروز برو و در تاکستان کار کن" هر جانی مورد محک و آزمون قرار میگیرد. آیا کردار و گفتار یکی خواهد بود؟ آیا کسی که فرا خوانده شده همه دانش خود را بکارمیگیرد و با وفاداری کار کرده و بیغرضانه و بیدریغ برای مالک تاکستان کار کند؟

پطرس رسول در باره برنامه ای که چگونه باید کار کنیم به ما می آموزد. "فیض و سلامتی در معرفت خدا و خداوند ما عیسی بر شما افزون باد. چنانکه قوت الهی او همه چیزهائیرا که برای حیات و دینداری لازم است بما عنایت فرموده است بمعرفت او که ما را بجلال و فضیلت خود دعوت نموده. که بوساطت آنها وعده های بینهایت عظیم و گرانبها بما داده شد تا شما باینها شریک طبیعی الهی گردید و از فسادی که از شهوت در جهان است خلاصی یابید. و بهمین جهت کمال سعی نموده در ایمان خود فضیلت پیدا نمائید. و در فضیلت علم و در علم عفت و در عفت صبر و در صبر دینداری. و در دینداری محبت برادران و در محبت برادران محبترا".

چنانچه در تاکستان جان خود زراعت کنید خداوند شما را در کار خود همکار خواهد ساخت. و شما نه تنها برای خود کار خواهید داشت بلکه برای دیگران نیز هم. در نمایش کلیسا بعنوان تاکستان مسیح تعلیم نمیدهد که همدردی و کار خود را فقط به تعداد خودمان محدود سازیم. تاکستان خداوند باید گسترش یابد. و تمام بخشهای زمین را که او تمایل دارد باید توسعه یابد. وقتیکه راهنمایی فیض خدا را دریافت میکنیم باید دیگران را نیز از آن بهره مند سازیم. آن دانشی را که چطور از درختان ارزشمند مراقبت کنیم. از اینرو میتوانیم تاکستان خدا را گسترش دهیم. خداوند مراقب اثبات ایمان و محبت و صبر ماست. او بدنبال این است که ببیند آیا از هرگونه مزایای روحانی استفاده میکنیم تا کارگران ماهری در تاکستان او در زمین باشیم تا وارد فردوس خدا شویم، آن خانه عدن که آدم و حوا با سرپیچی و تخلف از آن محروم شدند.

خداوند برای مردم خود در رابطه پدری خواهد ایستاد و او بر خدمت وفادارانه ما ادعای پدری دارد. زندگی مسیح را مورد ملاحظه قرار دهید. که در اوج بشریت ایستاده خدای پدر را خدمت میکند. او الگویی است از آنچه هر پسری باید و شاید باشد. آن اطاعتی را که مسیح از آن سخن گفت، خداوند از بشر امروزی انتظار دارد. او پدر خود را با اختیار اراده و آزادی و از روی محبت خدمت کرده و میگوید "در بجا آوردن اراده تو ای خدای من رغبت میدارم و شریعت تو در اندرون دل من است" (مزامیر ۸: ۴۰). مسیح هیچ فداکاری را بزرگ نشمرد، هیچ زحمتی را سخت نشمرد، بخاطر انجام کاری که او آمده

بود تا آنرا بانجام رساند. او هنگامی که فقط دوازده سال داشت گفت "مگر ندانسته اید که باید من در امور پدر خود باشم" (لوقا ۴: ۲). او دعوت را شنیده بود و کار را شروع کرده بود. "عیسی گفت خوراک من این است که خواست خدا را بجا آورم و کاری را که بعهد من گذاشته است انجام دهم" (یوحنا ۴: ۳۴).

بنابراین باید خدا را خدمت کنیم. او تنها به کسانی کمک میکند که در عالیترین معیار اطاعت عمل کنند. همه کسانی که دختران و پسران خدا هستند باید ثابت کنند که همکار خدا و مسیح و کروبیان هستند. این محکی برای هر جان زنده ای است. در مورد کسانی که او را با وفاداری خدمت کنند خداوند میفرماید "آنان متعلق بمن هستند... در آن روزی که من تعیین کرده ام آنها قوم خاص من خواهند بود و همانطور که یک پدر پسر مطیع خود را میبخشد من نیز ایشان را خواهم بخشید" (ملاکی ۳: ۱۷).

هدف بزرگ خدا در انجام مشیتش این است تا انسان را بیازماید و باو فرصت و مجالی بدهد تا خصوصیات خویش را پرورش دهد. بنابراین او نشان میدهد که آیا در احکام او آنان مطیع یا نافرمانند. اعمال نیک نمیتواند محبت خدا را خریداری کند ولی آنان آشکار میکنند که ما مالک آن محبت هستیم. اگر تسلیم اراده خدا شویم بخاطر اینکه اجری بدست آوریم عملی انجام نمیدهیم. باید با تمام قلب و وجود تسلیم اراده خدا شویم. محبت خدا بعنوان هدیه رایگان توسط جان دریافت خواهد گردید و باید از محبت به او محظوظ گردیده تا احکام او را اطاعت کنیم.

تنها دو گروه در جهان وجود دارند و تنها دو گروه برای داوری تشخیص داده میشوند — آنانیکه احکام خدا را نقض میکنند و آنانیکه اطاعت میکنند. مسیح وفاداری و بی وفایی ما را مورد امتحان قرار میدهد. "اگر مرا دوست دارید احکام مرا رعایت کنید... کسی مرا دوست دارد که هر چه میگویم اطاعت کند و چون مرا دوست دارد پدرم خدا نیز او را دوست خواهد داشت و من نیز او را دوست خواهم داشت و خود را به او نشان خواهم داد... من فقط خود را بکسانی نشان میدهم که مرا دوست میدارند و هر چه میگویم اطاعت میکنند. پدرم خدا نیز ایشان را دوست دارد و ما نزد ایشان آمده با ایشان زندگی

خواهیم کرد. اگر کسی مرا دوست نداشته باشد کلام مرا اطاعت نخواهد کرد. سخنانی که می شنوید از من نیست بلکه از پدری است که مرا فرستاده است" (یوحنا - ۱۵: ۱۴ - ۱۵: ۲۴).

فصل ۲۳

تاکستان خدا

این فصل بر اساس کتاب متی ۲۱: ۳۳-۴۴ تدوین گردیده است.

قوم یهود

حکایت دو پسر با حکایت تاکستان ادامه می یابد. در اولی مسیح اهمیت اطاعت از فرامین خدا را در برابر قوم یهود قرار داد. در دیگری او اشاره به برکات فراوانی کرد که به قوم اسرائیل ارزانی شده بود و در این ها مطالبات خدا در اطاعت ایشان نشان داده شد. او هدف جلال خدا را در مقابلشان قرار داد که از طریق فرمانبرداری میتوانستند بانجام برسند. با پرده برداری از آینده او نشان داد که چطور با قصور در تکمیل هدف او، تمام قوم برکات او را از دست داده و تباهی را نصیب خود کردند.

مسیح گفت "مالکی تاکستانی ساخت. دورتا دور آن را دیوار کشید. حوضی برای له کردن انگور ساخت و یک برج هم برای دیده بانی احداث کرد و باغ را به چند باغبان اجاره داد و خود به سفر رفت."

شرح این تاکستان بوسیله اشعای نبی داده شده است: "محبوب من تاکستانی بر تپه ای حاصلخیز داشت. او زمینش را کند و سنگهایش را دور ریخت. و بهترین درختان مو را در آن کاشت. درون آن برج دیده بانی ساخت چرخستی نیز در آن کند و چشم انتظار انگور نشست." (اشعیا ۵: ۱، ۲).

کشاورزی قطعه ای از یک زمین را در بیابان انتخاب کرد آنرا حصارکشی کرد تمیز کرد و در آن کشاورزی نموده و نهالهای انگوری را در آن غرس نمود و انتظار محصولی زیاد از آن داشت. او از این قطعه زمین با مزیت آن که تا کنون در آن چیزی کاشته

نشده بود انتظار داشت تا نتیجه محصول او را خوشحال سازد. او منتظر ثمرات از مراقبتها و زحماتی بود که برای زمین کشیده بود. پس خداوند امتی را از جهان برگزید تا با مسیح تعلیم و تربیت یابند. نبی میگوید "داستان تاکستان داستان قوم خداوند است. بنی اسرائیل همان تاکستان هستند و مردم یهودا نهالهایی که خداوند با خشنودی در تاکستان خود نشانده". (اشعیا ۵:۷). خداوند امتیازات عظیمی را به این امت ارزانی داشت و از وفور خیریات خویش آنانرا کاملا برکت داد.

او به قوم یهود نگاه کرد تا ثمر داده و او را حرمت نهند. آنان باید اصول ملکوت او را آشکار میساختند. در میانه دنیای سقوط کرده و تباه آنان باید صفات و ذات خدا را معرفی مینمودند.

بعنوان تاکستان پروردگار، آنان بایستی میوه هایی حاصل میکردند که بطور کلی از اقوام بی دین متفاوت باشد. مردم بت پرست خود را به شرارت و بدکاری سپرده بودند. خشونت و جنایت، حرص و طمع، جور و بیداد و فاسدترین اعمال بدون کنترل و محدودیتی انجام میشد. بی انصافی و شرارت، پستی و نکبت، ثمرات درخت فاسد بود. در مقایسه یهودیان باید در تاکستان کاشته شده خدا میوه هایی حاصل می کردند.

این امتیاز امت یهود بود تا معرف ذات خدا باشد همانگونه که به موسی آشکار شده بود. در پاسخ به دعای موسی که به خدا گفت "جلال خود را بمن آشکار کن" خداوند وعده داد "من شکوه خود را از برابر تو عبور میدهم" (خروج ۱۸، ۱۹: ۳۳). "من خداوند هستم خدای رحیم و مهربان خدای دیر خشم و پر احسان خدای امین که به هزاران نفر رحمت میکنم و خطا و عصیان و گناه را مینخشم" (خروج ۳۴: ۷، ۶). این میوه ای بود که خدا از امت خویش انتظار داشت. در نیک خصلتی و با قدوسیت در زندگی و با ترجم و عطوفت و دلسوزی آنان باید نشان میدادند که "احکام خداوند کامل است و جان را تازه میسازد" (مزامیر ۷: ۱۹).

این هدف خدا بود تا از طریق امت یهود برکات سرشار خود را به همه مردم جهان منتقل نماید. راه باید از طریق بنی اسرائیل آماده میشد تا نور هدایت او به تمامی جهان انتشار یابد. همه قومهای جهان بواسطه اعمال مفسدانه خویش، معرفت و بصیرت خدا را از دست دادند. با اینحال خداوند با رحمت عظیمی که داشت آنان را از هستی ساقط نکرد. او در نظر داشت تا از طریق کلیسای او به آنان فرصتی بدهد تا با او بیشتر آشنا شوند. او قصد داشت تا احکام و اصول خود را از طریق امتش آشکار نموده و سبب احیای معنویت و الوهیت خدا در بشر بشود.

برای تکمیل این هدف، خداوند ابراهیم را از بین خویشاوندان بت پرست خویش فرا خواند و باو فرمان داد تا در سرزمین کنعان ساکن شود. "من تو را پدر امت بزرگی میگردانم. تو را برکت میدهم و نامت را بزرگ میسازم و تو مایه برکت خواهی بود." (پیدایش ۲: ۱۲).

نسل ابراهیم، یعقوب و اولاد او به مصر آورده شدند که در میانه آن قوم بزرگ و بدکار، اصول ملکوت خدا را آشکار کنند. امانت داری یوسف و کار شگفت انگیز او در حفظ زندگی همه مردم مصر، ارائه کننده زندگی مسیح بود. موسی و بسیاری از افراد دیگر شاهدانی برای خدا بودند.

با آوردن بنی اسرائیل از مصر، خداوند باری دیگر قدرت و رحمت عظیم خود را هویدا نمود. کار شگفت انگیز او در رهایی بخشیدن از اسارت و ارتباط او با ایشان در حین سفر در میانه بیابان، تنها بجهت منفعت آنان نبود. اینها دروس پند آموزی برای اقوام مجاور نیز بود. خداوند خود را بعنوان خدایی که مافوق همه توانائیها و بزرگی بشر بود آشکار نمود. علامات و عجایب در شکلهایی در آمده بود که قدرت او را بر طبیعت و بر عظیمترین چیزهایی که در طبیعت پرستیده میشد نشان میداد. خداوند بمیان سرزمین مغرور مصر رفت و او در روزهای آخر نیز در میان زمین خواهد آمد. در میانه آتش و توفان، زلزله و مرگ آن خدای بزرگ امت خویش را رهایی بخشید. او آنان را از سرزمین بردگی و اسارت بیرون برد. او آنان را از بیابان ترسناک و پهناور در آن زمین

خشک و بی آب و علف که پر از مارهای سمی و عقربها بود هدایت کرد (تثنیه ۱۵: ۸). او برای آنان از میان "سنگ و صخره" آب بیرون آورد و آنان را با "نان آسمانی" اطعام نمود. (مزامیر ۷۸: ۲۴). "او قوم اسرائیل را برگزید تا ملک او باشد. او اسرائیل را در بیابان خشک و سوزان یافت و او را در بر گرفت و از او مراقبت کرد و مانند مردمک چشم خود از او محافظت نمود. درست مانند عقابی که جوجه هایش را به پرواز در می آورد و بالهای خود را میگذارد تا آنها را بگیرد و با خود ببرد. او قوم خود را رهبری نمود و هیچ خدای دیگری با او نبود" (تثنیه ۹: ۳۲-۱۲). پس خداوند آنان را نزد خود آورد که زیر سایه رحمت آن قادر متعال ساکن شوند.

مسیح رهبری فرزندان بنی اسرائیل را در سرگردانی بیابان بر عهده داشت. او با ستونهای ابر در روز و ستونهای آتش در شب آنها را هدایت میکرد. او آنان را از مخاطرات بیابان محافظت کرد. او آنان را به سرزمین موعود آورد و در نظر همه اقوامی که خدا را تایید نکردند، اسرائیل را بعنوان ملک برگزیده خویش تاسیس نمود، که تا کستانی برای پروردگار باشند.

به این مردم الهامات خدا سپرده شد. آنان با احکام او احاطه شده بودند: اصول جاودانی، حقیقت، عدالت و خلوص و پاکی. اطاعت از این اصول آنها را مانند سپری محافظت میکرد و آنانرا از اعمال گناه آلود نجات میداد. و مانند برج نگهبانی تا کستانی خداوند در میانه زمین، معبد مقدس خود را قرار داد.

مسیح مربی آنان بود. و با آنان در بیابان بود از اینرو او معلم و راهنمای آنان نیز بود. جلال او در خیمه عبادت و معبد در سکینه²⁶ مقدس بالای صندلی رحمت ساکن میشد. او بخاطر آنان دائماً غنای محبت و شکیبایی خود را آشکار مینمود. خداوند مشتاق بود تا از طریق امت خود بنی اسرائیل جلال و ستایش یابد. هر امتیاز روحانی به آنان اعطا شده بود. خداوند هیچ چیز مطلوبی را برای شکل دادن خصوصیتی که آنان را معرف خود بسازد از آنان دریغ نداشت.

اطاعت نسبت به احکام خدا آنان را کامیاب نموده بود که اقوام جهان را شگفت زده کرده بود. آن قدوسی که توانست به آنان تدبیر و حکمت بخشد و همه کارهای ماهرانه را همچون معلم و مربی به آنها تعلیم دهد بکار خود ادامه خواهد داد و آنان را بواسطه اطاعت از احکام او متعالی خواهد ساخت. چنانچه مطیع میبودند خداوند آنان را در مقابل بیماریهایی که اقوام دیگر را مبتلا کرده بود مصون داشته و با قوه عقل و خرد آنان را متبرک میساخت. جلال خدا عظمت و قدرت خود را در همه موفقیت‌هایشان آشکار خواهد نمود. آنان در کهانت و ولایت عهدی سلطنت خواهند نمود. خداوند هر وسیله‌ای را برای آنان فراهم کرده بود تا بزرگترین قوم جهان شوند.

صراحتاً، مسیح از طریق موسی مقصود خدا را در برابرشان قرار داد و آشکارا معیار و شرایط کامیابی و توفیق را برایشان مشخص نمود. "چون شما قوم مقدسی هستید که به خداوند خدایتان اختصاص یافته‌اید. او از بین تمام مردم روی زمین شما را انتخاب کرده است تا برگزیدگان او باشید. شما کوچکترین قوم روی زمین بودید پس او شما را بسبب اینکه قومی بزرگتر از سایر قومها بودید برگزید و محبت نکرد... پس بدانید که تنها خدایی که وجود دارد خداوند خدایتان است و او همان خدای امینی است که تا هزاران نسل وعده‌های خود را نگاه داشته پیوسته کسانی را که او را دوست میدارند و دستوراتش را اطاعت میکنند محبت مینماید. بنابر این تمام فرمانهایی را که بشما میدهم اجرا کنید. آنگاه خداوند عهدی را که از روی رحمت خویش با پدران شما برقرار نمود ادا خواهد کرد. او شما را قومی بزرگ و مبارک خواهد ساخت. بیش از تمامی قومهای روی زمین. او اجازه نخواهد داد تا به هیچکدام از بیماریهای مصر دچار شوید" (تثنیه ۶:۷، ۹، ۱۱-۱۵)

خداوند وعده داد تا به آنان مرغوبترین گندم را بدهد چنانچه احکام او را نگاه دارند و از صخره برایشان غسل جاری کند. و با زندگی طولانی او ایشانرا خشنود خواهد ساخت و نجات خویش را به آنان نشان خواهد داد.

بواسطه سرپیچی از خدا، آدم و حوا باغ عدن را از دست دادند و بخاطر گناه همه زمین تحت لعنت واقع شد. ولی اگر امت خدا آموزه های او را دنبال میکردند سرزمین آنان احیا شده و حاصلخیز و زیبا میشد. خدا به آنان رهنمودهایی راجع به کشت و باروری خاک داد و آنان باید در احیای آن با خدا همکاری میکردند. بنابراین همه سرزمین تحت کنترل خدا میتوانست با حقیقت روحانی درسی پند آموز شود. مانند پیروی از اصول طبیعت، زمین محصول خزاین خود را خواهد داد. بنابراین در اطاعت از احکام اخلاقی، قلبهای مردم منعکس کننده صفات و نهاد او میشدند. حتی بی دینان برتری آنانرا که خدای زنده را خدمت و عبادت نمودند تشخیص خواهند داد.

"تمام قوانینی را که خداوند خدایم بمن داده است به شما یاد داده ام پس وقتی به سرزمین موعود وارد شده آنرا تسخیر نمودید از این قوانین اطاعت کنید. اگر این دستورات را اجرا کنید به داشتن حکمت و بصیرت مشهور خواهید شد. زمانی که قومهای مجاور این قوانین را بشنوند خواهند گفت این قوم بزرگ از چه حکمت و بصیرتی برخوردارند. هیچ قومی هر قدر هم که بزرگ باشد مثل ما خدایی ندارد که در بین آنها بوده هر وقت او را بخوانند فوری جواب دهد. هیچ ملتی هر قدر هم که بزرگ باشد چنین احکام و قوانین عادلانه ای که امروز به شما یاد دادم ندارد." (تثنیه ۴: ۵-۸).

فرزندان اسرائیل باید همه قلمروهایی را که خداوند برای آنان تعیین کرده تصرف نمایند. قومهایی که از پرستش و خدمت به خدای حقیقی سرباز زدند آواره و محروم شدند. ولی این هدف خدا بود که با کشف صفات او از طریق اسرائیل انسانها مجذوب او شوند. به همه دنیا دعوت و بشارت انجیل داده خواهد شد. بواسطه تعلیم خدمات قربانی مسیح قرار بود تا در برابر اقوام و همه کسانی که به او نگاه کنند و پیرو او باشند متعالی گردیده و در قدوسیت احکام او زندگی کنند. همه کسانی که مانند راحاب کنعانی و روت موآبی از بت پرستی بازگشته و خدای حقیقی را عبادت نمایند خود را با امت برگزیده خویش متحد خواهند ساخت. وقتی تعداد اسرائیلیان افزایش یافت آنان مرزهای خویش را گسترش داده تا اینکه اقتدار آنان تمام جهان را در بر گیرد.

خداوند خواهان این است تا همه مردم را تحت قانون رحمت آمیز خود در آورد. او خواهان این است که زمین باید با خوشی و سلامتی لبریز شود. او انسان را برای خوشحالی آفرید و او میخواهد تا قلبهای بشر را با صلح و آرامش آسمانی پر سازد. او خواستار این است که خانواده های زمینی سمبلی از خانواده عرش عظیم باشند.

ولی اسرائیل هدف خدا را کامل ننمود. خداوند اظهار داشت: "با هر چه که خود را بشوئی پاک نخواهی شد. به گناهی آلوده شده ای که پاک شدنش محال است گناه تو همیشه در نظرم خواهد ماند" (ارمیا ۲۱: ۲). "اسرائیل مانند درخت انگوری است که شاخه های پر بار دارد. ولی چه سود؟ هر چه ثروتش زیاد تر میشود آن را برای قربانگاههای بتها خرج میکند" (هوشع ۱: ۱۰). "اکنون محبوب من میگوید: ای اهالی اورشلیم و یهودا شما در میان من و باغم حکم کنید. دیگر چه میبایست برای باغ خود میگردم که نکردم؟ چرا پس از این همه زحمت بجای انگور شیرین انگور ترش آورد؟ حال که چنین است من نیز دیواری که دورش کشیده ام را خراب خواهم کرد تا به چراگاه تبدیل شود و زیر پای حیوانات پایمال گردد. تاکستانم را دیگر هرس نخواهم کرد و زمینش را دیگر نخواهم کند. آنرا وامیگذارم تا در آن خار و خس بروید و به ابرها دستور میدهم که دیگر بر آن نبارد. داستان تاکستان داستان قوم خداوند است. بنی اسرائیل همان تاکستان هستند و مردم یهودا نهالهایی که خداوند با خشنودی در تاکستان خود نشانند. او از قوم خود انتظار انصاف داشت ولی ایشان بر مردم ظلم و ستم روا داشتند. او انتظار عدالت داشت اما فریاد مظلومان بگوشش میرسید" (اشعیا ۵: ۳-۷).

خداوند بواسطه موسی عاقبت نافرمانی را در برابرشان قرار داد. با تمرد از رعایت به پیمان و عهد با او آنان از زندگی با خدا منقطع خواهند گردید و برکات بر آنان دیگر نازل نخواهد شد. "اما مراقب باشید که در هنگام فراوانی خداوند خدایتان را فراموش نکنید و از اوامر او که امروز بشما میدهم سرپیچی ننمایید. زیرا وقتی که شکمتان سیر شود و برای سکونت خود خانه های خوبی بسازید و گله ها و رمه هایتان فراوان شوند و طلا و نقره و امواتان زیاد گردد همان وقت است که باید مواظب باشید مغرور نشوید و

خداوند خدایان را که شما را از بردگی در مصر بیرون آورد فراموش نکنید... او چنین کرد تا شما هیچگاه تصور نکنید که با قدرت و توانایی خودتان ثروتمند شدید. ولی اگر خدایان را فراموش کنید و بدنبال خدایان دیگر رفته آنها را پرستش کنید حتما نابود خواهید شد" (تثنیه ۱۱:۸-۱۷، ۱۹، ۲۰).

امت یهود به هشدار توجه نکردند. آنان خدا را فراموش کردند و بصیرت خود را در آن امتیاز عالی بعنوان معرف او از دست دادند. برکاتی را که دریافت کردند باعث مبارکی جهان نشد. همه امتیازات آنان مقتضی به تجلیل از خودشان گردیده بود. خداوند آنان را ملزم نموده بود تا وی را خدمت کنند و آنان از همنوع خود معیار روحانی و الگوی مقدس را ربوندند. مانند ساکنین پیش از طوفان نوح آنان از دلهای شیطانی خود پیروی نمودند. از اینرو امور مقدس را به سخره گرفته و گفتند "فریب سخنان دروغ را نخورید فکر نکنید که چون خانه من در اینجاست نخواهم گذاشت که اورشلیم ویران شود" (ارمیا ۷:۴). در حالیکه در همان زمان آنان تصویر غلطی را از ذات و صفات خدا نشان داده بودند، نام او را بیحرمت ساخته و حرم مقدس او را آلوده ساخته بودند.

کشاورزی که به تصدی نگهداری از تاکستان خدا گماشته شده بود نسبت به امانتی که باو سپرده شد ناراستی کرد. کاهنان و معلمین، آموزگاران وفادار امت خدا نبودند. آنان خیریت و رحمت خدا و دعوت او در محبت و خدمت را سرلوحه پیش روی خود قرار ندادند. این کشاورزان تنها در پی جلال و کبریایی خود بودند.

تقصیر و جرم این رهبران اسرائیل مانند تقصیر گناهکاران معمولی نبود. این مردان تحت جدی ترین التزام و تعهد نسبت بخدا ایستاده بودند. آنان خود را متعهد ساخته بودند تا تعلیم دهند که "خداوند فرموده است" و در زندگی عملی خود موکدا مطیع باشند. علیرغم انجام چنین کاری آنان کلام خدا را منحرف و تحریف کرده بودند. آنان بار سنگینی را بر دوش انسان گذارده بودند و تشریفاتی را تحمیل کرده بودند که در هر بخش از زندگی انسان داخل شده بود. مردم در یک آشفتگی دائمی زندگی میکردند زیرا که نمیتوانستند از عهده التزامی که توسط علمای یهودی بر ایشان تحمیل شده بود بر

آیند. وقتی که با غیرممکن بودن رعایت احکام ساخته ذهن بشر مواجه شدند نسبت به احکام خدا بیتفاوت و بی قید شدند.

خداوند به امت خویش گفته بود که او مالک تاکستان است و بموجب آن همه دارایی آنان بعنوان امانت به آنان داده شده بود تا برای او مورد استفاده قرار گیرد. ولیکن کاهنان و معلمین کاری که از وظایف مقدس آنان بود را انجام ندادند. آنان از روی اسلوب و با قاعده از دارایی ها و امکاناتی که به آنان برای پیشبرد کار او به آنان به امانت سپرده شده بود او را غارت میکردند. طمعکاری و حرص آنان سبب شد تا حتی توسط بت پرستان تحقیر شوند. از اینرو غیریهودیان موقعیتی یافته بودند تا به غلط صفات و خصوصیات خدا و احکام ملکوت او را تعبیر کنند.

خداوند با قلب پدری امت خویش را تحمل نمود. گاهی اوقات خداوند لطف خود را نصیب آنان میساخت و از آنها درخواست میکرد تا با او همراه شوند و اگر همراه نمیشدند لطف خود را نصیب آنان نمیساخت. او با شکیبایی گناهان آنانرا در برابرشان قرار داد و با مدارایی منتظر اعتراف و استغفار آنان شد. انبیا و رسولان فرستاده شدند تا دعوت خدا را به کشاورز اقامه کنند ولی برغم خوش آمد گوئی با آنان مانند دشمن رفتار شد. کشاورزان آنان را شکنجه داده و کشتند. خداوند همچنان رسولان دیگری را فرستاد ولی با آنان همان رفتار بار اول صورت گرفت. و کشاورزان همچنان نفرت راسختری از خود نشان دادند.

بعنوان آخرین وسیله و چاره، خداوند فرزند خود را فرستاد و گفت "آنان فرزند مرا حرمت خواهند گذارد". ولی سرسختی آنان را کینه توز کرده بود و در میان خودشان گفتند "این وارث است بیاید او را بکشیم تا او ارثی نبرد". سپس از دست او آزاد خواهیم شد تا از تاکستان لذت ببریم و هر کاری که دلمان خواست با میوه ها انجام دهیم.

حاکمان یهود خدا را دوست نداشتند بنابراین خود را از او جدا کردند و همه پیشنهادات و مکاشفات او را برای توافقی عادلانه رد کردند. مسیح، آن محبوب خدا آمده تا از ادعاهای مالک تاکستان دفاع کند ولی کشاورزان با او با اهانت بیش از حدی رفتار کرده گفتند ما نمیخواهیم که این مرد بر ما حاکم باشد. آنان به خصائل و خصوصیت‌های زیبای مسیح حسادت کردند. روش تعلیم او بمراتب عالیتر از آنان بود و آنان از توفیق او بیمناک بودند. او آنان را نکوهش کرد و پرده از ریاکاری آنان برداشت و به آنان عواقب کردار آنان را نشان داد. این امر آنان را دیوانه کرده بود. آنان از معیار والای انصاف و عدالتی که مسیح بمراتب معرفی کرده بود نفرت داشتند. آنان دیده بودند که تعلیم او آنانرا در جایگاهی قرار داده که خودخواهی آنان بیشتر آشکار خواهد شد و آنان عزم خود را جزم کرده بودند تا او را بکشند. آنان الگوی صداقت و پارسایی و الوهیتی که در تمام اعمالش نمایان شده بود را دوست نداشتند. تمام زندگی او ملامت و تقبیحی بر علیه خودخواهی آنان بود. هنگام آخرین آزمون فرا رسیده بود، آزمونی که به معنی فرمانبرداری و هدایت به سوی حیات ابدی بود. نافرمانی که آنانرا بسوی مرگ ابدی سوق میداد. با این وجود آنان، آن یگانه قدوس اسرائیل را انکار نمودند. وقتی که از آنان سوال شد که بین عیسی و برناباس یکی را انتخاب کنند آنان فریاد زده گفتند "برناباس را برای ما آزاد کن" (لوقا ۲۳: ۱۸). و وقتی که پیلاتوس پرسید "با عیسی چه کنم؟" آنان با خشم فریاد زدند "مصلوبش کن" (متی ۲۷: ۲۲). پیلاتوس پرسید "آیا پادشاهتان را مصلوب کنم؟" کاهنان و حاکمان یهود پاسخ دادند "ما بجز قیصر پادشاهی نداریم" (یوحنا ۱۹: ۱۵). وقتی که پیلاتوس دستان خود را شست گفت "من از خون این فرد عادل و بیگناه بری هستم" کاهنان بهمراه جماعت نادان با تندخویی گفتند "خونش بگردن ما و فرزندان ما" (متی ۲۷: ۲۵، ۲۴).

پس رهبران یهود انتخاب خود را کرده بودند. تصمیم آنان در کتاب یوحنا ثبت شده بود. "او دیده بود که او بر تخت نشسته و کتابی در دست دارد که هیچ انسانی نمیتوانست باز کند. در همه کینه جوئی‌ها دوری انجام خواهد شد در روزی که مهر این کتاب توسط شیر قبیله یهودا باز شود".

امت یهود ایده ای را که آنان برگزیدگان آسمان هستند را گرامی داشته بودند و فکر میکردند که آنان همیشه بعنوان کلیسای خدا متعالی خواهند بود. آنان اعلان کردند که فرزندان ابراهیم بودند و در نظر آنها شالوده کامیابی بنظرچنان محکم می آمد که آنان زمین و آسمان را بمبارزه طلبیدند تا آنان را از حق ایشان محروم سازند. ولی آنان با زندگی بدعهدی که داشتند خود را آماده میکردند تا بوسیله ملکوت محکوم گردیده و از خدا جدا شوند.

در تمثیل تاکستان پس از اینکه عیسی عمل سرپوشیده شریبانه کاهنان را بتصویر کشیده و فاش کرد از آنان سوالی کرد "حالا بنظر شما وقتی مالک باغ برگردد با باغبانها چه خواهد کرد؟" کاهنان با علاقه وافر داستان را دنبال میکردند و بدون اینکه موضوع را بخود ربط دهند در پاسخ به مردم پیوستند و گفتند "حتما انتقام شدیدی از آنان خواهد گرفت و باغ را به باغبانهایی اجاره خواهد داد تا بتواند سهم خود را بموقع از ایشان بگیرد".

آنان بطور غیر ارادی سرنوشت تباه خود را بیان کردند. عیسی به آنان نگاه کرد و آنان با نگاه منظور او فهمیدند که او اسرار دلهایشان را خوانده است. الوهیت او در مقابل ایشان با قدرت بی تردید منور گردید. آنان در کشاورز تصویری از خود را دیدند و بی اختیار بانگ زدند "خدا نکند".

عیسی با تاسف پرسید "آیا شما هیچگاه این آیه را در کتاب آسمانی نخوانده اید که: همان سنگی که بناها دور انداختند سنگ اصلی ساختمان شد. چقدر عالی است کاری که خداوند کرده است. منظورم اینست که خداوند برکات ملکوت خود را از شما گرفته به قومی خواهد داد که از محصول آن سهم خداوند را به او بدهند. اگر کسی روی این سنگ بیفتد تکه تکه خواهد شد و اگر این سنگ بر روی کسی بیفتد او را له خواهد کرد".

مسیح میتوانست سرنوشت تاریک قوم یهود را عوض کند چنانچه آن مردم او را میپذیرفتند. ولی حسادت و رشک، آنان را سنگدل و کینه توز کرده بود. آنان مصمم شده بودند تا عیسای ناصری را بعنوان مسیح نپذیرند. آنان نور جهان را رد کردند. و از آن پس زندگی آنان مانند شب در تاریکی احاطه شده بود. سرنوشتی که پیشگویی شده بود بر سر قوم یهود آمد. اغراض سبعانه آنان غیر قابل کنترل شده و آنان را تباه کرده بود. آنان در خشم کورکورانه یکدیگر را نابود ساختند. غرور سرسختانه و سرکش آنان خشم و قهر فاتحان رومی را بر آنان فرو ریخت. اورشلیم ویران شد. معبد تبدیل به ویرانه گردید و محوطه آن مانند مزرعه شخم زده ای شد. فرزندان یهودیه با دهشتناکترین حالت هلاک شدند. میلیونها نفر فروخته شدند تا بعنوان اسیر در سرزمینهای کفر بردگی کنند.

وقتی امت یهود در انجام هدف خدا قصور کردند، تاکستان از آنان گرفته شد. آنان از امتیازات خود سوء استفاده کردند. کاری را که آنان پست و حقیر شمرده بودند از آنان باز ستانده و بدیگران محول گردید.

کلیسای امروز

حکایت تاکستان تنها در باره قوم یهود صدق نمیکند. این درس پندی عبرت آموز برای ماست. کلیسا توسط خدا با امتیازات و برکات عظیمی به این نسل اعطا گردید و او از این نسل انتظار مشابهی دارد، همان انتظاری که از یهودیان داشت.

ما با خونبهای گرانبهایی رها شده ایم. تنها با عظمت این خونبها است که میتوانیم دستاورد آنها درک کنیم. در این زمین، زمینی که خاک آن با اشکها و خون فرزند خدا مرطوب شده بود ثمرات ارزشمند فردوس را خواهند آورد. در زندگیهای امت خدا حقایق کلام او در شرف آشکار کردن جلال و فضیلت هستند. بواسطه امت وی، مسیح ذات خویش را فاش خواهد ساخت و اصول و مبادی ملکوتش را هویدا خواهد نمود.

شیطان در پی بی اثر کردن اعمال خداست و مداوماً "ابرام میورزد تا انسان اصول او را بپذیرد. شیطان امت برگزیده خدا را بعنوان امت فریب خورده معرفی میکند. او تهمت زنده به برادران است و قدرت سرزنش کننده او بر علیه کسانی که با عدالت و انصاف عمل میکنند بکار گرفته شده است. خداوند بواسطه امت خویش با نشان دادن نتایج اطاعت از اصول درست و برحق خواهان عکس العمل در برابر حملات شیطان است.

این اصول باید در افراد مسیحی در خانواده در کلیسا و در هر نهادی که برای خدمت به خدا تشکیل میشود هویدا شوند. همگی نمادهایی هستند از آنچه که میتواند برای جهان انجام شود. آنها نمونه های قدرت نجات دهنده حقایق انجیل هستند. همگی واسطه هایی در انجام هدف عظیم خدا برای نژاد نوع بشر هستند.

رهبران یهودی در معبد باشکوه به مراسم تحمیلی مذهبی خود با غرور می نگرستند که فاقد عدالت - رحمت و محبت خدا بود. ابهت معبد و شکوه مراسم آن نتوانست آنان در محضر خدا حمایت و پشتیبانی کند زیرا آنچه که تنها در مراسم خود انجام میدادند از نظر خدا ارزش نداشت. یهودیان روح تواب و متواضع فداکارانه را به خدا تقدیم نکرده بودند. این زمانی است که اصول واجب ملکوت خدا مفقود گردیده تا حدیکه مراسم و تشریفات مذهبی در افراط عجیب و غریب بنظر می آمد.

این زمانی است که شخصیت سازی مورد بی توجهی قرار گرفته است. هنگامیکه آراستگی جان نیاز است، وقتیکه بی آلائی خداگونه بصیرت و بینش خود را از دست داده - غرور و عشق به تظاهر و نشان دادن عمارتهای مجلل کلیسا - تزئینات و دکوراسیون های پر زرق و برق - و تشریفات مجلل ظاهر میشود. با این چیزها خداوند حرمت و جلال داده نمیشود. خداوند مذهبی که مد روز و شامل مراسم و تشریفات پر زرق و برق - تظاهر و نمایش است را نمیپذیرد. آن گونه تشریفات هیچ پاسخی را از ملکوت دریافت نخواهد کرد.

کلیسا در نظر خدا خیلی ارزشمند است. او به آن ارزش مینهد نه بخاطر امتیازات ظاهری آن بلکه برای پارسایی خالصانه ای که آنرا از دنیا متمایز میکند. او آنرا مطابق با رشد اعضا در فهم و بصیرت و معرفت مسیح و بر اساس پیشرفت در تجربیات روحانی میسنجید.

مسیح مشتاق دریافت ثمرات قدوسیت و متواضعانه تاکستان خود است. او چشم انتظار اصول محبت و خیریت و نیکوئیست. همه زیبایی هنر با زیبایی خوش خلقی و شخصیت برابر نیست که میتواند در کسانی که نمایندگان مسیح هستند آشکار شود. این فضای فیض است که جان مومن را احاطه نموده - روح القدس در ذهن و قلب کار کرده و او را نمک و چاشنی زندگی میسازد و خدا را قادر میسازد تا به کار خود برکت دهد.

یک کلیسا ممکن است فقیرترین جامعه در یک سرزمین باشد. کلیسا ممکن است در ظاهر هیچ جذبه و کششی نداشته باشد ولی چنانچه اعضای آن متصف به صفات مسیح باشند از خوشی او در جانهای خود بهره مند خواهند گردید. فرشتگان با آنان در پرستش متحد خواهند گردید. ستایش و شکرگزاری از قلبهای حق شناس مانند خیراتی دلدیر است که رایحه خوش آن بسوی خدا صعود مینماید.

خداوند از ما میخواهد تا به نیکوئی او اشاره کنیم و از قدرت او بگوئیم. او با دعا و شکرگزاری حرمت داده خواهد شد. او میگوید "قربانی شایسته من آنست که از من سپاسگزار باشید و مرا ستایش کنید" (مزامیر ۲۳: ۵۰). امت اسرائیل در حالیکه در حال عبور از بیابان بودند خداوند را تمجید نموده و سرودهای روحانی میخواندند. فرامین و وعده های خدا بصورت موسیقی خوانده میشد و در تمام مدت سفر سرودها توسط مسافران و زائرین خوانده می شدند. و در کنعان وقتی که ضیافتهای روحانی برپا میکردند کارهای شگفت انگیز خدا بر شمرده میشد و شکرگزاریهای حق شناسانه برای جلال نام او تقدیم میگردد. خداوند خواهان این است که همه زندگی امت خویش

زندگی شکرگزارانه باشد. پس راه و روش او "باید در جهان شناخته شود و خبر خوش نجات او به همه مردم روی زمین برسد" (مزامیر ۲: ۴۷).

پس الان نیز باید چنین شود. مردم جهان خداهای جعلی را عبادت میکنند. آنان باید از این عبادت غلط بازگردند نه با شنیدن اخطارهای تهدید آمیز خدایان دروغی خود بلکه با نگرش به چیزی بهتر. نیکوئی خدا باید شناخته شود. "من بودم که از آینده خبر میدادم و به کمک شما میشتافتم. خدای دیگری نبوده که این کارها را برای شما انجام داده است. شما شاهدان من هستید." (اشعیا ۱۲: ۴۳).

خداوند از ما میخواهد تا قدردان برنامه عظیم رهایی باشیم، برتری و امتیاز خود را بعنوان فرزندان خدا درک کنیم و در برابر او در اطاعت و فرمانبرداری با شکرگزاری حق شناسانه راه برویم. او از ما میخواهد تا او را هر روز در طراوت زندگی با خوشی و مسرت خدمت کنیم. او خواهان مشاهده حمد و سپاسی است که از قلبهای ما جاری میشود زیرا نامهای ما در کتاب حیات بره نوشته شده است. زیرا ما میتوانیم همه توجهات خود را به او معطوف داریم. زیرا او ما را تحت مراقبت خود قرار میدهد. او از ما میخواهد تا وجد و شادی کنیم زیرا ما وارثان خدا هستیم. زیرا عدالت مسیح ردای سفید مقدسین اوست. بخاطر اینکه امید مبارک داریم از اینکه منجیمان بزودی خواهد آمد.

حمد خدا در پری و خلوص قلب به اندازه دعا جزو وظایف ماست. ما باید به دنیا و به همه فرشتگان آسمانی نشان دهیم که قدردان محبت شگفت انگیز خدا برای بشر سقوط کرده هستیم و بدین خاطر ما انتظار بیشتر و برکت بزرگتری از پری بینهایت او داریم. بیش از هر چه که انجام میدهیم نیاز داریم تا از تجربه های ارزشمند سخن بگوئیم. بمراتب بیش از آنچه که انجام میدهیم نیازمند گفتگو با روح القدس هستیم که خوشی ما در خداوند است و کفایت و شایستگی ما در خدمت او میتواند با برشمردن نیکوئی های او و کارهای شگفت انگیز او از طرف فرزندان او بمقدار زیادی افزایش یابد.

این ممارست ها قدرت شیطان را منکوب میکند. آنان روح شایعه پراکنی و شکایت را بیرون میرانند و اغوا کننده عرصه خود را از دست خواهد داد. آنان خصوصیات شخصیت را پرورش داده تا که مسکونان زمین برای کاخهای آسمانی شایسته شوند.

این قبیل شهادتها بر دیگران نیز تاثیر خواهد گذارد. بیش از این روشهای موثر دیگری نمیتواند برای آوردن جانها به مسیح بکار برده شود.

ما باید خدا را با کارهای مشهود خود حمد بگوئیم . با انجام کارهایی با قوت خویش باید باعث اعتلای نام و جلال او بشویم. خداوند عطایای خود را با ما تقسیم میکند که ما نیز از همین الگو پیروی کنیم تا بدین جهت ذات و صفات او در جهان شناخته شود. اموراتصادی و داد و ستد، هدایا و پیشکشها بخش ضروری و اصلی از پرستش را شکل داده است. به اسرائیلیان تعلیم داده شده بود تا یک عشر از همه عایدیهایی خود را برای خدمات حرم مطهر اختصاص دهند. وانگهی آنان برای گناه نیز باید پیشکش می آوردند - هدایای اختیاری یا مستحبی میدادند - و پیشکشهای سپاسگزاری عرضه میداشتند. اینها روشهایی برای پشتیبانی از بشارت انجیل برای آن زمان بود. خداوند کمتر از آن مردم کهن از ما انتظار ندارد. کار بزرگ برای رستگاری جانها باید ادامه یابد و به پیش برود. پرداخت عشر و ارزانی داشتن هدایا و پیشکشها برنامه ای بود که از پیش تدارک دیده شده بود. از اینرو او قصد دارد که کار بشارت انجیل تقویت شود. او عشر را مختص بخود میداند و این امر باید همیشه بعنوان یک حساب موجودی وقف شده برای مخارج امور روحانی در نظر گرفته شود تا بعنوان خزانه او برای استفاده برای کارهای او بکار برده شود. او همچنین از ما هدایای مستحبی و پیشکشهای نذری برای سپاسگزاری میطلبد. همه این هدایا باید برای ارسال انجیل به اقضا نقاط زمین اختصاص یابد.

خدمت برای خدا شامل خدمات شخصی نیز هست. ما با تلاش شخصی برای نجات جهان با او همکاری میکنیم. ماموریتی که مسیح بما میدهد این است "حال باید به سراسر دنیا بروید و پیغام انجیل را به مردم برسانید (مرقس ۱۶: ۱۵) همه کسانی که

وقف زندگی مسیح شده اند خود را وقف کار برای نجات هم‌نوع خود کرده اند. قلبهای ایشان در هماهنگی با قلب مسیح می تپد. همان اشتیاق مشابهی که او برای جانها احساس کرد در خادمان او نیز آشکار میشود. همه نمیتوانند به یک کار بپردازند ولی همیشه مکانی و کاری برای تک تک افراد وجود دارد.

در زمانهای کهن، ابراهیم، اسحق و ایوب و موسی و یوشع با فروتنی و حکمت، با تواناییهای گوناگون، همگی داوطلبان خدمت بخدا بودند. آواز مریم، رشادت و پارسایی دבורه، عاطفه فرزند خواندگی روت، اطاعت و ایمان سموئیل، راست قامتی در ایمان ایلینا، تاثیر مقهور کننده البشع - همگی نیاز بود. پس حال همه کسانی که برکات خداوند بایشان ارزانی شده باید با خدمت واقعی واکنش نشان دهند. هر عطیه ای باید برای پیشرفت ملکوت او و برای جلال نام او بکار رود.

همه کسانی که مسیح را بعنوان منجی شخصی خود قبول میکنند باید حقیقت انجیل و قدرت نجات آنرا در زندگی نشان دهند. خداوند بدون تدارک و تمهید، کاری را برای انجام ملزم نمیکند. بواسطه فیض مسیح ما باید هر امری که خدا ملزم نموده است را انجام دهیم. همه خزانه های آسمان از طریق امت خدا آشکار خواهند گردید. "شاگردان واقعی من محصول فراوان میدهند و این باعث بزرگی و جلال پدرم خدا میشود." (یوحنا ۱۵: ۸).

خداوند ادعا میکند که همه زمین تانگستان اوست. گرچه اکنون در دستان غاصب است ولی متعلق بخداست. رستگاری و نجات کمتر از خلقت نیست و هر دو بواسطه اوست. (در اصل رهایی از اسارت گناه مرگبار، تولد و زندگی دوباره ای است). مسیح برای این جهان قربانی شد. "زیرا خدا بقدری مردم جهان را دوست دارد که یگانه فرزند خود را فرستاده است تا هر که باو ایمان آورد هلاک نشود بلکه زندگی جاودان یابد" (یوحنا ۳: ۱۶). از طریق آن هدیه است که هر چیز دیگری به انسان ارزانی شده است. همه جهان هر روزه برکات او را دریافت میدارند. هر قطره باران، هر اشعه نوری که به نسل

ناسپاس ما میرسد، هر برگگی و گل و میوه ای همه به صبر عظیم و محبت بیکران او شهادت میدهند.

و چه چیزی را باید به آن بخشنده بزرگ باز میگردانیم؟ چگونه بشر به ادعا و درخواستهای خدا عمل میکند؟ توده بشر به چه کسانی خدمات خود را ارائه میدارد؟ آنان دولت و حشمت را خدمت میکنند. ثروت، مقام و خوشگذرانیهای دنیا هدف آنان است. آنان ثروت را با سرعت استحصال میکنند نه تنها از انسان بلکه از خدا. انسانها هدایای او را بکار میبرند تا خودخواهیهای خود را ارضا کنند. آنان هر چیزی را که بتوانند بدست بیاورند برای خدمت به حرص و طمع و خودخواهی و خوشگذرانیهای خودخواهانه شان بکار میبرند.

گناه جهان امروز همان گناهی است که نابودی را برای اسرائیل بارمغان آورده بود. ناسپاسی نسبت بخدا، بی توجهی و مسامحه نسبت به فرصتها و برکات، تخصیص دادن خودخواهانه هدایا به خدا؛ همه اینها گناه را در بر دارد که قهر و غضب را بر اسرائیل نازل کرد. آنها امروز ویرانی را بر این جهان می آورند.

اشکهایی را که مسیح در کوه زیتون میریخت، هنگامیکه ایستاده و به شهر برگزیده خدا نظر میکرد، تنها برای اورشلیم نبود. در سرنوشت اورشلیم، او ویرانی جهان را مشاهده کرد.

"و درحالیکه اشک میریخت گفت ای اورشلیم صلح و آرامش جاوید در اختیار تو قرار داده شد اما تو آن را رد کردی و اینک دیگر بسیار دیر است" (لوقا ۱۹: ۴۲).

این همان روز است. روزها رو به اتمام است. دوره رحمت و فرصت نزدیک به پایان است. ابرهای انتقام جمع میشوند و انکار کنندگان فیض خدا در شرف ویرانی سریع و راه آنان غیر قابل بازگشت است.

با این حال جهان در خواب بسر میبرد. مردم از زمان مصیبت آگاه نیستند.

در این بحران و محشر کجا میتوان کلیسا را یافت؟ آیا اعضای آن ادعاهای خدا را برآورد میکنند؟ آیا آنان ماموریت او را بانجام میرسانند و خصوصیات وی را به جهان معرفی میکنند؟ آیا آنان مصرانه در حال رسیدگی و توجه به هموعان خود در آخرین پیام هشدار آمیز رحمانی هستند؟

انسانها در مخاطره هستند. توده ها هلاک میشوند. ولی چگونه تعداد کمی از پیروان راستین مسیح متحمل بار این جانها میشوند. سرنوشت این جهان آینده نامعلومی دارند. ولی قلب ایمانداران مدعی را به تپش وانمیدارد تا در پی حقیقت باشند تا آنرا با دیگران بشارکت بگذارند. کمبود محبتی وجود داشت که مسیح خانه آسمانی را ترک نموده و طبیعت بشری بخود گرفت. زیرا بشر میتواند بشر را حس کند و بشریت را به معنویت رهنمون سازد. کرختی و رخوتی در امت خدا وجود دارد که آنان را از درک وظیفه ای که در آن لحظه بعهدہ دارند باز میدارد.

وقتی که بنی اسرائیل وارد کنعان شدند و همه آن سرزمین را تصرف نمودند، وظیفه خود را فراموش کرده و هدف و منظور خدا را انجام ندادند. پس از پیروزی جزئی، آنان از کار دست شستند تا از ثمره فتوحاتشان لذت ببرند. آنان در بی ایمانی و راحت طلبی در بخشی که بتازگی تسخیر کرده بودند جمع شدند در حالیکه باید پیش میرفتند و سرزمینهای تازه ای را برای خدا فتح میکردند. در نتیجه این سستی، شروع به فاصله گرفتن از خدا کردند. آنان با قصور در ادامه پیشبرد اهداف الهی، برای او غیر ممکن ساختند تا وعده مبارک خود را کامل کند. آیا کلیسای امروز چنین نمیکند؟ با وجود اینکه جهانی که در مقابل آنان قرار دارد نیازمند به انجیل است، جماعت مسیحیان متعهد از امتیازات انجیل فقط برای خود لذت میبرند. آنان ضرورت اشغال قلمروهای تازه را احساس نمیکنند تا پیام رستگاری را به مناطق فراتر منتقل کنند. و از انجام ماموریت مسیح سر باز میزنند در حالیکه گفته بود: "حال به سراسردنیا بروید و پیغام انجیل را به مردم برسانید" (مرقس ۱۶: ۱۵). آیا آنان کم تقصیر تر از کلیسای یهودیان هستند؟

پیروان متعهد مسیح در برابر جهان آسمانی در معرض آزمون و محک قرار دارند ولی سردی همت آنان و سستی تلاش‌هایشان در خدمت به خدا باعث شد تا در نتیجه آزمون بعنوان بی ایمانی و نقض عهد ارزیابی شوند. اگر آنچه که انجام میدادند بهترین کاری بود که میتوانستند بکنند آنگاه محکوم نمیشدند ولی اگر قلب‌هایشان داوطلب کار کردن بود آنگاه میتوانستند بهتر از این را انجام دهند.

آنان میدانند و جهان نیز میداند که باید تا حد زیادی روح انکار نفس داشته و صلیب خود را حمل نمایند. بسیاری هستند که در دفاتر اعمال آسمانی نامشان نوشته شده است، نه بعنوان تولید کننده بلکه بعنوان مصرف کننده. بسیاری از افراد نام مسیح را بر خود حمل میکنند و خود را مسیحی میدانند در حالیکه جلال او محو نموده، زیبایی او را در پرده حجاب قرار داده و حرمت او نگاه نمیدارند.

بسیاری وجود دارند که نامشان در دفاتر کلیساست اما تحت قوانین و مقررات کلیسا نیستند. آنان به آموزه‌ها و کارهای او بی اعتنا هستند. بنابر این آنان خود را تحت کنترل دشمن خدا قرار داده اند. آنان هیچ کار مثبتی انجام نمیدهند بنابراین خسارت‌های بی حسابی میزنند. از آنان بوی زندگی بمشام نمیرسد بلکه بوی مرگ شامه را آزرده میسازد.

خداوند میگوید "آیا برای این کارهای شرم آور تنبیهشان نکنم؟" (ارمیا ۹:۵). بخاطر اینکه بنی اسرائیل از انجام اهداف خدا قصور ورزیدند فرزندان اسرائیل کنار گذاشته شدند و فراخوان خدمت به خدا به امت‌های دیگر تعمیم داده شد. اگر اینها نیز بی ایمانی خود را اثبات کنند آیا بهمان رفتار مشابه با آنان برخورد نخواهد شد؟

در حکایت تاکستان، این کشاورزان بودند که مسیح او را مقصر اعلام کرد. آیا آنان نبودند که از بازگرداندن ثمرات زمین‌هایشان سر باز زدند؟ در قوم یهود کاهنان و معلمانی بودند که با گمراه کردن مردم اهداف خدا را به یغما برده و به باد دادند و آن اهداف

همان خدماتی بود که خدا بعهده آنان سپرده بود تا بانجام رسانند. آیا آنها نبودند که قومها را از مسیح دور کردند؟

احکام خدا بدون عجزین شدن با سنتهای بشری توسط مسیح بعنوان معیار بزرگ اطاعت عرضه گردیدند. این امر خصومت عالمان یهودی را بر انگیخت. آنان تعالیم بشری را مافوق کلام خدا قرار داده بودند و مردم را از احکام او دور میکردند. آنان احکام ساخته شده بشر را رها نمیکردند بخاطر اینکه از واجبات کلام خدا اطاعت کنند. آنان بخاطر حقیقت هم که شده از غرور و استدلالها و ستایش انسان دست نکشیدند. وقتی که مسیح آمد خواسته های خدا را به قوم اسرائیل گفت. کاهنان و مشایخ یهود حق او را در مداخله بین آنان و مردم رد کردند. آنان توبیخ ها و هشدارهای او را نپذیرفتند و مردم را بر ضد مسیح شوراندند تا تدابیر ویران کننده او را بر ضد خودشان محدود کرده و از بین ببرند.

آنان مسیح را انکار کردند و مسئول پیامدهای آن بودند. گناه یک قوم و ویرانی یک قوم بسبب بی تدبیری و بی خردی رهبران دینی آنان بود.

آیا در ایام ما نیز چنین اثراتی در کار نیست؟ از کشاورزان تا کاستان خدا آیا بسیاری از افراد نیستند که پای خود را در جای پای قدمهای رهبران یهود گذاشته اند؟ آیا معلمین مذهبی، انسان را از آنچه که کلام خدا بسادگی ملزم نموده دور نمیکند؟ در عوض تعلیم اطاعت نسبت به احکام خدا آیا سرپیچی از خدا را تعلیم نمیدهند؟ چه مقدار از مردم بخاطر تعالیم غلط از خدا روی گردانده اند؟ در بسیاری از منبرهای کلیساها به مردم تعلیم داده شده است که اطاعت از احکام خدا الزامی نیست. آیا خدا و احکام او تغییر پذیر است؟ سنتها— آئین ها و رسوم بشری همگی مورد تمجید و تجلیل قرار میگیرند. غرور و ارضای نفس بخاطر عطایای خدا رشد یافته اند، در حالیکه به درخواستهای خدا بی توجهی و بی اعتنائی شده است.

انسان با کنار گذاشتن احکام خدا نمیداند که چه میکند. احکام خدا رونوشت ذات و صفات اوست. این امراض و ملکوت وی را در بر دارد. کسیکه از پذیرفتن این اصول سر باز زند خود را خارج از کانالی قرار داده است که برکات خدا از آن جاری میشود.

امکانات با شکوهی که در برابر اسرائیل قرار گرفته بود میتوانست تنها از طریق اطاعت به احکام خداوند درک شود. رفعت شخصیت مشابه، پری برکات مشابه – برکات ارزانی شده به ذهن و جان و جسم، برکات داشتن خانه و مزرعه، برکات برای این زندگی و حیات اخروی – همگی ممکن است برای ما تنها از طریق اطاعت دریافت شود.

در جهان روحانی مانند جهان طبیعت، اطاعت از احکام خدا شرط باروری است. و وقتی که انسان به مردم تعلیم دهد تا به احکام خدا بی توجهی کند آنان را از آوردن ثمرات در جلال او محروم میکند.

آنان بخاطر دریغ از میوه دادن و ثمرآوردن برای خدا مقصرند.

فرستادگان خدا به امر خدا نزد ما می آیند. آنان آمده و همانطور که مسیح چنین کرد اطاعت از کلام خدا را مطالبه میکنند. آنان درخواست او را از ثمرات تاکستان ارائه نموده و میوه های محبت و فروتنی و خدمات فداکارانه را طلب میکنند. مانند رهبران یهود آیا بسیاری از باغبانان تاکستان تحریک و عصبانی نمیشوند؟ وقتی که درخواست احکام خدا در برابر مردم قرار بگیرد آیا این معلمین نفوذ خود را در هدایت مردم برای رد کردن او بکار نمیگیرند؟ خداوند این قبیل معلمین را خادمان بد عهد و ناقض پیمان مینامد.

کلام خدا به اسرائیل کهن هشداری جدی به کلیسا و رهبران جهان امروزی آن است. در باره اسرائیل خداوند فرمود "قوم من نابود شده اند زیرا مرا نمیشناسند و این تقصیر شما کاهنان است زیرا خود شما نیز نمیخواهید مرا بشناسید. من شما را کاهن خود نمیدانم شما قوانین مرا فراموش کرده اید من نیز فرزندان شما را فراموش خواهم کرد" (هوشع ۴:۶).

آیا هشدار خدا باید مورد بی اعتنائی قرار گیرد؟ آیا فرصتها برای خدمت نباید مورد استفاده قرار گیرد؟ استهزاء دنیوی - غرور به دانستن و استدلال - پیروی از رسوم و عقاید بشری - آیا اینها باعث نمیشود تا ایمانداران مسیح از خدمت به خدا باز داشته شوند؟ آیا آنان کلام خدا را مانند رهبران یهود رد نمیکنند همانگونه که آنان مسیح را رد کردند؟ عاقبت گناه اسرائیل در مقابل ما قرار دارد. آیا کلیسای امروزی این هشدار را میپذیرد؟

"و چون بعضی از شاخه ها بریده شدند و تو که زیتون وحشی بودی در آنها پیوند خوردی و در ریشه و روغن زیتون شریک شدی. بر شاخه ها فخر مکن و اگر فخر کنی تو حامل ریشه نیستی بلکه ریشه حامل توست... بجهت بی ایمانی بریده شدند و تو محض ایمان پایدار هستی. مغرور نباش بلکه بترس. زیرا که خدا بر شاخه های طبیعی شفقت نفرمود بر تو نیز شفقت نخواهد کرد. پس سختی و مهربانی خدا را ملاحظه نما. سختی بر آنانی افتاد که قصور ورزیدند اما مهربانی بر تو اگر در مهربانی ثابت باشی و الا تو نیز بریده خواهی شد" (رومیان ۱۱: ۱۷-۲۱).

فصل ۲۴

رفتن به عروسی بدون جامه عروسی

این فصل بر اساس کتاب متی ۲۲: ۱-۴ تدوین گردیده است.

حکایت جامه عروسی درسی را از سرنوشتی تلخ در برابر دیدگان ما می‌گشاید. ازدواج و وصلت در اینجا معرف وحدت بشریت با الوهیت است. جامه عروسی نمایانگر صفات بارزی است که همه باید آنرا دارا باشند که آنانرا شایسته پذیرفته شدن در ضیافت عروسی میکند.

در این حکایت، در آن ضیافت بزرگ، دعوت انجیل بتصویر کشیده شده است - عدم پذیرش آن از طرف امت یهود - و فراخوان رحمت برای غیریهودیان و غریبان. ولی در باره کسانی که دعوت را نپذیرفتند این حکایت، بی حرمتی آنان و عقوبت دهشتناک آن را بنمایش میگذارد. دعوت به ضیافت، همان دعوت از طرف پادشاه است. این دعوتنامه از طرف کسی است که امر و فرمان او مقتدرانه است. این دعوت با حرمتی عالی ارزانی گردید. با اینحال این دعوت مورد احترام و قدرشناسی واقع نشد. در این بی حرمتی و نپذیرفتن دعوت، اقتدار پادشاه خوار شمرده شد. در حالیکه دعوت صاحب الدعوه با بی تفاوتی نگریسته شد، فرستادگان پادشاه با بی احترامی و قتل مواجه گردیدند. آنان خدمتکاران او را تحقیر و با آنان با خصومت رفتار شده و به بقتل رسیدند.

میزبان وقتی که دید دعوتش مورد تحقیر واقع شده اظهار داشت که هیچیک از مردانی که فراخوانده شده بودند طعم شام را نخواهند چشید. ولی برای کسانی که نسبت به پادشاه کینه و عداوت ورزیدند بیش از محرومیت در شرکت در ضیافت، حکمی نیز صادر گردید. "او لشکریانش را فرستاده تا قاتلان را هلاک کرده و شهر آنان را بسوزاند!"

در هر دو حکایت، ضیافتی برای مهمانان برپا شده بود. ولی دومین مهمانی نشان میدهد که مقدماتی برای همه کسانی که در ضیافت شرکت کرده بودند تدارک دیده شده بود. کسانی که خود را آماده نکرده بودند بیرون انداخته شدند. "پادشاه وارد شده تا مهمانان را ببیند" و "مردی را دید که جامه عروسی بر تن نداشت و به او گفت رفیق چطور باینجا آمده ای در حالیکه جامه عروسی بر تن نداری؟ ولی او جوابی نداشت بدهد. پس پادشاه دستور داد دست و پایش را ببندید و بیرون در تاریکی رهاش کنید تا در آنجا گریه و زاری کند".

دعوت به ضیافت توسط حواریون و رسولان مسیح ابلاغ گردیده بود. خداوند ما دوازده نفر را فرستاد و پس از آن هفتاد نفر را، اعلان نموده که ملکوت خدا نزدیک است و مردم را ندا دهید تا توبه کنند و به انجیل ایمان آورند. ولی دعوت مورد توجه و اعتنا قرار نگرفت. کسانی که به مهمانی دعوت شده بودند نیامدند. خدمتکاران بعداً فرستاده شدند تا بگویند "عجله کنید و به عروسی بیایید زیرا گاوهای پروار خود را سر بریده ام و همه چیز آماده است". پس از مصلوب شدن مسیح، این پیامی بود که به قوم یهود داده شد. ولی قومی که ادعا میکرد که امت خاص خداست، انجیلی را که با قدرت روح القدس آورده شده بود را نپذیرفتند. بسیاری رفتار استهزاء آمیز داشتند. دیگران از پیشکش رستگاری خشمگین شدند، و با رد این پیشکش ملوکانه، آنان جلال خدا را رد کرده بودند و بر ضد آورندگان پیام برخاسته بودند و "آزار و شکنجه عظیمی برپا شده بود" (اعمال رسولان ۸:۱). بسیاری از زنان و مردان به زندان افکنده شدند و بعضی از رسولان خدا مانند استیفان و یعقوب کشته شدند.

بدین گونه امت یهود بر رد رحمت خدا صحنه گذاشتند. عقوبت آن رفتار بواسطه مسیح در حکایت پیشگوئی شده بود. پادشاه لشکریان خود را فرستاده و قاتلان را هلاک کرد و شهر آنان را به آتش کشید. داوری شایان توجهی بر یهودیان واقع گردید تا اورشلیم ویران و قوم پراکنده شود.

سومین دعوت به ضیافت نمایانگر واگذاری انجیل به غیریهودیان است. پادشاه گفت "جشن عروسی بر سر جای خود باقی است اما مهمانانی که من دعوت کرده بودم لیاقت آنرا نداشتند. حال به کوچه و بازار بروید و هر که را دیدید به عروسی دعوت کنید".

خدمتکاران پادشاه که به کوچه و راهها رفته بودند هر که را یافتند - خوب و بد- با خود آوردند. در این گروههایی از همه گروهها جمع شده بودند. بعضی از آنان برای صاحب ضیافت شباهت زیادی به رد کنندگان دعوت داشتند. اولین گروه از دعوت شدگان برای پیوستن به ضیافت پادشاه نتوانستند از منافع دنیوی خود بگذرند. و از جمله کسانی که دعوت را پذیرفتند جمعی وجود داشتند که تنها بدنبال منافع خودشان بودند. آنان فرصت طلب بوده و برای منفعت طلبی آمده بودند تا از ضیافت نفعی ببرند ولی خواهان حرمت دادن به پادشاه نبودند.

وقتی که پادشاه آمده تا میهمانان را نظاره کند شخصیت واقعی آنان آشکار گردید. برای هر یک از میهمانان در ضیافت جامه عروسی تدارک دیده شده بود. این جامه هدیه ای از طرف پادشاه بود. با پوشیدن آن جامه ها میهمانان احترام خود را به صاحب ضیافت نشان میدادند. ولی مردی با لباس معمولی خودش ایستاده بود. او از آنچه که پادشاه برای حضور در مراسم ضیافت ملزم کرده بود امتناع ورزیده بود.

بررسی میهمانان در ضیافت نمایانگر کار داوری و قضاوت بود. میهمانان در ضیافت انجیل کسانی بودند که برای خدمت به خدا اعلام آمادگی کرده بودند. کسانی که نامشان در دفتر حیات نوشته شده بود. ولی همه کسانی که اقرار به مسیحیت کرده بودند پیروان حقیقی نبودند. پیش از اینکه پاداش نهایی داده شود باید تصمیم گرفته شود که چه کسانی شایسته سهم بردن از میراث عدالت هستند. این تصمیم بایستی قبل از رجعت ثانی مسیح گرفته شود که در میان ابرهای آسمان می آید زیرا هنگامی که او بیاید اجر او با ایشان است "عیسی مسیح میفرماید چشم براه باشید من بزودی می آیم و برای هر کس مطابق اعمالش پاداشی با خود خواهم آورد" (مکاشفه ۱۲: ۲۲). قبل

از آمدن او خصوصیات کار هر انسانی تعیین و بررسی خواهد شد. و به هر یک از پیروان مسیح اجر او مطابق با اعمالش تعیین خواهد گردید.

در حالیکه انسانها همچنان بر زمین ساکنند کار بررسی داوری در تالارها و بارگاههای آسمان واقع خواهد گردید. زندگیهای همه پیروان متعهد او برای مرور و بررسی نزد خدا خواهد رفت. همگی بر اساس سوابقی که در دفاتر اعمال در آسمان است مورد تفحص و بررسی قرار خواهند گرفت و براساس کردار اوست که سرنوشت و عاقبت هر فرد برای همیشه قطعی خواهد شد.

جامه عروسی در حکایت معرف خلوص و بی عیب بودن صفاتی است که پیروان واقعی مسیح از آن برخوردار خواهند شد. تا "به این ترتیب بتواند کلیسایی شکوهمند و پاک برای خود مهیا سازد که هیچ لکه و یا عیب و نقصی در آن دیده نشود" (افسیان ۲۷:۵). منظور از کتان لطیف در کلام "همانا اعمال نیک خلق خداست" (مکاشفه ۱۹:۸). این عدالت مسیح است، آن ذات بی عیب او که بواسطه ایمان به همه کسانی که او را بعنوان منجی شخصی خود بپذیرند اعطا خواهد گردید.

ردای سفید عصمت و برائت از گناه بوسیله اولین والدین ما پوشیده شد وقتی که آنان در باغ مقدس عدن در محضر خدا بودند. آنان در انطباق کامل با اراده خدا زندگی میکردند. آنان همه عطوفت و مهربانی خود را به پدر آسمانی ارزانی میداشتند. نور لطیف زیبا و نور خدایی آن زوج مقدس را پوشانده بود. ردای نور نمادی از جامه های روحانی و پاک آسمانی بود. ولی وقتیکه گناه وارد شد آنان ارتباط خود را با خدا قطع کردند و نوری که آنان را احاطه کرده بود از آنان جدا شد. آنان عریان و خجلت زده در صدد تدارک جایگزینی جامه آسمانی بر آمدند و با برگهای انجیر خود را پوشاندند.

سرپیچی آدم و حوا همان کاری بود که متجاوزین به احکام خدا انجام دادند. آنان برگهای درخت انجیر را بهم دوختند تا عریانی که بسبب خطای آنان ظاهر شده بود را

بپوشانند. آنان جامه‌هایی که خود دوخته بودند را پوشیدند. آنان با کار خود میخواستند تا گناهان را بپوشانند و در مقابل خدا مقبول واقع گردند.

ولی با این کار هرگز توفیق نخواهند یافت. انسان هیچ چیزی را نمیتواند ابداع کند تا جایگزین ردای از دست داده شده بیگناهی شود. هیچ جامه برگ انجیری و هیچ لباس دنیایی نمیتواند توسط آنانیکه با مسیح و فرشتگان در شام عروسی بره همنشین شدند پوشیده شود.

تنها پوششی که مسیح آنرا تدارک دیده میتواند ما را شایسته حضور در مقابل خدا گرداند. این پوشش ردای عدالت توسط مسیح به هر کسی که توبه کند اعطا میشود. "بنابراین بتو نصیحت میکنم که از من طلای ناب را بخری طلایی که با آتش تصفیه شده است تا ثروت باقی را بدست آوری" (مکاشفه ۱۸: ۳).

این ردا که در کارگاه بافندگی آسمانی بافته شده است ریسمانهای ساخته دست بشر ندارد. مسیح در بشریت خویش شخصیتی کامل بوجود آورد و این شخصیتی بود که بما ارزانی داشت. "همه ما گناهکاریم حتی کارهای خوب ما نیز تماما به گناه آلوده است. گناهمان ما را مانند برگهای پائیزی خشک کرده و خطایای ما همچون باد ما را با خود میبرد و پراکنده میکند" (اشعیا ۶: ۴). هر چیزی را که بواسطه خودمان بخواهیم انجام دهیم آلوده به گناه است. ولی فرزند خدا آشکار ساخت که "مسیح ما را پاک میکند" و در او گناهی نیست. گناه "تخطی و سرپیچی از احکام" تعریف شده است" (اول یوحنا ۴: ۳، ۵). ولی مسیح مطیع همه فرامین بود. او گفت "ای خدای من چقدر دوست دارم خواست تو را بجا آوریم. دستورات تو را در دل خود حفظ میکنم" (مزامیر ۸: ۴۰). وقتی که مسیح بر روی زمین بود به حواریون خود گفت "من احکام پدرم خدا را نگاه داشته‌ام" (یوحنا ۱۵: ۱۰). او با اطاعت کامل خود برای هر بشری ممکن ساخت تا از احکام خدا اطاعت کند. وقتی که ما خود را تسلیم مسیح میکنیم قلب ما با او متحد میشود، اراده و خواست ما با اراده او ممزوج و یکی میشود، ذهن ما با ذهن او یکی میگردد و افکار در حیطه او در می‌آید و مانند او زندگی خواهیم کرد. این معنی پوشیده

شدن با جامه عدالت اوست. سپس وقتی که خداوند بما نگاه میکند، جامه برگ انجیر و عریانی و بدشکلی از گناه را نمیبیند، بلکه ردای عدالت خود را میبیند که اطاعت کامل از احکام بیهوه است.

مهمانان در ضیافت عروسی توسط پادشاه مورد بررسی و قضاوت قرار میگیرند. تنها کسانی پذیرفته شدند که به خواسته های او اطاعت ورزیدند و جامه عروسی را پوشیدند. پس این قضیه مهمانان در ضیافت انجیل است. همگی باید از بازرسی موشکافانه پادشاه عبور کنند و تنها کسانی مجاز به حضور در مهمانی شدند که ردای عدالت مسیح را پوشیده بودند.

عدالت و انصاف، انجام کار درست و محقانه است و اعمال ایشان همگی مورد داوری قرار خواهد گرفت. شخصیت و ذات ما با آنچه که انجام میدهیم آشکار میگردند. اعمال ما نشان میدهند که آیا ایمان ما خالص و واقعی است یا خیر.

برای ما کافی نیست تا باور کنیم که عیسی یک طرار نیست و اینکه دین کتاب مقدس یک داستانبافی زیرکانه و اختراعی نیست. ما میتوانیم باور کنیم که نام عیسی در زیر آسمان تنها نامی است که انسان میتواند بواسطه آن نجات یابد و با این حال نمیتوانیم بواسطه ایمان او را منجی شخصی خود بسازیم. این کافی نیست تا فرضیه حقیقت را باور کنیم. این کافی نیست تا به ایمان مسیح اقرار کنیم و نام خود را در طولمارهای کلیسا ثبت کنیم. "هر که احکام خدا را بجا آورد با خدا زندگی میکند و خدا نیز با او. این حقیقت را از آن روح پاک که خدا به ما اعطا فرموده است دریافت کرده ایم" (اول یوحنا ۴: ۳). این مدرک مدلل واقعی از تبدیل و تحول ماست. اقرار ما هر چه که باشد هیچ بشمار می آید مگر اینکه مسیح را در رفتار و کردار عادلانه و منصفانه خود آشکار نماید.

حقیقت باید در قلبها کاشته شود. این برای کنترل ذهن و موزون کردن احساسات است. کل شخصیت باید با کلام خدا مورد تایید واقع گردد. هر نقطه و همزه از کلام خدا باید هر روزه عمل شود.

کسیکه شریک ذات الهی شود با معیار عظیم عدالت خدا که احکام مقدس اوست موزون و هماهنگ خواهد شد. این قانونی است که بوسیله آن خدا اعمال انسان را میسنجد. این آزمون شخصیت در داوری و قضاوت خواهد بود.

بسیاری از افراد وجود داشتند که با مرگ مسیح ادعا کردند که احکام موسی دیگر منسوخ گردیده اند ولی با چنین گفتاری سخنان مسیح را نقض میکنند زیرا عیسی گفت: "گمان مبرید که آمده ام تا تورات موسی و نوشته های سایر انبیا را منسوخ کنم. من آمده ام تا آنها را تکمیل نمایم و به انجام رسانم. براستی بشما میگویم که از میان احکام تورات هر آنچه که باید عملی شود یقینا همه یک به یک عملی خواهند شد" (متی ۵: ۱۷-۱۸). این کفار ای برای سرپیچی انسان از احکامی است که مسیح بخاطر آن جان خود را فدا کرد. اگر احکام تغییر میکرد و یا بکناری گذاشته میشد آنگاه دیگر نیازی نبود که مسیح بمیرد. با زندگی او بر زمین او احکام خدا را حرمت بخشید. او با مرگ خویش آنها احیا کرد. او حیات خویش را بعنوان یک قربانی داد، نه برای نابودی احکام خدا، و نه برای خلق یک معیار ضعیفتر بلکه آن عدالت باید ابقاء میشد زیرا که احکام پابرجا و تغییر ناپذیر است و بموجب آن میتواند تا ابد مستحکم و پابرجا باقی بماند.

شیطان ادعا کرده بود که برای انسان نگاهداری احکام خدا ممکن نیست و اگر بخواهیم با قوت و توان خود چنین کنیم این ادعا درست است زیرا ما با توان خود نمیتوانیم از آنها اطاعت کنیم. ولی مسیح بشکل بشری آمد و با اطاعت کامل از احکام ثابت کرد که وقتی بشریت و الوهیت بهم پیوند خورد میتواند از هر یک از احکام خدا اطاعت کرد. آجرها بتنهایی نمیتوانند بدون ملات بر روی هم بند شوند بلکه ملات است که باعث

تقویت در ایجاد یک ساختار قوی میگردد. و ماسه و سیمان نیز بتنهایی نمیتوانند ملاتی همگن بسازند بلکه این آب است که آنها را با هم عجین میکند.

"او به تمام کسانی که به او ایمان آوردند این حق را داد که فرزندان خدا گردند بلی فقط کافی بود به او ایمان آورند تا نجات یابند" (یوحنا ۱: ۱۲). این قدرت در توان بشر نیست. این قدرت خداست. و قتیکه جانی مسیح را پذیرفت او قدرتی را دریافت میکند تا مانند مسیح زندگی کند.

خداوند از فرزندان خویش کمال را میطلبد. احکام او رونوشتی از صفات اوست و معیار همه شخصیتهاست. این استاندارد و معیار ازلی به مردمی اعطا شده است که ملکوت خدا را با آن خواهند ساخت. زندگی مسیح در زمین تجلی کاملی از احکام خدا بود و وقتی کسانی ادعا میکنند که فرزندان خدا شده اند در صفات و شخصیت خود مسیحگونه گردیده و مطیع فرامین خداوند خواهند گشت. سپس خداوند میتواند به آنان اعتماد داشته تا جزو کسانی باشند که خانواده آسمانی را تشکیل میدهند. آنان آراسته به جامه عدالت مسیح، مکانی را در ضیافت پادشاه خواهند داشت. آنان حق دارند تا جزو جماعتی بشوند که با خون مسیح شسته شده اند.

مردی که بدون جامه عروسی به ضیافت آمده بود وضعیت بسیاری را در این جهان بنمایش میگذارد. آنان اقرار میکنند که مسیحی هستند و ادعا میکنند تا برکات و امتیازات انجیل را داشته باشند با این حال آنان نیازی را به تغییر در خصوصیات و صفات خویش احساس نمیکند. آنان هرگز نسبت به توبه از گناه احساس واقعی نداشته اند. آنان نیاز به مسیح و یا عمل به تکالیف ایمانی خویش را درک نمیکند. آنان بر صفات موروثی غلط و یا بر گرایشهای خطاکاری اکتسابی خویش فائق نیامده اند. با اینحال فکر میکنند که نیکوئی آنان در خودشان کافی است و برغم اعتماد به مسیح وابسته به شایستگیهای خود هستند. شنوندگان کلام به ضیافت می آیند ولی ردای عدالت مسیح را بر دوش خود ندارند.

بسیاری از افراد که خود را مسیحی میدانند تنها معتقد به اصول اخلاقی بشری هستند. آنان هدیه ای را که تنها میتوانستند با آن مسیح را به جهان معرفی کنند رد کردند. کار روح القدس برای آنان کاری عجیب است. گفتار مسیح سر لوحه کردار آنان نیست. تشخیص کسانی که اصول آسمانی را رعایت کرده و با مسیح یکی هستند که از آنانیکه با دنیا یکی هستند تقریباً غیر قابل ممکن شده است. پیروان اقرار کرده به مسیح، بیش از این امت برگزیده و خاص او نیستند. حد و حدود دیگر روشن و مشخص نیست. مردم خود را با عمل کردن به امور و رسوم و خودخواهی ها تسلیم جهان کرده اند. در عوض اینکه دنیا پیرو کلیسا باشد کلیسا پیرو دنیا شده است. کلیسا اصول خود را تبدیل به اصول و معیار دنیایی کرده است بجای اینکه مبنای خود را معیار کتاب مقدسی بداند.

همه این افراد توقع دارند که با مرگ مسیح نجات داده شوند در حالیکه آنان از زندگی فداکارانه برای او سرباز میزنند. آنان غرق در خزاین فیض رایگان هستند و در تلاشند تا خود را با ظاهری منصفانه بپوشانند به امید اینکه نقصهای شخصیت خود را پرده پوشی کنند ولی تلاشهای آنان در روز داوری خدا سودی نخواهد بخشید. (خرقه پوشی من از غایت دینداری نیست- پرده ای بر سر صد عیب نهان میپوشم. حافظ شیرازی).

عدالت مسیح گناه گرامی داشته شده را مستور نخواهد نمود. انسان ممکن است در قلب خود قانون شکن باشد با اینحال اگر او در ظاهر سرپیچی نشان ندهد، توسط جهان بعنوان دارنده کمال و معرفت شناخته میشود. ولی قانون خدا به اسرار دل نگاه میکند. هر عملی با هر نیت و انگیزه ای که آنرا بفعالیت واداشته است داوری میشود. تنها آنچه که مطابق با اصول احکام خداست در داوری برجای خواهد ماند.

خداوند محبت است. او نشان داده است که محبت هدیه خداست. وقتی که "خدا بخاطر دوست داشتن مردم جهان یگانه فرزند خود را فرستاد تا هر که باو ایمان آورد هلاک نشود بلکه زندگی جاوید بیابد" او هیچ چیزی را از فرد بازخرید شده دریغ نخواهد کرد (یوحنا ۱۶: ۳). او همه آسمان را داد که بواسطه آن قوت و کفایت یابیم تا توسط

دشمن بزرگ خود مغلوب و منکوب نشویم. ولی محبت خدا باعث نمیشود تا برای گناه بهانه ای وجود داشته باشد. او شیطان را تبرئه نکرد. او آدم و قاتل را تبرئه نکرد و هیچیک از فرزندان انسان را تبرئه نخواهد کرد. او از گناهان ما چشم پوشی نخواهد کرد یا اینکه از نقصهای شخصیتمان چشم پوشی کند. او از ما انتظار دارد تا در او غلبه یابیم.

آنانیکه هدیه عدالت مسیح را رد میکنند خصوصیتی را رد میکنند که آنانرا پسران و دختران خدا خواهد ساخت. آنان تنها چیزی را رد میکنند که آنان را شایسته حضور در ضیافت عروسی مینماید.

در تمثیل وقتی که پادشاه جویا شد که "چطور به اینجا آمده ای در حالیکه جامه عروسی به تن نداری؟" آن مرد خاموش ماند و حرفی برای گفتن نداشت. پس در روز بزرگ قیامت و داوری نیز چنین خواهد شد. انسانها ممکن است که الان بخاطر نقصهای شخصیت خود بهانه بیاورند اما در آنروز از آنان هیچ عذر و بهانه ای پذیرفته نخواهد شد.

کلیساهای متعهد مسیح در این نسل با امتیازات عالی رفعت یافته اند. خداوند بما نور چشمگیری را برای هدایت آشکار نمود. امتیازات ما از امتیازات امت کهن خدا بمراتب بیشتر است. ما نه تنها نور عظیمی را که به اسرائیل سپرده شد داریم بلکه مدارک و شواهد زیادی را از رستگاری عظیم داریم که مسیح برای ما آورد. آن چیزی که برای یهودیان نمونه و سمبلی بیش نبود برای ما اصل و واقعی است. آنان تاریخ عهد قدیم را داشتند و ما هم آنرا و هم عهد جدید را داریم. ما تضمین منجی را داریم که آمده بود. آن منجی که مصلوب شد، قیام نموده و بر مزار یوسف اعلان نمود "من رستاخیز و حیات هستم". در شناخت و معرفت ما نسبت به محبت خدا و ملکوت او مسیح در بین ما قرار گرفت. مسیح آن چیزها را در موعظه ها و در سرودها بما آشکار نمود. ضیافت روحانی به وفور و غنا در مقابل ما قرار گرفت. جامه عروسی با قیمت ازلی تهیه شد و به هر جانی برایگان ارزانی گردید. بوسیله رسولان مسیح است که عدالت مسیح - عدالت

با ایمان - وعده های ارزشمند و بزرگ کلام خدا - دسترسی رایگان به خدا توسط مسیح - تسلی روح - و ضمانت بنیادین حیات ازلی در ملکوت خدا بما معرفی شد. خداوند در تهیه آن ضیافت بزرگ آسمانی چه کاری نمیتوانست برای ما انجام دهد که نکرده باشد؟

توسط فرشتگان خدمتگزار در آسمان گفته شده است: ماموریتی را که برای اجرا بعهدہ ما گذاشته شده را بانجام رساندیم. ما لشکر فرشتگان اهریمنی را بعقب برگرداندیم. ما نور و روشنایی را به جانهای انسانها فرستادیم خاطرہ محبت خدا را که در عیسی بیان شده بود را زنده کردیم. ما چشمان آنانرا به صلیب عیسی جذب کردیم. قلبهای آنان با حس گناهی که فرزند خدا را مصلوب کرد شدیداً تکان خورد. حس تقصیر در آنان ثابت شد. آنان قدمهایی را دیدند که برای تغییر و تبدیل برداشته میشوند. آنان قدرت انجیل را حس کردند - و هنگامی که لطافت و ملاحظت محبت خدا را دیدند قلب آنان رؤوف گردید. آنان زیبایی ذات مسیح را مشاهده کردند. ولی از نظر بسیاری همه اینها بطلت بود. آنان عادتها و صفات خود را رها نمیکنند. آنان جامه های زمینی را در نمی آوردند تا به ردای آسمانی ملیس شوند. قلبهای آنان طمعکار شده بود. آنان ارتباط با دنیا را بیش از ارتباط با خدا دوست داشتند.

روز نهایی برای حکم قطعی روزی بسیار سخت خواهد بود. در رویای نبوتی، یوحنا ی رسول شرح میدهد که: "آنگاه تخت بزرگ سفیدی دیدم. بر آن تخت کسی نشسته بود که زمین و آسمان از روی او گریختند و ناپدید شدند. سپس مرده ها را دیدم که از بزرگ و کوچک در برابر خدا ایستاده اند. دفترها یکی پس از دیگری گشوده شد تا به دفتر حیات رسید. مردگان همگی بر طبق نوشته های این دفترها محاکمه شدند." (مکاشفه ۱۲، ۱۱: ۲۰).

هنگامی که انسانها رو در روی ابدیت قرار بگیرند نگاه به قبل اندوهناک خواهد بود. همه زندگی همانگونه که بود بنمایش در خواهد آمد. لذات زندگی، ثروتها و افتخارات، دیگر مهم جلوه داده نخواهند شد. انسان سپس خواهد دید که عدالتی را که آنان خوار

شمرند تنها ارزش واقعی است. آنان خواهند دید که خصوصیات خود را با اغواهای شیطان همساز کرده اند. جامه هایی را که آنان انتخاب کرده اند مدال وفاداری برای اولین ارتداد است. سپس آنان نتیجه انتخاب خود را میبینند. آنان معنی سرپیچی از احکام خدا را خواهند فهمید.

هیچ رسیدگی و تفحصی و افسوسناکی نخواهد بود تا ابدیت محقق شود. در این زندگی است که ما ردای عدالت مسیح را بتن میکنیم. این تنها فرصت ماست تا صفات خود را شکل بدهیم تا شایسته باشیم به خانه هایی که مسیح برای مطیعان به احکام خود ساخته است وارد گردیم.

روزهای رسیدگی به اعمال ما بسرعت میگذرند. پایان آن نزدیک است. هشدار بما داده شده است "پس مراقب باشید که بازگشت ناگهانی من، شما را غافلگیر نکند" (لوقا ۲۱: ۳۴). مراقب باشید مبدا که آماده نباشید. توجه کنید که مبدا در ضیافت پادشاه بدون جامه عروسی پادشاه حضور داشته باشید.

"به همان ترتیب شما نیز برای آمدن ناگهانی من همیشه آماده باشید تا غافلگیر نشوید" (متی ۲۴: ۴۴) "خوشا بحال کسی که برای بازگشت من آماده است و لباس خود را نگاه میدارد مبدا برهنه راه رود و رسوا شود" (مکاشفه ۱۶: ۱۵).

فصل ۲۵

استعدادها (سکه ها)

این فصل بر اساس کتاب متی ۲۵:۱۳-۳۰ تدوین گردیده است.

مسیح بر کوه زیتون با حواریون خود در باره بازگشت دوباره خود به جهان سخن می گفت. او برخی علامات و نشانه ها را مشخص و تصریح نمود که نشان دهنده این خواهد بود که آمدن او نزدیک است و حواریون خود را امر نموده تا مراقب بوده و آماده باشند. او مجددا هشدارهای خود را تکرار کرد "پس شما بیدار بمانید و آماده باشید چون نمیدانید در چه روز و ساعتی من باز میگردم". سپس او نشان داد که "آماده بودن برای آمدن او" به چه معنی است. زمانی که باید صرف شود - نه در بیهودگی و بطالت بلکه در سخت کوشی و پشتکاری. درسی را که او در این تمثیل آموخت در باره استعداد هاست.

او ملکوت آسمان را با این حکایت شرح داد: "مردی عزم سفر داشت. پس خدمتگزاران خود را خواست و به آنان سرمایه ای داد تا در غیاب او آن را بکار برند. به هر کدام به اندازه توانایی اش سرمایه ای داد: به اولی پنج کیسه طلا، به دومی دو کیسه طلا و به سومی یک کیسه طلا داد. سپس عازم سفر شد."

مردی که به سفری دور میرفت معرف مسیح بود که در این حکایت بزودی از این زمین رخت بر بسته و راهی آسمان میشد. خدمتکاران یا بندگان در حکایت معرف پیروان مسیح هستند. ما متعلق بخودمان نیستیم. ما "با قیمتی خریداری شده ایم" (اول قرنیتیان ۶:۲۰) و نه با چیزهای فساد پذیر مانند نقره و طلا... بلکه با خون گرانیهای مسیح " (اول پطرس ۱، ۱۸:۱) "که برای همه مرد تا تمام کسانی که زنده اند یعنی کسانی که از او زندگی جاوید یافته اند دیگر برای خود و ارضای خواسته های خود

زندگی نکنند بلکه برای خشنودی همان کسی که در راه ایشان مرد و دوباره زنده شد" (دوم قرنتیان ۵:۱۵).

همه انسانها با قیمت ازلی خریداری شده اند. خداوند با بارش تمام خزائن آسمانی به این جهان، با ارزانی داشتن ملکوت خود توسط مسیح - اراده، عاطفه، ذهن و جان هر بشری را خریداری نمود. خواه ایماندار یا بی ایمان، همه انسانها به خدا تعلق دارند. همگی فرا خوانده شده اند تا با روشی که خواسته شده او را خدمت کنند و همچنین از همه خواسته خواهد شد تا در روز داوری حساب پس بدهند.

ولی مردم همه خواسته ها و مطالبات خدا را تشخیص نمیدهند. کسانی که متعهد به خدمت به خدا شده اند در این تمثیل معرف خدمتگزاران او هستند.

پیروان مسیح برای خدمت کردن رهایی یافته اند. خداوند بما تعلیم میدهد که هدف واقعی زندگی، خدمتگزاری بخداست. مسیح خود نیز "کارگر" بود و برای همه پیروانش ضوابط خدمتگزاری را اینچنین گفت: خدمت به خدا و خدمت به خلق. در اینجا مسیح به جهان درک بالاتری از زندگی را ارائه نمود که تا حال آنرا نمیدانستند. با زندگی کردن در خدمت به دیگران انسان به مسیح ملحق میشود. قانون خدمت، کانال ارتباطی است که ما را به خدا و همونوع بشر پیوند میدهد.

مسیح "اموال خود" را به خدمتگزاران خویش میسپارد - اموالی که باید برای او مورد استفاده قرار گیرد. او "به هر مردی کاری واگذار میکند". هر کدام موقعیتی در برنامه ازلی آسمان دارند. به هر کدام در همکاری با مسیح برای نجات و رستگاری انسانها کاری محول شده است. بتدقیق مکانهایی که برای ما در کاخهای آسمانی تدارک دیده شده و مکانهایی خاص نیز در زمین برای ما تعیین گردیده که برای خدا کار کنیم.

عطایای روح القدس

سکه ها یا (استعدادهایی) که مسیح به کلیسا واگذار نموده عطایا و برکات خاصی هستند که بواسطه روح القدس بما ارزانی گردیده اند. "روح القدس به یک شخص عطایای بیان حکمت میبخشد تا با ارائه راه حلهای حکیمانه دیگران را یاری نماید و به دیگری دانستن اسرار را عطا میکند. او به یکی ایمانی فوق العاده عطا مینماید و به دیگری قدرت شفای دیگران را میبخشد. به بعضی قدرت انجام معجزات میدهد و به برخی دیگر عطای نبوت کردن. به یک نفر قدرت عطا میکند که تشخیص دهد چه عطایی از جانب روح خداست و چه عطایی از جانب او نیست. باز ممکن است به یک شخص این عطا را ببخشد که بتواند به هنگام دعا به زبانهایی که نیاموخته است سخن بگوید و به دیگری عطای ترجمه این زبانها را بدهد." (اول قرنتیان ۱۲: ۸-۱۱). همه انسانها عطایای مشابهی دریافت نمیکند ولی به هر خدمتگزار، خداوند تعدادی از عطایای روح را وعده داده است.

مسیح قبل از اینکه شاگردان خود را ترک گوید "به ایشان دمید و فرمود روح القدس را در یابید" (یوحنا ۲۰: ۲۲). او دوباره گفت "اینک من روح القدس را که پدرم به شما وعده داده است بر شما خواهم فرستاد" (لوقا ۲۴: ۴۹). ولی عطایا پس از صعود مسیح به آسمان در پری دریافت شدند. حواریون بواسطه ایمان و دعا و سر سپردگی کامل برای خدمت به او پری روح القدس را دریافت نمودند. سپس در حسی خاص خیریات آسمان به پیروان مسیح سپرده شد. "با اینحال مسیح طبق صلاحدید خود از دولت کرم خویش به هر یک از ما فیض خاصی بخشیده است. در کتاب زبور داود نیز درباره مسیح پیشگویی شده که وقتی او پس از مرگ زنده شد و شیطان را مغلوب ساخت و ظفرمندان به آسمان بازگشت به مردم هدایا بخشید" (افسیسیان ۴: ۷، ۸). "اما تمام این عطایا از جانب یک روح یعنی همان روح القدس است و اوست که تصمیم میگیرد به هر کس چه عطایی ببخشد" (اول قرنتیان ۱۱: ۱۲). عطایا هم اکنون متعلق بماست ولی مالکیت واقعی آنها بستگی به روح خدا دارد.

وعده روح آنطور که باید و شاید مورد قدردانی واقع نگردیده است. انجام و کمال آن، آنگونه که باید درک نگردیده است. این غیاب روح است که خدمت انجیل را چنین بی قوت ساخته است. فراگیری - استعدادها - سخنوری و علم بیان - هر موهبت طبیعی و یا اکتسابی ممکن است در اختیار باشد. ولی بدون حضور روح خدا هیچ قلبی لمس نخواهد گردید و هیچ گناهکاری را برای مسیح نمیتوان نجات داد. از طرفی دیگر چنانچه به مسیح پیوند خورده باشند - چنانچه عطایای روح القدس به آنان تعلق داشته باشد - عاجز ترین و جاهلترین مریدان او قدرتی خواهند یافت که بر قلبها تفوق خواهند یافت. خداوند آنان را معبری برای نافذترین کار در جهان خواهد ساخت.

استعدادهای دیگر

عطایای خاص روح تنها سکه هایی نبودند که در تمثیل از آنان یاد شد. این شامل همه عطایا و موهبتها است خواه اصلی (مادرزادی) و یا اکتسابی - طبیعی یا روحانی. همگی باید در خدمت مسیح بکار گمارده شوند. برای اینکه مرید و پیرو او شویم بایستی خود را با تمام چیزهایی که داریم تسلیم او کنیم. این عطایایی را که او بما باز میگرداند خالص و شریف هستند که باید برای جلال او در برکت دادن به هموعان خود بکار بریم.

خداوند به هر انسانی "مطابق با توانائی هایش" استعداد اعطا میکند. استعدادها بطور اتفاقی اختصاص نیافته اند. کسیکه توانایی بکار گیری و استفاده از پنج سکه (استعداد) را دارد پنج عدد و آنکه توانایی دو عدد دارد دو عدد و کسیکه میتواند عاقلانه یک عدد را بکار گیرد یکی دریافت میکند. لزومی ندارد هیچیک تاسف بخورند که چرا عطایای بزرگتری دریافت نکردند زیرا او که به هر یک از مردان سهمی اختصاص داد بطور برابر آنان را با سود دهی در هر یک از ودیعه ای که دریافت کرده، خواه بزرگ باشد و خواه کوچک حرمت خواهد داد. آن فردی که به او پنج سکه داده شده بود بایستی پنج سکه سود تحویل دهد. و آنکس که یک سکه دریافت نمود باید یکی باز گرداند. خداوند انتظار بازدهی از کارهایش را دارد "مقدار مهم نیست بلکه علاقه و توجه شما به این

امر برای خدا اهمیت دارد. در ضمن او انتظار ندارد که شما بیش از توانایی خود هدیه بدهید بلکه تا آن حد که میتوانید" (دوم قرن تیان ۸: ۱۲).

در تمثیل، "اولی که پنج سکه گرفته بود بی درنگ مشغول خرید و فروش شد و طولی نکشید که پنج سکه دیگر هم بداریی او اضافه شد. دومی هم که دو سکه داشت همین کار را کرد و دوسکه دیگر نیز سود برد".

سکه ها هر قدر هم که کم باشند باید مورد استفاده قرار گیرند. سوال این نیست که چقدر دریافت کردیم؟ بلکه چه باید با آن مقدار که داریم انجام دهیم؟ پیشرفت در انجام وظایف با تمام توان اولین وظیفه ای است که نسبت بخدا و به همنوعان خود داریم. کسی که روزانه در توانایی و مفید بودن خود رشد نکند هدف زندگی را کامل نکرده است. با اقرار به مسیح ما خود را ملزم و متعهد میسازیم تا آنگونه که برایمان امکانپذیر است همانند کارگران خدا بشویم و باید هر استعدادی را در حد اعلی و کمال بکار ببریم و تا حد اعلی به امور خیر و نیکوئی بپردازیم.

خداوند کارهای عظیمی دارد و بیشترین اجر را در زندگی اخروی به کسانی که با ایمان خواهان خدمت در زندگی کنونی هستند خواهد داد. خداوند نمایندگان خویش را انتخاب خواهد نمود و هر روز تحت شرایط مختلف به آنان قوتی را در برنامه عملکرد خود خواهد داد. خداوند نمایندگان ساعی و خالص و بی ریا را برای امور خود انتخاب میکند نه بخاطر اینکه آنان کامل هستند بلکه از طریق رابطه با او آنان میتوانند به کمال نائل شوند.

خداوند تنها کسانی را میپذیرد که عزم به اهداف عالی دارند. او نمایندگان بشری را ملزم مینماید تا به نحو احسن برای او کار کنند. کمال اخلاقی از همه لازم تر است. ما هرگز نباید برای گرایشهای موروثی و یا اکتسابی بخاطر انجام کارهای ناصحیح معیار و استاندارد عدالت را تنزل دهیم. ما باید درک کنیم که عیب در شخصیت گناه است. همه صفات نیکو بعنوان یک مجموعه کامل و هماهنگ در خداوند ساکن هستند. و هر

کسیکه مسیح را بعنوان منجی شخصی پذیرفت حق ویژه ای دارد تا این صفات را داشته باشد.

و کسانیکه با خدا کار کنند باید برای کمال در جسم و ذهن بکوشند. تحصیل واقعی آماده سازی جسمی و ذهنی و اخلاقی برای انجام هر وظیفه ای است. این پرورش جسم و ذهن و جان بمنظور انجام خدمات الهی است. این تحصیلی است که تا حیات ابدی ادامه خواهد یافت.

خداوند از هر فرد مسیحی در هرصنف انتظار رشد و بازدهی دارد. مسیح اجر ما را در هرصنف با خون و رنج خویش پرداخته است تا بتوانیم خدمات خود را از روی رغبت و داوطلبانه انجام دهیم. او به دنیای ما آمد تا الگوئی از چگونگی کار را بما بدهد و اینکه چه روحی را باید بکار بندیم. او از ما میخواهد تا مطالعه کنیم که چگونه کار او را بجلو پیش برده و نام او را با محبتی عظیم و حمد در دنیا جلال دهیم و تاج حرمت بر سر آن پدری بنشانیم زیرا که "بقدری مردم جهان را دوست داشت که یگانه فرزند خود را فرستاد تا هر که باو ایمان آورد هلاک نشود بلکه زندگی جاوید بیابد" (یوحنا ۱۶: ۳).

ولی خداوند بما ضمانتی نداده است که استحصال کمال در شخصیت موضوعی ساده است. شخصیت کامل و شریف موروثی نیست. و بطورتصادفی حاصل نگردیده است. یک شخصیت شریف با تلاش فردی بدست آمده است - بواسطه شایستگیها و فیض مسیح. خداوند استعدادها (سکه ها) را میبخشد - آن قدرتهای ذهن که شخصیت را شکل میدهند. این شکل گیری بواسطه مبارزه سخت و حاد با نفس صورت پذیرفته است. مبارزه پس از مبارزه باید بر ضد گرایشهای موروثی ادامه یابد. ما باید از نزدیک خود را نقد و بررسی کنیم و اجازه ندهیم که یک خصوصیت نامطلوب تصحیح نشده در ما باقی بماند.

هیچکس نباید بگوید که من نمیتوانم نقصهای شخصیت خود را درمان کنم. اگر به چنین تصمیمی رسیدید قطعا در نائل شدن به حیات جاودانی شکست خواهید خورد.

مشکل واقعی از تباهی قلب تطهیر نشده بر میخیزد و بی میلی نسبت به تسلیم در برابر کنترل شدن توسط خدا است. امکان ناپذیری درخواست و اراده در وجود خودتان نهفته است. اگر نخواهید آنوقت نمیتوانید بر مشکل غالب شوید.

بسیاری از افرادی را که خداوند شایسته ساخت تا کار عالی او را انجام دهند خیلی کم کار کردند زیرا همت و تلاش کمی داشتند. هزاران نفر از مسیر زندگی عبور کردند گویی که هدف معلومی برای زندگی نداشتند و هیچ معیار و استانداردی برای حصول نداشتند. این افراد اجر خود را متناسب با کار خود یافتند.

بیاد داشته باشید که استاندارد و معیار حاصل شده بستگی به آن چیزی دارد که خودتان تعیین کرده باشید. پس نمره بالایی را انتخاب کنید و پله پله پیش بروید گر چه ممکن است تلاشی دردناک باشد. با انکار نفس و از خود گذشتگی از نردبان بالا بروید تا به هدف نائل شوید. نگذارید تا هیچ چیزی مانع شما بشود. سرنوشت تورهایی خود را چندان محکم نبافته تا بشردر درماندگی و در بالاتکلیفی بماند. مصاف با شرایط محیطی میتواند عزم را جزم نموده تا بر آنها غلبه یابید. شکستن یک سد توانایی بیشتری حاصل کرده و بما دل و جرات بیشتری میدهد تا پیشروی کنیم. با عزمی راسخ در مسیر درست حرکت کنید و محیط اطرافتان نه تنها مانعی دست و پاگیر نخواهد بود بلکه دستیار و همراه شما خواهد شد.

برای جلال خدا همت عالی داشته باشید تا هر فیض از شخصیت را پرورش دهید. در هر مرحله از شخصیت سازی خداوند را خشنود خواهید ساخت. شما چنین خواهید کرد زیرا خونخ با اینکه مسن و رو به زوال بود او را خشنود ساخت. و خونخوا همچنان در ایام ما وجود دارند.

مانند دانیال محکم و راسخ بایستید زیرا که آن زمامدار مومن مردی بود که هیچ وسوسه ای نتوانست او را تباه سازد. مسیح را نومید نسازید زیرا که او شما را بحدی دوست دارد که زندگی خود را برای شما داد تا گناهان شما را محو سازد. او میگوید:

"بدون من هیچ کاری نمیتوانید بکنید" (یوحنا ۵: ۱۵). این را بخاطر بسپارید. اگر اشتباه کرده اید مطمئنا به پیروزی دست خواهید یافت. به اشتباهات مانند چراغ خطری نگاه کنید که هشدار دهنده هستند. اگر چنین کنید آنگاه شکست را به پیروزی تبدیل خواهید کرد و خصم را نا امید کرده و نجات دهنده خود را حرمت مینهید.

شخصیت شکل یافته مطابق با شباهت الهی تنها گنجینه ای است که میتوانیم از این جهان فانی به جهان ابدی ببریم. کسانی که تحت رهنمودهای مسیح در این جهان هستند تمام توان الهی را با خود به قصرهای آسمانی خواهند برد. و در بهشت بطور مستمر پیشرفت خواهیم کرد. پس ببینید که چقدر در این زندگی بهبود و اصلاح شخصیت اهمیت دارد.

فرشتگان آسمانی با نمایندگان بشری کار خواهند کرد که با ایمانی راسخ در پی رشد و کمال شخصیت هستند. در کردار خویش به کمال خواهید رسید. مسیح به هر کسی که در این کار متعهد شده میگوید من در دست راست تو بتو کمک خواهم کرد.

وقتی اراده و خواست بشر با اراده خدا همکاری کند این بمنزله قدرت و توان مطلق خواهد بود. هر چه که انجام بشود به فرمان و با قوت او انجام خواهد گردید. همه فرامین او دارای اقتدار و توانایی هستند.

استعدادهای ذهنی

خداوند رشد و تربیت استعدادهای ذهنی را ملزم نموده است. که خدمتگزاران او ذکاوت و بصیرت بیشتری از انسانهای دنیوی داشته باشند و او از کارگرانی که بخوبی از این موضوع آگاه هستند و در بهره وری و کارآمدی بی تفاوت و یا خیلی تنبل هستند ناخشنود است. خداوند از ما میخواهد که با تمامی دل و جان و قوت خود او را دوست بداریم. این ما را ملزم میدارد که هوش و ذکاوت خود را در ظرفیت کامل رشد دهیم تا خدا را شناخته و او را دوست بداریم.

اگر هوش و ذکاوت ما تحت کنترل روح القدس قرار بگیرد هر چه که بیشتر پرورش داده شود موثر تر میتواند در خدمت به خدا قرار بگیرد. فرد تحصیل نکرده که خود را وقف خدا کرده و خواهان برکت دادن بديگران است همانگونه که هست میتواند برای خدمت خدا بکار گرفته شود. ولی کسانی که با روح مشابه در وقف و تعهد از تحصیل منتفع بوده اند میتوانند در بعد وسیعتری برای مسیح کار کنند. آنان افق دید بهتری دارند.

خداوند از ما میخواهد تا جایی که ممکن است تحصیل کنیم، با هدف اینکه دانش خود را بمنظور بهره به دیگران ارزانی کنیم. هیچ کس نمیداند از کجا و یا چطور ممکن است برای کار فراخوانده شود و یا چطور برای خدا سخن بگوید. پدر آسمانی ما تنها میتواند ببیند که چه چیزی از عهده انسان بر می آید. در مقابل ما امکاناتی وجود دارد که ایمان سست ما آنرا تشخیص نمیدهد. ذهنهای ما میتواند بگونه ای پرورش یابد که اگر لازم باشد میتوانیم حقایق کلام او را در مقابل مقامهای عالی دنیوی بطوری ارائه نمائیم که نام خدا را جلال دهیم. ما نباید برای تحصیل دانش هیچ فرصتی را از دست بدهیم تا اینکه برای کار خدا حائز شرایط بشویم.

بگذارید جوانانی که به تحصیل نیاز دارند بکار گرفته شوند تا با عزمی راسخ بتحصیل پرداخته و دانش کسب کنند. منتظر نباشید تا درب را کسی برایتان باز کند بلکه خودتان آنرا باز کنید. از هر فرصت کوچکی بهره ببرید. اقتصاد و تنظیم بودجه را تمرین کنید. دارایی خود را صرف لذت شکم و امیال نکنید و یا در طلب هوسرانی و خوشگذرانی نباشید. مصمم باشید تا فردی کارآمد و موثر باشید همانگونه که خدا از شما میخواهد تا آنگونه باشید. در انجام هر چه که متعهد میشوید کامل و با ایمان باشید. از هر مزیتی استفاده کنید تا هوش و خرد خود را تقویت کنید. بگذارید تا مطالعه کتب با کتاب راهنمای حیات تلفیق شود و با ایمانی راسخ – هشیار و با دعا، خردمندی و حکمت را از آسمان برای خود تامین و تضمین نمایید. این بشما آموزش کاملی خواهد داد. بنابراین میتوانید در شخصیت رشد کرده و بر اذهان دیگران تاثیر بگذارید که شما را قادر میسازد تا دیگران را در مسیر قدوسیت و درستکاری هدایت کنید.

خود آموزی بمراتب بیشتر میتواند انجام شود چنانچه بیدار بوده و از امتیازات و فرصتهایمان استفاده کنیم. آموزش واقعی بیش از آن چیزی است که در دانشگاهها و کالجها ارائه میکنند. در حالیکه مطالعه علوم نباید مورد اهمال و مسامحه قرار گیرد واجب است تا از طریق پیوند با خدا آموزش عالیتری بدست آید. هر دانش آموزی باید کتاب مقدس خود را بردارد و با معلم اعظم خود مشارکت داشته باشد. اذهان باید برای مقابله با مشکلات حاد، در جستجوی حقیقت الهی پرورش یافته و تربیت شوند.

آنانیکه تشنه دانش هستند تا همنوعان خود را برکت دهند از خدا برکت خواهند یافت. از طریق مطالعه کلام قدرتهای ذهنی برانگیخته میشوند تا با اشتیاق بفعالیت بپردازند. استعدادها توسعه و گسترش یافته و ذهن قدرت و کارآیی بدست خواهد آورد.

تادیب نفس باید توسط هر کسیکه بخواهد کارگر خدا شود تمرین و ممارست گردد. این موضوع باعث شیوایی بیشتر در سخنوری شده یا اینکه استعدادها را درخشان تر کند. یک ذهن معمولی و خوب تربیت شده کار بیشتری را از ذهن های بسیار تحصیل کرده و مستعد ناپرهیز کار انجام خواهد داد.

گفتار

قدرت سخنوری استعدادی است که با کوشش باید پرورش یابد. از همه عطایایی که از خداوند دریافت نمودیم هیچکدام نمیتواند مبارک تر از این باشد. ما با صدا دیگران را متقاعد کرده و یا ترغیب میکنیم. با صدا خدا را حمد و ستایش میکنیم و با آن محبت منجی را اعلام میکنیم. اهمیت فن سخنوری و بیان تا حدی است که میتواند موثرترین وسیله برای نیکوکاری و خیریت باشد.

فرهنگ و استفاده درست از صدا بطور زیادی مورد غفلت واقع گردیده است، حتی توسط روشنفکران و مسیحیان فعال. بسیاری از افراد هستند که مطلب یا نطق خود را ضعیف و یا تند بیان میکنند و این موجب میشود که نتوان مطالب را به آسانی فهمید.

برخی دارای نطقی خشن و بم هستند، دیگران با تن صدای بالا و ریز و لحن صدایی جیغ مانند صحبت میکنند که برای شنوندگان دردناک است. متون، سرودهای روحانی و گزارشها و ورقهای دیگر که در گردهمایی های عمومی قرائت میشوند گاهی اوقات بطریقی خوانده میشوند که درک نگردیده و اغلب قدرت و تاثیر آن از بین میرود.

این طرز سخن گفتن بد و زیان آور است که باید اصلاح شود. در این نکته، کتاب مقدس ما را راهنمایی میکند. در مورد لایوانی که کلام را میخوانند یا مردمی که در ایام عزرا کلام را قرائت میکردند گفته شد: "پس کتاب تورات خدا را بصدای روشن خواندند و تفسیر کردند تا آنچه را که میخواندند بفهمند" (نحمیا ۸: ۸).

با سخت کوشی همه میتوانند به توانی دست یابند تا مطالب را واضح بخوانند و کامل صحبت کنند و با تن صدایی کنترل شده در حالتی گیرا و شفاف مطالب را ادا کنند. با چنین کاری میتوانیم کارایی خود را بعنوان کارگرانی برای مسیح بطور شگرفی افزایش دهیم.

هر فرد مسیحی فراخوانده شده است تا بدیگران خزانه های کشف نا شده مسیح را نشان دهد. بنابراین او باید در پی بهبود و کمال در سخنوری بشود. او باید کلام خدا را بروشی که تحسین شنوندگان را برانگیزد بخواند. خداوند هنجره بشر را طوری طراحی نکرده که ناهنجار باشد. این اراده او نیست که انسان، سروش های آسمانی را که از طریق او به جهان سرایت میکند را کم ارزش و یا پست جلوه دهد.

ما باید به مسیح نگاه کنیم که الگویی کامل است. ما باید برای یاری روح القدس دعا کنیم و در قوت او میتوانیم در پی آموزش و تهذیب هر عضوی برای کار بی عیب باشیم.

بالاخص این موضوع در باب کسانی است که برای خدمات عمومی فراخوانده شده اند. هر خادم و هر معلمی باید در ذهن داشته باشد که او به مردم پیامی را میدهد که با

منافع اخروی سر و کار دارد. آنان در مورد حقایقی که گفته اند در روز حساب داوری خواهند شد. حالت و چگونگی گفتن پیام تعیین کننده پذیرش و یا عدم پذیرش آن است. پس کلام باید به نحوی بیان شود که برای شنونده قابل درک بوده، او را جذب کند و بر قلبها موثر واقع افتد. سخنان باید با آرامش، بطور مشخص و موقرانه بیان شود با اینحال باید با جدیتی باشد که اهمیت آن را ایجاب مینماید.

فرهنگ درست و استفاده صحیح از فن بیان در همه امور بشارتی و کار تبلیغی بکار برده میشود. با قدرت سخنوری است که وارد خانه ها شده و با یکدیگر مراد و معاشرت می کنیم. ما باید خود را عادت دهیم تا با لحن صدای خوشایند صحبت کنیم و از گفتاری خالص و صحیح بهره بگیریم و از لغاتی که محبت آمیز و مودبانه هستند استفاده کنیم. لغات دلنشین و مجبانه مانند شنیم و ترنم باران برای جانها هستند. کلام میگوید که از لبان مسیح فیض جاری میگشت: "تو از همه انسانها زینده تری و از لبانت نعمت و فیض میچکد" (مزمیر ۵: ۲؛ اشعیا ۴: ۵۰). و خداوند بما فرمان میدهد "گفتگوی شما معقول و پر از لطف باشد تا برای هر کس پاسخی مناسب داشته باشید" (کولسیان ۴: ۶) "هیچگاه سخنان بد و زشت بر زبان نیاورید بلکه گفتارتان نیکو و مفید باشد تا به شنوندگان خیر و برکت برساند" (افسیسیان ۲۹: ۴).

در پی اصلاح دیگران باید مراقب کلمه هایی که بکار میبریم باشیم. کلمات ما ممکن است زندگی بخش یا مهلک باشد. خیلی افراد درنکوهش یا مشاوره زیاد روی میکنند و از کلامی تند و تیز استفاده میکنند و این واژه ها جانهای مجروح را شفا نمیبخشند. با این کلمات ناخوشایند روح آزرده میشود و اغلب خطاکاران تحریک به سرکشی میشوند. همه کسانی که از اصول حقیقت دفاع کردند نیاز است تا ابزار محبت را به همراه داشته باشند. تحت همه شرایط و اوضاع، توبیخ و ملامت بایستی با محبت همراه و بیان شود. در نتیجه کلام ما اصلاح بخش خواهد بود و نه خشمگین کننده. مسیح با روح القدس خویش تامین کننده نیرو و قدرت خواهد بود. این کار اوست.

حتی یک کلام نامعقول نباید گفته شود. نه گفتار شیرانه و نه سخنان سبکسرانه، نه گلابه های مغرضانه، یا پیشنهادات ناپاک از لبان کسیکه مسیح را پیروی میکند نباید بیرون بیاید. پولس رسول با هدایت روح القدس نوشت "هیچگاه سخنان بد و زشت بر زبان نیاورید بلکه گفتارتان نیکو و مفید باشد تا به شنوندگان خیر و برکت رساند" (افسیسیان ۲۹: ۴). ارتباطات و مراودات معیوب فقط بمعنی استفاده از لغات زننده نیست. این بمعنی هر گونه طرز بیانی است که بر خلاف اصول مقدس و خالص بوده و باعث بی حرمتی شود. این موارد شامل اشارات نادرست و ناپاک، غیرمستقیم و در لفافه و شرارت آمیز می باشد. اگر طرز بیان بلافاصله اصلاح نشود به گناهی بزرگ می انجامد.

هر خانواده ای و هر فرد مسیحی موظف است که از گفتار ناسنجیده و فاسد پرهیز نماید. وقتی در مشارکت، افرادی در سخنان احمقانه زیاده روی میکنند در هر صورت این وظیفه ماست تا موضوع گفتگو را عوض کنیم. با یاری فیض خدا ما باید موضوعی را معرفی کنیم که گفتگو را به مسیری مفید تغییر جهت دهد.

این وظیفه والدین است تا فرزندان خود را به سخنان شایسته آموزش داده و عادت دهند. بهترین مدرسه برای این فرهنگسازی خانه است. از اولین سالها فرزندان باید تعلیم داده شوند تا چگونه با والدین و با یکدیگر محترمانه و محبت آمیز صحبت کنند. آنان باید تعلیم داده شوند که تنها کلام نجیبانه - درست - و خالص از لبانشان بیرون بیاید. والدین نیز باید خودشان شاگردان روزانه مدرسه مسیح باشند. پس با قاعده اخلاقی و الگو میتوانند فرزندان را تعلیم داده تا "سخنان منطقی و معقول بر زبان آورند تا از آنان ایراد گرفته نشود" (تیطوس ۸: ۲). این یکی از بزرگترین و مسئولانه ترین وظایف والدین است.

بعنوان پیروان مسیح باید کلام خود را بگونه ای تنظیم کنیم که کمک کننده و مشوق یکدیگر در زندگی مسیحی باشد. بمراتب بیش از آنچه که انجام میدهیم بایستی از تجربیات ارزشمند خود سخن بگوئیم. ما باید از لطف و مهربانی خدا صحبت کنیم و از

اعماق محبت بی نظیر منجی سخن بمیان آوریم. کلمات ما باید واژگان ستایش و شکر گزاری باشد. اگر ذهن و دل مملو از محبت خدا باشد در مکالماتمان نیز آن محبت آشکار می‌گردد. (از کوزه همان برون تراود که در اوست). و برای ما سخت نخواهد بود تا از خدا و امور روحانی صحبت کنیم. افکار بزرگ- آرزوهای شریف- درک شفاف از حقیقت- اهداف غیر خودخواهانه- اشتیاق برای پارسایی و قدوسیت در کلامی که آشکار کننده خصوصیتی است که در قلب ماست ثمر بیار خواهد آورد. وقتی که مسیح در کلام ما آشکار شود قدرتی را برای آوردن جانها برای او پدیدار خواهد ساخت.

ما باید برای آنانیکه مسیح را نمیشناسند از وی سخن بگوئیم. ما باید آن کاری را انجام دهیم که مسیح انجام میداد. او هر کجا که بود، در کنیسه، در کنار جاده، سوار بر قایق، در ضیافت فریسی و یا بر سفره گناهکار، با آنها از مطالبی که برای اعتلای زندگی متناسب بود سخن میگفت. امور طبیعت، وقایع روزانه زندگی، همگی با کلام حقیقت عجیب و مطرح میگردید. و قلبهای شنوندگان مجذوب وی میشد زیرا که او مریضان را شفا داده، رنجدیدگان را تسلی میبخشید، فرزندان آنان را در آغوش گرفته و برکت میداد. وقتی که لبان خود را برای سخن گفتن میگشود توجه آنها باو جلب میشد و هر کلمه اش برای بعضی جانها رایحه دل انگیز زندگی بود.

ما نیز همینطور باید عمل کنیم. هر کجا که هستیم باید از فرصتهای موجود برای دیگران استفاده و از مسیح سخن بگوئیم. اگر در انجام نیکی از الگوی مسیح پیروی کنیم قلبها برای ما گشوده خواهند گردید همانگونه که برای او گشوده شد. نه بطور ناگهانی بلکه با درایت زاده شده از محبت الهی میتوانیم بایشان از او بگوئیم که "او در میان ده هزار همتایی ندارد" و او که "دهانش شیرین است و وجودش دوست داشتنی" (غزل غزلها ۵: ۱۶، ۱۰). این عالیترین کار است که بتوانیم استعداد خود را در سخنوری بکار بریم. فن بیان و شیوایی کلام بما ارزانی شده است که بتوانیم مسیح را بعنوان منجی آمرزنده گناه معرفی کنیم.

تاثیر و نفوذ (ترغیب)

زندگی مسیح اثر نامحدود و گسترده ای داشت. تاثیری که او را بخدا و به همه خانواده بشری ملحق ساخته بود. از طریق مسیح، خداوند به بشر قدرت تاثیری بخشیده بود که برای او ناممکن میساخت تا برای خودش زندگی کند. بطور انفرادی ما با هموعان خویش ارتباط داریم. بخشی از مجموعه بزرگ خدا که این ارتباط دوجانبه است. هیچ بشری نمیتواند از هموع خود برای خیریت بخشیدن به دیگران مستقل باشد. این هدف خداست که هر یک از افراد حس کند که برای رفاه و خیریت دیگران موثر و مفید است و در پی ترفیع شادی آنان باشد.

هر جانی با فضایی مخصوص به خود احاطه شده است – فضایی که ممکن است با قدرت زندگی بخش مملو از ایمان، دلگرمی و امید و با رایحه مطبوع محبت پر شده باشد. یا ممکن است فضایی سنگین و سرد باشد که از ناخشنودی و خودخواهی پر شده باشد و یا از سمهای کشنده گناه آکنده باشد. در هر فضایی که احاطه شده باشیم با هرفردی که ارتباط برقرار کنیم چه از روی عمد و یا بدون قصد روابط ما تحت تاثیر قرار میگیرد.

این مسئولیتی است که نمیتوانیم خود را از آن رها کنیم. کلام ما، اعمال ما، لباس ما، رفتار ما، حتی حالت صورت ما بر دیگران تاثیر گذار است.

از تاثیر و نفوذی که میگذاریم نتایج خوب و بدی باقی میماند که هیچ انسانی نمیتواند آنرا اندازه گیری نماید. با هر انگیزه و نیتی بذری کاشته میشود که محصول مخصوص بخود را تولید میکند. (هر چه بکارید همان بدروید). این پیوندی است از یک زنجیره طولانی وقایع بشری که نمیدانیم تا بکجا رفته است... اگر ما با کمک بديگران الگویی خوبی برای آنان باشیم آنگاه به آنان قوت قلب میدهیم تا آنان نیز نیکی کنند. در مقابل، آنان تاثیر مشابهی را بر دیگران گذارده و دیگران نیز بر افراد دیگر تاثیر میگذرند. بنابراین با تاثیر ناخودآگاه هزاران نفر برکت می یابند.

یک سنگریزه به وسط یک استخر بیندازید. موجی پدید می آید و وقتی که دامنه آن افزایش یافته و دایره ای وسیع از موج بوجود آمده تا اینکه به هر کرانه ای میرسد. تاثیر و نفوذ ما نیز ب دیگران همینگونه خواهد بود.

شخصیت قدرت است. شهادتی خاموش از زندگی خدایی و غیر خودخواهانه و واقعی که تاثیر غیر قابل اجتنابی را منتقل میکند. با آشکار کردن خصوصیات مسیح در زندگیمان در کار نجات جانها با او همکاری میکنیم. این تنها با آشکار کردن شخصیت او در زندگی خودمان است که میتوانیم با او همیاری کنیم. و هر چه حیطة تاثیر و نفوذ ما وسیعتر باشد بیشتر میتوانیم نیکی کنیم. افرادی که اقرار میکنند که خدمتگزار مسیح هستند الگوی مسیح را دنبال کرده و اصول احکام را در زندگی روزانه عمل میکنند. اعمال آنان نشان میدهد که آنان خدا را در حد اعلی دوست دارند و همسایه خود را مانند خودشان میدانند پس کلیسا قدرت دارد تا دنیا را بحرکت در آورد.

ولی هرگز نباید فراموش شود که نفوذ شیطان دارای قدرت کمی نیست. از دست رفتن جان چیز وحشتناکی است ولی سبب شدن از دست رفتن جان چیز دهشتناک تری است. نفوذ ما ممکن است تا مرگ روحانی فردی را در پی داشته باشد که اندیشه ترسناکی است ولی با این حال امکان پذیر است. بسیاری اعتراف کرده اند که به مسیح ملحق شده اند ولی از او جدا گردیده اند. بهمین علت است که چرا کلیسا اینقدر ضعیف شده است. بسیاری صراحتاً انتقاد کرده و به افراط تهمت میزنند. با ابراز بدگمانی، حسادت و ناخشنودی آنان خود را بعنوان آلت دست شیطان تسلیم میکنند. قبل از اینکه درک کنند که چه کاری کرده اند، خصم از طریق ایشان به اهداف خود رسیده است. شرارت اثر خود را گذارده و تیره‌های شیطان هدف خود را یافته اند. بی اعتمادی، بی ایمانی و کفر محض بر کسانی که ممکن بود مسیح را بپذیرند سایه می افکند. در این اثنا کارگران شیطان با رضایت به کسانی که به شک و بدبینی کشیده شده اند نگاه میکنند و آنان کسانی هستند که اکنون در برابر سرزنش و آخرت اندیشی سخت دل شده اند. آنان درمقایسه با این جانها از خود تعریف میکنند و خیال میکنند که پرهیزگار و عادل هستند. آنان درک نمیکنند که این شخصیت‌های ویران شده نژند نتیجه زبان لجام

گسیخته و قلبهای سرکش خودشان است. بواسطه نفوذ و تاثیر آنهاست که این وسوسه شدگان به سقوط و تباهی کشیده شده اند.

افراط گریهای بس بیهوده و خودخواهانه و بی تفاوتیهای سهل انگارانه از طرف مسیحیان بظاهر متعهد بسیاری از جانها را از مسیر زندگی دور میسازد. بسیاری هستند که از روبرو شدن با مانع خدا واهمه دارند که نتیجه نفوذ و تاثیر گذاری خودشان است.

این تنها بواسطه فیض خداست که میتوانیم از این موهبتها درست استفاده کنیم. در وجود ما چیزی نیست که با آن بتوانیم بر دیگران تاثیر خوب بگذاریم. اگر درماندگی و نیازمندی خود را به قدرت الهی درک کنیم آنگاه به خودمان اعتماد و تکیه نخواهیم کرد. ما نمیدانیم لحظات چه نتیجه ای را در بر خواهند داشت. و نباید روز را بدون اینکه راههای خود را به پدر آسمانیمان بسپاریم آغاز کنیم. فرشتگان او تعیین شده اند تا مراقب ما باشند و اگر خودمان را تحت قیمومیت آنها بگذاریم سپس در زمانهای خطر بما کمک خواهند کرد. وقتی بطور ناخود آگاه تاثیر اشتباه گذاشته باشیم فرشتگان در کنار ما خواهند بود و بطور عاجل ما را در مسیر درست قرار داده کلمات را برای ما انتخاب میکنند و بر فعالیتهای ما اثر میگذارند. پس تاثیر ما ممکن است در سکوت و بطور ناخود آگاه باشد ولی قدرت مطلق در جذب دیگران بسوی مسیح و دنیای ملکوت باشد.

زمان

زمان ما متعلق به خداست. هر لحظه باو تعلق دارد و ما تحت جدی ترین التزام و تعهد برای بهبود و اصلاح آن برای جلال او هستیم. زمان در زمره استعدادهایی است که خدا بما داده است. او خواستار این است تا جوابگوی زمانی که بما اعطا شده است باشیم.

ارزش زمان فراتر از حساب است. مسیح هر لحظه را ارزشمند و نفیس شمرده است و ما نیز باید چنین در نظر بگیریم. زندگی خیلی کوتاه است تا کم ارزش تلقی شده و بیهوده

از دست برود. ما هیچ جز چند روزی از دوره آزمایش بیش نداریم تا اینکه برای ابدیت آماده شویم. ما زمانی برای حرام کردن نداریم و نه زمانی برای اختصاص دادن به خوشگذرانیهای خودخواهانه و نه زمانی برای افراط در گناه. در زمان جاری باید شخصیتها را برای زندگی جاودان شکل بدهیم. اکنون زمانی است که باید خود را برای دادرسی آماده کنیم.

خانواده بشری وقتی زندگی را آغاز میکنند که مرگ را آغاز کرده اند و کار پی در پی جهان در پوچی پایان میپذیرد مگر اینکه دانش واقعی در رابطه با زندگی ابدی حاصل شود. انسانی که قدر زمان را بشناسد کار روزانه و وقت شناسانه او را شایسته قصری خواهد ساخت که برای حیاتی ابدی مهیا شده است. از اینروست که مولود شدن او ارزشمند بوده است.

بما توصیه شده تا از زمان به نحو احسن استفاده کنیم. زیرا زمان تلف شده هرگز نمیتواند دوباره بدست آید. ما حتی یک لحظه را نمیتوانیم به عقب باز گردانیم. تنها راهی که میتوانیم از زمان استفاده مطلوب داشته باشیم این است که از آن برای همکاری با خدا در برنامه بزرگ رهایی حد اکثر استفاده را ببریم.

کسی که در مسیح چنین کند در او تغییر شخصیت بوجود خواهد آمد. او فرزند خدا خواهد شد که عضوی از خانواده ملوکانه و فرزندی از پادشاه آسمانی است. و او شایستگی دارد تا با فرشتگان هم نشینی کند.

حال زمان رسیده است تا برای رستگاری هموعان خود کار کنیم. بعضی هستند که فکر میکنند که اگر آنان برای مسیح پول بدهند این همه آن چیزی است که باید انجام بدهند. زمان ارزشمندی که آنها میتوانند خدمت شخصی را برای او انجام دهند بدون ترقی و پیشرفت میگذرد. ولی این امتیاز و وظیفه همه است که با سلامتی و توانایی خود فعالیتهایی را برای خدا انجام دهند. همه باید برای آوردن جانها به مسیح کار کنند. پول ابزار خوبی است ولی نمیتواند جای این فعالیتها را بگیرد.

هر لحظه آبیستن عواقب ابدی خواهد بود. ما باید مانند فردی که یادداشت نویس است برای خدمت در آماده باش بسر ببریم. فرصتی که الان متعلق بماست باید برای صحبت با جانهای نیازمند بکار رود زیرا که ممکن است هرگز دوباره این زندگی باو داده نشود. خداوند ممکن است به آن فرد بگوید "همین امشب جانت را خواهم گرفت" (لوقا ۲۰: ۲۰). در روز بزرگ داوری چگونه میتوانیم بخدا حساب پس بدهیم؟

زندگی بسیار جدی تر از آن است تا اینکه جذب موضوعهای مادی و دنیوی شود. مشقتهای زندگی در مقایسه با منافع ابدی مانند قطره ای در مقابل اقیانوس است. با اینحال خداوند ما را فرا خوانده است تا او را در این زمان زودگذر زندگی خدمت کنیم. پشتکار در این کار بمثابه بخشی از عبادت دین واقعی است. کتاب مقدس کسی را به تنبلی و رخوت توصیه نمیکند. تنبلی و رخوت بزرگترین لعنتی است که دنیا را دچار مصیبت ساخته است. هر مرد و زنی که خالصانه تغییر کرده باشد کارگر سخت کوشی خواهد بود.

استفاده صحیح از زمان بستگی به توفیق ما در بدست آوردن دانش و فرهنگ فکری دارد. پرورش هوش و خرد نباید با فقر یا قرار داشتن در منطقه محروم و یا محیط نامساعد بازداشته و متوقف شود. همه لحظه های زندگی ارزشمند و گرانبه میباشند و باید ارزش آنها دانسته شود. لحظه ها ممکن است در حرفهای بی هدف و بیهوده هدر شود - زمانهای پرارزش صبحگاهی اغلب در رختخواب بیهوده تلف میشود - زمان در هنگام سفر در ترن و یا انتظار در ایستگاه میگذرد - لحظه های انتظار برای غذا - انتظار برای کسانی که در قرار ملاقات تاخیر میکنند به بطالت میگذرد - اگر یک کتاب در دست داشته باشیم میتوانیم از این خرده زمان ها در مطالعه و تفکر صحیح استفاده ببریم. وبا بهره برداری مناسب از زمانهای اندک چه کارهایی که نمیتواند انجام بشود. یک هدف مصمم - کار و صنعت مداوم و استفاده بهینه و اقتصادی از زمان انسان را قادر میسازد تا دانش و انضباط فکری را کسب کند که او را شایسته میسازد تا در هر موقعیتی موثر و سودمند باشد.

این وظیفه هر مسیحی است تا عاداتهای نظم و ترتیب - کمال - و سرعت در کار را استحصال کند. عذر و بهانه ای برای سر هم بندی کردن در کار در هر نوعی مورد قبول نیست. وقتی یک نفر همیشه مشغول به کار است و کارهیچوقت تمام نمیشود این بدین خاطر است که وی ذهن و دل بکار نمیدهد. کسیکه کند است و کسیکه کار را با اشکال انجام میدهد باید درک کند که اینها نقایصی هستند که باید برطرف شوند. او لازم است تا ذهن خود را بکار بیندازد و بداند که با برنامه ای چطور از زمان استفاده کند تا بهترین نتیجه مطلوب را بدست آورد. با درایت و کاردانی بعضی افراد میتوانند بیش از پنج ساعت و دیگران تا ده ساعت کار مفید انجام دهند. بعضی مستخدمین خانه همیشه مشغول به کار هستند نه بخاطر اینکه کار زیاد دارند بلکه بخاطر اینکه نمیدانند چگونه از وقت استفاده کنند تا آنرا بیهوده هدر ندهند. با روشی آرام و کند تمام کاری که انجام میدهند اندک است. ولی هر کس که بخواهد میتواند بر این عاداتهای تاخیر اندازی و کندی در کار فائق آید. آنان باید در کارشان هدفی معین داشته باشند. تعیین کنند که چقدر زمان نیاز است تا تکلیف انجام شود و توجه کنید تا برای انجام هر کار و کوششی زمانی اختصاص داده شود. بکار بردن توان، اراده و اختیار باعث زبردستی و چالاکي خواهد شد.

با فقدان عزم بمنظور در دست گرفتن زمان و اصلاح بهینه روشهای غلط در انجام کار، شخص میتواند توانایی کسب کند تا به بهترین وجه خدمت خود را انجام دهد. سپس خواهند دید که همیشه و همه جا بدنبال آن خواهند بود و از آنان تقاضا خواهد شد تا برایشان کار کنند. آنان بخاطر شایستگی خود مورد قدردانی واقع خواهند شد.

بسیاری از کودکان و نوجوانان وقت را هدر میدهند. وقت با ارزشی که میتوانند صرف کارهای خانه بشود و از این قرار علاقه محبت آمیز خود را به پدر و مادر خود نشان دهند. جوانان با قوت و انرژی جسمی و ذهنی که دارند میتوانند بسیاری از مسئولیتها را بر دوش خود متحمل شوند.

زندگی مسیح در اوان جوانی زندگی فعال و با شور و شوقی بود. او طوری زندگی نکرد که خود را خشنود سازد. او فرزند خدای ازلی بود با اینحال او در یک نجاری با پدرش یوسف کار میکرد. کار او برجسته بود. او به این جهان آمده بود تا شخصیت سازی کند و بهمینطور همه کارهای او تمام عیار بود. در همه کار دنیای اش او همان کمال را آورد که با قدرت الهی اش حمل کرده بود. او الگو و سرمشق ماست.

والدین باید فرزندان خود را طوری بیاموزند که ارزش و استفاده درست از زمان را بفهمند. به آنان چیزی بیاموزید تا کاری را انجام دهند. حرمت دادن به خدا و برکت دادن به بشر ارزش تلاش را دارد. فرزندان حتی در سالهای اولیه زندگیشان میتوانند خدمتگزاران خدا باشند.

گاهی بزرگتر از این نیست که والدین اجازه دهند تا فرزندانشان کاری انجام ندهد و وقتشان به بطالت بگذرد. اگر چنین شود کودکان بزودی فرا خواهند گرفت تا تن آسا و بی دست و پا شده و مردان و زنانی بلا استفاده بار بیایند. وقتی که باندازه کافی بزرگ شوند تا برای زندگی شغل و در آمدی دست و پا کنند آنگاه با تنبلی و خرفتی کار میکنند. با اینحال توقع دارند تا به آنان پول خوبی پرداخت شود گوئی که در کار امانت دار بوده اند. اختلافی وسیع بین این طبقه از کارگران و آنانی است که درک کرده اند که باید ناظران و مباشران وفاداری باشند.

عادات سستی و بی تفاوتی که در کارهای دنیوی افراط شده اند به زندگی روحانی آورده شده و افراد را برای کار موثر برای خدا ناشایست و بی کفایت میکند. بسیاری که بواسطه سخت کوشی میتوانند اند برکتی برای جهان باشند، در تنبلی ویران شده اند. کمبود شغل وثابت قدم نبودن و هدف نابجا درب را بروی هزاران وسوسه باز میکند. معاشران و همشینیان شیرین و عادت‌های نادرست ذهن و جان را تباه میسازند و در نتیجه باعث ویرانی در زندگی کنونی و حیات اخروی خواهد بود.

در هر مسیری از کار که خود را مشغول کنیم کلام خدا بما می آموزد که "در خدمت به خداوند تنبلی و سستی بخود راه ندهید بلکه با شور و شوق روحانی او را خدمت کنید" و "هر کاری که میکنید آنرا خوب انجام بدهید" و "فراموش نکنید که شما پاداشتان را از مسیح خداوند دریافت خواهید کرد زیرا که او را خدمت میکنید" (رومیان ۱۱:۱۲؛ جامعه ۹:۱۰؛ کولسیان ۳:۲۴).

سلامت

سلامتی برکتی است که اندکی از افراد قدر و ارزش آنرا میدانند با این حال با داشتن آن کارایی، توان ذهنی و جسمی ما در حد زیادی به آن بستگی دارد. علایق و انگیزه ها جایی در جسم ما دارند و جسم باید تحت تاثیرات روحانی در بهترین وضعیت نگهداری شود بخاطر اینکه استعدادهای ما در کار آمد ترین حالت استفاده شوند.

هر چیزی که توان جسمی را بکاهد ذهن را نیز ضعیف کرده و توانایی آنرا برای تشخیص بین درست و غلط مخل میسازد. ما کمتر قادر میشویم تا نیکی را انتخاب نموده و قدرت ارادی کمتری خواهیم داشت تا آنچه را که میدانیم درست است انجام دهیم.

سوء استفاده از قدرتهای جسمی دوره زمانی را که در آن زندگی ما بتواند برای جلال خدا استفاده شود را کوتاه میسازد. و ما را بی کفایت میسازد تا کاری را که خدا بما سپرده است را انجام دهیم. با اجازه دادن بخودمان برای شکل دادن به عادت های غلط، با استفاده غلط از زمان و بطالت سپری کردن وقت و تاخیر در انجام کار، با شکمبارگی و بخطر انداختن سلامتی - ما شالوده ای را برای سستی بنا میکنیم. با غفلت از ورزشهای جسمی، با کار کشیدن بیش از حد از ذهن و جسم، سیستم عصبی را نا متعادل و مختل میکنیم. کسانی که با عدم رعایت قانون طبیعی، زندگی خود را کوتاه کرده و خود را برای خدمت نالایق میکنند، محکوم به سرقت از خدا هستند. و آنان هموعان خود را نیز چپاول کرده اند. فرصت برای برکت دادن بدیگران حتی برای

زمانی کوتاه کاری واقعی است که خدا همه را مکلف ساخته تا آنرا انجام دهند. وقتی که بواسطه عاداتهای مضر از انجام نیکویی و خیریت به دنیا خودمان را محروم میکنیم آنگاه خداوند ما مقصر قلمداد میکند.

تخطی از قوانین طبیعی تخطی از قوانین اخلاقی است زیرا خدا مولف واقعی قوانین طبیعی است و همچنین مولف قوانین اخلاقی است. احکام او با انگشتان وی بر هر تار عصبی، هر عضله، هر استعداد فکری که به انسان واگذار گردیده نوشته شده است. و سوء استفاده از هر بخش از اندام تجاوز و تخطی به آن قانون است.

همه باید از ساختار جسمی خود و بهداشت آن دانش کافی داشته باشند تا بدنهای خود را در وضعیت بایسته و شایسته حفظ کنند تا کار خدا را بتوانند به نحو احسن انجام دهند. زندگی جسمانی باید با دقت حفظ شده و پرورش داده شود که بواسطه بشریت طبیعت الهی بتواند در کمال و پری آشکار شود. رابطه اندام و اعضای بدن با زندگی روحانی یکی از مهمترین شاخه های آموزشی است. به این امر مهم در خانه و مدرسه باید بدقت توجه شود. همه لازم است تا با ساختار جسمی و قوانینی که زندگی طبیعی را کنترل میکند آشنا شوند. کسیکه در جهل ارادی و خودخواسته باقی میماند از قوانین جسمی تخطی میکند و بواسطه این جهل بر ضد خدا گناه میورزد. همه باید خودشان را در بهترین رابطه ممکن از زندگی و سلامت نگاه دارند. عادات ما باید تحت کنترل ذهن آورده شود که خود ذهن نیز تحت کنترل خداست.

پولس رسول میگوید "آیا هنوز نمیدانید که بدن شما معبد و مسکن روح القدس است که او را خدا به شما عطا کرده است؟ آیا نمیدانید که روح القدس در وجود شما زندگی میکند؟ پس بدن شما از آن خودتان نیست. خدا شما را به بهایی گران خریده است پس تمام اعضای بدن خود را برای نشان دادن جلال و عظمت خدا بکار ببرید چون او صاحب بدن شماست" (اول قرنتیان ۶: ۲۰، ۱۹).

نیرو و قوت

شایسته است تا خدا را دوست بداریم. نه تنها با همه دل و جان بلکه با همه قوت. این امر به استفاده کامل و هوشمندانه از قوت و توان جسمی تاکید میگذارد.

مسیح در این دنیای مادی و همچنین در امور روحانی کارگر واقعی بود و در همه کارهایش عزم داشت تا اراده پدر خود را بانجام رساند. امور آسمانی و زمینی بطور نزدیکی بهم ارتباط دارند و بطور مستقیم تحت نظارت و سرپرستی مسیح میباشند.

این مسیح بود که مقدمات را برای اولین قدس و حرم مطهر²⁷ زمینی برنامه ریزی کرد. او همه مشخصات را در خصوص ساخت معبد سلیمان ارائه نمود. کسیکه در زندگی خاکی خود بعنوان نجار در دهکده ناصره کار کرد آن آرشیتکت و طراح آسمانی بود که نقشه را برای ساختمان مذهبی طراحی کرده بود. جائیکه نامش حرمت باید داده میشد.

این مسیح بود که برای ساخت اجزای حرم مطهر حکمت بخشید تا آنرا در زیبایی، حذاقت و استادی اجرا کنند. "خداوند به موسی گفت: من بصل تیل را که پسر اوری و نوه حور از قبیله یهوداست را انتخاب کرده ام و او را از روح خود پر ساخته ام. او در ساختن ظروف طلا و نقره و مفرغ همچنین در کار خراطی و جواهر سازی و هر صنعتی استاد است. در ضمن اهلویاب پسر اخیسامک از قبیله دان را نیز انتخاب کرده ام تا دستیار او باشد. علاوه بر این به تمام صنعتگرانی که با او کار میکنند مهارت مخصوصی بخشیده ام تا بتوانند همه آن چیزهایی را که بتو دستور داده ام بسازند" (خروج ۶-۲: ۳۱).

خداوند میخواهد که کارگزارش در هر زمینه ای با توجه و توکل کنند بعنوان خالق و آفریننده ای که همه چیز را عطا نموده است. همه ابداعات صحیح و پیشرفتهای مثبت از او منشاء گرفته اند. از او که در تدابیر عالی و کارش شگفت انگیز است. تماس ماهرانه دست پزشکان، توان و تسلط او بر هر عصب و عضله، دانش او در اعضای

ظریف از جسم، همگی از حکمت و قدرت ازلی است تا برای کسانی که رنج میکشند بکار برده شود. مهارتی که با آن نجار ابزار خود را بکار میبرد، قوتی که با آن آهنگر با پتک بر سندان میکوبد، همگی از خداست. در هر بخشی از کار که در آن قرار داریم و هر چه که کنیم او میخواهد تا ذهنهای ما را کنترل کند تا بتوانیم کار درست و عالی انجام دهیم.

مذهب و کار دو چیز از هم مجزا نیستند بلکه آنها یکی هستند. مذهب کتاب مقدس با آنچه که میکنیم و یا میگوئیم بهم عجین شده است. نمایندگان بشری و الهی دستیابی ها و موفقیت‌های روحانی و دنیوی را با هم ترکیب کرده اند. آنان باید در همه حرفه های بشری - در کارهای مکانیکی و کشاورزی - در کارهای بازرگانی و امور علمی متحد شوند. همکاری بایستی در هر امری، فعالیت‌های مسیحیان را در بر گیرد.

خداوند اصولی را که بتنهایی این همکاری را ممکن میسازد اعلان نموده است. جلال دادن نام مقدس او باید انگیزه ای عالی برای همه کسانی باشد که با او همکاری میکنند. همه کارهای ما باید با محبت خدا و مطابق با اراده او انجام شود.

این تنها ضرورت دارد تا اراده خدا را انجام دهیم. همانگونه که ساختمانی را با همکاری بنا میکنیم همانگونه هم خدمات مذهبی را با همکاری انجام دهیم. و چنانچه کارگران اصول مناسب را در شخصیت سازی خود بیاورند سپس در برپایی هر ساختمان آنان در فیض و دانش رشد خواهند کرد.

ولی اراده خدا بزرگترین استعدادها یا خدمات با شکوه را نمیپذیرد مگر اینکه نفس بر روی قربانگاه قرار گیرد. ریشه بایستی مقدس باشد در غیر اینصورت میوه نمیتواند بوسیله خدا مقبول شود.

خداوند دانیال و یوسف را مدیران باذکوتی ساخت. او میتواند از طریق آنان کار کند زیرا آنان طوری زندگی نکردند تا طبیعت خود را خشنود سازند بلکه خدا را خشنود سازند.

مورد دانیال درس ارزنده ای برای ماست. این امر آشکارا کننده واقعیتی است که یک مرد تاجر لزوماً نباید تند و تیز و سیاستمدار باشد. او میتواند در هر قدم با خدا راهنمایی شود. دانیال در حالیکه صدر اعظم پادشاهی بابل بود پیامبر خدا هم بود که نور هدایت و الهامات الهی را دریافت میکرد. زمامداران جاه طلب و مادیگرا در کلام خدا بعنوان علفهایی بودند که رشد کرده و مانند علف پژمرده شدند. با اینحال خداوند خواهان این است که مردان با ذکاوت و هوشمندی کارهای او را انجام دهند. مردانی که حائز شرایط در کارهای گوناگون هستند. به تاجرانی نیاز است که اصول بزرگ حقیقت را در همه معاملات خود بکار برند. و استعدادهای آنان باید با مطالعه کامل و کارآموزی تکامل یابد. چنانچه لازم باشد انسانها باید در هر حرفه ای کار خود را بهبود ببخشند و از فرصتهای خویش بهره برده تا خردمند و کارآمد بشوند. کسانی هستند که توانایی خویش را در بنا کردن ملکوت خدا در این جهان بکار میبرند. از دانیال می آموزیم که در همه معاملات خود هنگامی که برای حسابرسی خوانده میشد، هیچ خطا و یا اشتباهی در آن یافت نمیشد. او نمونه ای است از آنچه که هر تاجری باید باشد. زندگینامه دانیال نشان میدهد که توسط فردی که قوت ذهن و استخوان و عضله و قلب و زندگی خود را وقف خدا نموده چه کارهای بزرگی انجام میشود.

پول

خداوند توانایی ها و دارایی ها یی را نیز به انسان میسپارد. او به بشر قدرت میبخشد تا تمول یابد. او زمین را با شبنم های آسمان و با ریزش باران آبیاری و با طراوت میکند. او با بخشش نور زمین را گرم میکند. گیاهان و نباتات را بر خیزانده و سبب میشود تا آنها رشد و نمو نموده و میوه بیاورند. و او سهم خود را میطلبد.

پول ما بما داده نشده است تا که خودمان را حرمت و جلال دهیم. بعنوان ناظرین وفادار ما باید آنرا برای حرمت و جلال خدا بکار بریم. بعضی فکر میکنند که تنها یک بخش از دارایی آنان متعلق بخداست. وقتی که قسمتی را برای اهداف مذهبی و امور خیریه جدا میکنند، آنان باقیمانده اموال را متعلق بخود فرض میکنند. و فکر میکنند هر طور که شایسته است باید مورد استفاده قرار گیرد. ولی در این حالت آنان اشتباه میکنند. هر چیزی که داریم متعلق بخداست. و ما به او برای استفاده ای که از آن میکنیم پاسخگو هستیم. در کاربرد هر سکه ای دیده خواهد شد که آیا ما خدا را در حد اعلی دوست داریم و همسایه را مانند خودمان محبت میکنیم یا نه؟

پول ارزش زیادی دارد زیرا میتواند کارهای بزرگ و خوبی انجام دهد. پول در دستان فرزندان خدا میتواند غذا برای گرسنگان، نوشیدنی برای تشنگان و لباس برای ژنده پوشان فراهم آورد. پول برای کسانی که مورد ستم واقع میشوند مانند سپر است و ابزار و وسیله ای برای کمک به بیماران میباشد. ولی ارزش پول بیشتر از شئیه نیست. پول تنها بعنوان ابزاری است که باید برای تهیه ضروریات زندگی بکار رفته و در برکت دادن بدیگران و پیشبرد امور مسیح استفاده شود.

ثروت انباشته شده نه تنها بیهوده بلکه لعنت است. در این زندگی تله ای برای جان وجود دارد که عاطفه را از گنجینه آسمانی می رباید. در روز عظیم داوری، خدا مالک ثروت را برای عدم استفاده از استعدادها و بخاطر فرصتهای اهمال شده محکوم خواهد کرد. کلام میگوید "و اینک شما ای ثروتمندان توجه کنید گریه و زاری نمائید زیرا بلاهای وحشتناکی در انتظار شماست. از هم اکنون ثروتمندان تباها شده لباسهای گرانبهایتان را نیز بید خورده است. شما در این دنیای زود گذر طلا و نقره می اندوزید غافل از اینکه با این کار برای خود در روز قیامت مجازات ذخیره میکنید. زیرا همانگونه که طلا و نقره تان را زنگ خورده است آتش نیز بدن شما را خواهد خورد. گوش فرا دهید به ناله کارگرانی که فرییشان دادید و مزدشان را نداده اید. ناله های ایشان تا به آسمان بالا رفته و بگوش خدای متعال رسیده است" (یعقوب ۵: ۱-۴).

ولی مسیح اسرافکاری و استفاده بی توجه و بیجا از دارایی‌ها را ترغیب نمی‌کند. درس او درس اقتصاد است "تکه‌های باقیمانده را جمع کنید تا چیزی تلف نشود" (یوحنا ۶:۱۲). کسیکه درک میکند که پول او استعدادی از طرف خداست مقتصدانه آنرا استفاده می‌کند و احساس می‌کند که وظیفه اوست تا آنرا ذخیره و در راه خیر و برای امور خدا ارزانی دارد.

هر چه که بیشتر در خودنمایی و افراط و اسرافکاری خرج کنیم کمتر میتوانیم گرسنگان را اطعام و ژنده پوشان را لباس بپوشانیم. هر سکه‌ای که بيمورد خرج شود فرد را از فرصت گرانبهای انجام امور خیر محروم می‌سازد. این سرقت از خدای با جلال و تکریم است که باید استعدادهای بامانت سپرده شده و منافعش بسوی او بازگردد.

انگیزه‌ها و نیت‌های محبت‌آمیز و پرعاطفه

انگیزه‌های محبت‌آمیز، نیت‌های سخاوتمندانه و فهم سریع از چیزهای روحانی استعدادهای گرانبهایی هستند و دارندگان آنرا تحت مسئولیت سنگینی قرار می‌دهند. همه انگیزه‌ها باید در راه خدمت به خدا مورد استفاده قرار گیرند. ولی در اینجا بسیاری خطا می‌کنند. آنان با داشتن این خصوصیات از خدمت بدیگران قصور می‌ورزند. آنان بخود می‌بالند و مجیز خود را گفته که اگر فرصت و مجال داشتیم، اگر شرایط بر وفق مراد باشد، آنگاه میتوانستیم کارهای عظیم و خوب انجام دهیم. ولی آنان فرصت را از دست می‌دهند. آنان با کوتاه فکری افراد خسیس را حقیر می‌شمارند که چرا که به فقیران حتی مقدار جزئی کمک نمی‌کنند در صورتیکه مشکل خود را نمی‌بینند که از استعداد خود استفاده نمی‌کنند. آنان می‌بینند که او برای خودش زندگی میکند و اینکه او مسئول بکارگیری بد از استعدادهای خویش است. آنان با خود متشکری خود را با کوتاه فکری قیاس کرده – احساس می‌کنند که وضعیت آنها بسی مطلوبتر از همسایگان خسیس است ولی باید بدانند که خود را فریب می‌دهند. داشتن خصوصیت‌های بلا استفاده تنها مسئولیت آنان را افزایش می‌دهد. کسانی که مالک عطوفت و خصوصیت‌های زیادی هستند تحت التزام و تعهد خدا هستند تا آنانرا نه تنها برای دوستان خود بلکه بر همه

آنانیکه نیازمند کمک هستند ارزانی دارند. امتیازات اجتماعی جزو استعدادها بشمار رفته و باید برای نفوذ به همه عام المنفعه باشند. محبتی که دوستی و صمیمیت را تنها برای تعداد کمی عرضه میدارد محبت نیست بلکه خودخواهی است. در هر صورت نه خیریتی برای جانها دارد و نه خدا را جلال میدهد. آنانیکه استعدادهای ارباب خود را بدون توسعه و پیشرفت رها میکنند حتی مقصر تر از آنانی هستند که نسبت بدیگران بدیده تحقیر نگاه میکنند. به آنان گفته خواهد شد " شما خواسته ارباب خود را میدانستید ولی به آن عمل نکردید".

استعدادها با بکارگیری رشد می یابند

یک دانه بکار و یک خوشه بچین. موفقیت در اثر شانس یا سرنوشت پدید نمی آید این مشیت الهی است، اجر ایمان و بصیرت است، و با تقوا و پشتکار حاصل میشود. خداوند از ما میخواهد تا از هر عطیه ای که داریم استفاده کنیم و اگر چنین کنیم عطایای بزرگتری را برای استفاده خواهیم داشت. او بطور خارق العاده مهارت و معلوماتی که فاقد آن هستیم را بما اعطا نمیکند بلکه با استفاده از آنچه که داریم با ما کار کرده تا هر استعدادی را افزایش داده و تقویت کنیم. با شور و از خودگذشتگی برای خدمت به سرور کائنات توان ما افزایش خواهد یافت. در حالیکه بعنوان وسایل و ابزاری برای کار روح القدس خود را تسلیم او میسازیم فیض خدا در ما کار میکند تا برای طبیعت کهنه ما برائت جوید تا بتوانیم قدرتمندانه برتمایلات طبیعی و نفسانی غالب شده و خلق و خو و رفتاری جدید در وجودمان شکل پذیرد. وقتی که از رهنمودهای روح اطاعت نموده و آنرا گرمی بداریم آنگاه سعه صدر خواهیم یافت تا توان و قوت او را بیشتر و بیشتر دریافت کرده و متعاقبا بیشتر و بهتر کار کنیم. در اینصورت انرژی های خفته و نهفته بیدار میشوند و استعدادهای فلج شده زندگی تازه ای خواهند یافت.

کارگران فروتنی که مطیعانه به فراخوان و ندای خدا پاسخ میدهند از دریافت کمک الهی اطمینان حاصل میکنند. آنان برای خدمت فرا خوانده شده و قدرتهای روحانی و ذهنی تقویت شده و ذهن و قلب را خالص خواهند نمود. بواسطه ایمان و قوت شگفت

انگیز خداست که سبب میشود تا یک مرد ضعیف بتواند قوی بشود. چگونه تلاش او نتیجه پربراری خواهد داد؟ او که در طریقی متواضعانه با دانشی کم شروع میکند و میگوید که چه چیزی بلد است در حالیکه با سخت کوشی در پی بدست آوردن دانش بیشتر است به مجموعه خزانه های آسمانی دست خواهد یافت. هر چه بیشتر در پی منتشر کردن نور هدایت باشیم نور بیشتری خواهیم یافت. هر چه بیشتر سعی کنیم تا با محبت کلام خدا را برای جانهای دیگر شرح بدهیم کلام و گفتار نافذ تر و برا تر خواهد گردید. و هر چه بیشتر دانش خود را بکار بریم و به تواناییهای خود عمل کنیم دانش و توان بیشتری خواهیم یافت.

هر تلاشی که برای مسیح بشود عکس العمل آن بخودمان باز خواهد گشت. اگر داراییهای خود را برای جلال او بکار بریم او بیشتر بما خواهد داد. همانطور که در پی آوردن دیگران به سوی مسیح هستیم بار جانهای دیگر را در دعاها بر دوش می کشیم - قلبمان با اثری روح بخش از فیض خدا بتپش در خواهد آمد - عواطفمان با گرمی الهی بیشتر حرارت خواهد داد - و تمام زندگی مسیحیمان واقعی تر، مشتاقانه تر و پارسا تر خواهد گردید.

ارزش انسان برای شناخت خدا در آسمان بر اساس ظرفیت قلبی خواهد بود. این دانش چشمه ای است که همه توانائیهها از آن جاری میشود. خداوند بشر را خلق کرد که هر استعداد ذهنی بتواند استعداد ذهنی الهی بشود و او همیشه در پی این است که ذهن بشر را با ذهن و اندیشه الهی مرتبط سازد. او بما امتیاز همکاری با مسیح در آشکار کردن فیض او به جهان را ارزانی میکند که میتوانیم دانش افزایش یافته امور آسمانی را متعاقبا دریافت کنیم.

با نگاه کردن به مسیح میتوانیم دیدگاه روشنتر و مشخص تری از خدا بدست آوریم و با نگاه کردن به او میتوانیم تغییر و تحول یابیم. نیکی و محبت برای هموعانمان گزینه طبیعی برای ما میشود. ما شخصیتی را رشد میدهیم که همکار و همتای ذات الهی است. با رشد در متشبه شدن به او ما ظرفیت خود را برای شناخت خدا افزایش

میدهیم. هر چه بیشتر و بیشتر وارد معاشرت با دنیای آسمانی شویم باید مداوماً توان خود را افزایش دهیم تا جوهر دانش و حکمت ابدی را دریافت کنیم.

یک سکه (استعداد)

مردی که یک سکه دریافت کرد "رفت و چاله ای کند و آنرا پنهان ساخت".

این مرد آن کسی بود که کمترین عطیه را داشت و استعداد خود را رشد نداد. به همه کسانی که احساس میکنند که کوچکی موهبت آنان به ایشان عذر و بهانه میدهد تا خود را از خدمت برای مسیح شانه خالی کنند هشدار داده شده است. اگر میتوانستند کارهای بزرگی انجام دهند چقدر مسرورانه آنرا میپذیرفتند ولی بخاطر اینکه میتوانند تنها در امور کوچکی خدمت کنند آنان حس میکنند که باید خود را از انجام هیچ کاری مبرا سازند. با چنین حالتی آنان خطا میکنند. خداوند در توزیع عطایا شخصیت را محک میزند. مردی که در رشد استعدادش غفلت ورزید ثابت کرد که خدمتگزاری بی وفا و نا لایق است. اگر حتی پنج سکه نیز دریافت میکرد آنرا مانند یک سکه دفن میکرد. عدم استفاده از یک سکه نشان میدهد که او عطیه آسمانی را حقیر شمرد.

"اگر در کارهای کوچک درستکار باشید در کارهای بزرگ نیز درستکار خواهید بود و اگر در امور جزئی نادرست باشید در انجام وظایف بزرگ نیز نادرست خواهید بود" (لوقا ۱۶: ۱۰). اهمیت چیزهای کوچک اغلب ناچیز شمرده میشود زیرا آنها کوچک هستند ولی آن چیزهای کوچک نظم دهنده زندگی خواهد بود. در زندگی مسیحی در واقع چیزی غیر اساسی و بی اهمیت و ناچیز وجود ندارد. بنای شخصیت در مخاطره است در حالیکه ما اهمیت چیزهای کوچک را ناچیز می‌شماریم.

"کسی که در چیزهای کوچک بی انصاف است در چیزهای بزرگ هم بی انصاف است". با بدعهدی حتی در وظایف کوچک انسان از خالق خود از خدمتی که بر عهده او گذاشته شده است سرقت میکند. این بدعهدی به او عکس العمل نشان خواهد داد. او

از استحصال فیض و قوت و نیروی شخصیت شکست می‌خورد که میتواند از طریق تسلیم شدن به خدا بدست آید. با جدا زندگی کردن خود از مسیح او تحت سیطره شیطان قرار می‌گیرد و در کار برای مولای خویش خطا می‌ورزد. بعلت اینکه او در چیزهای کوچک با اصول درست هدایت نشده او در اطاعت از خدا در باره چیزهای بزرگ که آنرا بعنوان کار خاص خود در نظر گرفته شکست می‌خورد. نقصهای بر طرف نشده در رابطه با جزئیات کوچک زندگی وارد امور مهمتر میشود. او به آن اصولی عمل میکند که به آن خو و عادت داشته است. پس کارها از روی عادت تکرار میشود و عادت‌ها از خصوصیات و صفات تکرار میشوند. و با شخصیت و صفات است که سرنوشت ما برای زمان و برای ابدیت قطعی شده است.

تنها با خوش عهدی در چیزهای کوچک است که جان میتواند آموخته شود تا با راستی و صداقت تحت مسئولیتهای بزرگتر عمل کند. خداوند دانیال و رفقای او را با مردان بزرگ بابل ارتباط داد که این مردان کافر بتوانند با اصول دین حقیقی آشنا بشوند. در میانه قوم بت پرست، دانیال باید شخصیت و ذات خدا را معرفی میکرد. او چطور می‌توانست شایسته چنین مقام عظمایی بشود که مورد احترام و اعتماد قرار گیرد؟ این خوش عهدی او در چیزهای کوچک بود که به همه زندگی او چهره بخشید. او خدا را در کوچکترین وظایف حرمت داد و خداوند با او همکاری کرد. خداوند به دانیال و همراهانش "چنان درک و فهمی بخشید که ایشان توانستند تمام علوم و حکمت آن زمان را بیاموزند. از این گذشته به دانیال توانایی تعبیر خوابها و رویاها را نیز عطا فرمود" (دانیال ۱۷: ۱).

همانگونه که خدا دانیال را فرا خواند تا شهادی برای او در بابل باشد، همینطور نیز او ما را فرا میخواند تا شاهدان او در جهان امروز باشیم. در کوچکترین و همچنین بزرگترین امور زندگی او از ما میخواهد تا به انسانها اصول ملکوتش را آشکار کنیم.

مسیح در دوران زندگی بر روی زمین درسی را بمنظور دقت به چیزهای کوچک تعلیم داد. کار بزرگ رهایی دایما بر جانش سنگینی میکرد. همچنانکه در حال تعلیم و شفا

بود فشار همه انرژیهای ذهن و جسم به منتهای درجه خود رسیده بود با اینحال او به چیزهای کوچک و جزئی در زندگی و طبیعت توجه مینمود. آموزنده ترین درسهای او آنهایی بودند که با ساده ترین چیزهای طبیعت، حقیقتهای بزرگ ملکوت خدا را تصویری کشید. او از نیازهای متواضعانه خدمتگزاران خویش مضایقه ننمود. گوشهای او هر صدای نیازمندی را میشنید. وقتی که آن زن بیمار و رنجور با ایمان و اعتماد در میانه جمعیت ردای او را لمس کرد او هشیار بود و به آن واکنش نشان داد. وقتی که او دختر یاریوس را از مرگ قیام داد به والدینش یادآوری کرد که او باید چیزی بخورد. وقتی که با قدرت مطلق خویش از قبر برخاست او گله اش را ملامت نکرد و با احتیاط کفن را در جای مناسبی قرار داد - همان جایی که او را خوابانیده بودند.

کاری که بعنوان فردی مسیحی از ما خواسته شده همکاری با برای نجات جانهاست. این همان کاری است که ما با او عهد و پیمان بسته ایم تا آنرا انجام دهیم. غفلت و اهمال از کار اثبات بی وفایی نسبت به مسیح است. ولی بمنظور انجام این کار باید او را بعنوان الگوی وفاداری و ایمان و وظیفه شناسی در توجه به چیزهای کوچک پیروی کنیم. این راز توفیق در هر مسیر از تلاش و تاثیرگذاری مسیحیان است.

خداوند از امت خویش میخواهد تا به بالاترین قله ای دست یابیم تا اینکه او را با توانائیهایی که به ما ارزانی داشته جلال دهیم. بواسطه فیض خدا همه تمهیدات آماده شده است تا آشکار کند که نقشه و عملکرد ما از مادیگرایان دنیوی بهتر است. ما باید برتری خود را در هوش و فهم و مهارت و دانش نشان دهیم زیرا ما بخدا ایمان داریم و با قدرت او بر قلبهای بشری کار میکنیم.

ولی آنانیکه موهبت عطایای زیادی را کسب نکرده اند لزومی ندارد تا نا امید و دلسرد شوند. آنان باید از هر آنچه که دارند با ایمان استفاده و از آن نگرهبانی کنند. و نقاط ضعف خصوصیات خود را جستجو کرده و با فیض الهی تا آنرا تقویت کنند. در هر کردار در زندگی باید ایمان را با وفاداری بهم بیامیزیم و آنرا پرورش دهیم. آن صفاتی که ما را قادر خواهد ساخت تا کار را کامل کنیم.

باید با عزم راسخ بر عاداتهای بیهوده بی مبالاتی چیره شویم.

بسیاری فکر میکنند که ادعای فراموشی بهانه ای کافی برای انجام خطاهای فاحش است. ولی آیا آنها و نیز دیگران دارای هوش ذهنی نیستند؟ پس باید ذهنهای خود را منضبط سازند تا حافظه شان بکار بیفتد. فراموش کردن گناه است، گناه بی دقتی و مسامحه کاری است. اگر خود را به غفلت و اهمال کاری عادت دهید از رستگاری جان خود غافل شده اید و سرانجام خواهید یافت که برای ملکوت خدا آماده نیستید.

حقایق عالی و بزرگ باید در چیزهای کوچک آورده شود. دین باید با تکالیف کوچک روزانه زندگی اعمال شود. تحصیلات عالی و یافتن مهارت برای هر انسانی همانند اطاعت از مفاهیم کلام خداست.

بخاطر اینکه بعضی افراد مستقیماً در برخی کارهای مذهبی مرتبط نیستند بسیاری احساس میکنند که زندگی آنان بلا استفاده و بیفایده است و فکر میکنند که هیچکاری برای پیشبرد کار ملکوت خدا انجام نمیدهند. اما این اشتباه است. شغل و حرفه ای که الان آنها انجام میدهند نیز مهم است و باید یک نفر آنها انجام بدهد و بدین خاطر نباید خود را مقصر بدانید که چرا کار مذهبی نمیکنید. ولی با کار صادقانه خود مذهب مسیح را انجام میدهند که همانا درستکاری و صداقت است. بنابراین از وظایف محقر نباید چشم پوشی شود. هر کار صادقانه ای برکت است و خوش عهدی در کار میتواند مانند کارآموزی برای مسئولیتهای بزرگتر باشد.

هر کاری هر چقدر هم اندک که برای خدا کرده شود با تسلیم کامل نفس برای او بعنوان بزرگترین خدمت قابل پذیرش است. هیچ پیشکشی که با رغبت و از جان و دل ارائه شود کوچک نیست.

هر کجا که باشیم مسیح بما فرمان میدهد تا وظیفه ای را که بعهده میگیریم معرف او باشد. اگر در خانه است با رغبت و شوق آنها انجام دهید تا خانه را مکانی دلپسند کنید.

اگر مادر هستید کودکان خود را برای مسیح تربیت کنید. براستی این کاری نیک برای خداست همانطور که یک واعظ در منبر چنین میکند. اگر وظیفه شما در آشپزخانه است بدنبال این باشید که آشپز خوب و کاملی باشید. غذا را طوری آماده کنید که بهداشتی و مغذی و اشتها آور باشد. و همانطور که بهترین مواد را برای درست کردن غذا بکار میبرید بیاد داشته باشید که شما باید به ذهن خود نیز بهترین غذای فکر را بدهید. اگر این کار شماست تا در زمین کشاورزی کنید یا در هر کار و تجارتی خود را مشغول کنید در وظیفه کنونی خود توفیق حاصل کنید. فکر خود را در کار بگذارید. در همه کارهایتان معرف مسیح باشید. چنان کنید که او در موقعیت شما چنین میکرد.

هر چقدر که استعداد شما کوچک باشد خدا جایی برای شکوفایی آن دارد. اگر آن استعداد بطور خردمندانه بکار گرفته شود کار تعیین شده به نحو احسن انجام خواهد شد. با وفاداری و خوش عهدی باید برای مسئولیتهای کوچک برنامه ریزی کنیم و خدا با برنامه ای که برای ما دارد آن کار را توسعه خواهد داد. این کارهای کوچک ارزشمند ترین تاثیر را در کار او خواهند داشت.

گرچه نخ و سوزن ابزاری کوچک هستند ولی با گذشتن نخ ظریف از سوراخ کوچک سوزن است که جامه های فاخر دوخته میشود. همه کارهای روزانه به رشد مسیحیان کمک خواهد کرد. و نگرستن و پیروی از مسیح ادامه خواهد یافت. محبت به مسیح در انجام وظایف نیروی حیاتی خواهد داد. پس از طریق استفاده درست از استعدادهایمان میتوانیم خود را با زنجیر طلایی به جهان ماوراء پیوند دهیم. این تطهیر واقعی است که شامل عملکرد روزانه به وظایف از روی مسرت و خوشی در اطاعت کامل به اراده خداست.

ولی بسیاری از مسیحیان در انتظار مسئولیتهای بزرگ هستند. آنان بدلیل اینکه نمیتوانند جایی به اندازه کافی بزرگ بیابند تا جاه طلبی های خود را اغنا کنند، از اجرای وفادارانه به وظایف معمولی زندگی قصور کرده و شکست میخورند. کارهای کوچک و معمولی بنظرشان جالب نبوده و کسل کننده هستند. آنان هر روزه فرصتها را از دست

میدهند برای اینکه نشان دهند به خدا وفادارند. در حالیکه منتظر بعضی کارهای بزرگ هستند زندگی بسرعت میگذرد و از دست می رود و اهداف آن انجام نشده بالتیجه کار آن کامل نمیشود.

بازگرداندن سکه ها (استعدادها)

"پس از مدتی طولانی ارباب از سفر برگشت و خدمتگزاران خود را برای پس دادن حساب فرا خواند". وقتی خداوند از خدمتگزاران خود حساب بخواهد، باز پس دادن هر حساب بدقت موشکافی خواهد شد. کار انجام شده خصوصیات کارگر را آشکار میکند.

کسانیکه پنج سکه و دو سکه دریافت کرده بودند حساب خود را با سود افزوده آن پس دادند.

با چنین کاری آنان چیزی برای خود نخواستند. استعدادهای آنان آنچههایی بود که به آنان داده شده بود. آنان استعدادهای دیگری یافتند ولی بدون سرمایه گذاری هیچ عایدی نخواهد بود. آنان میبینند که تنها وظیفه خود را انجام داده اند. سرمایه از آن خدا بود و سود و رشد آن نیز از آن خداست. اگر منجی محبت و فیض خود را به آنان ارزانی نداشته بود آنان برای جاودانگی و آخرت ورشکست میشدند.

ولی وقتیکه ارباب استعدادهای خود را بازیافت او پسندید و اجر کارگران را داد، گوئی که آنان شایسته آن بودند. سیمای او مملو از خوشی و مسرت و رضامندی بود. او چنان سرشار از شادی بود که میتوانست به آنان برکت ارزانی دارد. او برای هر خدمت و هر از خود گذشتگی که از خود نشان دادند بانان پاداش میدهد. نه بخاطر اینکه او به آنان مدیون است بلکه بخاطر اینکه قلب او سرشار از محبت و رافت است.

"اربابش به او گفت آفرین تو خدمتگزار خوب و با وفایی هستی. چون در این مبلغ کم امانت خود را نشان دادی حالا مبلغ بیشتری بتو میدهم. بیا و در شادی من شریک شو."

این صداقت و وفاداری نسبت بخداست. آن خدمت عاشقانه ای که تایید الهی را بارمغان می آورد. هر خواسته روح القدس انسان را به نیکوئی و به خدا هدایت میکند که در کتابهای آسمانی ثبت گردیده است و در روز بزرگ خدا کارگران بواسطه کسبیکه او آنان را خلق کرده ستوده خواهد شد.

آنان به خوشی خداوند وارد خواهند شد همانطور که در ملکوت او، کسانیرا میبینند که بواسطه همیاری رستگار شده اند. و آنان رجحان خواهند داشت تا در کار او در آنجا شرکت کنند زیرا شایستگی خود را بخاطر مشارکت در کار او در اینجا بدست آوردند. چیزی که در آسمان خواهیم شد انعکاس آنچیزی است که الان هستیم، در خصلت ها و در خدمت مقدسانه. مسیح در باره خود گفت "فرزند انسان آمد تا خدمت کند و نه اینکه خدمت ببیند" (متی ۲۸: ۲۰). این کار او هم در زمین بود وهم در آسمان. و اجر ما برای کار با مسیح در این جهان قوت عظیمتر و امتیاز وسیعتری از کار با او در جهانی است که در انتظار آن هستیم.

"آنگاه فرد آخر با یک سکه جلو آمد و گفت ای آقا میدانستم که شما آنقدر مرد سختگیری هستید که حتی از زمینی که چیزی در آن نکاشته اید انتظار محصول دارید. پس از ترسم پولتان را زیر سنگ مخفی کردم تا مبادا از دست برود. بفرمایید این هم پول شما".

از اینرو انسانها بخاطر غفلت و اهمال از عطایای خدا عذر و بهانه می آورند. آنان بخدا مانند فردی سختگیر و ستمگر نگاه میکنند که خطاهایشان را جستجو میکند تا آنان را داوری کند. آنان او را مطالبه کننده ای جبار میبینند که هرگز چیزی نداده و به دروغری تشبیه میکنند که هرگز نکاشته است ولی طلب محصول میکند.

بسیاری وجود دارند که در قلبهایشان به خدا بمانند اربابی سختگیر حمله میکنند زیرا او دارایی آنان را در خدمتشان مطالبه میکند. ولی آیا میتوانیم برای خدا چیزی بیاوریم که متعلق باو نیست؟ داود میگوید "همه چیز از طرف او آمده است و از چیزهایی که متعلق باوست را باو باز میگردانیم" (اول تواریخ ۴: ۱۹). همه چیز متعلق بخداست نه تنها با خلقت بلکه با رهایی. همه برکاتی که در این زندگی کنونی و اخروی بما واگذار شده با صلیب جلجتا مهر تایید خورده است. بنابر این اتهامی که خدا ارباب سختگیری است و میخواهد چیزی را درو کند که نکاشته غلط است.

ارباب اتهام خدمتکار نابکار خود را حاشا نکرد و غیر منصفانه نخواند ولی از اصول خودش استفاده کرد و باو نشان داد که رفتار و انجام کار او بیهوده بوده و عذرو بهانه ای قابل پذیرش نیست. روشها و وسایل کار آماده شده بود که بموجب آن استعداد میتوانست در جهت منافع مالک آن رشد و ترقی یابد. او گفت "ای آدم تنبل و بیهوده اگر تو میدانستی که من آنقدر سختگیرم که حتی از زمینی که چیزی در آن نکاشته ام انتظار محصول دارم پس چرا پولم را لاقط نزد صرافان نگذاشتی تا بهره اش را بگیرم".

پدر آسمانی ما از آن توانایی که بما داده نه کم میخواهد و نه اینکه زیاد طلب میکند. او باری بر دوش خدمتگزاران خود نمیگذارد که نتوانند آنرا حمل کنند. "خداوند از سرشت و فطرت ما آگاه است و میداند که خاک هستیم" (مزامیر ۴: ۱۰۳). همه چیزی که او از ما میخواهد را ما بواسطه فیض الهی میتوانیم ارائه کنیم.

"اما اگر کسی ندانسته عمل خلافی انجام دهد کمتر مجازات خواهد شد. به هر که مسئولیت بزرگتری سپرده شود بازخواست بیشتری نیز از او بعمل خواهد آمد و نزد هر که امانت بیشتری گذاشته شود مطالبه بیشتری نیز خواهد شد" (لوقا ۱۲: ۴۸). ما میتوانیم بطور فردی مسئولیت انجام کاری کوچک تر از آنچه که توانایی انجام آنرا داریم بپذیریم. خداوند با دقت هر احتمالی را برای خدمت میسنجد. تواناییهای بکار برده نشده و تواناییهای رشد کرده به یک اندازه بحساب آورده میشود. خداوند برای استفاده

مناسب و درست استعدادهایمان ما را مسئول و پاسخگو خواهد شناخت. ما میتوانیم داوری شویم مطابق با آنچه که باید انجام میدادیم ولی انجام ندادیم زیرا توان خود را برای جلال خدا بکار نبردیم. حتی اگر جان خود را از دست ندهیم باید درک کنیم که "داشتیم" ولی از آن بهره ای نبردیم و این زیان ابدی خواهد بود.

ولی وقتی خود را بطور کامل وقف خدا کنیم و در کار خود رهنمودهای او را دنبال کنیم او خود را برای انجام آن مسئول خواهد دانست. بنابراین او نمیخواهد ما نگران باشیم که آیا موفق میشویم یا نه و باید به تلاشهایمان صادقانه ادامه بدهیم. حتی یکبار هم نباید فکر کنیم که شکست خورده ایم. ما باید با کسیکه شکست را نمیشناسد همکاری کنیم.

ما نباید از ضعف و ناتوانی خود صحبت کنیم. این بی اعتمادی آشکار بخدا و کلام اوست. وقتی که بخاطر بار مسئولیت گله میکنیم یا از مسئولیتهایی که او بر دشمنان گذارده طفره میرویم، در واقع میگوئیم که او ارباب سختگیری است که طالب کاری است که توان انجام آنرا بما نداده است.

ما اغلب ناچار میشویم تا روح خدمتگزار تنبل را افتادگی و تواضع بخوانیم. ولی افتادگی و فروتنی حقیقی کاملاً متفاوت است. آراسته شدن با افتادگی و تواضع بدین معنی نیست که کم هوش و کم خرد بوده و در اهداف ناکارا باشیم و در زندگی خود بزدل بوده از پذیرفتن بارها اجتناب کنیم مبادا که در توفیق شکست بخوریم. تواضع واقعی با توکل کردن به قوت او اهداف خدا را کامل میکند.

خداوند با کسی کار میکند که "بخواهد" و اراده داشته باشد. او گاهی اوقات حقیرترین ابزارها و وسایل را برای کارهای عظیم انتخاب میکند زیرا که قدرت او از طریق ضعف انسان آشکار شده است. ما با معیار و استاندارد خود یک چیز را کوچک و یک چیز را بزرگ مینامیم. اما خدا بر اساس قواعد ما اندازه گیری نمیکند. قرار نیست آنچه که در نظر ما بزرگ است در نظر خدا هم بزرگ باشد و آنچه‌ای که بچشم ما کوچک

می آید خدا نیز آنرا کوچک بشمارد. این بعهد ما نیست تا بر استعدادهايمان قضاوت کنیم و یا کارمان را خود انتخاب کنیم. ما باید بارهایی را برداریم که خدا تعیین نموده است و آنها را بخاطر او حمل کنیم و اگر حس کردیم که از عهده آن بر نمی آیم باید به خدا بگوئیم. با خوش قلبی و خدمت ما خداوند حرمت داده میشود. او وقتی که وظایف خود را با سپاسگزاری بعهد میگیریم خشنود میشود و ما نیز خوشحال میشویم از اینکه شایسته و لایق شدیم تا با او کار کنیم.

سکه (استعداد) باز پس گرفته شد

حکم خدمتکار کاهل این بود: " پول این مرد را بگیرد و به آن کسی بدهید که ده سکه دارد." در اینجا بعنوان اجر کارگر وفادار نه تنها اجر داوری نهایی بلکه مرحله تدریجی مجازات در این زندگی نشان داده شده است. مانند طبیعت و همچنین در جهان روحانی هر توانی که بکاربرده نشود زوال خواهد یافت. فعالیت، قانون زندگی است و بیهودگی و تنبلی مرگ است. "در واقع روح القدس بوسیله هر یک از ما قدرت خدا را جلوه گر میسازد تا از این راه کلیسا را تقویت نماید" (اول قرنتیان ۱۲: ۷). کسیکه کار خود را برای برکت دادن بدیگران بکار میگیرد عطایایش افزوده خواهد شد. کسانی که بخود خدمت میکنند نقصان یافته و نهایتا کار از آنان گرفته میشود. کسیکه از سود دادن نسبت به آنچه که دریافت کرده سر باز میزند سرانجام خواهد یافت که هیچ چیز ندارد. او به مرحله ای قانع است که مطمئنا تنزل یافته و نهایتا استعدادهای جان را ویران میسازد.

همه باید بدانند که در خودخواهی نمیتوانند زندگی کنند و با خدمت بخود نیز نمیتوانند وارد خوشی خدای خود شوند. آنان نمیتوانند در خوشی محبت غیر خودخواهانه شرکت کنند. آنان شایسته و لایق بارگاههای آسمانی نخواهند شد. آنان نمیتوانند قدر فضای خالص محبتی که آسمان را پر کرده است را بدانند. صداهای فرشتگان و موسیقی چنگ نمیتواند آنان را قانع نماید. در ذهن آنان درک آسمان بیش از یک معما نیست.

در روز بزرگ داوری کسانی که برای مسیح کار نکرده اند، آنانیکه بی مقصد براه خود رفته اند و مسئولیتی تقبل نکرده اند و بخودشان فکر میکنند و خود را خشنود میسازند در محکمه در جایی قرار خواهند گرفت که شریک قرار دارد. محکومیت آنان مشابه خواهد بود.

بسیاری که اقرار کرده که مسیحی اند از خواسته خدا غفلت میورزند. و با اینحال احساس نمیکنند که هیچ چیز اشتباهی وجود ندارد. آنان میدانند که کفر گوینان، قاتلان و زناکاران شایسته مجازاتند. اما آنان از خدمات مذهبی لذت میبرند. آنان دوست دارند تا موعظه انجیل را بشنوند و بنابر این خیال میکنند که مسیحی اند. گرچه زندگی خود را صرف توجه و مراقبت از خود کرده اند وقتی مانند خدمتگزار بی وفای حکایت حکم خود را بشنوند شگفت زده خواهند شد که میگوید: "سکه را از او بگیرید". آنان مانند یهودیان در لذت از برکاتشان به خطا رفتند زیرا که باید از آن برکات در راه خدا و برای بندگان خدا استفاده میکردند.

بسیاری از کسانی که از تلاشهای مسیحیانه اعتذار نمودند ادعا میکنند که درانجام کار ناتوان هستند. ولی آیا خدا آنان را ناتوان ساخته است؟ نه هرگز! این ناتوانی با غیرفعال بودن خودشان ایجاد گردیده و با انتخاب عمدی خودشان دائمی شده است. هم اکنون آنان نتیجه محکومیت را درک میکنند: "سکه را از او بگیرید". عدم استفاده از استعدادها روح القدس را که تنها نور هدایت است را از آنان خواهد راند. محکومیت او چنین بود: "حالا این خدمتگزار را که بدرد هیچ کاری نمیکشود بگیرید و در تاریکی بیندازید تا در آنجا از شدت گریه دندانهایش را برهم بفشارد".

فصل ۲۶

دوستان مباشر ناصالح

این فصل بر اساس کتاب لوقا ۱۶: ۱-۹ تدوین گردیده است.

آمدن مسیح با اوج دنیا پرستی مصادف بود. انسانها ابدیت را فرع و مادیگرایی را اصل کرده بودند ... آنان جای ظاهر و باطن را اشتباه میدیدند. آنان با ایمان به جهان نادیده نظر نمیکردند. شیطان به آنان چیزهایی را از زندگی جذاب و دلربا معرفی کرده بود و آنان به وسوسه های او توجه نمودند.

مسیح آمد تا نظم و ترتیب این امور را تغییر دهد. او در پی شکستن طلسمی بود که بدانوسیله انسان شیفته و بدام آن افتاده بود. در تعلیم وی او در پی تعدیل ادعاهای آسمان و زمین بود تا افکار انسان را از حال به آینده عوض کند. در عوض پیروی از چیزهای دنیوی او آنان را فرا خواند تا برای ابدیت خود را آماده کنند.

او گفت "مرد ثروتمندی مباشری داشت که به حساب دارایی های او رسیدگی میکرد. اما به او خبر رسید که مباشرش در اموال او خیانت میکند". مرد ثروتمند دارایی خود را به دستان این خدمتگزار سپرده بود ولی خدمتگزار وفادار نبود و ارباب متقاعد شده بود که مرتبا از او سرقت میشود. او مصمم شده بود تا او را بیش از این در خدمت نگاه ندارد و درخواست کرد تا به حسابهایش رسیدگی شود. و به او گفت "شنیده ام که اموال مرا حیف و میل میکنی پس هر چه زودتر حسابهایت را ببند چون از کار برکنار هستی".

با دورنمایی از اینکه از کار برکنار میشود، مباشر دید که سه راه در پیش روی اوست. او یا باید کارگری کند، یا گدایی کند و یا گرسنگی بکشد. و با خودش گفت "حالا چه کنم؟ وقتی از اینکار برکنار شدم نه قدرت بیل زدن دارم و نه غرورم اجازه میدهد تا گدایی کنم. فهمیدم چه کنم. باید کاری کنم که وقتی از اینجا میروم دوستان زیادی

داشته باشم تا از من نگهداری کنند. پس هر یک از بدهکاران ارباب خود را فراخواند و با ایشان گفتگو کرد. از اولی پرسید چقدر به ارباب من بدهکار هستی؟ جواب داد صد حلب روغن زیتون. مباشر گفت درست است این هم قبضی است که امضا کرده ای. پاره اش کن و در یک قبض دیگر بنویس پنجاه حلب. از دیگری پرسید تو چقدر بدهکاری؟ جواب داد صد خروار گندم. به او گفت قبض خود را بگیر و بجای آن بنویس هشتاد خروار."

این خدمتگزار بی انصاف دیگران را در نادرستی خود شریک کرد. او سر ارباب خود را به نفع آنان کلاه گذاشت و با پذیرش این امتیاز، آنان خود را متعهد ساختند تا او را بعنوان دوست در خانه خود بپذیرند.

"آن مرد ثروتمند زیرکی مباشر خائن خود را تحسین کرد" مرد دنیوی و مالپرست هوشیاری مردی را که سرش را کلاه گذاشته بود ستود. ولی ستایش مرد ثروتمند تحسین خدا نبود.

مسیح مباشر بی انصاف را تحسین نکرد ولی او از اتفاقات جاری بهره جست و این حکایت را بتصویر کشید. مسیح گفت "مال خود را در راه درست بکار گیرید تا دوستان بیابید. آنگاه وقتی مالتان از میان برود خانه ای در آخرت خواهید داشت".

مسیح بخاطر همنشینی با باجگیران و گناهکاران، توسط فریسیان مورد نکوهش قرار گرفته بود. ولی علاقه او بایشان کم نشد و حتی تلاش خود را برای آنان متوقف نکرد. او دید که بکارگیری یهودیان برای انتقال پیام محبت آمیز خدا آزمونی برای ایشان گردیده است. آنان با اغواهای شیطانی محاصره شده بودند. اولین قدم اشتباه، آسان بنظر میرسید در حالیکه غلتیدن در سراسیمگی تند گناه، یهودیان را به ناراستی و تبه کاری عظیمتری هدایت کرد. مسیح با هر وسیله ای در پی فائق شدن بر آنان به اهداف عالیترو اصول شریفترو بود. هدفی که او در ذهن داشت داستان مباشر ناخلف بود. در میان باجگیران و ماموران اخذ مالیات، موارد اینچنینی زیاد بود که در حکایت

تعریف شد و در توضیح مسیح، آنان اعمال خود را تشخیص دادند. توجه آنان جلب شده بود و در تصویر نادرستی اعمال ایشان، بسیاری از آنان درسی از حقیقت روحانی آموخته بودند.

به هر حال این تمثیل مستقیماً برای حواریون گفته شد. اولین خمیرمایه حقیقت به آنان داده شده بود و از طریق آنان باید دیگران جلب میشدند. اکثراً حواریون تعلیمات مسیح را در ابتدا نمیفهمیدند و اغلب دروس و پندهای او بنظر فراموش میشدند. ولی منبعده تحت تاثیر روح القدس این حقایق با وضوح احیا میشدند. از طریق حواریون حکایتهای بطور واضح برای متحول شدگان جدید کلیسا نقل میشد.

و منجی نیز با فریسیان صحبت میکرد. او از آنان احساس ناامیدی نکرد زیرا ممکن بود تا نیروی کلام را درک کنند پس آنانرا رها نکرد. بسیاری از آنان عمیقاً احساس تقصیر می کردند و حقیقت را میفهمیدند و تحت راهنمایی های روح القدس تنها چند نفر به مسیح ایمان می آوردند.

فریسیان سعی در رسوایی و بی آبرویی مسیح داشتند با این اتهام که او با باجگیران و گناهکاران همنشینی میکند. حال نوبت او بود تا این اتهام زندگان را توبیخ کند. این واقعه در میان باجگیران بوقوع پیوست و او کارهای نادرست ایشان را به رخ آنان کشید تا نشان دهد که او تنها راهی است که بوسیله آن میتوانند از خطاهای خود رهایی یابند.

اموال ارباب برای اهداف خیرخواهانه به مباشر بی انصاف سپرده شده بود ولی او آنها را برای خودش استفاده کرد. بنی اسرائیل نیز چنین کردند. خداوند ذریت ابراهیم را برگزیده بود. مسیح با دستان توانای خود آنان را از اسارت مصر بیرون آورده بود. او آنان را امانتداران حقیقت الهی نموده تا برکتی برای جهان باشند. او به آنان الهامات الهی زنده را سپرده بود که باید برای روشنگری دیگران گفتگو میکردند. ولی مباشران او این عطایا را برای توانگری و متعالی ساختن خودشان بکار برده بودند.

فریسیان از غرور و خود عدالت محوری پر شده بودند و از اموالی که از طرف خدا به آنان به عاریه داده شده بود سوء استفاده میکردند. اموالی که از آن باید برای جلال خدا استفاده میشد.

خدمتگزار در این تمثیل آینده نگری نکرده بود. اموالی که برای نفع دیگران به او سپرده شده بود را برای خودش مصرف کرده بود. ولی او فقط حال را خریده بوده و آینده را از دست داده بود. وقتی که مباشرت از او گرفته میشد او هیچ چیزی برای خود نداشت. ولی اموال ارباب همچنان در دستان او بود و مصمم بود تا از آن استفاده ببرد تا نیازهای آینده خود را تامین کند. برای انجام این امر او بایستی نقشه جدیدی میکشید. بجای جمع کردن اموال برای خودش او باید بدیگران سهم میداد. پس او بهتر بود تا دوستانش را تامین کند که وقتی از مقامش خلع شد دوستانش در عوض او را کمک کنند. برای فریسیان نیز چنین بود. تصدی امور بزودی از آنان گرفته میشد و آنان باید برای آینده خود چاره ای میجستند. آنان تنها با خیریت دادن بدیگران میتوانستند بخودشان منفعت برسانند. تنها با ارزانی داشتن عطایای خدا در زندگی فعلی میتوانستند ابدیت را تدارک ببینند.

مسیح در حین شرح این تمثیل گفت "در واقع مردم بی ایمان در روابط خود با دیگران و در کارهای خود زیرک تر از مردم خداشناس هستند". انسانهای خردمند دنیوی بیش از کسانی که معترف به فرزندی خدا هستند حکمت و جدیت را در خدمات و کارهایشان از خود نشان میدهند. پس در دوران مسیح نیز چنین بود. و الان نیز چنین است. به زندگی بسیاری از افرادی که ادعای مسیحی بودن دارند نگاه کنید. خداوند به آنان توانایی و قدرت و نفوذ بخشیده است. او به ایشان پول و ثروت ارزانی داشته تا آنان در رستگاری بزرگ همکار خدا باشند. همه عطایای او باید برای برکت دادن به بشر مورد استفاده قرار گیرد که همانا برطرف کردن رنج و آلام و بر آورده کردن نیازهای نیازمندان است. ما باید گرسنگان را اطعام کنیم، عریانها را بپوشانیم، از بیوه زنان و یتیمان مراقبت کنیم، تنگدستان و مستضعفان را پرستاری کنیم. خداوند هرگز قصد نداشت تا بیچارگی در جهان هستی و در همه جا شایع شود. او هرگز قصد نداشت

که یک انسان در وفور نعمت باشد در حالیکه فرزندان دیگران برای لقمه نانی گریه کنند. گذشته از این منظور همان ضروریات واقعی زندگی هستند که به انسان برای اعمال نیک و برکت دادن به بشریت سپرده شده است. خداوند میفرماید "بنابراین هر چه دارید بفروشید و به فقرا بدهید تا برای آخرت خود گنج و ثروتی اندوخته باشید" (لوقا ۱۲: ۳۳). "به ایشان بگو دارایی خود را در راه خیر صرف کنند و در نیکوکاری ثروتمند باشند" (اول تیموتائوس ۶: ۱۸). "وقتی مهمانی میدهی فقرا، علیان و نابینایان رادعوت کن" (لوقا ۱۳: ۱۴). "زنجیرهای ظلم را پاره کنید... خوراکتان را با گرسنگان تقسیم کنید و فقیران بی کس را به خانه خود بیارید اشخاص برهنه را لباس بپوشانید و از کمک به بستگانشان دریغ نکنید... از خوراک خود به گرسنگان بدهید و به کسانی که در تنگنا هستند کمک کنید آنگاه نور شما در تاریکی خواهد درخشید و تاریکی اطرافتان مانند روز روشن خواهد شد" (اشعیا ۵۸: ۶، ۷، ۱۰). "حال به سراسر دنیا بروید و پیغام انجیل را به مردم برسانید" (مرقس ۱۶: ۱۵). اینها فرامین خدا هستند. آیا بدنه عظیم مسیحیان متعهد چنین میکنند؟

همچنین چه تعدادی عطایای خدا را به خود بر میدارند. چه تعدادی خانه روی خانه و زمین روی زمین اضافه میکنند. چه تعدادی پول خود را برای خوشگذرانی و شکمبارگی - برای خانه های گرانقیمت - اثاثیه و مبلمان مجلل و لباس صرف میکنند. در حالی که هموعان ایشان در تهیدستی و جرم و بیماری و مرگ رها شده اند. جماعتی بدون یک نگاه دلسوزانه یا یک کلام یا عمل مشفقانه هلاک میشوند.

انسانها بجرم سرقت از خدا مقصرند. استفاده خودخواهانه از دارایی ها - غارت کردن از خدای جلال است که باید به او در کمک به رنجهای بشریت و نجات جانها بازگردانده میشد. آنان خیریات به امانت سپرده شده را حیف و میل و چپاول میکنند. خداوند اظهار میدارد "من برای داوری به میان شما خواهم آمد و بصد بدکاران شهادت خواهم داد یعنی بصد جادوگران زناکاران و دروغگویان بصد تمام کسانی که حق کارگران خود را نمیدهند و کسانی که به بیوه زنان و یتیمان و غریبان ظلم میکنند و از من نمیترسند...

آیا کسی از خدا دزدی میکند؟ ولی شما از من دزدی کرده اید. میپرسید مقصودت چیست؟ مقصودم ده یک ها و هدایاست".

هر کسی ملزم خواهد بود تا عطایای به امانت سپرده شده را بازگرداند. در روز داوری نهایی ثروتهای انباشته شده انسانها برای آنان بی ارزش خواهد بود. آنها هیچ نخواهند داشت تا آنرا مال خود بدانند.

کسانی که زندگی خود را صرف جمع آوری و روی هم چیدن گنجینه های دنیوی کردند بیش از مباشرت غیرمنصفانه برای تملک دنیوی، حکمت و خرد و توجه کمتری برای رفاه اخروی از خود نشان دادند. فرزندان متعهد نور حکمت کمتری را از مردم دنیوی نسبت به خود نشان دادند. اینها کسانی هستند که نبی در رویایی که در باره روز بزرگ داوری دیده بود برای آنان نقل کرد: "آنگاه مردم بتهای طلا و نقره خود را برای موشهای کور و خفاشها خواهند گذاشت. ایشان بدون غارها خواهند خزید تا از هیبت جلال خداوند خود را در میان شکافهای صخره ها پنهان کنند" (اشعیا ۲۱، ۲۰: ۲).

مسیح میگوید "مال دنیا اغلب در راههای بد مصرف میشود. اما من بشما توصیه میکنم که آنرا در راه درست بکار گیرید تا دوستان بیابید. آنگاه وقتی اموالتان از میان برود خانه ای در آخرت خواهید داشت" (لوقا ۹: ۱۶). خداوند و مسیح و فرشتگان همه رنجدیدگان - مصیبت دیدگان و گناهکاران را خدمت و از آنان پرستاری میکنند. خود را برای این کار به خدا بسپارید. عطایای او را برای این مقصود بکار برید و آنگاه شریک ملکوتیان خواهید شد. قلب شما در همدردی با ایشان به تپش خواهد افتاد. شما با آنان در باطن شبیه خواهید شد. برای شما این مسکونین در خیمه های ابدی غریبه و بیگانه نخواهند بود. وقتی چیزهای خاکی از بین بروند ملکوتیان و کروبیان در دروازه های آسمان بشما خوش آمد خواهند گفت.

و دارائیهایی که برای برکت دادن به دیگران استفاده شد عایدی خواهند داشت. اموالی که بدرستی بکار گرفته شوند خیریات عظیمی را بانجام خواهند رساند. جانها برای

مسیح آورده خواهند شد. کسیکه برنامه زندگی مسیح را دنبال کند در بارگاه خدا آنانی را خواهد دید که برای او کار کردند و در زمین از خود گذشتگی نشان دادند. فدیة داده شدگان با قدردانی کسانی را بیاد خواهند آورد که در رستگاری آنان وسیله ساز بوده اند. ملکوت برای آنانیکه در کار خود وفادار بوده اند برای نجات جانها پر ارزش خواهد بود.

پند ها و دروس این تمثیل برای همگان است. همه مردم برای فیضی که بواسطه مسیح داده شده است مسئول خواهند بود. زندگی (بی ارزش تر از آن است) که بتوان غرق در مادیگرایی و چیزهای دنیوی شد. خداوند میخواهد که ما جاودانگی و امور نادیده با دیگران سخن بگوئیم.

هر ساله میلیونها جان بشری از این جهان رخت بر میبندند بدون اینکه از رستگاری آگاه شده باشند. هر لحظه فرصتهای مختلف زندگی برای نجات جانها بروی ما گشوده میشوند. آن فرصتها دایما می آیند و میروند. خداوند از ما میخواهد تا از اکثر آنها استفاده کنیم. روزها و هفته ها و ماهها میگذرد و ما فرصت کمی داریم تا کار خود را انجام دهیم. چند سالی بیشتر برای ما باقی نمانده و صدایی که نمیتوانیم از پاسخگوئی به آن طفره برویم شنیده خواهد شد که میگوید "حساب خود را پس بدهید" (لوقا ۱۶:۲).

مسیح همه را فرا میخواند تا توجه و تفکر کنند. صادقانه حساب پس بدهید. در یک کفه ترازو عیسی را بگذارید که بمعنی گنجینه خوشی زندگی ابدی برای جانهای نجات یافته است و در کفه دیگر ترازو هر چیز جالب و جذابی را که دنیا میتواند ارائه کند. در یک کفه ترازو جان از دست رفته خود را بگذارید و جان کسانی را که شما ممکن است در نجات آنان وسیله ساز میشدید بگذارید و در کفه دیگر برای خود و برای آنان، حیات جاودانی با خدا. برای زمان حال و برای ابدیت وزن کنید. در حالیکه مشغول به این کار هستید مسیح میگوید: "چه فایده که انسان تمام دنیا را ببرد ولی در عوض جانش را از دست بدهد؟" (مرقس ۸:۳۶).

خداوند از ما میخواهد تا ملکوت را در عوض امور دنیوی انتخاب کنیم. او در مقابل ما امکانات سرمایه گذاری آسمانی را قرار می دهد. او عالیترین اهداف را ترغیب میکند که تامین کننده و پسندیده ترین گنجینه هاست. او اعلان میکند "زندگان از طلای خالص نیز کمیاب تر خواهند بود" (اشعیا ۱۳: ۱۲). وقتی که بید و زنگ اندوخته ها را از بین ببرد پیروان مسیح میتوانند از گنج های آسمانی که لایزال هستند لذت ببرند.

بهتر از همه دوستیهای دنیا، دوستی با رهایی یافتگان مسیح است. بهتر از کاخهای با شکوه زمینی، قصرهایی هستند که خداوند برای ما تدارک میبندد. بهتر از تمجیدهای دنیوی، کلام منجی ما به خدمتگزاران با وفای اوست "بیاید ای عزیزان پدرم بیاید تا شما را در برکات ملکوت خدا سهیم گردانم برکاتی که از آغاز آفرینش دنیا برای شما آماده شده بود" (متی ۲۵: ۳۴).

به همه کسانی که خیریات او را هدر دادند مسیح فرصت میدهد تا آخرین گنجها را ببینوند: "بدهید تا بشما داده شود" بنابر این هر چه دارید بفروشید و به فقرا بدهید تا برای آخرت خود گنج و ثروتی اندوخته باشید ثروتی که هرگز تلف نمیشود و دزدها به آن دستبرد نمیزنند و بید آن را تباه نمیسازد" (لوقا ۳۸: ۶; ۳۳: ۱۲). "به کسانی که در این دنیا ثروتی دارند بگویند که مغرور نشوند و به آن امید نبندند چون دیر یا زود از بین خواهند رفت بلکه به خدا امید ببندید که هر چه لازم داریم سخاوتمندانه بما عطا میکند تا از آنها لذت ببریم. به ایشان بگو دارایی خود را در راه خیر صرف کنند و در نیکوکاری ثروتمند باشند. با شادی به محتاجان کمک نمایند و همیشه آماده باشند تا از ثروتی که خدا به ایشان عطا کرده است به دیگران نفعی برسانند. با این اعمال نیک ایشان گنجی واقعی برای خود در آسمان ذخیره میکنند. این مطمئن ترین سرمایه گذاری برای بدست آوردن زندگی جاوید است از این گذشته زندگی پر ثمری نیز در این دنیا خواهند داشت" (اول تیموتائوس ۶: ۱۷-۱۹)

بگذارید تا دارایی هایتان پیشاپیش به آسمان برود. گنجهای خود را در کنار بارگاه خدا بگذارید. مطمئن باشید که در ثروتهای کشف ناشدنی مسیح حقی دارید. "مال دنیا

اغلب در راههای بد مصرف میشود. اما من به شما توصیه میکنم که آن را در راه درست بکار گیرید تا دوستان بیابید. آنگاه وقتی مالتان از میان برود خانه ای در آخرت خواهید داشت."

فصل ۲۷

همسایه من کیست؟

این فصل بر اساس کتاب لوقا ۱۰: ۲۵-۳۷ تدوین گردیده است.

در بین یهودیان سوال مطرح بود که "همسایه من کیست؟" که سبب مشاجره ای طولانی شده بود. آنان شک نداشتند که بی دینان و سامریان همسایه های آنان هستند. اینها بیگانه و دشمن محسوب میشدند. ولی فرق در کجا بود - آیا سوال در باره ارتباط بین خود مردم یهود بود و یا در رابطه با طبقات مختلف اجتماعی بود؟ کاهنان، عالمان یهودی و مشایخ چه کسانی را بهنوان همسایه در نظر می گرفتند؟ آنان زندگی خود را پیرامون مراسم و تشریفات مذهبی صرف کرده بودند به خیال اینکه باید تنها خودشان را پاک و منزّه کنند. آنان فکر میکردند که اگر با کسانی که چیزی در باره ملکوت نمیدانند ارتباط برقرار کنند سبب ناپاکی و نجاست آنها میشود که مستلزم تلاشهای خسته کننده ای خواهد بود تا خود را از نجاست برطرف کنند. کدام همسایگان نجس بشمار می آمدند؟

این سوال را مسیح در تمثیل (سامری نیکوکار) پاسخ داد. او نشان داد که همسایه ها فقط ایمانداران کلیسا هایی نیستند که به آن تعلق داریم. برتری به نژاد یا رنگ پوست یا طبقه اجتماعی نیست. همسایه ما شخصی است که به کمک ما نیاز دارد. همسایه ما هر جانی است که با خصم اهریمنی زخمی و مجروح شده است. همسایه ما هر فردی است که متعلق بخداست.

تمثیل سامری نیکو در پاسخ به سوال یکی از فقهای یهود گفته شد. هنگامیکه مسیح در حال تعلیم بود "ناگاه یکی از فقها برخاسته از روی امتحان بوی گفت ای استاد چه کنم تا وارث حیات جاودانی گردم؟" (لوقا ۱۰: ۲۵). فریسیان این سوال را به یکی از فقها پیشنهاد کردند تا بتوانند مسیح را با کلام خویش بدام بیندازند و آنان با اشتیاق به

پاسخ او گوش فرا دادند. مسیح با او وارد مشاجره نشد. "مسیح به وی گفت" در تورات چه نوشته شده است؟". یهودیان همچنان عیسی را از توجه کم به حکم داده شده کوه سینا متهم میکردند. ولی مسیح پاسخ سوال را به "رعایت احکام خدا" ارجاع نمود.

فقیه جواب داده گفت "اینکه خداوند خدای خود را بتمام دل و تمام نفس و تمام توانایی و تمام فکر خود محبت نما و همسایه خود را مثل نفس خود بشمار". مسیح گفت "نیکو جواب بگفتی چنین بکن که خواهی زیست".

فقیه از موقعیت و کارهای فریسیان خشنود نبود. او کلام را مطالعه کرده بود تا معنی واقعی آن را یاد بگیرد. او به موضوع دید حیاتی داشت و با خلوص پرسید "چه باید کنیم؟" در پاسخ به خواسته های احکام او از همه مراسم و تشریفات مذهبی اجتناب کرد. اینها برای او ارزشی نیافت ولی دو اصل بزرگ را که همه احکام و انبیا به آن قائم بودند ارائه نمود. سفارش منجی از این پاسخ او را در موقعیت برتری در برابر علمای یهودی قرار داد. آنان نتوانستند او را برای فتوایش محکوم کنند زیرا که او فراتر از یک مفسر احکام بود.

مسیح گفت "چنین بکن که خواهی زیست". او در تعالیم خویش همواره مجموعه احکام را بعنوان یک وحدت روحانی معرفی میکرد و نشان میداد که امکان ندارد که یک حکم را رعایت کرد و دیگری را شکست. سرنوشت انسان با فرمانبرداری از همه احکام تعیین خواهد شد.

مسیح میدانست که هیچ کس نمیتواند با قوت خود احکام را نگاه دارد. او میخواست تا فرد فقیه را به تحقیقی روشنتر و انتقادی تر هدایت کند تا بتواند حقیقت را بیابد. تنها با پذیرش واقعیت و فیض مسیح میتوانیم احکام را نگاه داریم. ایمان در فرونشاندن گناه انسان سقوط کرده را قادر میسازد تا خدا را با تمام قلب خویش دوست بدارد و همسایه اش را نیز مانند خودش گرمی بدارد.

فقیه میدانست که او نه تنها چهار حکم اول را نگاه نداشته و بلکه شش تای بعدی احکام را نیز نقض کرده است. او با کلام مسیح محکوم شده بود اما برغم اقرار به گناه، سعی میکرد تا بهانه تراشی کند. ورای قبول حقیقت او سعی کرد تا نشان دهد که چقدر رعایت احکام خدا مشکل است. پس او میخواست تا هم از محکومیت بگریزد و هم بیگناهی خود در دید مردم را توجیه کند. کلام منجی نشان داده بود که سوال او بیهوده بود است زیرا او خودش بخوبی جواب را میدانست. با این حال او سوال دیگری را مطرح کرده گفت: "همسایه من کیست؟"

مسیح بار دیگر از مشاجره پرهیز کرد. او سوال را با ربط دادن به یک واقعه جواب داد تا در ذهن شنوندگان تازه بماند. "فردی از اورشلیم به شهر اریحا میرفت. در راه بدست راهزنان افتاد. ایشان لباس و پول او را گرفتند و او را کتک زده نیمه جان کنار جاده انداختند و رفتند."

در مسیر سفر از اورشلیم به اریحا مسافر مجبور بود تا از بخشی از یک بیابان یهودیه عبور کند. راه بجایی ختم میشد که در آن حیوانات وحشی، دره و صخره وجود داشت و پر بود از دزدان و اغلب صحنه خشونت بود. در اینجا بود که مسافران مورد حمله قرار می گرفتند. و همه چیزهای ارزشمند آنان ربوده میشد و نیمه جان در کنار راه راه میشدند. "از قضا کاهنی یهودی از آنجا میگذشت وقتی او را کنار جاده افتاده دید راه خود را کج کرد و از سمت دیگر جاده رد شد. سپس یکی از خادمان خانه خدا که لایق بود از راه رسید و نگاهی به او کرد. او متقاعد شد که چه باید انجام دهد ولی تیمار کردن او کار دلپذیری بنظرش نیامد. او آرزو کرد که ایکاش به آن راه نرفته بود تا آن مرد زخمی را نبیند. او خود را ترغیب کرد که این مورد ربطی به او ندارد. اما او نیز راه خود را در پیش گرفت و رفت."

ولی یک سامری که در همان مسیر سفر میکرد مرد مجروح را دید و او کاری را انجام داد که دیگران از انجام آن سر باز زدند. با آرامش و مهربانی مرد مجروح را پرستاری کرد. "وقتی آن مجروح را دید دلش بحال او سوخت نزدیک رفت و کنارش نشست

زخم‌هایش را شست و مرهم مالید و بست. سپس او را بر الاغ خود سوار کرد و به مهمانخانه ای برد و از او مراقبت نمود. روز بعد هنگامی که او را ترک میکرد مقداری پول به صاحب مهمانخانه داد و گفت: از این شخص مراقبت کن و اگر بیشتر از این خرج کنی وقتی برگشتم پرداخت خواهم کرد". کاهن و لاوی هر دو ابراز ترحم کردند ولی سامری نشان داد که تنها فرد با خداست.

با دادن این اندرز مسیح اصول احکام را در یک طریق راست و موثر ارائه نمود و به شنوندگان خود نشان داد که آنان از بکار بستن این اصول قصور ورزیده اند. کلام او قطعی و صریح بود و اشاره میکرد که شنودگان فرصتی برای خرده گیری و عیب جوئی ندارند. آن فقیه در این درس هیچ چیزی نیافت که بتواند از آن انتقاد کند. پیش داوری و غرض ورزی او راجع به مسیح برطرف شد. ولی او بر نفرت قومی و نژادپرستی بطور کافی غلبه نیافته بود تا به سامری اعتبار دهد. (یهودیان و سامریان با هم دشمنی داشتند). وقتی مسیح پرسید "حال بنظر تو کدامیک از این سه نفر همسایه آن مرد بیچاره بودند؟" او پاسخ داد "آنکه به او ترحم نمود و کمکش کرد".

"سپس عیسی باو فرمود تو نیز چنین کن". همان مهربانی و عطف را به کسانی که نیازمندند نشان بدهید. پس شما ثابت خواهید کرد که همه احکام را نگاه میدارید.

اختلاف بزرگی بین یهودیان و سامریان در باره اعتقادات مذهبی بود. و آن سوالی بود که چه چیزی عبادت واقعی را تشکیل میداد. فریسیان هیچ چیز خوبی از سامریان نمیگفتند و آنان را به تلخی لعنت میکردند. ناسازگاری و انزجار بین یهودیان و سامریان شدید بود بحدی که برای زن سامری عجیب بود که مسیح از او آب بخواهد. "او گفت چگونه ممکن است که تو که یهودی هستی از من که زنی سامری هستم آب طلب میکنی؟ زیرا یهودیان با سامریان کاری ندارند". (یوحنا ۴: ۹).

و وقتی که یهودیان از مسیح بشدت کینه و نفرت بدل گرفته بودند به قتل او بر آمدند و در معبد سنگ برداشتند زیرا آنان کلامی بهتر برای ابراز نفرت خود نیافتند "فریاد زده

گفتند ای سامری اجنبی ما از ابتدا درست میگفتیم که تو دیو داری." (یوحنا ۸: ۴۸). با این حال کاهنان و لایوان از همین کاری که خداوند به آنان امر کرده بود قصور ورزیدند و گذاشتند تا آن سامری که از دید آنان منفور بود از هم طایفه ای آنان پرستاری کند.

سامری حکم را انجام داده بود "همسایه خود را مانند خویش دوست بدارید" از اینرو نشان داد که او با انصاف تر از آنانی بود که او را تقبیح کرده بودند. او با بخطر انداختن جان خود آن مرد مجروح را مانند برادر خویش درمان کرد. این سامری معرف مسیح است. منجی ما محبت خود را بما آشکار نمود که با محبت انسان برابر نیست و او بما ترحم نمود. او در خانه مقدس و شاد خود نشست جایی که برای تمامی لشکریان آسمانی عزیز و مکرم بود. او زخمهای ما را دید. او مشکلات ما را بعهده گرفت و تشخیص داد. او مرد تا دشمنان خود را نجات دهد. او برای قاتلان خود دعا کرد. با اشاره به الگوی خود او به پیروانش گفت: "بشما فرمان دیگری میدهم که یکدیگر را دوست بدارید"... "همانطور که من شما را دوست داشتم شما نیز دیگران را دوست بدارید" (یوحنا ۱۷: ۱۵؛ ۳۴: ۱۳).

کاهنان و لایوان در معبدی عبادت میکردند که خدمات آن توسط خدا تعیین شده بود. سهمیم شدن در آن خدمات امتیاز عالی و بزرگی بود و کاهنان و لایوان با این احساس که امتیاز ویژه ای دارند برایشان کار پستی بود که یک مجروح کنار جاده افتاده را پرستاری کنند. پس آنان از امتیاز ویژه ای که داشتند غفلت و کوتاهی ورزیدند که خدا بعنوان نمایندگان او به آنان ارزانی داشته بود تا هموعان خود را برکت دهند.

بسیاری نیز امروزه خطای مشابهی را مرتکب میشوند. آنان وظایف خود را به دو گروه مشخص جدا کرده بودند. گروه اول وظایف بزرگ بود و گروه دوم وظایف کوچک شمرده میشد که به این دلیل باعث شده بود تا حکم "همسایه خود را مانند خود دوست بدارید" نادیده گرفته شود. این حیظه از کار به اوهام سپرده شده بود که موکول میشد به تمایل و سرشت فردی. (یعنی اگر فردی تمایل داشته باشد به همسایه خود احترام

بگذارد). پس با این افکار خصوصیات ضایع گردیده و مذهب مسیح بد جلوه داده شده بود.

کسانی هستند که برایشان کسر شان است تا یک فرد رنجور را پرستاری کنند. بسیاری با بیعلاقگی و خونسردی و اهانت به کسانی که در معبد خوابانیده شده و رو بموت بودند نگاه میکردند. دیگران با نیت های دیگر به فقیران بی توجهی میکردند. کار آنان مانند باورشان بود و بنام مسیح در پی کسب و کار بودند. آنان احساس میکردند که کار بزرگی انجام میدهند و نمیتوانستند ایستاده به خواسته های نیازمندان و محنت کشان توجه کنند. آنان در پیشبرد باصطلاح کار بزرگشان حتی از ستم بر فقیرا ابایی نداشتند. آنان ایشان را حتی در شرایط دشوار و سختی قرار میدادند و آنان را از حقشان محروم میکردند و یا از برآورده کردن نیازشان مضایقه میکردند. با اینحال آنان احساس میکردند که همه اینها توجیه پذیر است زیرا آنان خیال میکردند که اهداف مسیح را پیش میبرند.

بسیاری میگذارند تا یک برادر و یا یک همسایه بدون کمک تحت شرایط سخت تقلا کنند. در خود خواهی خود بخاطر اینکه اقرار به مسیحی بودن میکند ممکن است فکر کنند که معرف مسیح هستند. محبت خدا در حد زیادی قطع شده است بخاطر اینکه خدمتگزاران متعهد خدا در همکاری با او برای هموعان خود نیستند زیرا محبت خدا باید از آنان جاری شود. و حمد و ستایش خدای ازلی از قلبهای بشری و لبهای انسان بر نمیخیزد و این آن چیزی است که باید خدا را جلال دهد. خداوند از جلالی که شایسته نام مقدسش است به یغما رفته است. جانها از او ربوده شده اند که مسیح بخاطر آنان مرد. جانهایی که او اشتیاق دارد تا به ملکوت بیاورد تا در حضور او از طریق وجود ازلی ساکن شوند.

حقیقت الهی اثر کمی را بر جهان داشت در حالیکه میتوانست از طریق اعمال ما تاثیر بیشتری بگذارد. اقرار به دینداری حرف بزرگی است و اگر بدان عمل نشود کوچکی ما را نشان میدهد. با ادعا به پیروی از مسیح و با دانستن و ایمان به حقایق کلام،

خیریتی برای همسایه ما حاصل نمیشود. مگر اینکه ایمان ما در زندگی روزانه عملی شود. ادعا و اقرار ما به مسیحی بودن ممکن است به بلندی آسمان برسد اما این نه ما را نجات میدهد و نه به همنوعانمان خیریتی میرساند. جز اینکه ما تنها از مسیحی بودن یک اسم را داریم. یک الگوی درست در کردار نیک بیشتر از اقرار بیهوده به جهان منفعت میرساند.

کارهای مسیح با اعمال خودخواهانه انجام نمیشود. کار او کار فقیران و ستمدیدگان است. در قلبهای پیروان واقعی مسیح نیازی از همدردی رؤفانه مسیح وجود دارد - محبتی عمیق برای کسانی که مسیح آنها را چنان ارزشمند دانست که جان خود را برای رستگاری آنان بخشید. این جانها بی اندازه ارزشمندتر از هدایا و نذوراتی هستند که به خدا ارزانی میکنیم. اگر به کارهای بظاهر بزرگی مشغول شویم و از نیازهای مستمندان غفلت ورزیم آنگاه خداوند آن کارهای بزرگ را نخواهد پذیرفت و انرژی خود را بیهوده تلف کرده و ثوابی نخواهیم یافت. ما انرژی خود را برای کارهای بزرگ دنیوی مصرف میکنیم در حالیکه از برآورده کردن نیاز کوچک نیازمندان غفلت میورزیم.

تطهیر جان کار روح القدس میباشد که فطرت مسیح را در بشر مینشانند. مذهب انجیل مسیح در زندگی معنا می یابد که یک اصل زنده و پویا میباشد. این فیض مسیح است که شخصیت را شکل داده و با اعمال نیک آشکار شده است. اصول انجیل نمیتواند از هر بخش عملی در زندگی گسسته شود. هر تجربه و کار مسیح گونه معرف زندگی واقعی مسیحی است.

محبت اصل و اساس خدایی بودن و دینداری است. هر انسانی هر قدر که ادعا کند نمیتواند محبت خالص خدا را داشته باشد. و محبتی که او برای برادرش دارد خودخواهانه است. ما اگر سعی کنیم که دیگران را دوست داشته باشیم هرگز دارای روح خودخواهانه نخواهیم بود. چیزی که نیاز است محبت مسیح در قلب است. وقتی که خود را در مسیح ذوب کنیم آنگاه محبت خودبخود فوران میکند. وقتی که نیت و

خواسته ما محبت و برکت برای دیگران باشد صفات مسیحی در کمال در باطن حاصل میشود - وقتی نور ملکوت قلب را پر سازد در سیما متجلی خواهد شد.

برای قلب غیر ممکن نیست که از محبت مسیح تهی بماند. اگر خدا را دوست داریم بخاطر این است که او اول ما را دوست داشت. ما باید همه کسانی را که مسیح بخاطر آنان مرد را دوست بداریم. ما نمیتوانیم با الوهیت تماس حاصل کنیم بدون اینکه با بشر تماس حاصل کنیم. زیرا برای او که بر تخت جهان نشسته الوهیت و بشریت بهم آمیخته است. با ارتباط با مسیح ما با هموعان خود با پیوندی درخشان در حلقه مسیح مرتبط شده ایم. آنگاه ترحم و دلسوزی مسیح در زندگی ما آشکار خواهد شد. ما نباید منتظر باشیم تا نیازمندان و مستمندان نزد ما آورده شوند. نیازی نیست تا نزد ما لابه و زاری شود تا غم و اندوه دیگران را حس کنیم. این برای ما طبیعی خواهد بود تا نیازمندان و مستمندان را مراقبت کنیم همانطور که برای مسیح انجام کار نیک و خیر طبیعی بود.

هر جایی که نیازی برای محبت و دلسوزی وجود داشته باشد، هر جایی که قلب بخواهد دیگران را برکت داده و متعالی سازد، کار روح القدس و خدا آشکار میگردد. در ژرفای بت پرستی انسانهایی که دانش احکام مکتوب خدا را نداشتند و هرگز نام مسیح را نشنیده بودند نسبت به خدمتگزاران او مهربان بودند و آنان را از خطر محافظت میکردند. اعمال آنان نشان دهنده قدرت الهی است. روح القدس فیض مسیح را در قلبهای انسانهای وحشی و سخت دل و ظالم قرار داده و او بر خلاف طبیعت بد خود رقیق القلب میشود. "نور واقعی به هر کس که به این دنیا می آید می تابد" (یوحنا ۱: ۹) بر جان او میتابد و این نور اگر مورد توجه قرار گیرد پاهای او را به ملکوت خدا هدایت میکند.

جلال آسمان شکست خوردگان را بر میخیزاند و ستمدیدگان را تسلی میبخشد. و هر کجا که مسیح در قلبهای بشر ساکن شود او بهمان طریق آشکار خواهد شد. هر کجا

که او به مذهب مسیح عمل کند برکت خواهد یافت. و او هر کجایی که کار کند در آنجا روشنایی خواهد بود.

خداوند بواسطه ملیت و نژاد یا قبیله و صنف هیچ فرقی بین مردم نمیگذارد. او خالق همه انسانهاست. همه انسانها بواسطه خلقت یک خانواده هستند و همه بواسطه رهایی یکی هستند. مسیح آمد تا هر دیوار جدایی را ویران کند و هر جانی به خدا دسترسی آزاد داشته باشد. محبت او چنان وسیع و عمیق است که لبریز شده و به هر جایی رخنه خواهد کرد. او جانهای فقیران را از حلقه اسارت شیطان میرهاند، کسانی که با فریب و نیرنگ اغفال شده بودند. و آنان را در بارگاه الهی که با وعده های ضمانت شده ای احاطه شده قرار میدهد.

در مسیح، یهود و یا یونانی، اسیر یا آزاد وجود ندارد. همه بواسطه خون گرانهای او جمع شدند (غلاطیان ۲۸:۳؛ افسسیان ۲:۱۳).

هر فرقی هم که در اعتقادات مذهبی وجود داشته باشد باید به صدای فرد رنجور و مستمند پاسخ داده شود. در جائیکه بخاطر اختلافات مذهبی تلخی احساس شود باید خدمات شخصی بیشتری انجام گردد. خدمات محبت آمیز هر تبعیضی را محو خواهد کرد و جانها برای خدا نجات خواهند یافت.

ما باید برای کمک به رفع مصیبت و مشکلات و رنج دیگران از یکدیگر سبقت بجوئیم. ما باید برای خوشی و توجه بدیگران در هر رتبه و مقامی چه فقیر یا غنی باشند عمل کنیم. مسیح گفت "مفت یافتید و مفت هم بدهید" (متی ۸:۱۰). در اطرافمان همه جانهای فرسوده و فقیر وجود دارد که نیاز به کلام دلسوزانه و اعمال مفید دارند. بیوه هایی هستند که به دلسوزی و کمک نیاز دارند. یتیمانی هستند که مسیح به پیروان خود امر نموده تا از خزانه خدا دریافت کنند. اغلب اوقات از برابر این چیزها با غفلت عبور شده است. آنان ممکن است کثیف و ژولیده بنظر بیایند و غیر جذاب باشند با اینحال آنها دارایی های خدا هستند. آنان با قیمت خریداری شده اند و باید در دید ما

ارزشمند در نظر گرفته شوند. آنها اعضای خانه بزرگ خدا هستند و مسیحیان مانند
مباشترین مسئول آنان هستند. "من شما را مسئول هلاکت آنها خواهم دانست"
(حزقیال ۳: ۸۱).

گناه بزرگترین شرارتهاست و این مسئولیت ماست تا به گناهکار احساس ترحم و به او
کمک کنیم. بسیاری هستند که جان خود را گرسنه نگاه میدارند. ولی نمیتوان با یک
روش به همه دست یافت زیرا مردم با هم متفاوتند. این افراد با کلام محبت آمیز یا
تذکر مهربانانه بطور زیادی کمک خواهند شد. کسانی وجود دارند که در نیاز شدید
هستند یا اینحال ملتفت نیستند. آنان فقر وحشتناک جان را درک نمیکند. جماعت
چنان در گناه غرق شده اند که حس خود را از واقعتهای ابدی از دست داده اند -
شبهت خداگونه را از دست داده اند و آنان به سختی میداندند که آیا جانی را برای نجات
دادن دارند یا نه. آنان نه به خدا ایمان دارند نه اعتماد به بشر دارند. بسیاری از جانها
تنها بواسطه اعمال محبت آمیز و بیغرضانه برای خداوند صید میشوند. خواسته های
جسمی آنان باید ابتدا مورد توجه قرار گیرد. آنان باید اطعام شوند، تمیز شوند و خوب
لباس بپوشند. وقتی محبت غیر خودخواهانه شما را میبینند برای آنان آسانتر خواهد بود
تا به محبت مسیح ایمان بیاورند.

بسیاری وجود دارند که خطا میکنند و کسانی نیز هستند که شرمندگی و نابخردی خود
را احساس میکنند. آنان به اشتباهات خود نگاه میکنند تا اینکه به نومیدی میرسند. این
جانها را نباید مورد غفلت قرار دهیم. وقتی کسی مجبور است تا بر خلاف جریان آب
شنا کند همه نیروی جریان آب او را پس میزند. دستی باید کمک کند و تکیه گاه آنان
باشد. مانند برادر ارشدی که دست پطرس را که در حال غرق شدن بود گرفت. با او از
کلام امیدوار کننده سخن بگوئید - کلامی که اطمینان و اعتماد ایجاد میکند و محبت
را بیدار میسازد.

برادر شما در روح بیمار است، بشما نیاز دارد و شما خودتان نیز به محبت برادرانه نیاز
دارید. او به تجربه کسی که مثل او بیمار بوده نیازمند است، کسیکه میتواند با او

همدردی کند و او را کمک نماید. دانستن ضعف خودمان بما کمک میکند تا ب دیگران کمک کنیم که بشدت نیازمندند.

ما نباید هرگز از کنار فرد نیازمند بدون اینکه در پی کمک به او برای تسلی باشیم عبور کنیم که بدانوسیله ما خدا را تسلی داده ایم.

ما باید با مسیح رفاقت داشته باشیم. رابطه ای شخصی با منجی زنده که ذهن و قلب و جان را قادر میسازد تا بر طبیعت پست غلبه یابد. به فرد سرگشته از امدادهای لایزال و محبت آمیز مسیح بگوئید زیرا که او قادر و تواناست. برای او کافی نیست تا به جبر و احکام باور داشته باشد. چیزهایی که ترحم ندارند و هرگز فریاد کمک را نمیشنوند. او نیاز دارد تا دست گرمی دست او را بگیرد و به او قوت قلب بدهد. ذهن او را به خدا معطوف دارید که در کنار او حاضر و ناظر است و همیشه با او با محبت ترحم آمیز نگاه کنید. از او بخواهید تا با قلب پدری فکر کند که همیشه بخاطر گناه غمگین است، از پدری که دستان او همچنان برای دستگیری بسوی ماست، از پدری که صدا زده میگوید "بقوت من متمسک شده تا با من صلح کنید" (اشعیا ۲۷:۵).

وقتی برای خدا بکار گماشته میشوید معاشران و همشینیانی دارید که با چشمان بشری نمیتوانید آنان را ببینید. فرشتگان آسمان در کنار سامری بودند که از او که غریبه و مجروح بود مراقبت کنند. فرشتگان بارگاه آسمانی با همه کسانی که خدا را خدمت میکنند ایستاده تا به همونوع خود خدمت کنند. و شما افتخار همکاری با مسیح را دارید. او مرهم و احیا کننده است و وقتی تحت نظارت او کار کنید نتایج عظیمی را خواهید دید.

بموجب صداقت در کار نه تنها باعث خیریت و رفاه حال دیگران میشوید بلکه سرنوشت ابدی خود را نیز تعیین میکنید. مسیح در پی متعالی ساختن همه کسانی است که برای معاشرت و مشارکت با او قائم میشوند. ما میتوانیم با او یکی شویم همانطور که او با پدر یکی است. او بما اجازه میدهد تا با رنجدیدگان و مصیبت دیدگان تماس برقرار کنیم تا

ما را از غرور و خودخواهی خودمان رهایی بخشد. او در پی این است تا صفاتی را در شخصیت و ذات ما رشد دهد. که همانا ترحم و دلسوزی، رافت و محبت میباشد. با پذیرش کار پرستاری و مراقبت، ما خودمان را مدرسه او قرار میدهیم تا برای بارگاههای آسمانی شایستگی یابیم. با رد کردن خدمت، ما رهنمودهای او را رد میکنیم. و جدایی ابدی را از حضور او انتخاب میکنیم.

خداوند اظهار میدارد که "اگر از قوانین من اطاعت کنی و هر آنچه به تو میگویم انجام دهی تو را سرپرست خانه خود میسازم و به تو اجازه میدهم مثل این فرشته ها به حضور من بیایی" (زکریا ۳: ۷). با همکاری با فرشتگان آسمانی در کار آنان بر روی زمین، ما همنشینی با آنان را در آسمان تدارک میبینیم. "زیرا فرشته ها فقط روحهایی خدمتگزار هستند و برای کمک و مراقبت از کسانی فرستاده میشوند که مایلند نجات الهی را دریافت نمایند" (عبرانیان ۱: ۱۴). فرشتگان آنانیرا که در زمین میزیسته اند خوش آمد میگویند "نه اینکه خدمت کرده شوند بلکه خدمت کنند" (متی ۲۸: ۲۰). در این معاشرت مبارک ما باید بیاموزیم که برای خوشی ابدی همه چیز در لفافه این سوال قرار دارد "همسایه من کیست؟".

فصل ۲۸

اجر فیض

این فصل بر اساس کتابهای متی ۱۶: ۱۹-۳۰؛ ۱: ۲۰-۱۶؛ مرقس ۱۰: ۱۷-۳۱؛ لوقا ۱۸: ۱۸-۳۰ نوشته شده است.

یهودیان فهم و بصیرت حقیقت فیض رایگان خدا را تقریباً از دست داده بودند. علمای یهود تعلیم میدادند که لطف خدا بایستی بدست بیاید یا به کلامی دیگر خریداری شود. آنان امیدوار بودند که اجر انصاف و عدالت را با اعمال خویش استحصال کنند. بنابراین عبادت آنان با فعالیتهای روح حریصانه بود. حتی حواریون مسیح نیز از این روح کاملاً آزاد نبودند و منجی در جستجوی هر فرصتی بود تا اشتباه آنان را گوشزد نماید. تنها قبل از اینکه او تمثیل کارگران را بگوید یک واقعه خطور کرد که راهی برای وی گشود تا اصول درست را ارائه نماید.

همچنانکه در کنار راه قدم میزد والی جوانی دویده و نزد وی آمد و زانو زده با احترام او را تهنیت گفت. او گفت: "ای سرور نیکو چه کار خیری باید انجام دهم تا به حیات ابدی دست یابم؟"

آن والی مسیح را همانند یک عالم یهودی احترام گذاشت و او را بعنوان فرزند خدا تشخیص نداد. منجی فرمود "بر چه اساسی مرا نیکو میگویی؟ تنها خدا نیکوست". اگر مرا آنطور تشخیص میدهی بایستی مرا بعنوان فرزند و نماینده او بپذیری.

مسیح افزود "اگر احکام خدا را نگاه داری زندگی جاوید خواهی داشت". شخصیت و ذات خدا در احکام او تجلی یافته است بخاطر اینکه در هماهنگی با خدا باشی اصول احکام او باید سرچشمه هریک از اعمال تو باشد.

مسیح که کلامش بری از اشتباه بود اطاعت از احکام را بعنوان شرط حیات ابدی ارائه نمود و تنزلی در احکام ایجاد ننمود - اطاعت از احکام همان شرطی بود که از "آدم" در باغ عدن قبل از سقوطش خواسته شده بود. خداوند از انسانها همان انتظاری را دارد که در بهشت انتظار آنها داشت: اطاعت محض و عدالت بی عیب و نقص. رعایت شرایط و تعهدات تحت عهد فیض، به همان اندازه ای است که در باغ عدن ملزم گردیده بود که همانا هماهنگی با احکام الهی است که مقدس، عادلانه و نیکوست.

مرد جوان به جمله "احکام خدا را نگاه دار" اینگونه واکنش داد که "کدامین احکام را؟" او خیال کرد که منظور از این جمله بعضی از احکام تشریفاتی است. ولی مسیح از احکامی سخن میگفت که در کوه سینا اعطا شده بود. او به چندین حکم از لوحه دوم احکام دهگانه موسی اشاره کرد سپس آنها را در حکم "همسایه خود را مانند خودت دوست بدار" خلاصه نمود.

مرد جوان بیدرنگ واکنش نشان داد و گفت "من همیشه تمام این دستورها را نگاه داشته ام. حالا دیگر چه باید بکنم؟" تصور و ادراک او از احکام بسیار ظاهری و سطحی بود. او با معیارهای انسانی در صدد زندگی بی عیب و نقص بود. زندگی ظاهری او تا حد زیادی خالی از تقصیر بنظر میرسید. او برآستی فکر میکرد که اطاعت او بی کم و کاست است. با اینحال با فاصله و خلایق که بین او و خدا موجود بود ترسی در وجودش راه یافته بود. و این مسئله این سوال را برانگیخت که "حالا دیگر باید چه کنیم؟"

عیسی به او گفت "اگر میخواهی این راه را به کمال برسانی برو و هر چه داری بفروش و پولش را به فقرا بده تا گنج تو در آسمان باشد نه بر زمین. آنگاه بیا و مرا پیروی کن. ولی وقتی مرد جوان این را شنید اندوهگین از آنجا رفت زیرا ثروت بسیار داشت."

نفس پرستی تجاوز به احکام خداست. با این مطلب عیسی میخواست تا ذهن مرد جوان را روشن کند و به او آزمونی داد تا خودخواهی و تمایل نفسانی او را آشکار کند. مسیح

نقص و آفتی را در باطن او نشان داد. مرد جوان تمایل به آگاهی و روشنگری بیشتری نداشت. او بتی را در جان خود گرمی میداشت. دنیا خدای او بود. عبارتی او دنیاپرست بود. او اعتراف کرد که احکام را نگاه داشته است ولی تهی از همه اصولی بود که روح و زندگی حقیقی در آن بود. او برای خدا و انسان محبت واقعی نداشت. این خواسته او را حائز شرایط و شایسته مینمود تا بتواند وارد ملکوت خدا بشود. در عشق به خود و علاقه به منافع دنیوی، او از هماهنگی با اصول آسمانی خارج شده بود.

وقتی که این والی جوان نزد عیسی آمد، خلوص و شوق او قلب منجی را مجذوب خود ساخت. مسیح به گرمی و محبت او را نگریست. مسیح دید که این مرد جوان توانایی دارد تا واعظ عدالت باشد. مسیح میتوانست این مرد جوان با استعداد و شریف را بسهولت بپذیرد، همانطور که مردان ماهیگیر فقیری را پذیرفت تا پیروان او باشند. چنانچه مرد جوان توانایی خود را وقف کار نجات جانها مینمود او میتوانست کارگر موفق و سخت کوش عیسی بشود.

ولی مرد جوان ابتدا باید شرایط مریدی را میپذیرفت. او باید بدون قید و شرط خود را به خدا می سپرد. هنگامی که او یوحنا، پطرس، متی و همراهان آنها را برای مریدی فراخواند آنان "همه چیز را رها کردند برخاسته و او را پیروی نمودند" (لوقا ۲۸: ۵). همان تعهد و وقف از والی جوان خواسته شد. و در این باره عیسی از خود گذشتگی بیشتری از او نخواست. "او با اینکه در آن مقام آسمانی اش ثروتمند بود برای کمک به شما به این جهان آمد و فقیر شد تا با فقر خود شما را ثروتمند سازد" (دوم قرنتیان ۸: ۹). مرد جوان تنها باید راهی را میپیمود که مسیح مسیر آنرا هموار کرده بود.

مسیح به مرد جوان نگاه کرد و اشتیاق جان او را داشت. او اشتیاق داشت تا او را بعنوان پیام آور برکت برای انسانها بفرستد. وقتی او را فرا خواند تا خود را تسلیم حق کند مسیح به او رجحان داد تا همراه و همنشین او باشد. او گفت "بدنبال من بیا". این امتیاز و رجحان توسط پطرس و یعقوب و یوحنا با خوشی و مسرت پذیرفته شد. قلب او بسوی مسیح جذب شده بود. ولی او آماده پذیرش اصول از خودگذشتگی مسیح نشده

بود. او ثروت خود را قبل از مسیح انتخاب کرده بود. او خواهان حیات ابدی بود ولی نمیدانست که محبت غیر خودخواهانه بتنهایی زندگی است و با قلبی محزون از مسیح روی گردانده و دور شد.

وقتی که مرد جوان برگشت و رفت عیسی به حواریون خود گفت "برای یک ثروتمند چقدر سخت است به ملکوت خدا داخل شود". این کلام حواریون را متعجب ساخت. به آنان قبلاً تعلیم داده شده بود که ثروتمندان برگزیدگان آسمانی هستند. حاکمان دنیوی و ثروتمندان امیدوار بودند تا ملکوت مسیح را بیابند. چنانچه ثروتمندان از ورود به ملکوت خدا درمانده میشدند چه امیدی برای انسانهای دیگر باقی مانده بود؟

"عیسی گفت برای کسانی که به مال دنیا دل بسته اند چقدر مشکل است به عالم آسمانی که خدا در آن سلطنت میکند داخل شوند. خیلی آسانتر است که شتر از سوراخ سوزن بگذرد از اینکه شخص ثروتمندی وارد ملکوت خدا گردد. و آنان بی اندازه متعجب گردیدند". حال آنان درک نمودند که خودشان نیز شامل این هشدار جدی هستند. با نور هدایت کلام مسیح، اشتیاق نهانی آنان برای قدرت و ثروت عیان شده بود. آنان با بیم و نگرانی پرسیدند "اگر ثروتمندان نتوانند نجات یابند پس چه کسانی میتوانند؟"

"عیسی نگاهی عمیق به ایشان کرد و فرمود: ممکن است انسان نتواند این کار را بکند ولی خدا میتواند زیرا برای خدا هیچ کاری غیر ممکن نیست".

بدین طریق یک ثروتمند نمیتواند وارد ملکوت شود. دارایی اش وی را مستحق میراث مقدسین نور نمیگرداند. تنها از طریق فیض مسیح که شایسته آن نبودیم هر انسانی میتواند به شهر خدا وارد شود.

روح خدا به فقیر و غنی بطور یکسان سخن گفته است "آیا هنوز نمیدانید که بدن شما مسکن روح القدس میباشد که او را خدا به شما عطا کرده است؟" (اول قرنیتیان

۶:۲۰، ۱۹). وقتی که انسان این امر مهم را باور کند آنگاه دارایی های او مانند سپرده ای تلقی خواهد شد تا برای راهی که خدا آنرا هدایت میکند استفاده گردد: برای نجات گمشده و تسلی رنجدیدگان و فقیران. برای انسانی که با تمام وجود به گنجینه زمینی چنگ زده چنین چیزی ممکن نیست. جانی که مجذوب و سرگشته ثروت شده نسبت به فریاد نیاز بشری ناشناست. ولی با خدا همه چیز ممکن است. با مشاهده محبت بی نظیر مسیح، قلب خودخواه ذوب شده و مطیع خواهد شد. مرد ثروتمند مانند شائول فریسی خواهد گفت "اما اکنون همه این امتیازات را که روزگاری برایم بسیار با ارزش بود دور ریخته ام تا بتوانم ایمان و امیدم را به مسیح ببندم. بلی همه چیز در مقابل نعمت شناخت خداوند عیسی مسیح بی ارزش است. بنابراین همه را کنار گذاشته ام چون برای من پشیزی ارزش ندارند با این هدف که مسیح را داشته باشم" (فیلیپیان ۳:۷، ۸). از این جهت انسان دیگر روی ثروت و دارایی خود حساب نخواهد کرد. و از این دلخوش خواهد بود که خود را مباشر همه کاره فیض خدا بداند و برای خاطر مسیح، خادم همه انسانها خواهد بود.

پطرس اولین فردی بود که با کلام مسیح متقاعد شده بود که گناهکار است. او بخاطر چیزهایی که او و برادرانش بخاطر مسیح رها کرده بودند از خود راضی شده بود. "ما از همه چیز دست کشیده ایم تا ترا پیروی کنیم". با بیاد آوردن وعده مشروط به آن والی جوان "که گنجی در آسمان خواهی داشت" او پرسید که او و همراهانش چه چیزی را بعنوان اجر از خود گذشتگی دریافت خواهند نمود.

پاسخ منجی قلبهای ماهیگیران جلیلی را از هیجان به تپش در آورده بود. او امتیاز و عزتی که در رویا داشتند را بتصویر کشید. "عیسی جواب داد وقتی من در آن دنیای جدید بر تخت سلطنتم بنشینم شما شاگردان من نیز بر دوازده تخت نشسته دوازده قبیله اسرائیل را داوری خواهید نمود." و او افزود "هر که بخاطر من از برادر و خواهر و پدر و مادر و فرزند و خانه و زمین چشم بپوشد صد چندان بیشتر خواهد یافت و زندگی جاوید را نیز بدست خواهد آورد".

ولی سوال پطرس که میپرسید "حال چه سودی عاید ما میشود؟" روح اصلاح نشده ای را آشکار کرد که حواریون را از مبشر بودن مسیح خلع ید میساخت زیرا که این روح مزبور بود. در حالیکه آنان با محبت مسیح مجذوب شده بودند حواریون بطور کامل از ایدئولوژی فریسیان آزاد و تهی نشده بودند. آنان فکر میکردند که اجر آنان با اعمالشان مورد بررسی قرار خواهد گرفت. آنان روح خودبالندگی و از خود راضی بودن را گرامی میداشتند و یکدیگر را مورد مقایسه قرار میدادند. وقتی که یکی از آنان در هر برهه ای خاص سقوط میکرد دیگران در حد زیادی احساس برتری میکردند.

مبادا که حواریون، بصیرت و بینش خود را از اصول انجیل از دست بدهند، مسیح از خواسته خدا در باره رفتار و روحی که خادمان او باید برای کار نجات داشته باشند، حکایتی را نقل نمود.

او گفت "ملکوت آسمان مانند صاحب باغی است که صبح زود بیرون رفت تا برای باغ خود چند کارگر بگیرد" رسم بود که کسانی که جویای کار بودند در بازار منتظر میماندند و آنطرف تر استخدام کننده میرفت تا خدمتکاران خود را بیابد. مرد در حکایت معرف کسی است که در ساعتهای مختلف میرفت تا کارگران را بکار بگمارد. کسانی که در ساعتهای اولیه اجیر میشدند برای مبلغی معین توافق میکردند. آنانیکه دیر تر اجیر میشدند مزد خود را به صلاحدید صاحب کار میسپردند.

"غروب آنروز صاحب باغ به سرکارگر خود گفت که کارگرها را فرا بخواند و از آخرین تا اولین نفر مزدشان را بپردازد. به کسانی که ساعت پنج به کار مشغول شده بودند مزد یکروز تمام را داد. در آخر نوبت کارگرانی شد که اول از همه به کار مشغول شده بودند ایشان انتظار داشتند بیشتر از دیگران مزد بگیرند. ولی به آنان نیز همان مقدار داده شد."

سر و کار داشتن کارگران با صاحب باغ حکایت از سرو کار داشتن خدا با خانواده بشری بود. این بر خلاف رسمی بود که در میان انسانها شایع بود. در کارهای دنیوی حقوق و

مزد بر اساس کاری است که انجام میشود. کارگر انتظار دارد بخاطر کاری که انجام میدهد باو مزد پرداخت شود. ولی در تمثیل، مسیح اصول ملکوت خود را با مثال نشان داده بود - ملکوتی که از این جهان نیست. او با معیار و استاندارد بشری کنترل نشده بود. پروردگار میگوید "فکرهای من فکرهای شما نیست و راههای من هم راههای شما نیست. به همان اندازه که آسمان بلندتر از زمین است راههای من نیز از راههای شما و فکرهای من از فکرهای شما بلندتر و برتر است" (اشعیا ۵۵: ۸، ۹).

در تمثیل، اولین کارگران با مبلغی معین موافقت کرده بودند تا کارکنند و آنان همان مقدار مشخص شده را دریافت کردند - و نه بیش از آن. آنانیکه بعدا بکار گمارده شدند به قول ارباب اعتماد کردند که گفت "هر چه که حقتان باشد را دریافت خواهید کرد". آنان اعتماد خود را به او نشان دادند و در خصوص مزدشان سوالی نپرسیدند. آنان به عدالت و انصاف او اعتماد داشتند. آنان مزد خود را دریافت نمودند، نه مطابق با مقدار کارشان، بلکه بر اساس نیت سخاوتمندانه ارباب.

پس خداوند از ما میخواهد تا به او اعتماد کنیم کسیکه بی دین را عادل میشمارد. پاداش او داده شد نه بر اساس شایستگی ما بلکه مطابق با هدفی که داشت " و این درست همان نقشه ای است که خدا از ابتدا در نظر داشت تا بوسیله عیسی مسیح عملی سازد" (افسیسیان ۱۱: ۳). "و ما را نجات داد. او نه بخاطر خوبی و پاکی ما بلکه فقط در اثر رحمت و دلسوزی که نسبت بماداشت ما را از گناهانمان شست و طاهر ساخت و بوسیله روح القدس به ما تولدی تازه و حیاتی نو بخشید" (تیطوس ۳: ۵). و برای کسانی که به او توکل و اعتماد دارند او "برای ما کارهایی بسیار فراتر از خواست و امید و فکر ما انجام میدهد" (افسیسیان ۳: ۲۰).

مقدار کار انجام شده و یا نتایج مشهود آن مهم نبود بلکه مهم آن روحی بود که کار با آن انجام شده است و همین موضوع برای خدا ارزش دارد. بعبارتی (چگونگی کار مهم نیست بلکه نفس و روح کار مهم است). کسانیکه در ساعت یازده به تاکستان آمدند برای فرصتی که برای کار کردن به آنان داده شد متشکر بودند. قلب آنان بخاطر

پذیرفته شدن توسط ارباب سرشار از شکرگزاری بود. و وقتی که در خاتمه روز صاحب باغ حقوق یکروز کامل را پرداخت، آنان بسیار غافلگیر و شگفت زده شدند. آنان میدانستند که این حق آنان نیست. مهربانی که در سیمای صاحب کار متجلی شد آنان را از خوشی پر ساخت. آنان هرگز خیریت و نیکوئی صاحب باغ بخاطر مزدی که به آنان داده شده بود را فراموش نکردند. بنابراین گناهکار باید عدم شایستگی خود را درک کند زیرا که در ساعت یازده وارد تاکستان خداوند شده است. زمان خدمت او بنظر کوتاه می آید. او احساس میکند که شایسته آن پاداش نیست. ولی بطور کل از این خوشحال است که خدا او را پذیرفته است. او با روحی متواضع و سپاسگزار برای امتیازی که با مسیح همکار است کار میکند. خداوند با خوشی چنین روحی را تکریم میکند.

خداوند از ما میخواهد تا به او تکیه کنیم و نپرسیم که اجر ما چه اندازه است. وقتی که مسیح در جانها ساکن میشود فکر در باره پاداش ارجحیت نخواهد داشت. این انگیزه ای نیست که محرک خدمات ما بشود. ما باید در یک حس اطاعت مزدی را که دریافت میکنیم ارج بگذاریم. خداوند از ما میخواهد تا وعده های مبارک او را پاس بداریم. ولی او نمیخواهد که ما احساس کنیم که برای هر وظیفه ای که انجام میدهیم طلب مزد و پاداش داشته باشیم. برای درست انجام دادن کار نباید انتظار دریافت پاداش داشته باشیم. زیرا این وظیفه ماست تا با نیت درستکاری و صداقت کاری را به پیش ببریم. محبت به خدا و به هموعمان باید نیت و انگیزه ما باشد.

تمثیل، به کسانی که اولین ندا را برای کار میشوند عذر و بهانه نمیدهد تا برای ورود به تاکستان و کاربرای خدا اهمال و غفلت ورزیده و بخواهند با تاخیر بروند. (خداوند هر زمان که ما را فرا بخواند باید آماده باشیم). وقتی که در ساعت یازده صاحب باغ به بازار رفت و مردانی را بی کار پیدا کرد گفت "چرا همه روز را بیکار ایستاده اید؟". جواب این بود که "زیرا که هیچ کسی ما را استخدام نکرد". هیچ یک از آنها صبح گاه در آنجا نبودند. آنان از دعوت سرباز نزدند. آنانیکه سر باز زدند و بعد توبه کردند کار خوبی کردند که توبه کردند ولی صحیح نبود تا اولین فراخوان رحیمانه را سرسری بگیرند.

وقتیکه کارگران تاکستان حقوق یکسان گرفتند آنانیکه کار خود را زودتر آغاز کرده بودند ناراحت و دلخور شدند. آیا برای دوازده ساعت کار نکردیم؟ آنان استدلال کردند که آیا این حق آنان نبود که باید بیشتر از آنانیکه در ساعتهای خنک روز کار کرده اند مزد بگیرند؟ "آنان به صاحب باغ شکایت کرده گفتند به اینها که فقط یک ساعت کار کرده اند به اندازه ما دادید که تمام روز زیر این آفتاب سوزان جان کنده ایم؟".

مالک باغ رو به یکی از ایشان کرده گفت: "ای رفیق من که بتو ظلمی نکرده ام. مگر تو قبول نکردی با مزد یک روز کار کنی؟ پس مزد خود را بگیر و برو. دلم میخواهد به همه یک اندازه مزد بدهم. آیا من حق ندارم هر طور که دلم میخواهد پولم را خرج کنم؟ آیا این درست است که تو از سخاوت من دلخور شوی؟".

"بلی اینچنین است که آنانیکه اول هستند آخر میشوند و آنانی که آخرند اول زیرا بسیاری فرا خوانده میشوند ولی تعدادی برگزیده میشوند".

اولین کارگران در تمثیل، معرف کسانی هستند که بخاطر خدمت در ساعتهای نخستین، ادعای ارجحیت بر دیگران دارند. آنان کار خود را با خودخواهی آغاز کردند و نه با ترک نفس و از خود گذشتگی. آنان ممکن است ادعا کنند که در طول زندگی به بهترین نحو و با سختکوشی بخدا خدمت کرده اند و بنابراین خیال میکنند که مستحق اجری عظیم هستند. آنان بیش از امتیازی که خدمتگزار مسیح بوده باشند به مزد و پاداش مینگرند. در نظر آنان کارها و از خودگذشتگیها آنان را مستحق میسازد تا بیش از دیگران مورد تکریم و تمجید قرار گیرند. و چون ادعای آنان مورد توجه قرار نگرفت دلخور و ناراحت شدند. آیا آنان در کار خود روح اعتماد و محبت را آورده بودند؟ اگر چنین کرده بودند آنگاه ادعای آنان بر حق بود ولی گله مندی و خلق و خوی ستیزه گرانه آنان غیر مسیحانه بود و اثبات کرد که آنان سزاوار نیستند. این امر آشکار کننده خواسته آنان برای پیشرفت و ترقی و سعادت خودشان بود. عدم اعتماد آنان به خدا، روح حسادت پیشه، روح غبطه خوردن و رشک ورزی نسبت به برادران خود بود. سخاوت و خیریت

خدا به آنان باعث شد تا گله کنند. بنابراین آنان نشان دادند که هیچ ارتباطی بین جان آنان با خدا نیست. آنان لذت همکاری با سرپرست کارگران را نمیفهمند.

هیچ چیزی بیش از خودخواهی کوتاه فکرا نه برای خدا رنج آور نیست. او نمیتواند با هر کسیکه این خصوصیات را از خود نشان میدهد کار کند. آنان برای کار با روح او بی تفاوت هستند.

یهودیان ابتدا برای کار در تاکستان خدا فراخوانده شدند و بدین خاطر مغرور و خود عدالت محور شده بودند. سالهای طویل خدمت، آنانرا بدین خیال واداشته بود که مستحق دریافت پاداش بزرگتری نسبت به دیگران هستند. هیچ چیزی برای آنان تلخ تر و ناراحت کننده تر از این خبر نبود که به غیر یهودیان امتیاز برابری در امور خدا واگذار خواهد گردید.

مسیح به حواریون نیز این هشدار را داده بود که آنان نیز مانند تمثیل اولین گروه از کارگران هستند که برای پیروی از او فرا خوانده شده اند و باید مراقب باشند مبادا که شرارت مشابهی در میان آنان رخنه کند. او مشاهده کرده بود که ضعف و لعنت کلیسا، روح خود محوری خواهد شد. انسانها بخیال خود میپنداشتند که میتوانند با کار خود جایی را در ملکوت آسمان بدست آورند. آنان تصور میکردند که وقتیکه در برخی چیزها پیشرفت کردند خداوند خواهد آمد تا به آنان کمک کند. بنابراین زیاده روی در خودخواهی و کمی حضور عیسی در زندگی آنان پدید خواهد آمد. بسیاری از افراد که پیشرفت کمی داشتند بخود مغرور شده و فکر میکنند که برتر از دیگرانند. آنان در پی چاپلوسی و تملق و حسادت هستند بدین معنی که اگر کسی به آنها توجه نکند و مجیز آنانرا نگوید آنان احساس کمبود کرده و حسادت میکنند. مسیح در پی این خطر در پی محافظت از حوارین خود بر آمد.

همه خودستایی های گزاف در باره شایستگی هایمان در محضر خدا جا و مکانی ندارد. "مرد دانا به حکمت خود افتخار نکند و شخص نیرومند به قوت خود نبالد و ثروتمند به

ثروت خود فخر نکند. بلکه هر که میخواهد افتخار کند به این افتخار کند که مرا میشناسد و بداند که خداوند هستم و رحمت و انصاف و عدالت را بر زمین بجا می آورم چیزهایی که موجب خشنودی و سرور من میباشد" (ارمیا ۲۳: ۹، ۲۴).

مباهات انسان اجر کار را ضایع میکند. بلکه همه اجراها به فیض مسیح است. "حال ببینیم خدا جد ما ابراهیم را بر چه اساس بی گناه بحساب آورد. آیا بخاطر اعمال نیک او و انجام تشریفات مذهبی بود یا بخاطر ایمانش؟ اگر بخاطر اعمال نیکش بود پس جا داشت که بخود ببالد. اما از دیدگاه خدا ابراهیم هیچ علتی برای بالیدن بخود نداشت. زیرا کتاب آسمانی ما میفرماید: ابراهیم بخدا ایمان آورد به همین دلیل خدا از خطایای او چشم پوشید و او را بی گناه بشمار آورد" (رومیان ۵-۱: ۴). بنابراین موقعیتی برای فردی وجود ندارد تا دیگری را تجلیل کند یا نسبت بدیگری غرض ورزی نماید. هیچ فردی بر دیگری ارجحیت ندارد و نه هیچ فردی میتواند ادعا کند که پاداش او حق اوست.

اولین و آخرین در اجر عظیم و ابدی شریک خواهند بود و بهتر است که اولین با خوشحالی آخرین را خوش آمد بگوید. کسی که بر اجر دیگران غبطه خورده و رشک میورزد فراموش کرده است که خودش فقط با فیض نجات یافته است. تمثیل کارگران همه حسادتها و تردیدها را ملامت میکند. محبت در حقیقت به وجد میپردازد و هیچ مقایسه حسادت آمیزی را بر نمیتابد. کسیکه محبت دارد تنها دلربایی مسیح را با باطن ناقص خودش مقایسه میکند.

این تمثیل هشداری بتمام کارگران است - هر قدر خدماتشان طولانی باشد - هر قدر کار زیاد انجام دهند، بدون محبت به برادرانشان، بدون تواضع در برابر خدا باید بدانند که کارشان هیچ است. مذهبی برای به تخت نشاندن نفس وجود ندارد. کسیکه هدف وی متعالی کردن خویش است خود را از فیض تهی خواهد یافت که بتنهایی میتواند او را در خدمت به مسیح کارآمد و موثر بسازد. افراط در غرور و خودخواهی کار را معیوب میکند.

اجر ما برای طول مدت زمان کار نیست بلکه این میل و خواسته و صداقت در کار است که آنرا برای خدا مقبول میکند. برای خدمت باید نفس خود را تسلیم کنیم. کوچکترین وظیفه که در اخلاص و با زیر پا گذاردن نفس انجام شود خدا را بیشتر خشنود میکند از بزرگترین کاری که با خودمحموری معیوب شده باشد. او چشم انتظار است تا ببیند که چقدر از روح مسیح را گرمی میداریم و چقدر شباهت مسیح در کارها آشکار میشود. او بیشتر محبت و وفاداری در کار را میبیند و نه مقدار و اندازه آنرا.

تنها وقتی که خودخواهی بمیرد، وقتی جدال بر سر برتری از ذهن دور شد و وقتی شکرگزاری قلبها را پر کند آنگاه محبت، زندگی را معطر میسازد - این تنها زمانی بوقوع میبویند که مسیح در جان ساکن شود و ما بعنوان کارگران همکار با خدا تشخیص داده شویم.

در هر صورت کارگران حقیقی کار خود را جان کندن تلقی نمیکنند. آنان آماده اند تا نیروی خود را صرف کنند ولی با خوشرویی و با خوش قلبی. خوشی در خدا بواسطه عیسی مسیح ابراز شده است. خوشی آنان در مقابل مسیح قرار دارد - "عیسی فرمود خوراک من این است که خواست خدا را بجا آورم و کاری را که بعهده من گذاشته است انجام دهم" (یوحنا ۴: ۳۴). آنان در همکاری با خداوند جلال هستند. این فکر به همه زحمتهای آسودگی میبخشد، اراده را محکم میکند و به روح برای هر رخدادی قوت میبخشد. کاری که با قلب متواضع انجام شود با سهیم شدن در مصایب و رنجهای مسیح شریف گردیده، با همدردی های او سهیم شده و در کار او با وی همیاری میکند. آنان کمک میکنند تا خوشی او را جاری نموده و نام او ستایش و تمجید گردد.

این روح همه خدمات حقیقی برای خداست. بواسطه فقدان این روح بسیاری که اول هستند آخر میشوند. گرچه آنانیکه آخرین محسوب میشدند اولین خواهند شد.

بسیاری از افراد هستند که خود را به مسیح واگذار کرده اند، با اینحال فرصتی برای انجام یک کار بزرگ و یا از خودگذشتگی برای او اختصاص نمیدهند. لازم نیست که

فرد جان خود را بخواهد از دست بدهد تا در نظر خدا بسیار مقبول واقع شود یا ممکن است مبشری نباشد که روزانه با خطر و مرگ دست و پنجه نرم میکند. بعبارتی دیگر نباید فکر کنیم که کار مبشر و مبلغ خیلی بالاتر از کار کوچکی است که ما انجام میدهیم زیرا قضاوت اصلی با خداست که به هر یک از ما توانایی خاصی بخشیده است. فرد مسیحی که در زندگی خصوصی هر روزه در وفاداری نسبت به مسیح نفس خویش را زیر پا میگذارد حداقل کاری است که میتواند انجام دهد و آن کسیکه در خانه معرفت صفات مسیح است – یک چنین فردی در دیدگاه خدا حتی ارزشمند تر از مبشرین خوشنام جهان و یا شهیدان است.

معیارهای سنجش خدا و انسان با هم بسیار متفاوت هستند. خداوند بسیاری از وسوسه ها را در قلب و در خانه میبیند که در برابر آن مقاومت میشود که حتی دوستان نزدیک هرگز آنرا نخواهند فهمید. خداوند تواضع جانها را بواسطه توبه خالصانه میبیند. او از خود گذشتگی صمیمی برای خدمت خالصانه را با فروتنی مینگرد و اگر افکار شریانه داشته باشیم و بخاطر آن افکار توبه کنیم آنگاه خداوند توبه خالصانه را میبیند. مسیح میبیند که شما با تمام دل و جان خود را وقف کار او کرده اید. او به ساعت‌های سخت ستیز با نفس توجه کرده است – ستیزی که بر آن ظفر یافته ایم. همه اینها را خدا و فرشتگان میدانند. دفتر یادآوری در برابر او نوشته شده است، برای آنان که از خدا میترسند و به مسیح تفکر میکنند و در او تعمق میکنند.

نه در آموخته های ما، نه در پست و منصب ما و نه در اعداد و یا استعدادهای سپرده شده بما و نه در اراده انسان میتوان راز موفقیت را پیدا نمود. با حس عدم کارآیی، ما باید به مسیح بیندیشیم و بواسطه او که قوت همه توانائیهاست و اندیشه همه تفکر هاست، اراده و اطاعت، پی در پی پیروزی خواهند یافت.

و هر چند خدمت یا کار ما حقیر است، چنانچه با ایمان ساده از مسیح پیروی کنیم از اجر نومید نخواهیم شد. که حتی بزرگترین ها و خردمند ترینها آنرا نخواهند یافت و ضعیفترین و متواضع ترین ها ممکن است آن را بدست بیاورند. دروازه طلایی بهشت

بروی خودخواهان و خود بزرگ بینان باز نخواهد شد. دروازه بهشت بروی کسانی که در روح مغرورند باز نخواهد شد. ولی دروازه ابدی با تماس لرزان یک کودک خردسال باز خواهد شد. اجر فیض کسانی را که در سادگی ایمان و محبت شکل گرفتند را مبارک خواهد گردانید.

فصل ۲۹

ملاقات با داماد

این فصل بر اساس کتاب متی ۱:۲۵-۱۳ نگارش گردیده است.

مسیح به‌مراه حواریون خود بر کوه زیتون نشسته است. خورشید در پشت کوهها غروب کرده و آسمانها با پرده سیاه شب پوشیده شده است. خانه ای دورادور در دیدرس است که انگار برای ضیافتی با چراغها نور افشانی شده است. نور از درب ورودی میدرخشد و یک گروه در اطراف منتظر هستند حاکی از اینکه مراسم عروسی بزودی برگزار می شود. در بسیاری از مناطق شرقی، مراسم عروسی در شامگاه انجام میشود. داماد به پیشواز می‌رود تا عروس خود را ملاقات کند و او را بخانه بیاورد. ملازمان و ندیمه های عروس با چراغ از خانه عروس به خانه داماد رهسپار میشوند، جایی که ضیافت برای مهمانان دعوت شده تدارک دیده شده است. در صحنه ای که مسیح به آن مینگرند یک گروه منتظر همراهان عروس هستند که قصد دارند تا به جمع بپیوندند.

ده زن جوان با تاخیر با جامه های سفید نزدیک بخانه عروس میرسند. هر کدام یک چراغ و یک ظرف برای روغن در دست دارد. همگی مشتاقانه چشم انتظار حضور داماد هستند. ولی در آمدن داماد تاخیر وجود دارد. ساعتها پس از ساعتها میگذرد مراقبین خانه خسته شده و بخواب میروند. در نیمه شب صدایی شنیده میشود "داماد می آید برخیزید و به پیشوازش بروید". آنهايي که خواب بودند ناگهان برخاستند و ایستادند. آنان دیدند که جمعیت با چراغهای روشن و هلهله و نغمه های خوش حرکت میکنند. آنان صدای عروس و داماد را میشنوند. ده ندیمه ایستادند تا چراغهای خود را تمیز کنند در حالی که عجله داشتند تا بروند. ولی پنج نفر از آن ندیمه ها از پر کردن چراغهایشان از روغن غفلت ورزیده بودند. آنان تاخیر را پیش بینی نکرده بودند و برای واقعه غیر منتظره آماده نبودند. آنان پریشان شده و به همراهان با حکمت خود التماس کرده گفتند "از روغن خود بما هم بدهید چون که چراغهای ما دارد خاموش میشود". ولی

پنج ندیمه منتظر با چراغهای تمیز ظرفهای روغن خود را خالی کرده بودند. آنان روغن ذخیره نداشتند و جواب دادند "اگر از روغن خود به شما بدهیم برای خودمان کفایت نخواهد کرد. بهتر است بروید و برای خودتان بخرید".

وقتی که رفته تا روغن بخرند دسته عروسی حرکت کرده و آنها را پشت سر گذاشته بودند. پنج ندیمه با چراغ به همراه کاروان عروس به جمع پیوستند و وارد خانه شدند و در بسته شد. وقتیکه ندیمه های نادان به سالن ضیافت رسیدند آنان با جوابی غیر قابل انتظار مواجه شدند. صاحب عروسی اعلان نمود "من شما را نمیشناسم". آنان بیرون در خیابان خالی از جمعیت در تاریکی ایستادند.

مسیح نشسته و از دور به مهمانی نگاه میکرد و دید که مردم منتظر داماد هستند. او به حواریون خود داستان ده ندیمه را گفت که تجربه ای از کلیسا را قبل از رجعت ثانی اش بتصویر میکشید.

دو گروه از ندیمه ها، دو گروهی بودند که اقرار نموده که در انتظار خدای خود هستند. آنان ندیمه باکره خوانده شدند زیرا اقرار کرده بودند که ایمان خالص دارند. چراغها معرف کلام خدا بودند. نویسنده مزامیر میگوید "کلام تو چراغ راهنمای من است نوری است که راه را پیش پایم روشن میسازد". (مزمور ۱۰۵: ۱۱۹).

روغن سمبل و معرف روح القدس است. از اینرو روح در نبوت زکریا معرفی شده است. "فرشته ای که با من صحبت میکرد مرا مثل شخصی که خوابیده باشد بیدار کرد. سپس از من پرسید چه میبینی؟ جواب دادم چراغدانی از طلا میبینم که هفت چراغ دارد و بر سر آن روغدانی است که بوسیله هفت لوله که به آن متصل است به چراغها روغن میرساند. همچنین دو درخت زیتون میبینم که یکی در طرف راست و دیگری در طرف چپ چراغان قرار دارد. سپس از فرشته پرسیدم ای سرورم اینها چیستند و چه معنایی دارند؟ گفت نمیدانی؟ ... سپس فرشته گفت این است آنچه خداوند قادر متعال به زر و بابل میگوید: نه با قدرت نه به قوت بلکه به روح من... سپس پرسیدم آن دو

درخت زیتون دو طرف چراغدان و آن دو شاخه زیتون کنار دو لوله طلا که از آنها روغن میریزد چه هستند؟ ... آنگاه او بمن گفت: آنها نشانه دو مردی هستند که خداوند مالک تمامی جهان آنها را برگزیده و مسح کرده تا او را خدمت کنند" (زکریا ۱: ۴-۴: ۱).

از دو درخت زیتون روغن طلائی به لوله های طلائی مخزن چراغدان ریخته میشد و از آنجا به چراغ طلائی که به حرم مطهر نور میداد. پس از طریق مقدسینی که در حضور خدا ایستاده اند، روح او به بشری که وقف خدمت به او شده است اعطا میگردد. ماموریت این دو فرد تدهین شده ارتباط و گفتگو با امت خداست که بگوید که تنها فیض آسمانی میتواند کلام او را چراغی در پیش پای او بسازد. "نه با قدرت نه به قوت بلکه به روح خدا" (زکریا ۴: ۶).

در تمثیل، ده باکره بیرون رفته تا داماد را ببینند. همگی چراغ و ظرف روغن داشتند. برای مدتی فرقی بین آنان دیده نمیشد. در مورد کلیسا همینطور است و اعضای آن کمی قبل از رجعت ثانی مسیح اینچنینند. همگی دانش کلام را داشتند. همگی پیام مسیح را شنیده بودند که آمدنش نزدیک است و با اطمینان انتظار ظهور او را داشتند. تمثیل از همین قضیه سخن میگوید. زمان انتظار است. ایمان خسته و فرتوت شده است و وقتی بانگ بر می آید که "ببینید که داماد می آید بروید و او را ببینید" بسیاری آماده نیستند. آنان در ظرفهایشان برای چراغ روغن ندارند. آنان از روح القدس تهی هستند.

بدون روح خدا، فهم کلام او نا ممکن است. فرضیه حقیقت که با روح القدس همراه نباشد نمیتواند جان را زنده کند یا قلب را تقدیس نماید. فردی ممکن است با احکام و وعده های کتاب مقدس آشنا باشد ولی بدون روح خدا صفات او متحول نخواهند شد. بدون روشنگری روح، انسانها نمیتوانند قادر باشند تا حقیقت را از اشتباه تشخیص دهند و تحت وسوسه های زیرکانه شیطان قرار میگیرند.

طبقه ای که معرف باکره های نادان هستند جزو ریاکاران نیستند. آنان به حقیقت احترام میگذارند و از حقیقت دفاع کرده اند. آنان مجذوب کسانی هستند که به حقیقت ایمان دارند ولی خود را تسلیم کار روح القدس نکرده اند. آنان بر آن صخره مسیح عیسی نیفتاده اند تا اجازه دهند که طبیعت کهنه آنان بشکند. این طبقه معرف زمینهای سنگی هستند. آنان کلام را با آمادگی میپذیرند ولی در یکسان کردن و وفق دادن خود با اصول شکست میخورند. نفوذ و تاثیر آن پایدار نیست. روح مطابق با خواسته انسان در قلب او کار میکند و طبیعت تازه ای در نهاد او قرار گرفت. ولی طبقه ای که معرف باکره های نادان بود با کار سطحی قانع بودند. آنان خدا را نمیشناسند. آنان ذات او را مطالعه نکرده اند، با او معاشرت نکرده اند، بنابراین نمیدانند که چگونه به او توکل کنند، چگونه ببینند و چگونه زندگی کنند. خدمات آنان رو به انحطاط میرود. "آنگاه می آیند و در حضور تو مینشینند و گوش میدهند. ولی قصدشان این نیست که آنچه من به ایشان میگویم انجام دهند" (حزقیال ۳۱: ۳۳). پولس رسول به خصوصیت ویژه کسانی اشاره میکند که درست قبل از رجعت ثانی مسیح زندگی میکنند. او میگوید "در زمانهای آخر زمانهای دشواری خواهد بود؛ زیرا مردم خودپرست پول دوست مغرور و متکبر خواهند بود... آنان عیش و عشرت را بیشتر از خدا دوست خواهند داشت" (دوم تیموتائوس ۳: ۱-۵).

این طبقه ای است که در زمان دشواری فریاد بر آورده و بدنبال صلح و امنیت هستند (اگر کتاب مقدس را خوانده بودند چنین نمیگفتند) و نمیدانند که زمان مخاطره رسیده است... آنان برای قلبهای خود لالایی میخوانند و از خطرآبایی ندارند. وقتی وحشت زده از خواب مرگ میجهند آنگاه بی چیزی خود را تشخیص میدهند و از دیگران استدعا میکنند تا نیاز آنان را بر آورده کنند ولی در چیزهای روحانی هیچ کس نمیتواند نقص دیگری را مرتفع سازد. فیض خدا به هر جانی برایگان ارائه شده است. پیام انجیل اعلام شده است "بیا! هر کس که این را میشنود بگویید بیا! هر که تشنه است بیاید و هر کس مایل است بیاید و از آب حیات برایگان بنوشد". (مکاشفه ۱۷: ۲۲). ولی ذات و شخصیت قابل انتقال نیست. هیچ انسانی نمیتواند برای دیگری ایمان داشته باشد. هیچ

انسانی نمیتواند روح را برای دیگری بیابد. هیچ انسانی نمیتواند به دیگری خصوصیتی که میوه روح است را ارزانی کند. "اگرچه نوح و دانیال و ایوب در میان آنها باشند به حیات خود سوگند که نخواهند توانست حتی جان فرزندانشان را رهایی دهند درستکاری آنها فقط خودشان را نجات خواهد داد" (حزقیال ۴: ۲۰).

در بحرانهاست که صفات واقعی عیان میشود. وقتی صدایی در نیمه شب اعلان میکند "اینک داماد می آید بیرون رفته و او را ببینید" باکره های خفته از خواب میپرنند و دیده میشود که چه کسی برای آن رویداد خود را آماده کرده است. هر دو گروه از آمدن داماد بی اطلاع بودند ولی یک گروه برای امری غیر منتظره خود را آماده کرده بود. و گروه دیگر آماده نبودند. پس حال یک مصیبت ناگهانی و پیش بینی نشده چیزی که جان را رو روی مرگ قرار میدهد نشان خواهد داد که آیا ایمان واقعی به وعده خدا دارد یا خیر. این نشان میدهد که آیا جان با فیض نگهداری شده است. آزمون بزرگ نهایی بشر به پایان خود نزدیک میشود. و دیگر بسیار دیر خواهد بود تا فردی بخواهد خود را آماده سازد.

ده باکره در غروب چشم انتظار این رویداد هستند. همه ادعا میکنند که مسیحی هستند. همگی با نام فراخوانده شده و چراغ دارند و همگی ادعا میکنند که خدمت خدا را انجام میدهند. همگی بظاهر منتظر ظهور مسیح هستند. ولی پنج نفر از آنان آماده نیستند. پنج نفر غافلگیر شده وحشت زده بیرون از سالن ضیافت میمانند.

در روز های نهایی بسیاری ادعا میکنند که برای ورود به ملکوت مسیح اجازه ورود دارند و می گویند "ما با تو غذا خوردیم تو در کوچه های ما تعلیم دادی چگونه ما را نمیشناسی؟ اما او باز خواهد گفت: من به هیچ وجه شما را نمیشناسم ای بدکاران از اینجا دور شوید" (لوقا ۱۳: ۲۶؛ متی ۲۲: ۷). در این زندگی آنان وارد معاشرت و رفاقت با مسیح نشده اند بنابراین زبان آسمان را نمیدانند و برای خوشی او بیگانه اند. "هیچکس نمیتواند بداند که در باطن شخصی دیگر چه میگذرد مگر خود آن شخص."

به همین ترتیب نمیتواند افکار و نقشه های خدا را درک کند مگر روح خدا" (اول قرن تیان ۱۱:۲).

از همه ناراحت کننده تر کلامی است میگوید "شما را نمیشناسم". معاشرت با روح القدس که آنرا کم اهمیت خواندید نمیتوانست بتنهایی شما را یکی از افراد شادمان در ضیافت عروسی بسازد. در آن مراسم نمیتوانید شرکت کنید. نور آن بر چشمهای کور خواهد افتاد و نغمه های آن به گوشهای کر. محبت و شادی آن نمیتوانست قلبهای کرخت و بی احساس جهان را بشادی وادارد. شما با ناشایستگی خودتان برای معاشرت با او از بهشت بیرون شده اید.

ما نمیتوانیم برای ملاقات با خدا با صدایی که میگوید "اینک داماد می آید" آماده شویم. و سپس چراغهای خالی را جمع آوری می کنیم تا آنها را پر بسازیم. ما نمیتوانیم مسیح را از زندگی خود جدا سازیم و بالینحال برای همنشینی با او در آسمان شایسته باشیم.

در تمثیل، باکره های عاقل برای چراغ ظرفهای روغن به همراه داشتند. چراغهای آنان در سراسر شب انتظار با شعله های روشن میسوخت. این کمک کرد تا نور بیشتری برای حرمت دادن به داماد در اطراف بتابد. چراغ در تاریکی کمک کرد تا راه خانه داماد را برای رفتن به ضیافت عروسی روشن سازد.

پس پیروان مسیح باید در تاریکی جهان نور بیفشانند. از طریق روح القدس، کلام خدا نوری است که برای زندگی پذیرنده نور قدرت متحول کننده دارد. با قرار دادن اصول کلام در قلوب روح القدس در انسان صفات خدا را پرورش میدهد. نور جلال او و صفات او برای پیروان وی خواهد درخشید. پس آنان باید خدا را جلال داده مسیر را بسوی خانه داماد در شهر خدا برای شام عروسی بره روشن سازند.

آمدن داماد در نیمه شب بوده است - در ساعت‌های تاریکی شب. پس آمدن مسیح در تاریکترین دوره تاریخ بشر واقع خواهد شد. روزهای نوح و لوط وضعیت دنیا را درست قبل از آمدن پسر انسان بتصویر میکشد. کلام به این زمان اشاره میکند و اظهار میکند که شیطان با تمام نیرو کار خواهد کرد و "اینمرد خبیث بوسیله قدرت شیطان ظهور خواهد کرد و آلت دست او خواهد بود او با کارهای عجیب و حیرت انگیز خود همه را فریب داده معجزات بزرگ انجام خواهد داد" (دوم تسالونیکیان ۲: ۱۰، ۹). کارهای او بسادگی با افزایش سریع تاریکی - خطاهای بیشمار کفر و الحاد و توهم در روزهای آخر آشکار خواهد شد. نه تنها شیطان دنیا را باسارت درمی آورد بلکه فریبهای او فاسد کننده کلیساهای متعهد عیسی مسیح خواهد شد. ارتداد عظیم در ژرفای تاریکی رشد خواهد کرد.

شب دادرسی، شب گریه و شب زجر به خاطر حقیقت است. ولی بعد از آن شب تاریک نور خدا خواهد درخشید.

او سبب میشود "که نور از میان تاریکی بدرخشد" (دوم قرنتیان ۴: ۶). وقتی "زمین خالی و بی شکل بود و روح خدا روی توده های تاریک بخار حرکت میکرد. خدا فرمود روشنایی بشود و روشنایی شد." (پیدایش ۱: ۳، ۲). پس در شب تاریکی روح کلام خدا پیش میرود "روشنایی بشود". او به امت خویش میگوید "ای اورشلیم برخیز و بگذار نور تو بدرخشد زیرا جلال خداوند بر تو تابان است" (اشعیا ۱: ۶۰).

کلام میگوید: "تمام قومهای جهان در تاریکی فرو خواهند رفت اما نور جلال خداوند بر تو خواهد تابید" (اشعیا ۲: ۶۰).

در تاریکی غیر قابل درک این خداست که جهان را میپوشاند. انسان فهم خود را از شناخت شخصیت و ذات او از دست میدهد. ذات او درست فهمیده و تعبیر نمیشود. در این زمان پیامی از خدا اعلام میشود، پیامی روشن کننده در تاثیر آن و حفظ شده در

قدرت آن بیان میشود. ذات او شناسانده خواهد شد. در تاریکی جهان نور جلال او خواهد درخشید، نور خیریت و نور رحمانیت و نور حقیقت او.

این کاری است که توسط اشعیای نبی نوشته شد "ای قاصد خوش خبر از قله کوه اورشلیم را صدا کن. پیامت را با تمام قدرت اعلام کن و ترس. به شهرهای یهودا بگو خدای شما می آید. بلی خداوند می آید تا با قدرت حکومت کند. پاداشش همراه است و هر کس را مطابق اعمالش پاداش خواهد داد" (اشعیا ۱۰، ۹: ۴۰).

کسانی که منتظر آمدن داماد هستند به مردم میگویند "خدای شما می آید". آخرین اشعه های نور رحمانیت، آخرین پیام رحمت به جهان داده شده است که مکاشفه ذات محبت او میباشد. فرزندان خدا جلال او را نمایان میسازند. آنان در زندگی و شخصیت باید آنچه که فیض خدا برای آنان انجام داده را هویدا سازند.

نور خورشید عدالت با اعمال نیک میدرخشد — در گفتار حقیقت و در کردار مقدس.

مسیح آن تثلو جلال پدر بعنوان نور به جهان آمد. او آمد تا خدا را به انسان معرفی کند و از او نوشته شده است که او تدهین شده "با روح القدس و قدرت و کارهای نیک انجام میداد" (اعمال رسولان ۱۰: ۳۸). او در کنیسه شهر ناصره گفت "روح خداوند بر من است خداوند مرا برگزیده تا مژده رحمت او را به بینوایان برسانم. او مرا فرستاده است تا رنجدیدگان را تسلی دهم و رهایی را به اسیران و بینایی را به نابینایان اعلام نمایم و مظلومان را آزاد سازم. و خبر دهم که زمان آن فرا رسیده که خداوند انسان را مورد لطف خود قرار دهد" (لوقا ۱۹، ۱۸: ۴). این کاری بود که او ماموریت داد به حواریون خود تا آنرا انجام دهند "شما نور جهان میباشید. شما همچون شهری هستید که بر تپه ای بنا شده و در شب میدرخشد و همه آنرا میبینند. چراغ را روشن نمیکند تا آنرا زیر کاسه بگذارند بلکه روی چراغدان تا کسانی که در خانه هستند از نورش استفاده کنند. پس نور خود را پنهان مسازید بلکه بگذارید نور شما بر مردم بتابد تا کارهای نیک شمارا دیده پدر آسمانی تان را تمجید کنند" (متی ۵: ۱۴-۱۶).

این کاری است که اشیای نبی آنرا شرح داد وقتی که گفت "خوراکتان را با گرسنگان تقسیم کنید و فقیران بی کس را به خانه خود بیاورید اشخاص برهنه را لباس بپوشانید و از کمک به بستگان دروغ نکنید. اگر چنین کنید من نیز رحمت خود را همچون سپیده دم بر شما خواهم تابانید و امراض شما را فوری شفا خواهم داد. حضور پر جلال من همیشه با شما خواهد بود و شما را از هر طرف محافظت خواهد کرد. وقتی دعا کنید اجابت خواهم کرد و هنگامی که کمک بطلبید به یاری شما خواهم آمد" (اشعیاء ۵۸: ۷، ۸).

پس در شب تاریکی روحانی، نور جلال خدا از طریق کلیسایش خواهد درخشید، برای برخیزاندن مطیعان و تسلی دادن کسانی که ماتم گرفته اند.

در اطراف ما شیون های جهان ماتم زده شنیده میشود. در هر طرف نیازمندان و محنت زدگان هستند. این وظیفه ماست تا در مشقات زندگی و بدبختی بدیگران کمک کنیم.

کار عملی تاثیر بمراتب بیشتری از موعظه دارد. ما باید به گرسنه غذا دهیم، عریان ها را بپوشانیم و بی پناهان را مسکن دهیم. و ما فرا خوانده شده ایم تا بیش از این انجام دهیم. خواسته های جان را تنها محبت مسیح میتواند راضی کند. اگر مسیح در ما سکونت کند قلبهای ما پر از همدردی های الهی خواهد شد. چشمه های بسته مشتاق، همانند محبت مسیح باز خواهند شد.

خداوند نه تنها هدایای ما را برای نیازمندان میطلبد بلکه میخواهد تا سیمای ما بشاش شود و دستگیری ما با کلام امیدوار کننده و دست گیری محبت آمیز باید همراه باشد. وقتی که مسیح بیماران را شفا میداد دست خود را بر آنان مینهاد. پس ما باید دست یاری خود را برای نفع نیازمندان نزدیک ببریم.

بسیاری هستند که ایمان از آنان رخت بر بسته است. نور را به آنان بازگردانید. بسیاری جرات خود را از دست داده اند. با کلام خوش با آنان صحبت کنید. برای آنان دعا کنید.

کسانی هستند که نیازمند نان حیات هستند. برای آنان از کلام خدا بخوانید. بسیاری جانهای بیمار هستند که نه مرهم و نه طبیبی میتواند آنها را شفا دهد. برای این جانها دعا کنید. آنها را بسوی مسیح بازگردانید. به آنان بگوئید که مرهم و طبیبی وجود دارد.

نور برکت است. یک برکت جهانی که گنجینه های خود را بر جهان ناسپاس نامقدس و انحطاط یافته میریزد. نور خورشید عدالت نیز چنین است. گویی که همه زمین در لفافه تاریکی گناه و اندوه و درد پیچیده شده و باید با فهم محبت خدا روشن شود. نوری که از بارگاه ملکوت میتابد هیچ فرقه و دودمان و طبقه ای از مردم را محروم نمیکند.

پیام امید و رحمت تا پایان تاریخ زمین ادامه خواهد یافت. هر کسی که بخواند میتواند بجلو رفته و به قوت خدا تکیه کند و متمسک شود و با او صلح کند. بیش از این کافران در تاریکی نیمه شب پیچیده نخواهند شد. تاریکی در پس پرتو نور خورشید عدالت ناپدید خواهد شد. قدرت جهنم مغلوب خواهد شد.

ولی هیچ انسانی نمیتواند نوری ارزانی کند قبل از آن که خود آنرا دریافت نکرده باشد. در کار خدا بشریت نمیتواند موجب کاری شود. هیچ انسانی با تلاش خود نمیتواند مشعل دار خدا شود. این روغن طلایی بود که بوسیله پیام آوران آسمانی بدرون لوله های طلایی ریخته شد تا از کاسه طلایی به چراغهای حرم مطهر ریخته شده و چراغی را روشن نماید که دائما میدرخشد. این محبت خداست که بطور پیوسته به انسان منتقل شد که او را قادر میسازد تا نور را ارزانی کند. در قلبهای همه کسانی که با ایمان با خدا متحد شوند روغن طلایی محبت، آزادانه جاری میشود تا دوباره با اعمال نیک و خدمت صمیمانه و بی ریا برای خدا بتابد.

هدیه بیکران و عظیم خدا از روح القدس شامل همه منابع آسمانی است. خداوند جاری شدن گنجهای آسمانی را بر زمین و انسان محدود نساخته است بلکه هر کس که راغب باشد تا آنرا دریافت کند از روح او پر خواهد شد.

این امتیاز برای هر جانی است که کانال زنده ای باشد که خدا بتواند با جهان ارتباط برقرار کند و خزانه های فیض خود و گنجهای دست نیافتنی مسیح را ارزانی نماید. مسیح از نمایندگان خود انتظار دارد تا معرف روح و ذات او در جهان باشند. جهان نیازمند آشکار شدن محبت مسیح از طرف انسان است. همه آسمان منتظر کانالهایی است که از طریق آن بتواند روغن مقدس را بریزد تا خوشی و مبارکی را برای قلبهای بشر بارمغان آورد.

مسیح همه شرایط را مهیا کرده که کلیسای او یک بدنه و مجموعه متحول کننده شده و با نور مالک جلال که عمانوئیل است جهان را منور سازد. این هدف اوست که هر مسیحی بتواند با فضای نور و آرامش روحانی احاطه شود. او خواهان این است که خوشی خود را در زندگیهای ما آشکار کند.

روح سکنی گزیده در جان با لبریز شدن محبت آسمانی آشکار خواهد شد. پری الهی از طریق نمایندگان وقف شده بشری جاری خواهد شد تا آنرا بدیگران انتقال بدهند.

"بر بالهای خورشید عدالت شفا خواهد بود" (ملاکی ۲: ۴). پس از هر مرید واقعی اثراتی از زندگی، دلگرمی، سودمندی و شفای حقیقی منتشر میشود.

مذهب مسیح بیش از آمرزیده شدن گناه معنی میدهد. یعنی زدودن گناهان و پر شدن خلاء روحانی با فیض روح القدس - یعنی تنویر الهی و شادی در خدا- یعنی قلبی تهی از نفس و برکت یافته با حضور ساکن مسیح. وقتی مسیح در قلبها حکومت کند خلوص و پاکی و آزادی از گناه به همراه خواهد بود. که همانا کمال برنامه انجیل در زندگی خواهد بود. پذیرش منجی آرامش کامل را بارمغان می آورد و کمال محبت و تضمین واقعی را عطا میکند. زیبایی ذات مسیح در زندگی آشکار میشود و شهادت میدهد که خدا در واقع فرزند خود را فرستاد تا منجی جهان گردد.

مسیح به پیروان خود فرمان نمیدهد که کوشش کنند تا بدرخشند. او میگوید بگذارید تا نور شما بدرخشد. اگر فیض خدا را دریافت کرده اید آنگاه نور در شماست. موانع را بردارید و آنگاه جلال خدا آشکار خواهد گردید. نور خواهد درخشید تا به اطراف نفوذ کند و تاریکی را برطرف کند. و بطور خودبخود صفات مسیح از طریق شما به کسانی که در ارتباط هستید متجلی میگردد و نور مسیح بر آنان خواهد درخشید.

مکاشفه جلال او در شکل بشری ملکوت را چنان نزدیک کرد که زیبایی زینت دهنده داخل معبد در هر جانی دیده خواهد شد. معبدی که منجی در آن ساکن است. انسان شیفته جلال مسیح خواهد شد. و حمد و سپاسگزاری از بسیاری از جانها جاری میشود. بنابراین جانها برای خدا صید میشوند و آن بخشنده عظیم تجلیل و تکریم خواهد گردید.

"ای اورشلیم برخیز و بگذار نور تو بدرخشد زیرا جلال خداوند بر تو تابان است" (اشعیا ۶۰: ۱). به آنانی که بیرون میروند تا داماد را ببینند این پیام داده شده است "مسیح با قدرت و جلال عظیم می آید. او با جلال خویش می آید و با جلال پدر. او می آید با همه فرشتگان در ملازمت با او. درحالی که همه جهان در تاریکی فرو رفته نوری خواهد بود در هر مقدسین. آنها اولین نور بازگشت ثانی او را میگیرند. نور خالص از جلال و فر او گرامی داشته خواهد شد با همه کسانی که او را خدمت کرده اند. در حالی که بدکار از حضور او فرار میکنند پیروان مسیح وجد و شادی میکنند. ایوب پدر ایمان مینگرد به زمان رجعت ثانی مسیح و میگوید "من خود با این چشمانم او را خواهیم دید چه امید پر شکوهی" (ایوب ۲۷: ۱۹). مسیح برای پیروان مومن خود همنشین و دوست آشنای هر روز بوده است. آنان در زندگی با هم در مشارکت دائمی با خدا خواهند بود. بموجب آنان خداوند جلال خواهد یافت. و در آنان نور فهم جلال خدا با سیمای عیسی مسیح منعکس خواهد شد. حال آنان در پرتوهای روشن و درخشان پادشاه جلال در بزرگی و عظمت او خوشی خواهند کرد. آنان برای همنشینی ملکوتی آماده شده اند برای اینکه در قلبهای خود ملکوت را دارند.

آنان با سرهایی برافراشته، با پرتوهای نور خورشید عدالت که بر آنان تابیده است، با خوشی از اینکه زمان رهایی نزدیک شده است - به پیش میروند تا داماد را ببینند و بگویند "اینک این است خدای ما که منتظر او بوده ایم و او ما را رستگار خواهد نمود" (اشعیا ۹:۲۵).

"سپس آوای خوش آهنگ دیگری را شنیدم آوایی همچون سرود گروهی عظیم که طنین آن چون امواج خروشان دریاها و غرش پیاپی رعدها بود و میگفت: هلولو یا خدا را شکر. زیرا خدای توانای ما سلطنت میکند. بیایید با یکدیگر وجد و شادی کنیم و او را احترام نماییم زیرا زمان جشن عروسی بره فرا رسیده است. و عروس او نیز خود را مهیا کرده است... آنگاه فرشته بمن گفت: بنویس خوشا بحال کسانی که به جشن عروسی بره دعوت شده اند. این را خداوند میفرماید." "او سرور سروران و شاه شاهان است و خلق او فراخواندگان و برگزیدگان و وفاداران او میباشد" (مکاشفه ۱۹:۶-۹، ۱۷:۱۴).

پایان

توضیحات

۱. ص ۲. منظور از کلام: کلام مقدس و یا همان آیات کتاب مقدس است. کتاب مقدس مسیحیان شامل ۳۹ فصل یا کتاب از عهد عتیق (یهودیان) و ۲۷ فصل از عهد جدید که مجتمع بر انجیلیهای چهارگانه است.
۲. ص ۸. سبت همان روز شنبه میباشد که خداوند در ده فرمان به موسی گفته بود که روز شنبه را برای وی مقدس نگاه دارند. از آن زمان روز سبت روز آرامش و نیایش خوانده شد و یهودیان آنرا رعایت نمودند. مسیح نیز روز سبت را نگاه میداشت. ده فرمان موسی را در کتاب خروج فصل ۲۰ مطالعه نمائید.
۳. ص ۸. فیض یعنی هدیه رایگان خدا به بشر
۴. ص ۸۴. مسیح پس از مصلوب شدن سه روز در قبر بود و سپس از مرگ قیام نمود.
۵. ص ۹۰. اشاره به پیشکشها - ادای نذورات و قربانیهایی است که در عهد عتیق انجام میشد.
۶. ص ۹۰. عهد قدیم اشاره به دوره قبل از عیسی دارد و عهد جدید حاکی از دوران پس از مولود شدن عیسی است.
۷. ص ۹۲. منظور احکام دهگانه ای است که از طرف خدا به موسی ابلاغ گردیده بود که در اصطلاح عامیانه به آن ده فرمان موسی میگویند.
۸. ص ۹۴. منظور در اینجا یکی شدن و ذوب شدن در مسیح است. خوردن آب و غذا به ما نیرو و توان میدهد. و مسیح همان قوت ماست. به تعبیری دیگر مسیح همان انجیل است که با مطالعه و بکار بستن آموزه های او در اصل با او یکی و نیرومند میشویم.
۹. ص ۹۹. دعای ربانی: ای پدر ما که در آسمانی. نام تو مقدست باد. ملکوت تو بیاید. اراده مقدس تو هر آنچه که در آسمان است در زمین نیز کرده شود. نان کفاف ما را در روز بما عطا کن و آنگونه که ما قرضهای یکدیگر را میبخشیم تو نیز قرضهای ما را ببخش. زیرا که پادشاهی و قوت و جلال از آن توست تا ابدالابد. آمین.
۱۰. ص ۱۰۷. رنگین کمان در اینجا اشاره به نماد و سمبل قول و وعده خداست. رنگین کمانی که پس از طوفان نوح بعنوان نشانی از وعده خدا پدیدار گشت.
۱۱. ص ۱۱۲. قائن همان قابیل است.
۱۲. ص ۱۱۳. عیسی وقتی شمعون را به مریدی خود برگزید نام پطرس را بر او گذاشت. پطرس یعنی صخره. خیلی از مردم خانه خود را بر روی صخره ها بنا میکردند که مانند شالوده ای محکم بود. پطرس نیز شالوده بنای کلیسای خداوند گردید.
۱۳. ص ۱۲۶. در اینجا یهوشع سمبل قوم یهود است.
۱۴. ص ۱۲۷. گناه آدم و حوا باعث از دست دادن بهشت و فیض خدا نسبت به آنان شد که به آن "سقوط انسان" گفته میشود. وقتی که بصورت تمثیلی یا ضرب المثل از "باغ عدن" - یا "باغ" یا "عدن" یاد میشود - به شرایط یا حالتی و یا مکانی اطلاق میشود که کاملاً در آرامش و خشنودی خاطر است.
۱۵. ص ۱۳۰. بعل ها چند نوع بودند و چند اسم داشتند مانند بعل فغور، بعل بریت، بعل زبوب و غیره. هوشع ۱۷: ۲ - کاری میکنم که بعل را فراموش کنند و دیگر اسمش را نیز بر زبان نیاورد. واژه بعل بوفور در عهد عتیق هویدا میشود. داوران ۱۱، ۴: ۲۳، ۱۰: ۱۰؛ اول سموئیل ۷: ۱۰، ۱۲: ۴؛ دوم تواریخ ۷: ۲۴؛ و ارمیا ۹: ۱۴، ۲۳: ۲. همچنین لایوان ۳۰: ۲۶ (مکانهای مرتفع و تمثالها)؛ اعداد ۴۱: ۲۲ (بعل)؛ و اعداد ۳: ۲۵ (بعل فغور).
- در دوم پادشاهان ۱۷: ۱۰ و دوم تواریخ ۳۳: ۱۹ بهتر درک میشود که ستونهای اشیره تمثالهای چوبی اشیره بوده اند - که برپاداشته شده و تمثالهای تراشیده شده بوده اند. دوم پادشاهان ۲۳: ۶ میگوید که یوشیای پادشاه با ستون اشیره: "او بت شرم آور اشیره را از خانه خداوند برداشته آنرا از اورشلیم به دره قدرون برد و سوزاند و خاکسترش را به قبرستان عمومی برده روی قبرها پاشید. اکثر بت های اشیره چوبی بودند (داوران ۶: ۳۰-۲۵). اشیره بنابه عقیده برخی درخت مقدس آشوریان بوده است و شیئی که بوفور بر بناهای یادبود آشوریان پیداست همان که بنی اسرائیل آنرا پرستیدند.

بنابه اساطیر کهن اشیره الهه مادر همسر "ال" و مادر هفتاد رب النوع بوده است - که بل یکی از مشهورترین آنان است. اشیره الهه باروری فقیقان بوده است و بعنوان "اشیره بانوی دریا" شناخته میشود. پژوهشگران کتاب مقدس که کارهای هنری خاورمیانه کهن را مطالعه کرده اند میگویند که برخی از نقوش میتوانسته معرف و حاکی از اشیره بوده باشد.

۱۶ ص ۱۳۰. بل زوب بطور تحت اللفظی همان خدای مگس است. یا بل مگس. خواه این نام برای احترام و یا توهین و تحقیر گفته شده باشد مشخص نیست. ولیکن بعد از مدتها بخاطر استفاده عمومی از این نام اهمیت اصلی آن از میان رفته است. برخی معتقدند که این بت علاج و طبابت بوده است که لقب خود را از تاثیر وهمی حشرات کثیف و عفونی کننده از قبیل مگس دریافت نموده است. یهودیان این نام را بل زوب و یا بل مگس گذاردند و یا شاید به این خاطر که بل زبایم و یا خدای قربانیها مورد تحقیر قرار گرفته و بل زوب شده است زیرا که نمیتوانستند مگسها را از قربانیها دور کنند.

برخی بر این تصورند که بل زبول که به معنی خدای مدفوع حیوانات است اسم تحقیر آمیز بل فلسطین بوده است. متی ۲۵: ۱۰ و ۱۲: ۲۴، مرقس ۳: ۲۲ و لوقا ۱۱: ۱۵، ۱۸ و ۱۹ را بخوانید. بنا به گفته بسیاری نام بل زوب که در این آیات آمده بهتر بود که بل زبول ترجمه میشده است که یکی از نامهای شیطان است. یهودیان که شیفته بازی با کلمات بوده اند احتمالا از روی عمد نام این رب النوع را تغییر داده اند. به هر حال برخی دیگر میگویند که بل زبول یعنی پروردگار مسکن و هر گونه ارتباط بین بل زبول عهد جدید و بل زوب عهد قدیم را انکار میکنند.

۱۷ ص ۱۳۶. جزای گناه مرگ است. به سبب رحمت خدا حکم جزای مرگ به تاخیر انداخته شده تا اینکه با فرصتی که داده شده انسان توبه کند و گناهش پاک گردد.

۱۸ ص ۱۳۷. هنگامی که نوح ششصد ساله بود در روز هفدهم ماه دوم طوفان شروع شد و چهل شبانه روز شدت باران بارید. همچنین همه آبهای عمق زمین فوران کرده بر زمین جاری شدند.

تاریخ دقیق طوفان مشخص نیست ولی برای ۱۲ ماه و ۱۱ روز بطول انجامیده است. مقدار زمانی دقیق طوفان مضاف بر تایید طوفان است. "فوران آبهای عمق زمین" آبهای زیر پوسته زمین است که از زمین فوران کرده و به باران اضافه شده است. واژه "عمیق" که در اینجا بکار برده شده است واژه مشابهی است که در پیدایش ۱: ۲ - زمین بی شکل و تهی بود و تاریکی بر روی سطح عمق و روح خدا بر روی توده های آب حرکت میکرد. "این کلمه مفهوم عمقی تقریبا غیر قابل اندازه گیری را بیان میدارد. وقتی که نسخه بین المللی جدید کتاب مقدس حالت "فوران کردن" را بیان میکند نسخه کینگ جیمز "شکسته شدن" استفاده میکند. واژه عبری ترجمه میتواند حالت "دو نیمه شدن" یا "از هم پاشیده شدن" را تداعی کند. پس همه چیز در این آیه دلالت بر این دارد که دو سرچشمه بزرگ آب برای طوفان وجود دارند: بارش وسیع از بالای زمین و آبشنان بسیار قوی از زیر زمین. علاوه بر بارش باران از آسمان سیل خروشان تغییر فاحشی بر روی زمین داشت که بی شک سبب تغییرات وسیعی را در ساختار جغرافیایی زمین ایجاد کرد.

بعضی افراد عقیده دارند که قبل از طوفان باران بر زمین نباریده بود ولی زمین پوشیده شده بود با یک هاله ای از آب ساکنان زمین را از سالخوردگی اشعه خورشید مراقبت مینمود و هر روز یک مه بر روی زمین می آمد تا زمین را سیراب کند. پیدایش ۱: ۷-۶ میگوید "توده های بخار از هم جدا شوند تا آسمان در بالا و اقیانوسها در پایین تشکیل گردند. خدا توده های بخار را از آبهای پائین جدا کرد و آسمان را بوجود آورد". این بنظر اشاره میکند که مقدار عظیمی از آب در بالای زمین بصورت بخار معلق کرده بوده است که شرایطی را بر فراز زمین مشابه گلخانه بوجود آورده بود. همه اینها بحساب می آیند برای عمرهای طولانی کسانی که قبل از سیل می زیسته اند و کاهش سریع طول عمر پس از زمانی که بشر دیگر از اشعه های زیان بخش خورشید در امان نبود.

متوشالغ ۹۶۹ سال زندگی کرد نوح ۹۵۰ سال زیست سام پسر نوح برای ۶۰۰ سال عمر داشت اما ارفکشاد پسر سام که دو سال پس از طوفان نوح دنیا آمد تنها ۴۳۸ سال زیست. شالغ فرزند ارفکشاد ۴۳۳ سال زندگی کرد پسرش عابر ۴۶۴ سال اما فالج پسر عابر تنها ۲۳۹ سال زیست. رعو پسر فالج نیز ۲۳۹ سال زندگی کرد. سروج پسر رعو ۲۲۹ سال زندگی کرد. تارح که پدر ابرام (ابراهیم) بود ۲۰۵ سال زندگی کرد و ابراهیم وقتی که فقط ۱۷۵ ساله بود وفات یافت (پیدایش - ۱۱: ۲۶، ۳۲، ۳۵، ۷).

همانطور که در کتاب مقدس ثبت شده است همانگونه مه بشریت از زمان سیل ادامه یافت و شکافته شدن هاله آب که زمین را احاطه کرده بود مدت زندگی تقلیل یافت - موسی وقتی ۱۲۰ ساله بود مرد و یوشع وقتی ۱۱۰ ساله بود وفات یافت. این هاله آب در اطراف زمین نیز میتواند سرچشمه آب بحساب بیاید که بسیار عظیم بود بطوریکه "باران برای چهل شب بر روی زمین بارید". در خلال این مدت مقدار آبی که از آسمان بر زمین فرو ریخت و از زمین فوران کرد آنقدر عظیم بود که کلام آنرا اینطور بیان میکند: "سرانجام بلندترین کوهها نیز به زیر آب فرو رفتند. باران آنقدر بارید که سطح آب به هفت متر بالاتر از قله کوهها رسید".

در بسیاری از کوههای مرتفع ایران نیز فسیل ماهی و گوشماهی یافت میشود که دلالت بر وجود آب تا ارتفاعات زیاد بوده است.

۱۹. ص ۱۸۴. اشاره به کتاب پیدایش فصل ۳۳ آیه ۲۴ دارد.

۲۰. ص ۱۸۸. John Bunyan اسم شخص

۲۱. ص ۱۸۸. John Newton اسم شخص

۲۲. ص ۱۹۰. قطار: واحد پولی / وزنی. یکصد رطل از زر یا از سیم یا هزار دینار

۲۳. ص ۲۰۵. زمان آزمایش همان طول عمر است که انسان مورد آزمون قرار گرفته تا شایستگی خود را برای حیات ابدی محقق سازد.

۲۴. ص ۲۰۸. توجه داشته باشید که پاراگراف فوق بیانی تمثیلی است و نباید به آن بعنوان اصول تعلیمی و فقهی مسیحیت نگاه کرد. اصول تعلیمی کلیسای ادونتیست روز هفتم مرگ را به خواب تعبیر مینماید که مرده پس از مرگ به مرحله دیگری وارد نمیشود. در روز معاد و داوری است که همه مردگان از خواب بر میخیزند و برای داوری می ایستند. در هیچ قسمت از کتاب مقدس به عالم اموات و برزخ و یا وضعیتی مشابه پس از مرگ اشاره نشده است. کتاب مقدس مکررا مرگ را وضعیت خواب خطاب میکند.

۲۵. ص ۲۱۸. هوشیانا یعنی متبارک باد خدای ما.

۲۶. ص ۲۳۲. سکنیه از واژه عبری (شکینه) مشتق گردیده و بمعنی سکونت مقدس یا (حضور و ظهور الهی) در قدس الاقداس است که بصورت ابر و یا مه قابل رویت بوده است.

۲۷. ص ۲۸۷. خیمه یا حرم مطهر سی ذراع طول ده ذراع عرض و ده ذراع ارتفاع داشت (خروج ۳۶:۳۰-۲۰). با در نظر گرفتن ۴۵ سانتیمتر برای هر ذراع بنابر این خیمه باید حدودا سبزه متر و نیم طول و چهار مترو نیم عرض و چهار متر و نیم ارتفاع داشته باشد. دو طرف آن و همچنین انتهای غربی آن از صفحه های چوبی افاقا (شطیم) ساخته شده بود - انتهای شرقی آن باز بود. هر صفحه ده ذراع طول داشت و یک و نیم ذراع پهنا (خروج ۳۶:۲۱). ضخامت آن در کتاب مقدس ذکر نگردیده است اما تاریخدان یهودی بنام ژوزفوس میگوید که هر صفحه چهار انگشت ضخامت داشت. هر صفحه در اساس دو زبانه یا پیش آمدگی داشت (خروج ۳۶:۲۲) که در مادگیهای نقره ای قرار میگرفت (خروج ۳۶:۲۴). این مادگیها با میخهای برنزی یا برنجی به زمین متصل میشدند (خروج ۳۸:۲۰) که بنا به گفته ژوزفوس هر یک یک ذراع طول داشت. هر صفحه بوسیله دستکهای چوبی که از طلا پوشیده شده بود بهم وصل میشدند (خروج ۳۶:۳۱-۳۴).

قاب بوسیله چهار لایه پوشانده میشد. لایه اول با پارچه کتانی ظریف بطوریکه کروی ها با نخهای آبی و بنفش و ارغوانی سوزن دوزی میشدند و احتمالا با نخهای طلایی نیز سوزن دوزی میشدند (خروج ۲۶:۱-۶ ; ۳۶:۸-۱۳). بر روی آن دومین پوشش از دوازده پرده بافته شده با موی بز سیاه بود که تا کف زمین میرسید (خروج ۲۶:۷-۱۱). پوشش سوم از پوست قوچ بود که برنگ سرخ رنگریزی شده بود و لایه چهارم از پوست خز بود (خروج ۲۵:۵ ; ۲۴:۱۴ ; ۳۵:۷ ; ۲۳ : ۱۹-۳۶ ; ۳۹:۳). پوست خز دقیقا مشخص نیست که از چه حیوانی بوده باشد.

از نظر داخلی خیمه توسط یک پرده حجاب به دو تالار تقسیم شده بود. تالار خارجی مکان یا جایگاه مقدس نامیده میشد و یا حرم مطهر (عبرانیان ۲:۹) و قسمت اول پرستشگاه (عبرانیان ۹:۶). تالار داخلی قدس الاقداس و یا مقدس ترین جایگاه و یا خیمه دوم پرستشگاه نامیده میشد (خروج ۲۹:۲۸ ; عبرانیان ۲۷:۹). پرده حجابی که دو تالار را از هم جدا میساخت از

دو پرده که با استادی ساخته شده بود تشکیل گردیده بود که کسی هرگز از آن عبور نمیکرد بغیر از کاهن اعظم در هر سال در روز عظیم کفار. جایگاه مقدس از حیاط بیرونی جدا شده بود که که با یک پرده خیمه را بسته بود که بر شش ستون که در انتهای شرقی خیمه بود آویزان شده بود که ورودی آن بود. نظام ترتیب مراحل خدمات خیمه پرستش در عبرانیان ۹؛ ۲۲-۱۹: ۱۰ شرح داده شده است.

قدس الاقداس شامل تابوت عهد / شهادت که صندوقی مستطیل شکل که دارای دو میز سنگی دیگ منا عسای هارون بود که شکوفه زده بود. جایگاه قدس تالار غربی و بزرگتر خیمه را تشکیل میداد. در اینجا میزی برای نان وقف شده بود شمعدان طلایی و مجمر بخور سوختنی. در اطراف خیمه محوطه قرار داشت که با پرده هایی روی شصت ستون آویزان شده بودند (خروج ۱۸-۹: ۲۷). این محوطه حدوداً ۱۳۷ متر طول و ۶۸ متر عرض داشت. درون آن محوطه مذبح هدایای سوختنی قرار داشت که طولی در حدود دو متر و سی سانتیمتر طول و عرض و یک متر و چهل سانتیمتر ارتفاع داشت که در هر گوشه یک شاخ نصب شده بود و یک حوضچه شستشوی برنجی (خروج ۱۸: ۳۰) که در بین مذبح و خیمه واقع شده بود. تمام خیمه ظرف هفت ماه کامل شده بود. در اولین روز از اولین ماه سال دوم پس از خروج از مصر رسماً برپا شد و ابر حضور الهی بر روی آن نازل شد (خروج ۲۲: ۳۹-۴۳؛ ۱: ۴۰-۳۸). خیمه طوری ساده ساخته شده بود که میتوانست براحتی برچیده شده و از محلی به محل دیگر در حین سرگردانی (کوچ نشینی) در بیابان منتقل شود.

حکایت‌های پند آموز مسیح

Christ's Object Lessons

الن . جی . وایت

E G White

مترجم: الف. خان زاده

Genre: Christian Theology رسته الهیات مسیحی
هرگونه چاپ و یا فتوکپی از این کتاب منوط به کسب مجوز رسمی میباشد
Copyright 2011 © 902121 187854 162411 811162 581819 311

گفتاری از نویسنده:

دروس کاربردی مسیح حکایتهایی را از آن آموزگار متعالی بر می‌شمارد. این تعالیم کاربردی از واقعیت‌های زندگی و احساسات عمومی نشأت گرفته است، داستان‌هایی پند آموز که از چوپان ، بنا ، برزگر ، دادگاه ، مراسم عروسی ، زن خانه دار و مسافر حکایت میکند. این حکایتهای مشمول عصر حاضر نیز می‌گردد. رهنمودهای مثبت اندیشی و زندگی شاد ماحصل این حکایتهای خواهد بود. این کتاب باعث بهبود و پیشرفت زندگی میلیون‌ها نفر شده و امید که شما نیز از خواندن آن بهره مند شوید.

مرحومه: بانو الن جی. وایت

فهرست مطالب

۱	تعلیم بر مبنای تمثیل و حکایتهای اخلاقی	فصل ۱
۱۰	برزگر بذر افشانی میکند	فصل ۲
۳۷	اول ساقه بعد خوشه	فصل ۳
۴۳	علف های هرز در میان گندمها	فصل ۴
۴۸	مانند دانه خردل	فصل ۵
۵۲	درس دیگری از برزگر	فصل ۶
۶۱	خمیرمایه	فصل ۷
۶۸	خزانه پنهان	فصل ۸
۸۰	مروارید	فصل ۹
۸۶	تور ماهیگیری	فصل ۱۰
۸۸	چیزهای نو و کهنه	فصل ۱۱
۹۸	درخواست برای ارزانی داشتن	فصل ۱۲
۱۱۰	حکایت دو عابد	فصل ۱۳
۱۲۴	آیا خداوند به داد برگزیدگان خود نخواهد رسید؟	فصل ۱۴
۱۴۰	نشست و برخاست با گناهکاران	فصل ۱۵
۱۵۴	گمشده بود و حال پیدا شده است	فصل ۱۶
۱۶۶	یکسال دیگر نیز فرصت بدهید	فصل ۱۷
۱۷۳	به شاهراهها و کوره راهها بروید	فصل ۱۸
۱۹۰	میزان بخشش	فصل ۱۹
۱۹۸	منفعت ارزانی داشتن	فصل ۲۰
۲۰۴	دیوار جدایی برداشته شد	فصل ۲۱
۲۱۶	گفتار و کردار	فصل ۲۲
۲۲۸	تاکستان خدا	فصل ۲۳
۲۵۱	رفتن به عروسی بدون جامه عروسی	فصل ۲۴
۲۶۳	استعدادها (سکه ها)	فصل ۲۵
۳۰۴	دوستان مباشر ناصالح	فصل ۲۶
۳۱۳	همسایه من کیست؟	فصل ۲۷
۳۲۵	اجر فیض	فصل ۲۸
۳۳۹	ملاقات با داماد	فصل ۲۹
۳۵۲	توضیحات	